[illegible] حقیقی [illegible] طعام

[illegible] تکمیل [illegible]

[illegible] تکمیل [illegible]

[illegible] کمالیت [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] کمالات [illegible]

زمانی [illegible] بطریق ایلغار روانه و مرحله پیما گردید چون پانزده کروهی قصبه
سمونهه متعلقه صوبه اکبرآباد رسید ازانکه همراهان او و چهارپا از ایلغار
چند روزه مانده شده بودند و جمعی زخم داشتند یک مقام نمودن
ضرور گردید درین ضمن خبر نزدیک رسیدن سید مظفر خان بارهه که همه جا
پیش قدم بود رسید خانجهان خبر یافته بحالتی که خدا نصیب هیچ بنده
نسازد چاره کار جز آن ندید که قریب پانصد سوار لایق کارزار که مرد
کار روز بیکسی توان گفت با خود نگاهداشت باقی سواران که برو
درماندند ترک رفاقت نمی‌توانستند نمود و جمعی که زخمی بودند همراه
بهیر و چیزی زر و جواهر که مانده بود و ناموس از همه بجلی خواسته و وصیت
نموده پیشتر روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان آماده کارزار گردید
و بعد مقابل رسیدن سادات بارهه بحسب مقابله و مقاتله رستمانه
گردیدند و از هر دو طرف داد تهوری دادند و چپقلشهای مردانه بروی
کار آوردند و افغانان استقامت ورزیده با وجود دو چند سه چند
شدن فوج مقابل که افواج بادشاهی پی هم میرسیدند چنان حملهای
[illegible] نمودند که سادات بارهه بارها آفرین گفتند — چو برق از

نام پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و خانجهان از آنجا نیم جان بسلامت

بدر برده تا تالاب رسید رهه عنان نکشید و در آنجا خاک دامن گیر پایش

گیر گردید و دل بر مرگ داده به بیدلان هم رزم چند دم قسمهای شدید داد که

شما برای من جان شیرین بباد دهید و هر جا دانید و توانید خود را برسانید

الحال که کار بدم واپسین من رسیده مرا بخدا بسپارید چند نفر جان را عزیز دانسته

ترک رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک دیرینه و رعایت وفاداری

از جان عزیز تر بود هر یکی بزبان اخلاص بیان ترجمه این مضمون را بر زبان

جاری میساخت که جان سند مطاعیت قلیل که عوض حق نمک سالها نثار

قدم ولینعمت توان نمود و درین ضمن سید مظفر خان و راجه ماهو سنگه

مع فرقه کز بردران رسیدند و چون بلیه آسمانی اطراف آن اجل

گرفته در آمدند و آن سرگشته برگشته طالع باتفاق عزیز خان پسر که جان

او را عزیزتر از جان خود دانسته نسبت بهمه پسرها زیاده میخواست و درین

مابین همیشه او را از جنگ مانع می آمد با چند افغان پیاده شده دو فیل را

مورچال ساخته بمقابله و کارزار پرداخت مادهو سنگه و چند نفر از پیش

آهنگی نموده حمله آور گشتند و خانجهان با همراهان مانند شیر [illegible]

ز... ابر بر مصاف برون کشت شمشیر نبود لا غلاف چنانکه ... و بعض

کارزار کرده تیغها جفت مقراض وار ... خویش خانعالم و

در کار داسن ... کارزار بکار آمدند بعده که خانجهان دید که

پسر او با جمعی از افغانان وفاکیش حلال خویش بر و نثار نموده

بورد ... عدم کشته شد و زخمی کردیدند و خود نیز زخمهای کاری

برداشته بامید آنکه شاید یکبار دیگر خود را با ناموس سلامت جان

بسلامت برد ... فیلان و اسپان زخمی و مانده شده با آنچه

حالت همراه مانده بود دست از همه برداشته پیشتر روانه گردید و

افغانان چهارپایی معیوب و اشیای بایسته از دیگر [illegible]

گذاشته و انداخته جان بسلامت بردن خود مشغول کشتن مردم

بادشاهی ... بدست آوردیم غنیمت اگر همه ... و قدمی تفاوت افتد

غنیمت ... چنانچه آنروز ... فیل و زیاده از صد و پنجاه اسپ

و طوغ و علم بدست مردم ما درآمد و راجه امرسنگه زمیندار هندوران

افتاد و خانجهان که با مردم بقیة السیف بقصبه کالنجر رسید قلعه دار آنجا

سر راه براو گرفته چند افغان را کشته و زخمی ساخته و حسن خان ...

و سرابق مقتولان و بردن فیلان بحضور میان سادات و کرزداران
و راجپوتیه کار نگفت و کوونزاع انجامید آخر بعد رسیدن عبد الله خان
که عقب مانده بود قرار یافت که سر خانجهان و پسران او را با سرهای
مردم عمده همراه او خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان باتفاق گرز
برداران بحضور برد و فیلان نزار راجه امرسنگه همراه مردم خود روانه
درگاه والا سازد و خانجهان نام پسر خورد خانجهان که دران هنگامه
خود را بکنار کشیده پناه نزد زن دریاخان برده بود زن مذکور او را
گرفته همراه جلال برادر خورد بهادر خان روانه حضور ساخت بر عقلا
ظاهر است که سرجبان کسی که از ادنا پایه بچنین پایه و مرتبه اعلی رسیده
باشد که از خودسری پادشاهزاده ها را بغرور جاه و نقویت جنت مکانی
و جوهر شجاعت بخاطر نمی آورد و با چندین هزار سوار سرکشی بر آرد چنانچه
از ابتدا مایه نزاع و کم توجهی صاحبقران ثانی بحال او از تبختر و رعونت
آن افغان جهالت نشان گشته بود از اثر آه درد آلود کدام دل رنجیده
و تیر لغزه سینه عرش گذار کدام ستم رسیده در ایام ثروت و حکمرانی
کار گشته که آخر کار آن سرهوا انجاکشید که بدین خواری جان بسر سنان

غرش کنان به تیغ دستانه پرداخته داد تهوری و بهادری میداد تا بیرجهی
مادهٔ هوسنکه از پا در آمد با وجود زخمهائی دیگر که باو رسیده بود بعد از افتادن
همدم جوهر غیرت باز برخاسته خود دوری نموده لمحه نشسته بر حریف
حمله آور گردیده از دو دست بیگانه آفرین شنیده تا دم واپسین قبضه
شمشیر از دست نه انداخت آخر کار طناب عمر ش به تیغ اجل
بریده گردید و بجر بهای بینائی جان نشان سید مظفر خان نقد هستی
در باخت و گویند شاه قلی گرز در سر او را جدا ساخت بعد فراغ
کار خانجهان جمعی از افغانان قدیم و بعضی تازه رسیده که از نزدیک
اکبرآباد به او پیوسته بودند سوای برخی که در راه بسبب رفاقت
عیال گشته وا گردیدند و شصت چهل نفر جان سلامت بردند باقی
همه قبل از سیری آمدن آن سپه سالار با وفا و بعد از پا در آمدن او
تردد نمایان و کارزار مردانه نموده جمعی را از پا در آورده شرط وفاداری
و جان سپاری تا دم آخر تقدیم رسانند چنانچه آن روز نبیره سید مظفر خان
با بیست و یک نفر بکار آمد و جمعی از سادات و راجپوتان زخمهای
نمایان برداشته و بعد فراغ کارزار بر سر تقسیم سراو تصرف نمودن سامان

اولاد ازین عهد یکی تلافی بظهور رسیدن محالست محال محال اما هرگاه نافرمانی
بر عاقبتکاران از حد گذشت آخر جذبهٔ قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا
و دیگر انواع بلا چه دار و مبتلا میسازد چنانچه در سال هزار و سی و نه ابتدا
از وفور رحمت الهی که برحمت زوال نعمت بندهای عاصی مبدل گردید
آفت آب نزدیک بود که سبز و بیخ نباتات حبوبات و بقولات و غلا
چنان تباه و نابود ساخت که اصلا حاصل آن بعمل نیامد و دران سال ثمر شامت
بندهای مغضوب درگاه الهی از دکن تا احمدآباد غافل پیشگان باده غرور را
خود ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی بضاعت را
تنبیه بظهور آمد اما متکبران [illegible] دران با نخوت که خانها
بر انبار غله نموده انداخته و زر و مال و ذخیره همه ماکولات در غرور
طول امل مقابل کوتاهی عمل گنج در گنج موجود داشتند و بر خلاف دیگر در
ماندگان محتاج رحم نداشتند ایشان گوشمال و زلیست سزا با ملال چندان
بهوش نیامدند و در سال هزار و چهل که تاریخ آن سال سر را بقهر جبار حقیقی را
سال غم یافته اند از ابتدای تیر ماه الهی تا آخر مهر ماه که این چهار ایام
برشکال سبب پرورش نباتات و نشو و نمای سبز پوشان هند زمین است

برای عبرت دیگر خودکامان جفا پیشه غافل از درگاه منتقم حقیقی جلوه
کنان شهر بشهر تشهیر می‌یابد پس کجا این سر و اعتبار ستان عمر از بی
عبرت دیگران بسرها کم بودی بر صندل بدرد زمانه بیاری برازگاد
کرد بعد که سرها بحضور رسیدند حکم نواختن شادیانه فرمودند
و خواجه کامگار را که او نیز جهانگیرنامه تألیف نموده بغیرتخان مخاطب
ساخته بمرتب منصب هریکی افزودند و بعطای خلعت و جواهر
و فیل و نقاره هرکدام فراخور پایه مناصب سرفراز بخشیدند و از تحط
... در سنه هزار و ... چون رزاق عباد بعد از کمال بی
اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن و اقسام قبایح انسان
صورتان بیش صفت در درگاه خطابخش جرم پوش مینماید
و در عالم جو از بعد رجالت هردم و هر لحظه آنچه ازین عاصیان
نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می‌آید و از پیران سیاه نامه هر آنچه نافرمانی
و در شیب اعمال سر میزند اگر مخلوقات روی زمین را از شومی آنها
روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته باتش جلالت
بسوزاند و احیا سازد و باز جزای کردار او را در این روزگار یکبار

که از آتش جوع در جوش بود و یکپا در بار نمود و رنجور الحاصل قحط در
ساز بلاد بنگاله شدت منجر گردید و فریاد و فغان بینوایان و خروش
بی بضاعتان بفلک برین رسید و شمار موتی از احاطه حصر و عدد
درگذشت و طریقه کفن و دفن از آنکه درکن مرفوع القلم گردید و غذا
و توجه ثمره نجات یافتن از بلیه جوع لشادی و مبارکباد مبدل
گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت با هزاران الم گردیت
چون احرام کعبه بستن واجب شد فوج فوج از مستمندان بی بضاعت
و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به دیار شرقی و شمالی
گذاشتند اما از کم قوتی و بی سواری کجکول گدائی توشه زاد و در راحله
بر نمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی بمنزل اول نارسیده بمکان
آخری میرسیدند و در هر گوشه دکنار شهر و صحرا کله استخوان آدم بجای
غله خرمن خرمن سفیدی میزد ... زیر کوچه فرش مرده افتاده
نشان از کوچه تابوت میداد ... بان شب شب ساعت ... و دنیا
همه جای شد از موتی وا ... از نگاه تند گرسنه جنمان قرص ماه
در کاستن و از دود آه حسرت بهانان شعاع آفتاب همرنگ با خنق

چنان امساک باران روداد که برای پاره پاره ابر سفید و سیاه چشمهای

گرسنه چشمان مبتلا بجوع با سیاه و سفید میگردید و ظاهر نمیگردید مرتبه

آسمان بر زمین بخل ورزید که قطره شبنم بزمین نرسید از دایره محیط

و غله که از بهترین بلیه آسمانیست سموم گرسنگی و باد برگی خرمن هستی

بی لفافان را بباد فنا داده دایه بی رحم ابر را بر اطفال نباتات چنان

سخت دل ساخت که تا انقضای موسم رضاع زراع و پرورش حبوبات

قطرات مطر لالای بپستان سحاب باز رفت [illegible] چنان آسمان

بر زمین شد بخیل که نیست تر کردند زرع و نخیل نام نان بمرتبه از صفحه

زمین و زمان بی نام و نشان گردید که جز دکان خبازان و طبله عطاران

بجز کاوزبان اثر خوردنی بود دوا که گاه گاه جاهل دوا دلیر میسر آمد

گر چیزی که لایق پخته نانوایان درو نخست بچشم بی نوایان نوازند

شد دیده و شنیده نمی شد نشان از ابر و باران آنچنان رفت

که گوئی برج آبی از آسمان رفت هوا گر قطره بهر جلوه میداد بدی بی آب

ز کاغذ با جز نان خشک بکام ناکامان گرسنه چشم چیده بود

سوخته نانی در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمه چشم گرسنه چشمان کم

کهنه و نو دقلع شده داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه برای مالداران
می بردند تا اکثر که ازینها نزد حکام کل نموده بسیاری رسیدند و گوشت خشک شده
مرده بدست هر کرچی افتاد بآب تر کرده بروغن سه چشم و شعله آتش دل
خود کباب ساخته آتش جوع فرو می نشاندند اهل چارپا و اجاداران مزار
همدادستان شده بر سر هیچ دختری گوشت مرده تازه و سالخورده گفت و گو
داشتند گویند روزی ضعیفه دلسوخته مویه کنان و مو کنان قضیه نزد قاضی
آورد که فرزند جگرپاره خویشی را از غلبه آتش جوع خود و ملاحظه شدت
اضطرار همسایه هم کاسه که خواهر خوانده بود خورد بدین نهج و اکل آن فرزند راضی
شده همسایه را بدینوجه ساختن و پختن آن با دون ساخته که فقط
مرا هم بقدر فرو نشاندن آتش جوع لقمه خواسته داد آن بمروت دور
از انصاف مرا ازینپاره استخوان و ریزه پاره که در خسته جگر کوشش نام
مطمئن نساخت و از قلت و کم یابی کاه انسال هم تولیم که اگر بر ریسه
خلال ریزه کاه مطلوب میکردید بوزن سه شعره طلا خریدن لازم میگشت
وار جنس بقولات به نفع درهم که هم وزن زمرد و نهم صد بکرو و جهه
تمام دست بدست معمور بود مشهور از مردان رفتن مجولتان بود و نی

ضرب المثل گردیده بطریق قرض مه را گرد تا بریج نان شب فلک هم گشت
محتاج زندگی از فقر و گرسنگی بود بخوان رزق او غم خوردی بودار مردم تنعه
انوقت آنچه مسود او راق مسموع نموده واز کهنه دهقانان کهن سال آنزمان
شنیده در هر چه مولف بادشاهنامه نوشته اگر بتفصیل آن زبان قلم سوخته زبانرا
آشنا سازد محمول بر اغراق و باعث ملال مطالعه کننده گان خواهد گردید مجملی
نگار حکایه مردم در آدم خواری لسباع جگر خوار منجر گردیده مادر و پدر مهربان
خوردن گوشت جگر گوشه خود را برای خلاصی جان آنها از عذاب جوع
دهامون کرده دیدن خویش از خوف هلاک لسبت آدم خوران بی باک از
افعال ننگین بیداشتند اگر بالفرض مجامع ضیافت رسمیات شادی
در میان بود و ما کولات دیگر بطریق ندرت میرود و در هر کجا پنهان که منفر ساز
از ملاحظه یغما چیان دایم العموم که خود لاچون بلای ناگهان برای خوان میزدند
بدرقه شمشیر و سپاه بر سر خوان آن حایل بود و بر در سیری یافتند از آفت دست
برد و بحوم الجماع محفوظ میداشتند و اگر تنگدستی بدبخت گرسنه مستی
تنهایی افتاد از سر گوشت خون آلود حلال او نمیگذشت و نان بانان
استخوانهای پوسیده وقت شب آورده از آسیا گذرانده قدری آرد گندم

شهرت تمام دارد که هفت سال آثار قهر الهی از طرف سالهای پی
قحط بجا پی بود اما پیشتر سال کامل که سال اول از وفور نزول باران
زراعت نابود گردید و بجای محصول صد من ده من بعمل نیامد و سال
دوم یک قطره آب نبارید و تخم سالانه بهندرت منجر گردید و سال سیوم
باوجود باریدن موافق چو رعایا بقیمت اعلی تخم غله خریده کشت کار
نمودند بمرتبه آفت موش خوری و ملخ خوری رو داد که هیچ محصول بدست نیامد
و یکسال دیگر اثر آن باقی ماند حاصل کلام در چنان ایام ملالت انجام که فوج
کشیها علاوه خرابی ملک و جلای رعایا گردید اعظم خان بحسن تردد جانبازی
بهادران که بتحریر تفصیل آن قلم را ارائه داشتن بطول کلام منجر میگردد قلعه
دهارور را که در بازی او بیته کلان آباد بود و لکها مال به بیع و شرا می آمد
مفتوح ساخت و جمع کثیر در آن محاصره و یورش بکار آمدند و هفت
فیل و شش راس اسب خاصه نظام الملک و زر و جواهر وافر و اقمشه بکبار
تجار و امرا از اندرون و بیرون قلعه بدست اعظم خان سوای آنچه بغارت
رفت و لوتیه هیچ کس از لشکر منصور که از زر نقد و زیور و جواهر و مروارید و
قماش مطمع نشده باشد نیست قحط سال اکثر بعیش مالداری مبدل گردید

و مردن بنحوی که هر روز از هر محله و بازار خالی میگردید بویرانه منجر دیدند

و چون در هر کوچه و خانه بجای آب باران غم می بارید بسال غم چنانچه

تاریخ قحط آن سال بنگر در آمده موسوم گردید و صاحبقران ثانی برای جاری

نمودن لنگر در هر شهر و قصبه های صوبه خصوص دار السرور برهانپور

مامور فرمودند و از سرکار بادشاهی و از طرف یمین الدوله و دیگر امرا

مبلغهای خطیر نمودند که بمحتاجان و درماندگان رسانند چون اکثر

پرگنات دکن خصوص محال متصل کوهستان مثل پرگنه سلطانپور و

و سدکاون و باجهل صوبه خاندیس و بعضی محال بالاگهات ویران مطلق

شده بودند قریب سی کرور دام از جمله جمع دامی دکن تخفیف فرمودند

موضع سلطانپور و غیره محالات متصل دامن کوه چهل سال ویرانه

محقق بود در صوبه داری خانجهان بهادر کوکلتاش و دیوانی حقیقت خان

گنگارام نام عامل آبادکار که از طرف خانجهان امین و فوجدار سرکار

نذربار و سلطانپور شده آمده سوای تخفیف دامی سابق دیهات

ویران بنابر دو هزار تنکه را بقصد آن هفتصد تنکه قول داده آباد نمود و

رعایای متفرق گشته اطراف را طلبیده آباد ساخت اگرچه در السنه

نمیخواستند که استیصال نظام الملک بالکل شود برای درخواست قلعه

دهارور منجمله پنج قلعه موعوده بسبب لشکری انفلع که بنام فرزند خان

مقرر است آمده و ظاهر ساخت که اگر موافق عهدنامه بعمل نیاید در عهد

شکنی دل شکستی خواهد گردید اعظم خان در جواب گفت چون وعده عطای

قلعه ها موقوف بر اعانت و مدد شما در تادیب نظام الملک بود اصلاً

بظهور نیامده وقت تسخیر دهارور نیز بالکل اثر معاونت ظاهر نگردید در صورت

درخواست شما و اظهار طلب ایفای عهد بیجا و بیموقع است صلاح کار

که در تلافی گذشته عذرخواه تغافل های سابق توانند گردید در این است

که چون فوج بادشاهی برای تنبیه و تادیب بقیه السیف نظام الملکی تعین

شده شما را باید که درین نواح با فوج شایسته کمر جهد بسته چشم برراه باشند

که هرگاه هزیمت یافتگان از چنگال شیران فیل شکار چون آهوان دشت

ادبار جسته و خسته تواره این سمت گردند سر راه برایشان گرفته جوهر

مردی خود ظاهر سازید بعد ظهور حسن خدمت از طرف شما برای قلعه موعوده

بحضور نوشته و التماس نموده خواهد شد بالجمله اعظم خان رندوله خان را

لاجواب ساخته مرخص نموده و قرار یافت که طرف نانویر رفته سر راه

وجهاي ظرف كل ظروف چيني وغوري باستعمال درآمد بعده كه جز جواهر وافر
واقسام جنس اعلى بدست مردم آمدن باعظم خان رسيد فرمود كه بعد تحقيقات
از جواهر وجهار پاي قيمتي ومصالح توپخانه وجهاهاي غله يا بند در سركار ضبط
نمايند باقي بتاراجيان واگذارند وجده مادري نظام الملك با جمعي
از خويشان ديگر كه درآن قلعه بودند اسير گرديد آنها را با عرضداشت فتح
وكليد قلعه روانه حضور ساخت ومورد عنايات بي پايان گرديد وبموجب
حكم براي مدد مردم بادشاهي قلعه قندهار كه را محاصره داشتند روانه
گرديد درين ضمن خبر رسيد كه رندوله خان كه از امراي عمده ومير شمشير
عادلخان بيجاپور است براي مقابله نظام الملك بموجب پيغام سر
بيجاپوري رسيده اعظم خان مقام نموده پسر خود ملتفت خان را براي
استقبال فرستاده با عزاز طلبيد بعد ملاقات ظاهر ساخت كه چون سابق
با عادلشاه بناي صلح برين قرار يافته بود كه بشرط اعانت فوج بادشاهي
در استيصال نظام الملك از جمله قلاع تازه مفتوح گشته متعلقه نظام
الملك پنج قلعه با بعضي محال طرف كوكن باو عنايت ورعايت نمايند
با وجود آنكه در معاونت افواج بادشاهي تغافل وتكاهل بعمل آمده ودر باطن

ضرب گولهای توپ قلعه شکن و صدمه فیلان کوه افکن حصار و احاطه
اول قلعه را مفتوح ساخت اما در ضمن محصوران توپ کلانی را پر از آهن
ریزه و بیل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند مردم بسیار با چند نفر عمده
کار آمدنی و چارپای زیاد کشته و زخمی گردیدند برای لشکر که از گرسنگی
و فاقه سال قحط ولاغری اسپان و تلف شدن باربردار بجان رسیده
بودند و از کمی تجرنام نشان پیدا بود و در آدم و چارپا قوت حرکت
نمانده بود و صدمه باریدن آتش بلا از آن توپ حوصله استقامت
آنها را از دست داد دست آویز دست برداشتن از محاصره بدست آمد و دست
از کارزار کشیدند و محصوران بر این معنی اطلاع یافته شوخی زیاد نموده از
قلعه بر آمده مردم بسیار را کشته و زخمی ساختند اعظم خان چند روز دیگر بدلها
شکر دلباخته بامید فتح صبح و شام بمحاصره پرداخته آخر حق بجانب سپاه
دانسته تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته از پای قلعه برخاسته
خود را بقلعه دهارور رساند درین اوان آصف خان از بالاگهات و
سید مظفر خان و عبد الله خان بهادر از مهم خانجهان بحضور رسیده آخر سال
چهارم جلوس شرف اندوز ملازمت گشتند سید مظفر خان را بخطاب سید

امرای نظام الملکی که مقابل فوج بادشاهی اند داشته باشد بعده که اعظم خان
خود را بمحاصره قلعه تارک رسانند و نظام الملکی برین مذکور اطلاع یافت
صلاح کار درین دانست که رسولان چرب زبان فرستاد باد عادلشاه مصالحه
بشرط دادن قلعه شولاپور که از ابتدا ماده نزاع میان هر دو همان قلعه بود نمود
و عهد و پیمان اتفاق را تازه ساخت که باهم نفاق را باخلاص مبدل نموده
باتفاق در دفع مضرت افواج بادشاهی کوشند و در همان ایام مقرب خان
و بهلول خان نظام الملکی از صدمات افواج بادشاهی رو بطرف تعلقه
رندوله خان آوردند و درین ضمن نوشته اعظم خان برای سر راه گرفتن
آنها بر رندوله خان رسید و تغافل ورزید بلکه در معاونت نظام الملک
در همه باب پرداخت اعظم خان بر حقیقت اطلاع یافته بحضور معروض
داشت بعد عرض سردار خانرا با سید دلیرخان وغیره مع چهار هزار سوار
سایر واحدیان برای خرابی و پامال ساختن ملک عادلشاه نزد اعظم خان
که موافق صلاح او بعمل آرند روانه فرمودند و اعظم خان بعد رسیدن
فوج کومکی او را همراه ساخت و تاراج قصبه پربیند تعلقه بیجاپور پرداخته
بازارها را آتش داده بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت اگرچه از

جواهر و فیلان و دیگر تحف مرسوله قطب الملک منجمله پنجکش

هر ساله معروض گردید از وقایع صوبه اله آباد بعرض رسید که ابدل

نام کافر بد فرجام که قلعهای متعدد در جنگلهای پر اشجار و مکانهای

دشوار گذار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاری و دست

اندازی بر مسافران و قافلها مینمود مکرر بهر د فوج صوبه داران مدد

فوجداران رفته دست نیافته بودند درین والا از سعی و تردد قلیچ خان

حاکم آنجا بعد تردد بسیار که ایام محاصره و مقاتله بامتداد کشید و جمع

کثیر از هر دو طرف شهید و کشته گردیدند آخر کار الکافر فاجر مغلوب هراس

گشته بعد جوهر نمودن زن و فرزند هزار نفر بمقابله برد و رخته بعد از بکار

آمدن و بدرجه شهادت رسیدن قریب بهفت صد هشت صد سوار و پیاده

بادشاهی هزیمت یافته آواره دشت ناکامی گردید و مال و اسباب زیاد

بتصرف لشکر اسلام در آمد و جاهای قلب توابع آنرا آتش زدند و آن

کفر آباد را باسلام آباد موسوم ساخته بتخانهارا مسمار کرده بنای مساجد

گذاشتند و از فتوحات شروع این سال قلعه ستونده متعلقه صوبه سنت

که مقدم آنجا علم بغی بر افراشته بود از سعی و تردد نمایان سپه دار خان

خانجهان بهادر را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار و عبدالله خان را

با اضافه هزاری هزار سوار بر پنجهزاری و عنایات دیگر مفتخر و معزز ساختند

و همراهان هر دو امیر نیز فراخور پایه و قسمت اضافها یافتند در سوانح

جشن چهارم از جلوس [illegible] تا [illegible] سنه هزار و چهل

هفتم شعبان مطابق غره فروردی سنه هزار و چهل که شروع سال چهارم

جلوس بود حکم فرمودند که آنچه سال گذشته بخرج جشن از آرایش و دیگر

لوازم بزم عشرت در آمده درین سال مستحقان و درماندگان که جان

بلب رسیده و گرسنگان از جان سیر آمده رسانند که بی‌نوای عالمی که

از قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند بریده دست و در قالب پوست

استخوان بر پا در مستمندان جان تازه دمیدن گرفت محمد علی نام رسول

ایران با نامه شاه صفی و تحف آن ولا رسیده ملازمت نمود خلعت

و تاج قزلباش و جیغه مرصع و خنجر الماس و دو خوان طعام بیالهای

ارگچه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد با سی هزار روپیه نقد مرحمت

نمودند و قیمت سه تقوز اسپ و دیگر اشیای فرستاده شاه سه لک روپیه

بعرض رسید و همانروز پنج لک روپیه نقد و یک لک و پنجاه هزار روپیه

همت بتسخیر قلعه گماشت بعد تردد نمایان که محاصره باشد اذکشیده
و نقبها را پای حصار رسیدند و در فکر پر نمودن باروت و برآمدن
برج دماره بودند روح الله خان با فوج سنگین دکنیها بمدد و کومک
محصوران رسید معه هذا لشکرخان بخشی و جلالای تمام یک نقب زیر
برجی که بالای آن برقندازان بسیار برای محافظت قلعه می بودند
باروت پر نموده آتش دادند و زیاده از صد نفر معه برج بپریدند محصورا
لیت کری رسیدن کومکیان از قلعه برآمده در آن کرمی هنگامه
شور دود باروت و کرد فرو نه نشسته بود پر نمور جال ها ریختند
و صدای دار و کیر باند ساختند و عجب فتنه بلا و آشوب قیامت
برپا کردید از بیرون کر فوج دکنیان لشکر بادشاهی لا محاصره و هشتند
درخشیدن شمشیر برق کردار و رسیدن کوله تفنگ آتشبار و باریدن تیرهای
جگر گذار و از بالا و اطراف قلعه نازل شدن کولهای توپ و زنبورک
و حقهای پرآتش و بانهای آتش فشان و سنگهای کلان مع فیل ربا
که چون بلای جان بهاپی هم میرسیدند تزلزل تمام و زلزله عظیم در لشکر
بادشاهی انداخت سه زنبیر دلیران و یکان تیز [illegible] رمان لاله خیز

بعد کوشش و کشش بسیار بتسخیر درآمد و مقدم مذکور چون دلا رسید
میکرفت امان خواسته بتجویز سپهدار خان بمنصب سه هزاری هزار
سوار سرفرازی یافت نصرتخان که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه
قندهار که مدت صرف اوقات نموده آخر بسبب عسرت حال سپاه
قحط سالی دست بر داشته موقوف بر سال آینده داشته بود درینولا
با جمعی دیگر از بندها رشکان قلعه که طریق ایلغار شتافته بمحاصره پرداخت
با وجودی که محصوران بقدر مقدور از زدن توپ و انداختن حقه
آتش و بان و اقسام آتشبازی کوتاهی نمودند بهادران کشورکشا و
دلاوران قلعه‌گیر بانواع تدبیر قصبه را بتصرف درآوردند و قریب
شش هزار مرد و زن خورد و کلان دستگیر کردند و پانصد اسپ
و چند شتر با اسباب وافر دیگر که اکثر کارخانجات نظام الملک درانجا
بود با امتعه و اقمشه تجار و رعایا لکها بتصرف مردم بادشاهی درآمد
و مبلغهای کلی نقد و جنس بتاراج رفت و سرافراز خان حاکم انجا
قابو یافته جان بسلامت بدر برده خود را بنظام الملک رسانید
و نصرت خان اسیران را آزاد ساخته چند نفر را نگاهداشت بعد

از دریچه مشرق برآورده مردم قلعه بخاطر آوردند که آخر قلعه مفتوح خواهد گشت
و ما ها مقتول و مغلول خواهیم گردید صلاح کار درین است که عهد امان در
میان آورده کلید قلعه بسپاریم و هفت نفر فهمیده کار را در میان داده
کلید قلعه را سپردند ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از آنجمله چهار
توپ نامی باسم عنبری کلان و خورد و بجلی و ملک ضبط بودند با اسباب
دیگر بضبط درآمدند و حالیه صاحبقران ثانی عجب بنیه برنظام الملک
که فی الحقیقت از مدت باختیار و قبضه اقتدار عنبر ولیه او بود درین اوان
روداد مجملی می نگارد که چون بعد واقعه عنبر نظام الملک قابو یافته فتح خان
پسر کلان عنبر را مقید ساخته بجای او تقرب خان را که از غلامان عمده
او بود سپهسالار و خواص خوانرا وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان
موافق چشم داشت تردد ظاهر نگردید بصلاح دیگر دکنیان حسب پسته باز
فتح خانرا از قید برآورده صاحب اختیار و مدار علیه سلطنت ساخت
ازینمعنی تقرب خان بوسیله اعظم خان رجوع باعلیحضرت آورده بمنصب
شش هزاری هزار سوار و عطای لک روپیه سرفرازی یافت و صد
و چهل نفر که همراه او ملازمت نمودند همه فراخور پایه و حالت بمنصب سرفراز

آسمان لاله ریز با وجود چنان هجوم خصم و باریدن تگرک گوله و رسیدن
انواع آلات جانستان نصرت خان دل از دست نداده و دست از کار نداده
برندانسته حملهای صف ربا و نبردهای مردانه بکار برده خود را بر فوج مخالف
زده رند وله خان را هزیمت داد و مصلحت کار در این دانست که در همان گرمی
دار و گیر و سنجر عظیم از جمله نقبها که در سه نقب باروت فرش نموده فرصت
آتش دادن نیافته بودند آتش دهند در همان حالت اعظم خان که
از شنیدن هجوم آوردن دکنیان ایلغار نموده بود خود را رسانده و بحضور
او در نقب ها آتش زدند و جمعی همراه دیوار بریدند و دو حصار ... بر آمد
با وجود بر پریدن یک برج و دیوار و در تکاپو دادن تزلزل از ترد قلعه گشایان
بادشاهی و ظهور غلبه فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبه
استقامت ورزیده داد تهوری داده در سر و ممانعت و دفع حمله
یورش بهادران بهادرانه پیش آمدند و چنان شرط قلعه داری بجا آوردند
که جای تحسین و آفرین آشنا و بیگانه داشت و آن روز که شب منجر گردید تمام
شب مردم قلعه در برداشتن دیوار و مردم بادشاهی در پر نمودن نقبها
از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دو دمه آفتاب برای تسخیر ربع مسکون

اعظم خان بعلاج مهمات سرداران فوج خود پرداخت اگرچه در تلافی

آن تاخت و تاراج بسیار و اسیر گرفتن بیشمار در ملک بیجاپور نمودند

اما فایده بحال گرسنگان و جان باختگان دمار و آبرو بنیاد و کان نداد

[illegible] در هفدهم ذیقعده سنه هزار و چهل ممتاز محل که روح

جان پرور و همدم و محرم بساط اعلیحضرت بود بدرد زه که بعد امتداد

ده بهر صبیه متولد گردید ازین منزل فانی بروضه جاودانی بهزاران حسرت

شتافت و ازین واقعه جانکاه کوه کوه غم در دل بادشاه راه یافت

و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه مدت با سینه پر شکر و دیده پر از اشک

بسر برده ترک ملبوسات رنگین و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند

و در جشن وزن و جلوس نغمه شنیدن را بصدای نوحه و ماتم القصور مینمودند

و هرگاه آزار الم در دل اظهار میشد اشک ریزان گشته آه پردرد

کشیده بدین زمزمه گویا میگشتند بیت زندگی چه بود میان یار بیست ها

یار چون نیست زندگی عار است * و هرگاه با جمیع همراهان ملکه صفات میرفتند

دریا دریا لولو ابدار از چشم اشکبار بعد بر قبر آن مرحومه مغفوره می افشاندند

و اکثر میفرمودند که دیگر لذت زندگی و سلطنت نمانده و بی نظاره

یافتند در همان ایام میان مردم لشکر اعظم خان و مردم رعایای دیهات
بر سر کاه جنگ و گفتگوی فساد آمیز بر پا شد و کار بفوج کشی طرفین منجر
گردید. رندوله خان خود با جمعی از امرای دکن بمدد رعایا رسید و از طرف
فوج بادشاهی هفت هشت امیر نامی خود را بمقابله دکنیها رساندند و
کارزار غریب بمیان آمد و صفهای قتال و جدال آراسته گردید و
غلبه دکنی بمرتبه شد که امرای نامور ولشکر از فوج اعظم خان مثل ملتفت خان
و همه پسران او رشید خان و بهادر خان و یوسف خان [illegible] نمایان در
عرصه مصاف بر خود تنگ یافته بدستور مرهم پرستاران تیمور نسبه هندوستان
از اسپان فرود آمده مقابل حمله دکنیان استقامت ورزیدند و رشید خان
و دو پسر او نقد هستی بار فنا دادند و شصت هفتاد نفر منصبدار دیگر بی نام
و نشان شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و چهار امیر نامدار از زخمهای
کاری برداشته زخمی [illegible] کشته افتاده دستگیر دکنیان گردیدند
و آنها را بعد [illegible] رست بسته نزد رندوله خان بردند و کاری بجای رسید
که اعظم خان از شنیدن کشته شدن ... و دستگیر گشتن تمام فوج بادشاهی
خود را رساند و بعد ترددات بسیار دکنیها راه هزیمت اختیار نمودند و

حقیقت این حسن خدمت نسبت بخدمت بادشاه بحضور معروض داشت
و خود را یکی از بندهای مطیع عقیدت آئین وا نمود و بعد چند روز
بظهور پیوست آن غلامزاده بدکیش بموجب اظهار ارادات خویش
که در خدمت بادشاه عرض داشت نموده بود جهت برای خوشنودی ملازمان
آن درگاه نظام الملک را در حبس خانه خفه نموده ره نورد بادیه عدم
ساخته و جمعی دیگر از امرای قدیم و جدید که مخل استقلال خود میدانست
مثل خواص خان و عبدالله خان معلم و مصاحب آن مغفور و سیدی جلال
مخاطب بشمشیر خان و سید خلیفه قلعدار و سادات خان و اعتماد راو و
دیانت راو وغیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر گردانیده و جمعی را
محبوس نموده و اختیار ارتکاب این عذاب دید نامی محض برای رضا
جوی آنجناب بامید نتیجه آن نموده ام و نیز درج ساخت که فی الحال
بتقاضای مصلحت پسر ده ساله او را تا رسیدن جواب بر تخت نشانده
قایم مقام پدر کرده ام بعد عرض در باطن اگرچه از نمک حرامی آن ظالم بدکردار
بسیار متکره نی بخاطر راه داد اما در ظاهر نظر بر امور ملکی که از نظام الملک
نیز ذخیره بید ماغی در خاطر داشتند در جواب فرمان صادر شد که با هم

دیداران دلدار غمگسار دیار دل افکار همه نشاط بکدورت و غم مبدل
گشته و هرگاه بحرم سرای شریف می بردند اشک ریزان قدم گذاشته با دیده
پرنم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن روی احدی خوش
نمی آید زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی که در ایام حیات با هم چنان نرد
محبت بازند که بعد ممات بر آنها ایام فراق و جدائی چنین کار نماید فی
الواقع هیچ نعمت دنیا بدان نمیرسد که کسی همدم و رفیق و محرم غمگسار
داشته باشد از خانه داری بیست و یکسال چهارده فرزند تولد شد از انجمله
هفت اختر برج جهانداری باقی ماندند چهار پسر و سه دختر یک کرور
روپیه نقد سوای جواهر و طلا آلات در خزانه آن مغفوره برآمد آنرا بالمناصفه
نموده نصف به بادشاه بیگم عرف جهان آرا و نصف به چهار پسر قسمت
نمودند باقی جنس هم بدو دختر دیگر دادند اعظم خان و مقرب خان از
بالاگهات آمده ملازمت نمودند واقعهٔ فتح خان حبشی درینولا
بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر حبشی بعد از خلاص شدن و سپه سالار
نظام الملک گشتن در تلافی محبوس کردن خود موافق دستور نمک
حرامان بدعاقبت نظام الملک را غافل گرفته محبوس ساخت و

از جمله خزانه خواجه ابوالحسن زیاده از بیست خریطه اشرفی و پنج خریطه
روپیه فرصت برداشتن نیافته تا به پیکر چارکان بی سر و سامان که سوای
باروت خانه خاک شده قحط دیده نداشته چه رسد همدرین روز از آفت
آتش ناگهانی معروض گردید که مکرراً اودلیه در همسایگی پرورشخان که از
امرای عمده بارهه بود باروت فروشی خانه داشت در باروت خانه
او آتش از غیب در گرفت خانه او و پرورشخان با جمعی که در خانه
او شادی بود و مهمان بسیار فراهم آمده بودند از صدمه باروت پریدند
و سوختند نصیرخان نظر بر حسن تردد و خدماتی که ازو بظهور آمده بود
بعطای مراتب ماهی که مخصوص امرای عمده و معتبر سلاطین دکن
بود و بادشاهان دهلی بغایت اثر و زر هیچ امیر این عنایت بعمل نیاورده
بودند سرفرازی بخشیدند چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشی با
نظام الملک عهد موافقت بسته بر قلعه شولاپور مصالحه نموده عهد و پیمانی
که با بادشاه بمیان آورده بود یکسو گذاشت یمین الدوله آصف خان را
با جمعی از امرا و راجهای نامدار برای تسخیر قلعه بیجاپور و خرابی ملک او
تعیین فرمودند همین که آصف خان نزدیک قلعه بهالکی که قلعه سرحدی

باقي ملک نزدیک بتسخیر رسیدن را نظر بر بیتیمي ومظلومي پسر او بحال

داشتیم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامي نظام الملک را با پسر خود

روانه حضور سازد و خلعت مع کهپوه مرصع که اسلحه مخصوص انجا است

و یازده اسپ براي فتح خان روانه ساختند درین اوان بعرض

رسید که خواجه ابو الحسن با لشکر پادشاهي براي انقضاي برشکال درزانسا

کوهي کنار ناله آبي که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرج لشکر هم وفا نمي نمود

فرود آمده بود نهم شهریور ماه الهي از بارش سه روزي هم بمرتبه انسا

طغیان نمود که لشکر را فرصت بتبدیل مکان نداد و از بالاي کوه سیلابهاي

کوه ربا فرود آمده تمام زمین کوهسار را فرو گرفت و لشکر را هیچ

طرف راه گریز نماند ناچار دست از همه اسباب برداشته بعضي

مردم عمده هرچه توانستند بر فیلان و اسپان بار کرده مع ناموس از

تهلکه ناگهاني برآوردند و بیشتري بزور شناه نجات یافتند و دیگر مردم که

سواري و بار بردار نداشتند و شناکردن هم نمیدانستند مع زن و فرزند

وانچه از مالیت داشتند با خود گرفته بجاي نا دراه کعبه براه نزدیک بدریاي

شور رفتند دهم حصه لشکر ازین آفت نجات یافت حتي انکه از جمله

بطریق قزاقان بر فوج بادشاهی تاخت و برگهی هجوم آورده شوخی
زیاده مینمودند و وقت مقابله رو بفرار می آوردند درین ما بین مصطفی خان
و ملا احمد لاری که از امرای معتبر بیجاپور بودند از راه حیله پردازی خفیه
پیغام اظهار رغبت در سو خیت خود بدرگاه والا و عهد و پیمان آنکه درین
زودی قابو یافته یکی از دروازها وا نموده لشکر اندرون گرفته حسن
خدمت در تسخیر قلعه بجا خواهیم آورد دادند چنانچه بکیب پسر مصطفی خان
محمد رضا نام خفیه خود را بخدمت آصفخان رسانده عهد و قرار بالمشافه
با قسم مغلظه بمیان آورده رفت و بوعده امروز فردا و قابوی وقت
میگذرانیدند و فوجهای بیرون و اندرون قلعه در تاخت و مدافعه میکوشیدند
و سوال پیغام پنهانی از طرف عادلشاه مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران
راز دار عادلشاه بود پیغام التماس مصالحه بشرط چند بمیان آمد اما باز بدفع
الوقت میگذرانیدند و اثر صدق پیغام پنهانی و ظاهر بیکرو روی کار نمی
آ... آخر دانستند که همه تدبیر و تزویر عادلشاه است بعد که دیدند که
بوی صدق آنمقال و درستی پیام بمشام منتظران نمیرسد آصفخان
در تنگ آوردن محصوران و دوانیدن نقب و پیش بردن مورچال

وسر را دست رسیده بقلعه دار پیغام سپردن کلید قلعه ونظر بر تهی کار
نموده داد قلعه دار دیگر روز دست وپا زده راه فرار اختیار نمود ومبلغ
نقد وجنس بضبط در آمد از آنکه حکم شده بود هرچه قلعه عادلشاهیه مسخر
در آید حواله متوسلان فتح خان که در آن ضلع بودند نمایند آن قلعه را بمنصوبان
او که در قلعه او در کر بودند سپردند از آنجا کوچ نموده بعده که نزدیک کلبرگه
رسیدند بمصلحت در محاصره او نه ایستاده متوجه بیجاپور شدند ما بین راه
رزق الله نام از اعیان عادلشاه نوشته و پیغام صلح باظهار ندامت
واعتراف تقصیرات گذشته والتماس عفو مع قبول پیشکش لایق
رسیده ملاقات یمین الدوله نمود التماس او بدرجه قبول نیفتاد شمه
از رو بداد حضور آنکه چون فتح خان در ارسال جواهر وفیلان بموجب
حکم تغافل ورزیده در سپرخان را برفاقت تقرب خان که با فتح خان عداوت
داشت وواقف کار آن ضلع بود برای تادیب فتح خان وتسخیر ولایت
او مرخص فرمودند وباصفخان حکم رفت که قلعه دیگر بمردم فتح خان نسپارد
وقلعه بالکی از تصرف کسان او نیز باز بر آرد بعد از آن که یمین الدوله
با سپاه بیجاپور رسیده بمحاصره پرداخت افواج عادلشاهیه از اطراف

لک روپیه حواله او نمایند و موی الیه را دو روز مهمان نگاه داشته روز سیوم
بعذر و معذرت بعضی موانع و قرار آنکه زر و تعهد نامه از عقب مصحوب
مردم خود میفرستم خالی برگردانیدند در دیگر دو نفر صراف و ضع چرب زبان
عمده نزد آصف خان آمده پیغام بعضی تکلیف باز بمیان آوردند همین که روی
نظر بر قابو یافت وقت آمد آمد قبول نموده و وقت برخاستن پارچه کاغذی
که نوشته با خود آورده بودند زیر مسند آصف خان گذاشته رفته مضمون آنکه
چون مار بنده باطنی بدین جناب است از اصل کار خبر دار میسازیم که دکنیان
غدار که درین چند روز بر وعده صلح گذرانیدند و آمد و رفت جام و پیغام در میان
داشتند عمده مطلب و مدعای آنها این بود که بر احوال سپاه و اسپان
و دیگر چار پایان لشکر اطلاع یابند بعده که مثل مقبل حبشی خیمه بخیمه بر کار ها
رزدیده واقف شدند و دانستند که از نرسیدن رسد غله و تنگی علف قحط و
کم یابی کاه عسرت تمام بحال سپاه عاید گشته و بحد قوت استخوان حالت در اسپان
و چار پایان نمانده و دزد آخور هیچ اسپ نشان ... که بر کاه پیدا نیست و بوی ناگوار لات
ورود و طنی از هیچ مطبخ بمشام آنها نرسید از قرار برگشته ورق سبق را وا از کون
خواندند و باهم مصلحت نمودند که آخر کار بدین حالت از لشکر تردد بظهور نخواهد آمد

بیشتر از سابق کوشید بعد از آن روزی مصطفی خان علانیه
بخدمت یمین الدوله آمده بپیغام اظهار ندامت و قبول پیشکش
بقدر استطاعت نظر بر خرابی و ویرانی ملک که از طرف بلیه قحط و
آفت آسمانی و پایمالی افواج پادشاهی حسب در رعایا نمانده رساند
آصف خان باتفاق همراهان عمده که خیمه بخیمه خبر صلح و قبول پیشکش
مرجلاد و انکار انتقال نقل بر بنا و بسر گردید چهل لک روپیه که فی الحال
نظر بر حال و احوال ملک و رعایا در سرکار عاید ساخته تعهد اطاعت
آینده بدهد مقرر نمود و مکرر پیغامهای عهد آمیز درمیان می آمد تا آنکه از هر
دو طرف مسوده عهد و ایمان و قبول پیشکش نوشته شد و مردم مصالح
نقب و مورچال دست از کار و فکر قلعه کشیدند از آنکه بر لشکر
سختی و صعوبت تمام از گرانی و کم یابی غله و کاه بود دستگیرها بجا آورند
و نذرهای مالی و بدنی بستند و بهادر خان و یوسف خان وغیره
چند امیرهای لاکه در جنگ کهی زخمی ساخته بر دکشته بزده بودند آن روز
سپردند و شیخ عبدالرحیم نام لاحی از معتمدان آصف خان بود با خود اندرون
قلعه بردند که تعهد بمهر رسانده مع مبلغ پانزده لک روپیه منجمله چهل

و سیر حاصل برا از چنین‌ها نماند درخت اقسام میوه‌دار بوقت بود
کوچ فرموده و خراب و تاراج کنان طی مراحل و منازل میفرمودند هر جا
زمین کشته و زراعت بنظر می‌آمد در چشم بر هم زدن بصورت نابود می‌ساختند
و هم اسپان از سر نو تعلیه بلا نیت آن می‌پرداختند و قصبه‌ها و قریه‌ها و عمارت
عالی را بمرتبه ویران مینمودند که زمین قابل زراعت قلبه رانی و کشت کار
میگردید و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر و بقتل آوردن تقصیری نمودند
بهر حالت بدین حال محالات آباد کرده هر سال را بصورت ویرانه سالها
می‌ساختند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر و نام و نشان از آبادی نماند
و بهم رسیدن جنس خوردنی متعذر گردید ناچار متوجه ملک بادشاهی
شدند و از شولاپور گذشته و جهاد نی نمودند رسید و حضور آنکه بعد تعین
افواج فتح خان از خواب غفلت بیدار گشته عبدالرسول نام پسر خود را
همراه سه زنجیر فیل و نه اسپ عراقی و قدری جواهر بقیمت لک یک روپیه
روانه حضور ساخت والتماس موقوف داشتن فوج نمود بعد رسیدن
عبدالرسول زنجیر فیل همه خلعت خاصه و اسپ و جیغه و کپوه مرصع
مرحمت نموده مورد دیگر عنایات ساختند ذکر سوانح سال پنجم از

وتنگ آمده برخاسته خواهند رفت لهذا بعذر وعذر بدفعیه مینمایند
بعد مطالعه در آمدن اینمضمون یمین الدوله چون ماربرخود پیچیده نهایت
بیدماغ و مکدرخاطر گشته تاکید تمام برای پیش بردن مورچال و سرانجام
یورش وقتال ولشکر و دمدمه و کندن نقب فرمود و از طرف دکنیها
دست بردهای نمایان و شب خونهای صف ربا بعرصه کارزار آمده بهادر
جنگ خوب نموده از اندرون و بیرون قلعه شرط مهمان کشی بتقدیم
میرسانیدند و گاه غافل و گاه خبردار رسانیده برسر لشکر ریخته داد شجاعت
میدادند چون هرچه غله و کاه دران نواح بهم رسیده بود بقلعه برده
بر دادن آذوقه پرداخته بودند و برای لشکر بادشاهی اصلا رسد غله
نمیرسید خصوص کار اسپان بهلاک رسیده بود و از لاغری قادر برحرکت
نبودند بردن قلعه کبری پیش نرفت و یمین الدوله صلاح کار دران دیده
در اثنای دست از محاصره قلعه برداشته خود بطرف ضلع آباد بیجاپور
رسانیده هم آدمیان لاجانور را از عذاب گرسنگی برآرند و هم بخرابی و
تاخت ملک پرداخته تلافی حیله بازی بیجاپوریها نمایند لهذا از انجا طرف
رای باغ و مرج که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سرزمین سبز و خرم

وسیر حاصل پر از چندین هزار درخت اقسام میوه دار بوقت بود
کوچ فرموده وضرب وتاراج کنان طی مراحل ومنازل مینمودند هرجا
زمین کشته وزراعت بنظر می آمد در چشم برهم زدن بالصورت نابود می ساختند
وبسیاری از سر نو تغلب بلادهای آن می پرداختند وقصبه ها و مزرعها و عمارت
عالی را بمرتبه ویران مینمودند که زمین قابل زراعت قلبه رانی و محنت کار
میگردید و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر و بقتل آوردن تقصیری نمودند
بهرحال بدین حال محال آباد کرده صد ساله را بالصورت ویرانه سالها
می ساختند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر و نام ونشان آبادی نماند
و برسیدن جنس خوردنی متعذر گردید ناچار متوجه ملک بادشاهی
شدند واز شولاپور گذشته و چهاونی نمودند و چندی در حضور آنکه بعد تعین
افواج فتح خان از خواب غفلت بیدار گشته عبد الرسول نام پسر خود را
معه سه زنجیر فیل و ده اسب عراقی و قدری جواهر بقیمت هشت لک روپیه
روانه حضور ساخت والتماس موقوف داشتن فوج نمود بعد رسیدن
عبد الرسول زنجیر فیل معه خلعت خاصه و اسب و جیغه و کهپوه مرصع
مرحمت نموده مورد دیگر عنایات ساختند ذکر سوانح سال پنجم از

و تنگ آمده برخاسته خواهند رفت لهذا بعذر و عذر بدفعیه مینمایند

بعد مطالعه در آوردن این مضمون یمین الدوله چون مار بر خود پیچیده نهایت

بیدماغ و مکدر خاطر گشته تاکید تمام برای پیش بردن مورچال و سرانجام

یورش و قتال و بستن دمدمه و کندن نقب فرمود و از طرف دکنیها

دست بردهای نمایان و شب خونهای صف ربا بعرصه کارزار آمده بها

جنگ خوب نموده از اندرون و بیرون قلعه بشرط مهمان کشتی بتقدیم

میرسانند و گاه غافل و گاه حاضر در رسانده بر سر لشکر ریخته داد شجاعت

میدادند چون هر جا غارت و گاه دران نواح تا سی چهل کروه بود بقلعه برده

بگرد آوری اذوقه پرداخته بودند و بر لشکر بادشاهی الصلا رسد غله

نمیرسید خصوص کار اسپان بهلاک رسیده بود و از لاغری قادر بر حرکت

نبودند مرد قلعه گیری پیش نرفت و یمین الدوله صلاح کار دران دیده

در ان سال دست از محاصره قلعه برداشته خود را طرف ضلع آباد بیجاپور

رسانده هم آدمیان و هم جانوران از عذاب الم بر آیند و هم بتاراجی و

تاخت ملک پرداخته تلافی حیله بازی بیجاپوریها نمایند لهذا از انجا طرف

رزای باغ و مرج که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سرسبز و خرم

به کیش در هوگلی که از رباج محل ... کرده واقع است برای تجارت

سکنی داشتند در ایام سلطان ابدی زمان برای بودند خود و اگذاشتن

جنس تجارت التماس نموده گرفته چاردیوار پخته با برج و باره در آنجا

بنا گذاشتند بعده بمرور آلات توپخانه در آنجا فراهم آوردند و معبد خانه

که ... کرسیه را آنجا ساختند و رفته رفته قدم از جاده اطاعت

بیرون گذاشته بمضرت رسانیدن بحال مسلمانان آن دیار و ایذای مسافران

پرداختند و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند مسعودا اوراق حرف

در بنادر کوکن دکن چندین دفعه در معمورها و قلعهای آباد کرده آنها

اکثر جا کنار ساحل دریا دارند وارد شده و بر اطوار [illegible] نامحمود

انجماعه اطلاع یافته و در کلیسای ایشان رفته سیر نموده با فضلای آن گروه حرف

با درنامبند صحبت داشته معبد خانها بر خلاف بتخانهای هنود در ظاهر

بکمال صفا که تمام روز شمعهای کافوری میسوزند و صورت مریم و عیسی را

بر چوب نقاشی در کمال خوبی و خوش [illegible] ظاهری با لقصور مجتهدان خود کشیده اند

و ساخته اند [illegible] دستگاه و تنها در انجا [illegible]

نموده [illegible] [illegible] نموده آنها

جشن آغاز سال [illegible] مطابق غره فروردی [illegible]

[illegible] اواخر ماه شعبان المعظم سنه هزار و چهل و یک مطابق غره
فروردی جشن آغاز سال پنجم نمودند و آواخر رمضان المبارک از برهانپور
متوجه دار الخلافه اکبرآباد گردیدند عبد الرسول را نزد [illegible] و رخصت فرمودند
که از صوبه دکن یمین الدوله مقرر کرده در دکن گذاشته اما مستغنی از اراضی
[illegible] که از [illegible] بنابر آن صوبه داری دکن نام مهابتخان مقرر
کرده تا [illegible] فوج بندوبست ضروری خانزاد در دکن
تا رسیدن مهابتخان نایب گذاشته خود [illegible] بحضور رسانند خانزاد صوبه
مالوه [illegible] مقام بکنار سواد اکبرآباد رسیدند
یمین الدوله قبل از داخل شدن بقلعه اکبرآباد از دکن رسیده [illegible]
ملازمت نمود [illegible] ساعت [illegible] مقام [illegible] نموده داخل
دار الخلافه شدند عبد الله خان را صوبه بهار مقرر کردند بعد انقضای سال
از وفات مغفور مرحومه ممتاز محل یک لک روپیه برای مستحقان و
بنام [illegible] خرج لوازم دیگر [illegible] فرمودند [illegible] فتح
[illegible] صوبه بنگاله بعرض رسید تفصیل این مجمل آنکه [illegible]

قاسم خانزاد در وقت رخصت بصوبه داری بنگاله خفیه اشاره بر استیصال اینها
نموده بودند تا فتح خان بعد رسیدن آنجا بمرور ایام در قلعه ریه تسلط کرده
بر نام کوشیده تدبیرات صایب بکار برده بمحاصره القلعه پرداخته بعد سعی
بسیار مدد نواره از راه خشکی و دریا لشکرکشی نموده به یکاران تیه کاران
سه ماه صرف اوقات نموده بنای هستی غرور الجماعه را با قلعه از پا در آورد
و قریب ده هزار نفر از فرنگی و دیگر باشندهای بمعرض تلف در آمدند و
چهار هزار فرنگی با سیر در آورد و هزار مسلمان دران محاصره بدرجه شهادت
رسیدند چند کلمه از مسخر قلعه کالنه تعلقه نظام الملکی که الی الآن باشش پرگنه
موسوم بسرکار کالنه تعلق بصوبه خاندیس دارد و درین ساب بی ترددی تیر
و سنان مفتوح گردید می نگارد که بعد وقوع تعدی فتح خان نسبت بنظام
الملک و امرائی او دیگر امرا و قلعه داران و منصوبان دور و نزدیک نظام
الملکی از و نفرت تمام اختیار نمودند محمود خان حارس قلعه کالنه چند
روز سر بز اطاعت فتح خان پیچیده آخر کار از ملاحظه جان و آبرو و صورت
بوسیله شاهو جی بهونسله پدر سیوائی جی بهونسلی که تمام ضلع کوکن در تصرف او
در آمده بود و با فتح خان رابطه اخلاص و نسبت اطاعت انقطاع در آمد خانزمان

اجاره بست باو ایذا میرسانند و اگر فقیر مسلمان در ملک و شهر آنها وارد گردد

به بیحرمتی تمام گرفته مقید میسازند فقرای هنود را زیاده سیاست مینمایند

بلکه میکشند و رعایا از همه قوم مسلمان و هنود در انجا آباد اند برعایای

خود در هیچ باب مرحمت و حضرت بحال آنها نمیرسانند مگر قدری که ظلم

زیاده بر حال رعیت و مایسند های انجا میرسد این است که هر گاه یکی

از آنها باجل طبعی در گذشت خواه مسلمان سید باشند و خواه کافر برهمن و

هنود فرزند نابالغ مانند با وجود زنده بودن مادر آنها فرزندان او را گرفته بادب

بیت المال سرکار ساخته فرزندان او را نصرانی میسازد و اگر از اشراف

و اعیان قوم بست باو نسبت نموده باعزاز تمام نگاه داشته مثل پدر او

جمع مرتبات باو وا میکنانیند الا بجای غلام و نوکران نگاه میدارند و با وجود

شهرت و علم این ظلمی که از آنها بعمل میاید از همه قوم در تعلقه آنها رفته

آبادی نمیشوند محله مسلمانان جدا آباد کرده درمیان آنها قاضی قرار داده اند

که عقد و تنقیح مقدمات مسلمانان باو وا گذاشته اند و سبب نگاه میدارند

و در جنگ میدان وصف از آنها بر نمی آید در جنگ قلعه و پناه با آلات

آتشبازی حصول ظفر از انجا اصل کلام چون روپیه ندموم و تعدی فرنگیها بعرض رسید

اسد خان ترحمت نمودند باز در وقت متوجه بهار بعرض رسید که از ابتدای جلوس
لغایت سال هفتاد و هشتم بتخانه تا حین مسمار گردیده و مصالح آن بخرج
مساجد در آمد کدخدای پادشاهزاده محمد شجاع با صبیه میرزا رستم صفوی
نمودند محمد علی بیگ ایلچی ایران که از نزد شاه صفی با نامه و سوغات
قیمت سه لک روپیه آمده بود مرخص فرمودند و یک لک پنجاه
هزار روپیه نقد مع عنایات دیگر از جنس مرصع و طلا آلات و اسپان
قیمت پنجاه هزار روپیه بدو تا روز رخصت رسیده و همراه وصفدر خان را
بطریق سفارت مع نامه و چهار لک روپیه قیمت تحف و هدایا رخصت
فرمودند و در نامه بعد تحریر تعزیت و تهنیت ذکر فتح خانجهان لودی
و دیگر فتوحات که رو داده و چند فقره آمیز و نصایح در باب منع سیاست
زیاده با آنچه که پدران بفرزندان نویسند کنایتا و صریحا درج نمودند و زبانی
نیز درین ماده حرف ترک خونریزی نموده حذر حسب الاشعار نمود سازند
پیغام دادند چون از ایام عرس مهد علیا ممتاز محل آمد شش لک روپیه
برای ساختن مجمر و بعضی ظروف طلا و فغفوری و غیره سوای یک
لک و پنجاه هزار روپیه مقرر از خزانه داده بودند درین ایام امر والا نمودند

پسر مهابتخان که در دکن نیابت پدر داشت بر حقیقت اطلاع یافته بوساطت
میر قاسم نام قلعه‌دار فتح‌آباد سرکار آسیر که قریب جوار کالنه است محمود خان را استمالت
نموده امیدواریها داده راضی ببیرون قلعه بشرط رسیدن فرمان بدستخط والا
خاص ساخت بعده که فرمان بدستخط آن آنکه آنکه کف دست بر فرمان وقت
بیرون فرمان زنند طلبید محمود خان قلعه را حواله نموده بحضور رسیده بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار سرفرازی یافت و پنجاه هزار روپیه نقد مع
منصب پسران او عنایت فرمودند در عهد نظام الملک شش لک روپیه
جمع دفتر شش پرگنه سرکار کالنه بود که سه چند و چهار چند بوصول میرسید
چون بعرض رسید که قاسم خان بعد تسخیر قلعه تعلقه فرنگ بتفاوت چند روز
رخت هستی از جهان بربست بجای او اعظم خان مقرر گردید درین اوان
محمد جان قدسی از ایران آمده قصیده غرا گفته ملازمت نموده بانعام
و خلعت و ده هزار روپیه و منصب و خطاب ملک‌الشعرا سرفرازی
یافت اعتماد خان ترکمان از عادلشاهی بامید تربیت بحضور رسیده بعطای
منصب و خطاب قزلباش خان سربلند گردید بعرض رسید که اسد خان
ازین جهان رحلت نمود محمد معصوم کابلی را بهزار و پانصدی نموده خطاب

آورده مجروح ساخت . بتکلیف فطرت دلیری نمود . بهستی که تکلیف
بروی نبود . درین سن اگر بودی با افراسیاب . همی گشتی از دیدن فیل آب .
از مشاهده این حالت نظارگیان اطراف زبان بآفرین گشاده و جمعی از قبل
برای دفع چشم زخم آن بلای سیاه خوبندن گشادند و پادشاهزاده را اضطراب
تمام روداد و بمنع آن جرأت پرداختند و از هر طرف چرخی و دیگر آتشبازی
سر داده بزدن گرز و کجک و انواع ضرب شروع نمودند اما فیل مست ممنوع
نگردیده بلکه از خوردن برچهای زیاده خشمناک گردیده پادشاهزاده والاقدر
را اسپ از جا برداشته بقصد زیر دندان در آوردن برزمین زد آن نونهال
گلشن جهانبانی از اسپ جدا شده از باد و برق تند تر از جا جسته قبل از
آنکه فیل او را زیر دندان گیرد بچستی و چالاکی تمام شمشیر از نیام کشیده بار دیگر
بر فیل کوه پیکر حمله آور گشت دران هنگامه که از هجوم تماشائیان و کثرت
ازدحام خلایق تمام پالکیها بهم افتاده بودند و دود آتشبازی همدیگر را نمی
دیدند پادشاهزاده محمد شجاع خواست خود را به برادر رسانیده در مدد
بهادر جوهر شجاعت بروی کار آرد با وجودیکه بزور بازو صف ازدحام را
برهم دریده خود را نزدیک رسانید از صدمات غلو و آتشبازی اسپش چرخ

در شهر ظاهر گردید و بادشاه حق‌شناس از شهر برآمده کنار دریا نزول فرمودند

بعد از چند گاه در بتحقیق آورد جنگ نمودن شاهزاده اورنگ زیب

با فیل درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه تمثال زیر جهروکه

کنار آب جمنا حکم فرمودند و بخاطر عالی چنان گذشت که همراه بادشاهزادها

سوار شده سیر جنگ فیلان نمایند شاهزاده فیل افگن شیر شکار محمد اورنگ

زیب از مستی باده جوانی و غرور شجاعت بعد در هم آمیختن فیلان مقابل

هر جا فیل که باهم آمیخته بودند اسپ سوار آمده اصلا هم و اندیشه راه نداده

هر ساعت اسپ خود را نزدیک بفیلان می‌برد تا نزدیکتر با آن هر جا عفریت

صورت کوه پیکر رسید در عین یکی از آن هر جا فیل اهرمن خصال بر بادشاهزاده

بلند اقبال حمله آورد کمیر دید چون نزدیک رسید آن کوه وقار و حوصله از جای

خود نجنبید و مقابله حمله آن بلای سیاه ایستاده بمردی نیزه بکیسر موثر شد

زخمش چنان که بایست کارگر نشد. زمانی مشغول گشته زبس متکبر بیش بجنبید جز نقش

از پیکرش نابود چرا که هنوز مرحله عمر شاهزاده نامدار بحد تکلیف شرعی نرسیده

بود بتائید فضل حافظ حقیقی بازوی جلادت موروثی بکار فرموده ضرب

بر جبهه فیل شکار بیکاران دیو نژاد کوه تمثال چپرداخته بر پیشانی

از حضور فرار نموده نزد عادلشاه بیجاپور رفت ازانکه خمیر ذات
آن بدنژاد در روز ازل از فساد سرشته بود درانجا رفته باعث فتنه
و هنگامه فساد تازه گردید و از عادلشاه درخواست نمود که اگر لشکر
گران با توپخانه سنگین بامن دهند قلعه دولت آباد را تسخیر می آرم و
چنانچه بجد شد که عادلشاه قرار عهد و پیمان موافقت را فراموش
ساخته لشکر و توپخانه عظیم با او داده برای تسخیر دولت آباد روانه نمود
ازانکه دران ایام بسبب سالهای قحط و لشکرکشیها ذخیره در قلعه نمانده
بود و سپاه بحال تباه زیست مینمود و فتح خان میدانست که مرا بعلت
آقاکشی برفاقت او تن بموافقت نخواهند داد از شنیدن روانه شدن لشکر
بیجاپور بهوش باخته عریضه بخانخانان مهابتخان نوشت که ساهو یا
بجرم بخشش طمع خام روانه شده اگر آن سپهسالار با وقار خود را برسانند
قلعه حواله نموده خود در حلقه غلامان حلقه بگوش آن درگاه درآید خانخانان
برین مژده خاطرخواه مطلع گشته بلاتوقف خانزمان و لهراسپ پسران
خود را با جمعی از امرا روانه نمود و خود نیز از عقب آماده رسیدن آنطرف
گردید خانزمان که بدو منزل حوالی دولت آباد رسید خبر نزدیک رسیدن فوج ساهو

یکرد و خود نیز از اسپ افتاد درین وقت راجه جیسنگه خود را بتشدید

تمام رسانیده چند برچهی هوا بر فیل زد و معاکر زبرداران و دیگر بهادران

جلو خاص زیر صدمه گرز و حربهای دیگر گرفتند و درین حالت فیل حریف

از ضرب جمله غلبه امیر رو به بیکاری آورد و آن فیل دیو سیرت از صدمات

اطراف مغلوب و پریشان گشته رو بفرار آورده و بهرحال بادشاهزاده

از فضل و یاری حق از چنگ آن بلای سیاه نجات یافتند و بادشاه

گردون وقار از محفوظ ماندن بادشاهزاده و دیدار شکر آفریدگار

بجا آورده بهر نوع بر درج جهانبانی از عنصر والا تمک در آغوش شفقت

گرفتند و فرمودند که بادشاهزاده دلاور را بشرف بوزن زر آورده تصدق

نمایند بیچ زر اشرفی سنجیده مستحقان را کامیاب ساختند

بعد که فتح خان مغضوب گشته بعد از جمله ولایت کوکن او در جاگیر ساهو

که سابق هم در نوکری نظام الملک همانجا جاگیر داشت مقرر کرده بودند

بعد از آنکه فتح خان اطاعت نموده پسر خود را معه فیلان و جواهر بحضور

فرستاد بموجب درخواست و التماس او آن محال را از جاگیر ساهو برآورده

بتصرف او واگذاشتند و آن مایه فساد در پی نهادی یعنی ساهو آزرده خاطر گشته

مورچال افتاده هر روز با فوج دکنی مقابله و مقاتله بمیان می آمد و از هر دو طرف
مردم کشته و زخمی میگردیدند چون دکنیان اکثر علف تیغ و طعمه تیر و سنان
مردم بادشاهی میشدند فتح خان مصلحت در آن دانست که هزیمت خان
بیجاپوری را با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت باقی فوج ساهو مغلوب
و منکوب گشته از نواح دولت آباد برخاسته پناه بمکان دشوار گذار
دور تر برده فرود آمدند و از انجا بطریق قزاقان بر فوج بادشاهی تاخت
می آوردند و خانخانان خبر رسیده باتفاق خانزمان بفکر تسخیر قلعه و هزیمت
دادن فوج بیجاپور پرداخت و یک فوج برای بند نمودن سر راه رسد غله
رفتن مقرر نمود و خانزمان را با پنجهزار سوار برای مقابله و مدافعه فوج
بیجاپور تعین فرمود و سرداران دیگر را بمصالح لشکر آتش و بیلداران بشمار
جابجا برای پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و دیگر تردد قلعه
گیری کارفرما گردیدند اگرچه قلعه گردون اساس دولت آباد که فی الحقیقت
نه قلعه بلکه پایه از سنگ یکلخت خارا ندوز که پای مور هم بران بند نشود
سر بر فلک برین کشیده دارد نه آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه
راست آید و سیاحان عالم گرد اعتراف دارند که بدین خوبی و استحکام قلعه دیده

نشینید بهرسپ برادر خود را با فوج همراه مقابل او تعین نمود و خود نیز

مستعد کارزار گردید بقصبه بهولری پار رسیده فوجها بهم رسیدند و ساهو را

با خانزمان محاربه عظیم روداد و بعد از رد و کد صعب که جمع کثیر از هر دو طرف

کشته و زخمی گردیدند دکنیان هزیمت یافتند و ساهو بعنت گروه الوف

دولت آباد رفته فرود آمد و خانزمان نزدیک کهرکی خیمه نمود و سرداران

بیجاپور و کارپردازان فتح خان نظر بر مآل کار نموده موافق رویه که براتفاق

ایشان اعتقاد دینیت با هم ساخته بصلح پیش آمده بنای مصالحه برین گذاشتند

که فتح خان سه لک روپیه مدد خرج سپاه از بیجاپور بدهد و آنها ذخیره غله

وغیره بمدد خود بالای قلعه برسانند و تا سرانجام یافتن ذخیره ساهو گرد

دولت آباد توقف نماید و از بالای قلعه و اطراف بر لشکر بادشاهی گوله

توپ و تفنگ دستنه و باران تیر و سنان باریدن گرفت خانزمان بپدر

نوشته بر حقیقت آگاهی داد خانخانان در جواب نوشت که برای تسخیر دولت آباد

کمر همت بسته به بستن مورچال و دمدمه و کندن نقب و دیگر داوری مصالح

محاصره پرداخته ما را هم رسیده دانند خانزمان بعد رسیدن نوشته خانخانان

بقصد برداشتن فوج بیجاپور طرف نظام پور دیره نمود و بعد گرفتن برلن

او کردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز یا نصف شب
از مورچال برخاسته خود به نزد مالکان قدیم رسانید جنگهایی که به سر رسانیدن
غله در شبانه روز رو میداد و آدم کشته میان می آمد و محبان برای ممانعت
رسد بلشکر پادشاهی شوخی که از فوج بیجاپور بظهور می آمد و گاه بکار مورچال
می ریختند تا کجا بشرح آن توان پرداخت در بعضی کیلوجی نام دکنی که او اصل
عادلشاهی گفته میشد و از مدت رو برین درگاه آورده بدولت
پنجهزاری رسیده بود به دستور یاقوت خان قابو یافته برخاسته بقلعه
رفت و از آنجا بلشکر بیجاپور پیوست و از پیوستن او فوج عادلشاهی
را تقویت بهم رسید و شب برای رسانیدن چهارصد گاو غله و باروت
و غیره بقلعه بر لشکر پادشاهی ریخته شورش عظیم برپا نمودند و خواستند
که دران شورش از طرف دیگر رسد بالا برند بهادران فوج پادشاهی
از هر طرف مقابل برآمده فوج بیجاپور خود رسانیدند و رستخیز عظیم بمیان
آمد و سر اجوان کوی غلطان زیر سم اسپان غلطیدن گرفت و بهلولخان
و لسبرلی یاقوت خان و دیگر سرداران دکن شرط تردد و دلاوری بتقدیم
رسانیدند و از دو پاس شب که جنگ درگرفت تا دو پهر روز بایره

نشد چنین قلعه از تردد مصالح قلعه‌گیری و کمند و زینه و یورش و
نقب رساندن تسخیر آن باحاطهٔ غور عقل و اندیشهٔ رای صایب
در آمد اما از انکه بسبب آفت قحط سالی از ذخیره خالی گشته بود و امرای
نظام الملکی با فتح خان نفاق تمام بهم رسانده بودند و مدد طالع اقبال
صاحبقران ثانی روز افزون بود باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت
دلهای بهادران قلعه‌گیر گردید امرای جان نثار برفاقت خانخانان
یکرو جهد تمام دران محاصره میکوشیدند و علی رغم وهم حبشی بهدیگر کمر
همت بسته جانفشانیها بر روی کار می آوردند یاقوت حبشی که اول غلام
نظام الملک و تربیت کردهٔ عنبر بود بعد که بقصد نوکری پادشاه رجوع
آورده و در زمرهٔ بندهای این درگاه در آمده و درین محاصره مورچال باو
سپرده بودند بدین فکر افتاد که سیاه روئی خود را برعایت بازگشت
جانب حق نمک قدیم بسرخ روئی مبدل سازد اول بمدد رسانیدن
ذخیره بقلعه از مورچال خود عذر خواه گریز پائی نزد صاحبزادهٔ خویش
گردید و نتیجهٔ او بر روی کار آمد از آنکه گفته‌اند سیاه روئی ازل بشستن
آب تدبیر زایل نگردد از شهرت این نمک حرامی که باعث مزید روسیاهی

این خبر خود هیکه تاز برفاقت بهادران جان باز مقابل فتح خان
رساند و از هر جانب مبارزان رزم جوی آتش خو جلوریز رسیدند
و از صدای نعره کرنای زهره گداز و آواز سم ستوران تیزرفتار روهای
هوای جوانان جان نثار افسون نزیست بران دکنیان مکار دمیدند
و فتح خان افغان و غنیمان رو بفرار آورده خود را بقلعه رساند پاره
اسباب مورچال بغارت بردند چون چندروز بسبب جنگ
شب و روز فوج فرصت زدن برای پی نیافت و زین از
پشت اسپان فرود نیامد تا نوبت بآوردن کاه و هیمه چه رسد
و کار بر [illegible] و عرصه زندگانی بر چارپا تنگ گردید خانخانان در
خانزمان را با فوج گران برای آوردن کهی روانه ساخت و [illegible] هزار
سوار برای قراولی با این راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند
نگاه داشت لشکر بیجاپوریان شنیدن چون گردباد فوج فوج از هر طرف
هجوم آورده تعاقب فوج بادشاهی نمودند اول با قراولان جنگ
در گرفت و چندی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند بعده مقابل
خانزمان آمده قزاقانه دستبردهای نمایان نمودند و بسیاری از

قتال و جدال درتر اید بود کار بجایی رسید که کار بر مورچال مردم بادشاهی
تنگ آورده و خانخانان با همه سرداران سوار شده بمقابله دکنیها دست
بکار زار کشود و صدای دارو گیر و خروش و غریو کوس تزلزل در ان
دشت و کوه افکند گرد سپاه آسمان را بست میغ هم گز بارید و
بواد و تیغ غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت برون شد
ز دست دران نبرد گاه که سه سردار نامی بادشاهی مثل جلنا تهه را تهور
و غیره با جمعی از راجپوتان و منصبداران همراه خانزمان بکار آمدند
و دلیاران دکنیها با یکدیگر سرداران کشته و زخمی گردیدند و آخر کار به پهلوان
روبفرار آوردند و دیانه فتح از طرف خانخانان بلند آوازه گردید
فوج بادشاهی بر سر بهیر دکنیها تاختند در انجا نیز کار به صعوبت رو داد
و غنیمت وافر مع انبار غله که برای رسانیدن قلعه آماده ساخته بودند
بدست لشکریان افتاد هرچه نتوانستند برداشت آتش زدند
درین وقت فتح خان که مورچال بادشاهی خالی شنید فرصت وقت را
از دست نداده از قلعه بر آمده بر مورچال که نقب آن تا پای حصار رسیده
بود تاخت آورد و از سر نو شور و غلغله عظیم بلند گردید خانخانان از شنیدن

بعد بکار آمدن و زخمی شدن آدم بیشمار بداخل حصار شهر پناه که بعنبر کوت
موسوم و مشهور بود شده اند و خود را بخندق مهاکوت که منجمله نه حصار حصار
دوم باشد رسانده و به بستن مورچال و نقب بند و بست اندرون
حصار پرداختند و چون سپاهی عنبر با قوت را ملجا و پناه خود ساخته راه
تردد بر محصوران دست و پا باخته از سیاق تنگ تر ساخت و ذخیره
آتش بازی اندرون آن حصار متصرف شدند و مجرد توپان همان دیوار را
بر متحصنان قلعه دوم بسته اگرچه هفت هشت قلعه دیگر بمرتبه استحکام
و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او بند کردد و از البته تسخیر آن بزینه
خیال در خاطر بگذرد و فکر باطل مینمود اما از عدم ذخیره خوردنی و ما یحتاج
دیگر عرصه کار بر قلعه نشینان تنگ گردیده بود که اکثری بعد سه فاقه و
چهار فاقه پوست بی گوشت و استخوان چارپایان حلال و حرام را قوت
لایموت خود میساختند و بعضی پوست درختان خشک و تر را کوبیده
خورده دفع آتش جوع مینمودند و نفاق و بیدلی همراهان فتح خان
علاوه آن گردیده بود خانخانان بمدد اقبال بادشاه جهان ستان
کمر همت بتسخیر آن بسته جهد تمام مینمودند و درین هنگامه دار و گیر که هنوز

سوار و پیاده کشته و زخمی گشته تن داده رو بفرار آوردند و کسی بسلامت

رسید چون نقب طرف خانزمان از باروت انباشته شده بود

نهم شوال سنه مذکور قرار یافت که صبح آتش دهند و فرمودند که سرداران

قلعه‌کشا و بهادران جانباز برای یورش حاضر باشند علی الصباح فوج قبل

از آنکه اثر روشنائی خوب نماید شود و برای یورش مردم کار طلب رزم

آزما بر سر کار رسیده باشند باروت را آتش دادند با وجود پریدن هشت و

نهشت درعه دیوار بسبب تاریکی که در خاستن غبار علاوه آن گردید و

نرسیدن مبارزان آمده طلب کسی جرئت یورش آنکه برای داخل

شدن نمود و محصوران خبر یافته از گوله توپ و تفنگ و حقه آتش

و بان آتش افشان گشته مصالح چوب و تخته و هیمه بسته آمد بر نورد

بستن راه بر داختند غافلان بدیهه ان خود کمر همت برای

یورش بسته همراهان بانع آمدند و نزدیک بجمیع بهادران کارزار

دیده بنزد از ما هجوم آورده غیرت را کار فرموده خود را بدم باد پران

سنگ و آتش زدند و صفدران جلادت پیشه راجپوتان تهور نشان

بالشتهای بادشاهی سینه را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته

بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری پرداختند و از
عسرت کشاله و فاقه و ظاهر شدن نفاق که اکثر محصوریان قابو یافته خود را
بمردم بادشاهی میرسانند کار بر محصوران تنگ گردید فتح خان اهل و
عیال خود و دیگر همراهانرا با جمعی که نفاق بدانها گمان می برد براے
احتیاط بالاے قلعه سیوم مسمی بکالاکوٹ روانه ساختند خود با چندمان
وفادار در مهاکوٹ ماند ازان میان خیریت خان که از نزد بیجاپوری
براے مدد فتح خان رسیده اندرون قلعه جا گرفته بود از فاقه و عسرت
جان بلب رسیده داشت پیغام خفیه نزد خانخانان براے امان
جان و راه دادن بجهت رفتن نزد عادلشاه فرستاد خانخانان
بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکری بادشاهی اختیار نماے منصب
عمده تجویز مینمایم و در صورتی که نزد آقاے خود میروی نامه و خلعت براے
عادلشاه همراه تو میدهم پس خیریت خان با پنجصد نفر وقت شب
قابو یافته خود را نزد خانخانان رسانید او را در خلوت برده ضیافت
و دیگر رسمیات بعمل آورده از رسیدن فرمان بادشاه خطابخش جرم پذیر
بنام عادلشاه و اراده عزیمت حضرت طرف دکن اطلاع داده باز

گرد غبار برخاستن حصار حصار فرو نشسته بود و اثر سیاهی شب زایل گشته

از یکطرف سه چهار هزار سوار بیجاپوری بمدد محصوران رسیده بر بنگاه

لشکر زده برای شورش انداختن در فوج بادشاهی هنگامه آرا گردیدند

و از طرف دیگر دو سه هزار پیاده برقنداز و تیرانداز سیاه پوش با هزار

سر بارهای غله که قبل از آن تمهید رساندن بقلعه نموده بودند تا زیر سر جاهای

بجلدی و چابکی تمام رسیده غله را نزدیک دریچه متصل خندق حصار

بقلعه رسانده داشت انداخته چون برق و باد رو بگریز آورده پاره از مردم

خانخانان را طرف خود کشیدند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را حایل تیر

و سنان بهادران بیرون حصار ساختند و فوجی را مقابل دلاوران

قلعه کشائی انداختن داده برای بردن غله خود را رسانیدند خانخانان

از زبان هرکاره پیشتر این تدبیر دکنیان اطلاع یافته بود با وجود

عدم تحقیق صدق آن برای احتیاط جمعی از سوار و پیاده را در کمین

گذاشته خود نیز بتدبیر سرداری از دست نداده خبرداری مینمود در میان

آن گروه پیاده های قلعه نیز در بیکار شعله ور گردید و مردم بادشاهی غالب

آمده ذخیره مفت بدست آوردند بعد که بهادران جان نثار از سر نو

حمله آوردند و اطراف لشکر را فرو گرفتند و صدای دار و گیر بفلک برین
رسانیدند خانخانان از شنیدن خبر غلبه و بسیاری فوج خصم جمعی از بهادران
دیگر بمدد خانزمان تعیین نمود و از هر طرف عرصه کارزار بر همدیگر تنگ
ساختند و تنهای بیشماری بی سر گردیدند و زمینهای آن دشت از خون
دلاوران لاله زار گشت   چو لشکر هم در خروش آمدند
دو دریای خونین بجوش آمدند   تو گوئی هوا لاله بار دهی
ز پولاد ژاله بار دهی   اگر چه خزانه و ذخیره و مصالح قلعه گیری
بتافت بپای قلعه رسید اما نقصان مالی و جانی بجانب سپاه و
مردم شهر بسیار رسانید که دیده هنوز خانزمان در راه بود که خبر رسیدن
مراری پندت که وزیر صاحب السیف و القلم عادلشاه گفته می شد
با فوج سنگین انتشار یافت و قبل از رسیدن خبر با فوج جهانی مطابق
ملحق شده بمقابله خانزمان پرداخت و از هر طرف بازار کارزار و
صدای زد و خورد بلند گردید و از دلی هم رسیدن آن و گوله تفنگ
و بارش تیر و صدمه بهالکه و کنیا هیبت مجموعه از اطراف لغزه نمان
بهالکردان جلوریز رسیده جنگلهای مردانه و حملهای مصف

نموده نقل فرمان را که مشتمل بر عدد و تحسین بهادر بیجاپور بود خوانده فرمان را
مع خلعت پادشاهی و نامه محبت آمیز خود با ظهار عنایات پادشاه
مبنی بر عفو تقصیرات عادل خان مهد بر زبان آورده خود او خلعت
و ما یحتاج سفر همراه داده روانه بیجاپور ساخت درین ضمن خبر رسید که
غنیم از شنیدن روانه شدن خزانه و مصالح قلعه گیری از برار و برهانپور
همراه فوج نصرت خان خود به سر راه انبار رسانده و افواج بیجاپوری و نظام
الملکی از اطراف نیز به مدد فوج سابق عادلشاه رسیده بنابران خانخانان
خانزمان را برای دفع مردکنیا و آوردن خزانه روانه ساخت و ما بین
راه وقت رفتن و آمدن که همه جا افواج بیجاپوریان و بسیار خانزمان را
داشتند روز بروز مقابله و محاربه صعب و کارزار عجیب رو میداد دو کاه
گاه چنان که مبارز لشکر پادشاهی جنگ می آوردند که مسافت دو کروه سه کروه
راه منزل تا شام جنگ کنان طی مینمودند و از هر دو طرف آدم بسیار
کشته و زخمی میگردید خصوص روزی که خانزمان نزدیک خزانه رسید
همان روز دو سردار عادلشاه و نظام الملکی با پانزده هزار سوار به مدد فوج
سابق رسیده قریب بیست هزار سوار فراهم آمده بر سر خانزمان جلو ریز

گردید و روز بآخر رسید فوج بادشاهی را امید نجات هم رسید اما باز افواج

دکن چهار طرف فوج خانخانان و خانزمان را داشتند و هر بار حمله صف ها

می‌آوردند — چو لشکر چو مور و ملخ تاختند — به روی جهان در جهان تاختند

جگر تاب شد نعره‌ها می‌کنند — گلوگیر شد حلقها می‌کنند — گویند چنان جنگ قیامت

آشوب در دکن کمتر رو داده بود کوتاهی سخن تا دو پهر شب صدای نفیر

و کرناهای دکنیان و آواز کوس هوش ربای فوج بادشاهی و نعره‌های دلیر

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم میگردید

آخر هر دو طرف تنگ آمده بی آنکه غالب از مغلوب ظاهر گردد از هم جدا

گردیدند اما سرداران فوج بادشاهی ملاحظه از غدر دکنیان لسپاه فرمودند

که جلو اسپان بدست گرفته باقی شب را بکمال خبرداری و هشیاری بصبح رسانند

بعده که خسرو زرین کلاه آفتاب غلغله افکن انهدام فوج اختران گردید

آن خیره سران بدأختر باز از طرف نمودار گشته خود نمایها و تیز جلوییها بر روی

کار دران معرکه کارزار آورده فوجی برای سر راه تعاقب نمودن

فوج بادشاهی گذاشته همیر خود دهش انداخته رو بفرار آوردند خانزمان

پاره تعاقب نموده اسپ و چتری و اسلحه زخمیان عقب مانده

رباری پرستمانه نمود نو مردم بسیار از فوج خانزمان کشته و زخمی گردیدند و کار
بر فوج بادشاهی چنان تنگ گردید که هیچ نمانده بود که سرداران فوج کشته
یا زخمی گشته دستگیر گردند خانخانان خبر یافته نقاره زنان خود را بمدد خانزمان
رسانید بعد رسیدن خانخانان و مقابل شدن فوجها محاربه صعب
رو داد و عجب زد و خورد و حرب غریب دار و گیر بمیان آمد دران کارزار
بردهای رستمانه آنچه از بهادران صف شکن هر دو فوج بظهور آمد اگر قلم را
بتحریر تفصیل آن رنجه دارد بطول کلام منجر میگردد حاصل سخن بعده که سرداران
عمده مثل یاقوت خان حبشی که از مبارزان مشهور دکن می شمردند با هفت
نفر از پسر و نبیره و دیگر خویشان قریب صد و ده سردار دیگر راه نورد
بادیه عدم گشتند و از فوج خانخانان راجه چندر راوت وغیره سر فوج
نامدار با جمعی از بیش منصبان و مردم بی نام و نشان دیگر بکار آمدند
و زخمی گشتند و سر بر داشتن لاش یاقوت خان و همراهان او قریب
ده هزار سوار حبشی و دکنی بالای هم ریخته حملهای مردانه بر روی کار
آوردند و دران معرکه زیاده از چهار صد سوار از هر دو طرف کشته گردیدند
و آخر الامر قادر بر بردن لاشها نگردیدند و از هر طرف از کشته‌ها پشته‌ها نمودار

سوار شده‌اند و اطراف فوج فوج نمودار گشته اسپان بجولان در

آوردند خانزمان بمقابله دفع شر اینها متوجه گردید چون دیدند کاری

نمی توانند ساخت با دل افسرده لجام اسپان برگردانیدند درین اوان

مجلدار خان قلعه دار بیانه نظام الملکی که از بیداد فتح خان افسرده خاطر

بود پیغام بیرون قلعه بخانخانان نمود خانخانان در جواب نوشت که

اگر منظور حسن خدمت تو بظهور آمد چون بنگاه مال و عیال ساهوی

بد مآل دران جبال نزدیک پرگنه بیضاپور متصل قلعه متعلقه تست باید که

خود را غافل برانداز ساز بتصرف درآری مجلدار خان که تشنه خون آن

بداختران بود و امید ثمرات نیکوخدمتی ضمیمه آن از دیده خود را با همراهان

و مصالح آتشبازی قلعه بر سر آن بستاد سوختگان رسانده و مال

وافر مع عیال و دختر ساهو بدست آورد سوای آنچه بغارت در آمد یک

لک پنجاه هزار هون که هیچ لک روپیه باشند و چهار صد اسپ و چهار

فیل با اجناس دیگر مع کلید قلعه نزد خانخانان ارسال داشته حقیقت

عرضداشت نمود خانخانان ازین نوید برخود بالید و آفرین بمجلدار خان

نوشته خلعت و اسپ و جیغه روانه ساخت و قلعه دار در آنجا تعین

بدست آورده بفتح و فیروزی داخل حصار مفتوح گردید گویند دران جنگ

گهها هیچ پیهم متصل گوله و تیر و سنان می بارید و برق شمشیر می درخشید

قریب دو هزار و بالقصد نفر قطار بر قطار از کشته و زخمی هر دو فوج

افتاده بودند بعد فراغ جنگ خانخانان بتردد و تدبیر قلعه گیری

پرداخت چون نقب های زیر حصار قلعه دوم نهاکوت بسعی

سنگ تراشان چابک دست و کارفرمائی مبارزان رزم پرست

تیار و پر از باروت شده بود میخواستند آتش دهند فتح خان

باتفاق و سزاول بعضی هزاریهای احشام که از سکنی عسرت بجان

آمده بودند پیغام امان بمیسبت بخشی بمیان آورده خانخانان قبول ننمود

آتش داد یک برج معه پانزده درعه دیوار پرید و فدویان جان نثار

پروانهوار خود را مقابل بارش گوله توپ و تفنگ چنک و حقه آتش

زده بجلد درآمدند و خانخانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطه قلعه دوم

شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعه سیوم باسم کالاکوت نموده مرار

هزیمت و دیگر سرداران عادلشاهیه و نظام الملکی از انتشار زخم و بخت

بعد فتح قلعه ثانی بار دیگر سراسیمه وار بقصد سکار گرفتند یاد کاری تو زنند ساخت

او نیز دیوگیر بود ده هزار و پانصد درعه چهار جانبی دور آن در جمودل آمده که مراد ازینیکت کرده و عشر جریب باشد و ارتفاع آن صد و جهل درعه است در زمان سابق بنام دولتاکیر و دیوگیر موسوم بود بعد سلطان محمد تغلق چنانچه در ذکر سلطنت او گذارش یافته قلعه را با اکثر ضواع الکه دکن بتسخیر در آوردن ساکنان دهلی را ویران مطلق نموده بنای قلعه دیوگیر آورده آباد ساخته الشهر المسمی بدولت آباد گردانید ازانکه ظلم و تعدی در ذات محمد تغلق سرشته بودند و بر شهر و عمارتی که بنای او بجبر و ظلم باشند و هر معموره که بتعدی آباد کرده روز دیگر بویرانه مبدل میگردد و عاقبت بخیر نمی باشد در اندک مدت بر خنه فساد در ملک نو تسخیر آمده سلطان محمد تغلق افتاد بلکه شهر و ملکهای قدیم هم و قوع از ظلم و سفاکی او از دست رفت و جمعی را که از دهلی بتکلیف و جبر آورده آباد ساخته بدولت آباد موسوم گردانیده بود هم بجاء بر حب وطن مالوف برخاسته رفتند و سلطان علاء الدین هم نیز بعد از جلوس خود انمکان آباد شده لیکن را که رو بویرانه شدن داشت قابل پای تخت خود ندانسته کلبرکه را موسوم باحسن آباد ساخته بنومان و الی دکن بود دهت چنانچه در ذکر سلطنت سلطان محمد تغلق و

بود و او را بحضور خود طلبیده مشیر یک تردد خود گردانید فتح خان از بیخبری

دشمن کام خود را باخته و از صدمات این فتوحات دل و حوصله باد داده

عبدالرسول پسر خود را مع پیغام عجز و نیاز و اطاعت و سپردن کلید

قلعه بمهابت یکهفته برای برآوردن عیال فرستاده التماس قول

امان جان و ابرو و مدد خرج راه برای نمود خانخانان التماس های او را قبول

نموده دو لک پنجاه هزار روپیه نقد معه فیلان و کهاران و پالکی و دو سیاب

زنان همراه عبدالرسول داده رخصت ساخته برگرداند بعد انقضای تاریخ ماه و بیست

روز مدت ایام محاصره نوزدهم ذی حجه سال یکهزار و چهل و دو هجری آن قلعه

حصار که چرخ دوار چنان قلعه مضبوط مستحکم با رفعت ندیده مفتوح گردید

و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاهجهان بادشاه غازی خواندند و نظام

الملک که از ایام زیادت باید در قید حبس ابنء الله دیده بود حواله

مهابت خان بادشاهی گردید گویند از جمله نه قلعه آسمان پایه دولت آباد

یک قلعه بر روی زمین نمودار و چهار قلعه مدور دیگر از سنگ خاره مصفا

تراشیده اند بنوعی ساخته است که عقل بغور آن نمیرسد که در قرنها بدست

آدمی ساخته شده و العجب برابر همه بنیاد نسبت جنانچه بنام

و هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند و خانخانان خان دوران را

مع مرتضی خان که بالاسم او تجویز قلعه داری دولت آباد نموده برای

محافظت قلعه و بندوبست الفضلع نگاهداشته خود متوجه ظفر نگر

بقصد تادیب دکنیهای خیره سر گردید و مابین لشکر مقابله و مقاتله

های عظیم با لشکر غنیم بمیان آمد و بعضی سرداران مشهور بیجاپور کشته

گردیدند و عادلشاهیه مغلوب و منکوب گشته پیام صلح و اظهار عجز

و اطاعت نمود مرارجی پندت فرهاد نام پدر رندوله

خان لاری پیغام مصالحه نزد خانخانان روانه ساخت آن سپهسالار

تجربه کار نظر بر عدم ایفای عهد و قرار دکنیان عذر فرهاد لاری بار نداد

و مرارجی مایوس و بعد مانع گشته باز باهم اتفاق جان فشانی گشته

بخیال محال اندیشیدند که هنوز که در قلعه ذخیره ماکولات فراهم نیامده

و سامان سرب و باروت در ایام محاصره زود باتمام آورده و

مردم بادشاهی از راه و بیراه واقف نشده اند بمحاصره قلعه باید

پرداخت شاید که کاری توانیم ساخت جلوریز تا نظام پور که کوه زیر آنست

رسیده بفکر تدبیر محاصره و بستن مورچال و کندن نقب پرداختند

و سلطان علاء الدین مفصل بگذارش آمده حاصل کلام در دولت آباد
اثر آبادی بجز نشان حوض تغلق نماند و سوای قصبهٔ کهرکی که از ایام قدیم
آباد بود ویران مطلق گردید و دولت آباد اسم قلعه بر زبانها جاری گشت
و همان نام در دفاتر سلاطین دکن موسوم گردید و اسم دیوگیر و دهاراگر
از میان برخاست تا آنکه در عهد سلطنت صاحبقران ثانی بعد از تسخیر
در آمدن و در ایام صوبه داری خلد مکان عالمگیر باهتمام زین العابدین
خوانی که رقم مسوده اوراق مینماید بنای شهر خجسته بنیاد اورنگ
آباد گذاشته شد و الحق درین عصر از ظرف و فور آب و فواکه و اعتدال
هوا و رنگینی رستها و بازار بهار و شهر دیگر در دکن نیست مگر فرخنده بنیاد
حیدر آباد که بخجسته بنیاد دعوی هم چشمی میتواند نمود حاجی محمد میان قدسی
در تعریف قلعه دولت آباد گفته   حصاری که منظرش نه دیدست کس
بود قلعه دولت آباد و بس   بود مملکت را عروس این حصار   که
بالش بود از شفق در نگار   بیست و ششم ذیحجه در هفت روز مژده
دلگشای فتح قلعه بعرض بادشاه کشورستان رسید و خانخانان مهابتخان
و خانزمان مورد انواع عنایات گردیدند و نصرتخان بخطاب خاندوران

که با سه هزار سوار به بندبست انجا قیام داشتند باطراف شتافتند و للاجه

بهار بکر زمیندار عمده الطرف بود و خود را در جرگه بندهای بادشاهی محسوب

مینمود باظهار فدویت برآن دلیرانه تاخته فرنگی بسیار را کشته

چهارصد زن و مرد فرنگی اسیر ساخته باتصویرهای اصنام که در کلیسای

نصارای بندبست آورده و فیلان و اموال و عیال سیفری فولاد را

نیز متصرف شده بحضور روانه ساخته برای راجه مذکور فرمان آفرین

و خلعت و شمشیر مرصع مرحمت فرمودند بعد رسیدن نظام الملک

با اموال خود و فتح خان حکم شد که اموال را در سرکار ضبط نمایند

و نظام الملک را بقلعه گوالیار که سابق نیز از خویش و تبار

او در آنجا محبوس بود نفرستند و فتح خان را دو لک روپیه سالیانه

مقرر کرده با جیب و قدری ضروری همراه او داده بطریق نظر

بند نگاهداشتند چون تعاقب حال بادشاهزاده آفتاب شعاع

محمد شجاع را که بسن دوازده سال رسیده بود بعطای منصب

سرفرازی نه بخشیده بودند و شش صد و پنجاه روپیه یومیه داشت

که قریب دو لک و چهل هزار روپیه سالیانه باشد موجب عرض شد ا

خاندوران با وجود شنیدن نزدیک رسیدن خانخانان با
سرانجام ذخیره و رسد غله نظر بر بسیاری فوج خصم نموده بمقابله
دکنیان پرداخت و حملهای کارستانه و ترددهای مردانه نموده
نگذاشت که مورچال قدیم توانند نمود و آن افواج زیاده از مور
ملخ را از گرد قلعه برداشت تا آنکه خانخانان با رسد غله رسیده ده هزار
گاو ذخیره هم اشیا بالای قلعه فرستاده غنیم که بفاصله پانزده کروه
استقامت ورزیده گاه گاه بطریق قزاقان شوخی مینمود به تنبیه
آنها پرداخته بهزیمت آوارگی از آنجا دور داده متوجه بندوبست برهانپور
گردید و خاندوران نیز بعد فراغ نسق و خاطر جمعی از کار قلعه
که از حضور فرمان قلعه داری بنام مرتضی خان رسید خود را
بتعلقه صوبه داری خویش بمالوه رساند در ینولا بعرض رسید
که بعضی قلاع تعلقه تلنگانه سرحد قطب الملک و کنار ساحل
که فرنگیان بدکیش قلعها احداث نموده بودند از دست زده آمد آمد
قلعه گشایان دست و پا باخته قلعجات را گذاشته در مکانهای دشوار
گذار پناه به برده فرار نمودند و سیدی یاقوت و سیدی مفتاح

بدینمرتبه رعایت نسق امور سلطنت مینمودند که نسبت بجگر گوشکان

خود و بادشاهزادهای والانژاد نمیخواستند که تا نونهالان گلشن جهانبانی

قابل سرانجام امور ملکی نگردند بمنصب سرفرازی یابند برخلاف زمان

حال که اطفال نوزاد ولدان تازه بعرصه آمده هنوز کام آنها از شیر دایه

نرنگشته منصب های عمده چشم داشت دارند و بادشاه ها طوعاً و کرهاً ره

رعایت خاطر آنها نموده خرد میکردد و حق چندین هزار وضیع و شریف

دیگر تلف میکردانند بگاندوران حکم صادر شد که دربالا ولایت

گذاشته در رکاب بادشاهزاده رفاقت نماید درین سال صادق خان

میربخشی ودیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را

فرمودند که رفته به تسلی والده کلان او بپردازد و جعفر خان پسر

کلان او را بحضور بیارد و مورد عنایات ساختند

در آغاز جشن

این سال اسلام خان را میربخشی نموده مورد عنایات دیگر ساختند

محلدار خان دکنی را نظر بر حسن خدمت او چهار هزاری دو هزار سوار

نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار

و آنچه خوبخشیان که برای بند و بست دکن توره ضرورست بمنصب ده هزاری

پنجهزار سوار و عطای نقاره و دیگر لوازم آن سربلند و بلندآوازه ساخته

تسلیم صوبه داری دکن فرموده اواخر سال پنج جلوس روانه ساختند و سید

[illegible] و سید عالم بارهه و راجه جی سنگه و راجه بیتلداس و دیگر امرا همراه

دادند و بتجویز منجمان هند فرمودند که بر سواری رتهه از حضور نوبت نواخته

برآید چون در آن عهد از جمله ضوابط سلطنت مقرر بود که پادشاهزادهای

با وجود کدخدا نمودن تا بکار مهم و خدمات صوبه داری مامور و مقرر

نفرمایند منصب ندهند بر پادشاهزاده داراشکوه که کلانتر از همه پسران

بود و نسبت بهمه اولاد زیاده متوجه بر داشت احوال او بودند و نمیخواستند

که از خود او را بهمه [illegible] یکدو روز جدا نمایند او ولا نیز با وجود طی نمودن

سیزده سال از مراحل عمر بعطای منصب خورسندش ساخته بودند بعده

که شاهزاده محمد شجاع بمنصب سرفرازی یافت نظر بر بهجتی برادران

لازم گردید که [illegible] ف [illegible] پادشاهزاده داراشکوه را نیز بمنصب

دوازده هزاری شش هزار سوار با دیگر لوازم منصب خورسند و مفتخر

سازند [illegible] نزد [illegible] دستوردان مخفی نماند که در ایام سابق

شد و رنج را [illegible] و سرور و سیر لاله‌زار و نغمه رود و رود مبدل گردید اگر
[illegible] بوصف باغات و مکانهای بهشت نشان آن سرزمین که همه پر از
انواع گل و اقسام لاله و شقایق و ریاحین و سبزه زار و اشجار سر تا
بهار شکوفه و اثمار رنگین و انهار و چشمه سار زلال شیرین آب پردارد
باید توصیف رود و سرور و نغمه پردازی دلبران شوخ و شنگ آنمعدن
حسن و ادراک رنگ زبان خامه لال گویا سازد از سر رشته اختصار
باز می ماند اما افصح شعرا عرفی عالم عالم مضمون درین بیت درج
نموده ‖ هر سوخته جانی که بکشمیر درآید ‖ گر مرغ کباب است که با بال
و پر آید ‖ و از جمله اشعار ملا طغرای مشهدی صد بیتی تحریر می آرد

گل و سنبل درین گلشن نباشد ‖ بهار اینجا [illegible] نشان شد
شکوفه [illegible] ازارش ‖ فلک یک پشته سبز از بهارش
[illegible] این گلشن [illegible] ‖ نگرد سبزه [illegible] زد میدان
کشیده کوه از قبضه خاک ‖ بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
ز موج لاله از بس خورده پهلو ‖ بود در راهش لگد باریکی مو
ز طغیان گل و سنبل بگل گشت ‖ نه گوش از پیش معلوم و [illegible]

روپیه نقد بسرفرازی بخشیدند درین سال متوجه کشمیر جنت نظیر گردیدند

منزل بمنزل سیر کنان و صید افکنان وداد دهان طی منازل مینمودند قدغن

جیبان ضابطه مقرر کردند که اگر بوته از زراعت بدست تا راجیبان بر بندند دست

او را قطع نمایند و برای تحقیق و تجویز نمودن زراعتی که بجسب ضرور

بسبب عبور لشکر و پیر از مر تنگی راه پامالی واقع شود آمین صدا رتی مس

خبر رسی با ضبط تعیین نمودند که بموجب سیاهه که بمهر او بدستخط برسد وجه

نقصان را دیوانیان از سرکار بر عایا عاید سازند بعد ذکر یکه منازل کشمیر

رسیدند با وجودیکه شاهزاده ها و امرای عمده الامرا برای تخفیف تصدیع

راه پیشتر روانه فرموده بودند که بمرور و خاطر جمعی از کتل ها عبور نمایند

باز هرج و مرج زیاد که لازمه [illegible] تعب کشمیر است مردم لشکر

کشیدند خصوص در منزل پیر پنجال که حکم پل صراط برای عاصیان دارد چنانچه

محمد خان قدسی گفته   معاذالله ز راه پیر پنجال که مثلش دیده کم چرخ

[illegible] پا گشته چرخ دالد   که راه این کوه را چون رفته بالا

نه مشکل گذشتن زین ره تنگ   درین ره راه رو نقش است بر سنگ

فی الجمله در بیست سیوم ماه [illegible] ماه ذیحجه نزدیک بسواد کشمیر شرف نزول واقع

و شورش ساختن توپ دیگر بهیئت آدم مسلح بفراغ در آن توپ می نشیند

و این توپ ابتدا در احمدنگر که پای تخت قدیم نظام الملکی بود ساخته بودند

از تبدیل وضع روزگار ملک عنبر از احمدنگر طلبیده مصالح قلعه پرینده قرار داد

رسیدن بابا شاهزاده محمد شجاع ببرهانپور که خانخانان و دیگر کومکیان دکن

ملازمت نمودند اول چنین مصلحت قرار یافت که لشکر برای تسخیر قلعه

پرینده تعیین نمایند آخر کار شاهزاده نظر بر ایام شروع نشو و نما ناکرده کاری

خود باتفاق خانخانان متوجه تسخیر قلعه مذکور گردیده بهلکاپور رسیده خانزمان را

با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه گیری برای تسخیر پرینده

رخصت نمود و امر فرمود هر جا تعلقه بیجاپور باشد بتاخت و تاراج در آرند

و جا بجا تهانه بادشاهی نشانده بروند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله

که سرکرده اهل فساد آن سرزمین است یکی از خویشان نظام الملکی را

که در قلاع محبوس بود بدست آورده با جمعی از واقعه طلبان مادهٔ

فساد و شورش ساخته نواح ظفرنگر را تاخته و جمعیت زیاد فراهم آورد

خواص خان را با جمعیت سه هزار سوار برای تنبیه او مرخص نمودند درین

آوان شهرت یافت که مرار پنت و رندوله خان با سه سردار دیگر عادلخانی

زبان گل آسمان گل بحر و بر گل
نماند در عدم کوتی دگر گل

سرود و حسن اینجا هم عنانند
گل و می هر طرف جنس یک کانند

ترنم ریز هر سو خوش خرامی
بپای نغمه در سر مقامی

ترنم ریز بم طرب نی دل اینجا بسته دارد
که یکدم لب لب او بر نبارد

القصه پادشاه هر هفته و هر صبح و مسا در باغهای دلگشای آنسر زمین
سیر و تفرج مینمودند درین ضمن واقعه ارتحال شاهزاده شجاع صبیه مرزا
رستم صفوی که بعد تولد دختر بروضه رضوان شتافت بعرض رسید و در ایام
خرمی و خوشی غنیم دان در کار ساختن پادشاهزاده محمد شجاع درال
مهم معروض گردید و خوشوقتی سیر و شکار و تفرج پادشاه بکدورت
خاطر مبدل گردید تفصیل این اجمال آنکه چون قلعه پرینده که از اعظم قلعهای
زمان دولت نظام الملکی گفته میشد و اعظم خان در محاصره آن چنانچه
بذکر آمده تضییع اوقات نموده کاری از پیش نبرده برخاسته رفت بعد آن
عادل خان آنقلعه را بمبلغ سه لک هون که بقلعه دار آنجا داده خریده
بتصرف فرستادهای خود آورده بود توپ کلان ملک میدان را
از بیجاپور طلب داشت گویند در تمام قلعه جات دکن بدان کلانی

او را فرو گرفتند و گاو و شتر بسیار با چند فیل شاهزاده دست لاف
نمودند خانخانان از شنیدن این خبر غلبه دکنی‌ها سوار شده خود را بکومک
رسانید فوج عادلشاهیه که از احاطه شمار بیرون بودند بمقابله پرداختند و
در اول حمله فوج پادشاهی مغلوب هراس گشته جنگ بگریز نمودن شروع
نمودند و خانخانان که با جمعی از خاصان و بهادران بنبرد جوی استقامت
ورزیده دکنیان موافق دستوری که دارند با فوج کمی بمقابله خانخانان
آمده رو بهزیمت آورده طرف فوج کلان کشیدند تا خانخانان خبردار
گردید چهار طرف خود فوج غنیم بغلبه تمام مشاهده نمود و بمرتبه عرصه
بران سپه سالار تنگ گشت که سوای کشته و اسیر گردیدن نجات
خویش ازان بلیه محال دانست و هر لحظه تردد رستمانه نموده در دفع
اعدا میکوشید از آنکه رندوله خان و مراری پندت سه چهار فوج کرده در
خانخانانرا محاصره نموده بودند و یکدو سردار با چهار پنجهزار سوار اطراف
فوج شاهزاده را فرو گرفتند هیچکدام مدد دیگری خود نمی توانستند رساند
تا آنکه جمع کثیر از مردم نامی خانخانان با رجه موهن داس بکار آمدند و نزدیک
بود خانخانان کشته یا زخمی و دستگیر گردد درینضمن خانزمان خبر یافته برق

بعد قلعه پرینده رسیدند و خانزمان که نزدیک قلعه رسیده بود از شنیدن
خبر فوج دکنی یک کروهی قلعه کنار نالهٔ که آب است لشکر اقامت انداخته به بستن
مورچال و تردد گردآوری مصالح قلعه‌گیری پرداخته و بعضی مردم را در مورچال
گذاشته بفوج بندی برای مقابله مستعد گشته و مردم قلعه از شنیدن رسیدن
کومک جرأت زیاده بهم رسانده از قلعه برآمده خود را بر مورچال و اطراف
فوج زده دست بردهای نمایان مینمایند باوجود برچشم رسیدن زخم قلعه‌دار
وقت نگاه کردن از سوراخهای حصار گولی از دست یکی از برقنداز آن
قدرانداز رسیده کار او تمام ساخت و در فرصت هشت نه پهر از نزد عادلخان
قلعه‌دار دیگر رسید او نیز نارسیده رنگ نورد بادیه عدم گردید شوخی محصوران
روز بروز زیاده میشد بعد که شاهزاده بقصبه بیر رسید خاندوران از مالوا
با فوج شایسته رسیده ملازمت نموده رفیق گشت بعد از آنکه شاهزاده
سه کروهی قلعه پرینده رسیده دایره نمود هنوز خیمه‌ها برپا نشده بود که
خبر رسیدن فوجهای دکنی و اطراف لشکر دو کروهی و طریق قزاقان بر کهی
خانزمان و کوشش و کنار فوج شاهزاده زدن انتشار یافت روز دیگر
که بهیر بسر خانخانان همراه کهی رفته بود دکنیها خود را بروز دیگر و اطراف

بادشاهزاده را خبر کردانند و شاهزاده آفرین و تحسین زیاده بر هر
سردار باوقار نمود بعد ازان هر روز بهمان دستور دکنیان بدر روز بر
مورچال و گهی میریختند و مردم بادشاهی بکار می آمدند و فرصت تردد
قلعه گیری نمیدادند و گهی گاه سالم و گاه نصفه بلشکر میرسید چنانچه یکروز
گهی بار زده می آوردند و فوج غنیم اطراف گهی را محاصره نموده از هر طرف
جنگ کنان می آمدند و قطار شتران و گاوان پر از گاه از ملاحظه صدمه
خصم متصل و پهلوی هم قطع راه مینمودند که یکبار از قضای قهر الهی باران
آتشبار النسر پر از بار گاه رسید و در یکباره گاه آتش در گرفت و
بمدد باد تند روبرو شعله آن بشتران دیگر رسید و شتران آتش گرفته
سراپا شعله آتش گشته مهار گسیخته شروع بدویدن نمودند و غنیم الحالت
را مشاهده کرده زیاده شوخی آغاز نمود و غلغله و ادبار عظیم برخاست
و چندین قطار شتر و گاوان و حلقه فیلان که از صدمه دکنیان برهم
میخوردند همه شعله آتش بر از دو در گشته و مردم بسیار دران هنگامه
علف تیغ و هدف تیر و سنان فوج خصم گردیدند خانخانان خبر یافته با سرداران
دیگر سوار شده بمقابله فوج دکن شتافت و زد و خورد عجیب و

را دریافته خود را وقتی بمدد خانخانان رساند که دکنیان برای برداشتن

بردن لاش مقتولان هجوم آورده بودند و خانخانان و جمعی از مغلان و

راجپوتان با نام و ننگ کمر برای مقابله آنجماعه تنگ بسته غیرت را کار

فرموده دران دریای خون غوطه زده سرراه گردیده دست و پا مردانه

میزدند بعد رسیدن خاندوران هنگامه کارزار زیاده گرم گردید و چپقلشهای

صف ربا بروی کار آمد و هایهوی مردان و نعره زهره شکاف مبارزان

بچرخ برین رسید و برگشتهای سابق پشتهای لاش جانبازان تازه

بهم که آمد نمودار گردید — زبس نعره کامد برون از کمین — فزود

از فغان آسمان بر زمین — آخر بمدد خاندوران لاشهای مردم نامی

برداشته با بعضی زخمیان نیم جان بر اسپان بسته از ان قتلگاه برآوردند

بعده خانخانان و خاندوران همعنان گشته مقابل فوج عادلشاه

بهادریها بکار برده بامداد مبارزان صف شکن و حمله شیر دلان فیل افکن

خصم را هزیمت داده جان بسلامت بیرون آوردند درین ضمن که بادشاهزاده

از شنیدن غلبه دکنیان بر فیل سوار شده فوج مقابل خود را برداشته

رو بجنگگاه خانخانان آورده بود خاندوران و خانخانان رسیده

که تا زمان حال دارند چند هزار سوار همراه بهیر گذاشته باقی فوج را

استقبال سرداران فوج بادشاهی متوجه گشته مستعد کارزار شدند بنا بران

آنچه هرگونه خاطر بود صورت نبست مگر آنکه پاره گاوان غله و شتران کهی

بدست سپاه افتاد و در وقت مقابله مود هوجی نام یکی از سرداران نامی

بیجاپور رامعه و چند در مقابل راجه جیسنگ کشته گردید و فوج بادشاهی

معاودت نمود درین هنگامه در هر حرف لشکر خبر رسیدن کاکاجی نام نوکر

عمده خانخانان با چند هزار گاو غله انتشار یافت و یک دو سردار عادلشاهیه

برای سد راه او گردیدن شتافتند خانخانان نظر بر اینکه همراه کاکاجی جمعیت

شایسته ست از عهده دکنیان برخواهد آمد خواست با زبر سر بهیر الجماعه تاخت

آرد بادشاهزاده گفت که ما هم میخواهیم سر فوج نماییم و بهمراه پسر خورد

خانخانان را یاد و سه امیر بسر بهیر مقرر نموده باقی نامداران در رکاب

شاهزاده جلوریز بقصد غارت بهیر خصم سوار شدند دکنیان دستور بار اول

بهیر را بار کرده چهار ها آتش زده خود مستعد کارزار گشتند جنگ عظیم

روداد و مرارجی بندست زخمی شده از اسپ افتاد و دکنیها از معرکه برداشته

بردند اگرچه از طرفین مردم بسیار آمدند اما از لشکر مخالفان بیشتر کشته

سنجر نجیب میان آمد و آدم بسیار و چهار پای بیشمار بدست مخالفان افتاد

و کار بجای کشید که بادشاهزاده سراسیمه گشته سوار گردیده عنان توجه بدرخانخانان

معطوف داشت خانخانان از سوار شدن شاهزاده اطلاع یافته سواران

و جلوداران جلد برای منع آمدن بادشاهزاده پی هم روانه نمود و پیغام

فرستاد که هر چاره رسیده اند همانجا فیل سواره استاده باشند تا خبر ماندهای

حال نما پس از انجا حرکت ننمایند مخنیم از شنیدن سواری بادشاهزاده

و نمودار شدن نشانها پاره عنان کشیده هر چه از شتران و فیلان بدست

آمد و توانست با خود برد و بسیاری را کشته و کور نموده گذاشت آنروز

چهارم حصه چارپایهای سلامت برگشتند و از جنس کاه اصلاً بلشکر نرسید

و هر روز شوخی مخالفان زیاد میشد و پی هم کومک آنها میرسید و عرصه

بر لشکر بادشاهی تنگ کرده بخصوص از تلف شدن چارپایهای واویلای

غریب رو داد تا آنکه خانخانان قرار داد که آخر شب با چند هزار سوار رزم

آزما سوار شده غافل بر بنگاه غنیم خود را رسانند بسبب مخالفت سرداران

و حمید میان هم خبر لبه داران بجابو رسید و تا رسیدن فوج بادشاهی

بهر روزه بادو فرسخ نزدیک بنگاه الجماعه رسیدند دکنیان همه را بار کرده بدستور

معذرت کنان شرط مشایعت بجا می آورد چون خبر مراجعت بادشاهزاده
بدان ناکامی و رسوائی بعرض رسید بادشاهزاده را با پسر دوم سردار مغضوب
ساخته طلب حضور نمودند و بعد فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند
بمنزل بهنبر که رسیدند معروض گردید که اکثر مسلمانان این سرزمین بجز کلمه
توحید خواندن که بی معنی آنهم پی نبرده اند از راه و رسم اسلام خبر ندارند و بکفار
دختر میدهند و همه رسمیات کفر بجا می آرند برای منع آن یرلیغ تشدید آمیز
صادر شد و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید
دختران و زنان مسلمان را بر خبر در خانه انداخته در خرابی مساجد میکوشند
حکم شد که آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام درآیند بعقد جدید
عورات را بآنها گذارند و الا بقتل آورده خانه و مال آنجماعه بضبط آرند و
مساجد منهدمه بمال طایفه بتعمیر درآرند و بتخانه آنها را مسمار سازند درین
اوان خبر رسید که خانزمان از پدر رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعه
سپاهیان خانخانان اند آنکه در ناسوکه از مدت داشت معروض گردید زمانه
دوام گرفت تاریخ یافتند هیچ مردی نیافته اند در سوانح سنه هفتم از
جلوس [illegible] ثانی صاحبقران [illegible] و جلال ابوالمظفر مفان

زخمی گردیدند و بر بهیر دست نیافته فوج بادشاهی مراجعت نمود لهذا که

میان خانخانان و خانزمان نزاع بمیان آمده بود و خانزمان اکثر

کلمات سبک که خانخانان را من از جنگ سعی اجل رهائی داده برآوردم و

جان و تدبیر وی برفته او بسبب من بجا ماند بر زبان می آوردند باید داده

بعد ماندن میان هر دو سردار میگردید و سپاهیان از سختی خانخانان بشاکی بود همه

مصلحت و تدبیر که میان می آید ضرر بسر حدداران بیجاپور میرسید و فتنه و فساد

نمی بخشید هر چند کدام سلامت در عقب بعض می بردند محصوران اطلاع یافته

از اندرون سر نقب او پیدا مینمودند و در خرابی آن میکوشیدند و باروت

و فتیله میبرزدیدند و از کمی کاه و دانه که به لشکر نمیرسید و چارپایان بیشمار

تلف گردید و کم کسی بود که اسب و سواری او از بی علفی سقط نشده باشد

یا تاخت غنیم نرفته باشد کار بر لشکر نهایت تنگ گردید لهذا بادشاهزاده

مصلحت سرداران از پای قلعه برخاسته بعد محاصره هفت ماه توجه برهانپور

شدند و کار بجائی رسیده بود که اکثر منصبداران جنس منصب خانه خود کلان

گردیده دست از خیمه و دیگر اسباب برداشته بکس تنها یا چوب عصا پیاده

طی مسافت مینمودند و غنیم شماتت کنان از عقب و اطراف تاخته

قاره و قیماسو صوبه جات بیس مرد ولایت سرکار ا بیر بود خصوصا نوبه برکنه
لیکن بر کنات چندان آباد و حاصل نبود چه از محصول و مدا فل اکثر
آن بهار و مواد صوبه ملتان میکنجا اکثر توجیه میرسد صوبه کابلستان
مالوا و دکن جای کاوره میبیانی آمد تا یانزده بیست سر دیار نکاه داشت
مینمودند تا سالی که سرکار مینه سرکار پیمان برکنه جمع شده لک
چنانچه مذکور دراز مجمله تعلقه نظام الملکی داخل صوبه خاندیس کردیده
درین حال سرکار نمونه مجاهد پرکنه حاصل و داخل صوبه خاندیس مینمایند
و اکثر صد صاحقبران سرکار ترکانه جایکه تخته شهر خواهد شد در زمین
انجا در رود فوکه و حشمها آب جاری که در سی دو برکه آن سرکار
چند هزار اباد و دریای جونی زراعت برنج آورده اند و تمام
آن مملکت زار و شالی جنس برنج کرده در تمام صوبه جات اطراف
بمطلع بیان کرده تعریف میآید تعریف اعلی حضرت در آنجا
مذکور مختلف جنس سرکار یکصد و پانزده پرکنه دارد و واقع شده بود
که نوبه دار انجا از سبب کم حاصل جاگیر و ویرانی ملک قادر بر نکاه داشت
هزار سوار نیست دار حال تا حوال دیگر متعینه انجا از دیوان صوبه پایند

جشن [illegible] عظیم موافق [illegible] صورت اتمام گرفت بعد رسیدن
لاهور فرمودند که صوبه مالکیات نظام الملکی تازه مفتوح شده که تا کنار ساحل
دریای متصل کوکن است چند سرکار پیوسته است و جمع دریای آن عهد یک
ارب و بیست و پنج کرور دام بود [illegible] دفتر زبان [illegible]
درین [illegible] خان زمان [illegible] مقرر نماید و بعد ملازمت بعطای خلعت خاصه
و دیگر عنایات سربلند گردانند و صوبه [illegible] بعضی از محال پایان گهات
[illegible] داخل آن نمودند بعضی [illegible] مقرر ساختند و حکم نمودند که سرکار
[illegible] پرگنه [illegible] سرکار نوزده پرگنه [illegible] که سابق متعلق صوبه مالوه
داشت چون [illegible] آب نربدا متصل سرحد سرکار [illegible]
برآمده داخل سرکارهای صوبه خاندیس نمایند همچنان سرکار [illegible] پرگنه
[illegible] که از ابجد [illegible] مفقود الاثر [illegible] تحقیق [illegible] و سابق
در تعلقه احمدآباد نوشته می شد و بالفعل در عهد عرش آشیانی اکبر پادشاه
داخل صوبه مالوه گردیده بود منجمله سرکارهای صوبه خاندیس [illegible] نسخه
ثبت کرده اند اگرچه حقیقت صوبه خاندیس در ذکر سلطنت فاروقیه
مفصل نگارش آمده اما باندک [illegible] قلم [illegible] در زمان فرمان روائی

محمد جان قدسی در تعریف تخت گفته قطعه زهی تخت فرخنده پادشاهی
که شد سامان بتأیید الهی ؛ فلک روزی که میکردش مکمل ؛ ز خورشیدش طلا
بگداخت اول ؛ رساند گر فلک خود را بپایش ؛ دهد خورشید و مه سیلی
رونمایش ؛ و هر تا بجا ماند بوسه بر پای ؛ از آن شد پایه قدرش فلک سای
بهر تاریخش زبان پرسید از دل ؛ بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل
بعد که پادشاه خورشید منزلت بران تخت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان
حور منظر و رامشگران پری تمثال با اصول گوناگون برقص درآمدند ؛
مهر طلعتان نظاره جشن آن خسرو خورشید کلاه کرده سراسر از دریچه
سپهر بر آوردند و در مجمر فلک اسپند اختران سوخته بدین ترانه گویا گردیدند
جشنی بهزار دلفروزی ؛ اختر همه در سپند سوزی
بذوق جشن نوروزی نقاره ؛ گلو از صوت بلبل گشت پاره
بهم پیوستند دمساز ؛ سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
سلاطین و امرا بهره‌وران زبان شکرگویان تسلیم و آداب تهنیت
بجا آوردند انجه الکه شاهزاده‌ها و یمین الدوله و [illegible] و دیگر امرا با نعام درآمدند
و علما و شعرا و ارباب طرب دامن دامن بل خرمن خرمن زر سرخ

چه نویسم القصه شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود و بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت ده هزاری چهار هزار سوار
نموده با لوازم دیگر منصب سرفرازی داده بمهم و صوبه داری کل دکن مرخص
فرمودند بخاندوران و خانزمان حکم صادر شد که قبل از رسیدن بادشاهزاده
خود لابد بدکن رسانده در تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان آن ضلع
بپردازند خاندوران بمجرد ورود حکم خود را از صوبه مالوا بطریق ایلغار ببرهانپور
رسانید چون متوجهی غنیم تا انواع هرجا تمرد از حد گذشته بود خاندوران
تا رسیدن بادشاهزاده تردد نمایان نموده بعد چندین محاربه صعب افواج
عادلشاهیه را از ملک نظامشاهی برآورده و بادشاه کوچ بکوچ متوجه
دار الخلافه شده دوم ماه شوال داخل قلعه اکبرآباد شدند جشن تخت
بومانه چون قبل ازین بچهار سال حکم تیار ساختن تخت مرصع بجز
مبلغ یک کرور روپیه که از آنجمله چهارده لک طلا باقی جواهر بخرج درآمده
بود فرموده بودند درین ایام زینت تمام پذیرفت و جشن عید و وزن مبارک
و تولد شاهزاده سلیمان شکوه که از دارا شکوه از رانی داشته بود و ساعت
جلوس در بسیاری جشن ها که ضمیمه هم گردید مقرر فرمودند طرح جشن عالی رنگین انداختند

سرها شکسته وراه مفتوح گردید ومرزبان فرار اختیار نموده رو
بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجیب خان فرستاده بقبول پیشکش
ده لک روپیه بر جمهور وجه الکفاره وجه نجیب خان بنای صلح میان آورد
وباظهار عجز بوده درخواست امان جان وبحال داشتن ملک وی برد
رجوع نمود نجابت خان بی آنکه از جهة بست اطراف خاطر جمعی حاصل
نماید واحتیاط استحکام تهانه بندی بکار برد بمحض آنکه کوچ تمام ناکرده کار را
در قلعه گذاشته بود بصلح راضی گشته بشرط ادای مبلغ مذکور در مدت بیست
روز وبکار پرداختن در رفع الطریق بر خلاف حکم در زبان هندی اول گویند
از وکیل او نوشته گرفت ووکیل قدری طلا ونقره آلات وسنگ ریزه
وجنس کشمیر بقیمت یک لک روپیه داده برای تتمه ونقد مفلوک بی نام
ونشان للالتماس فاضح پوشانده تا تواصل خانه باقی نزد هم دار
تا تجربه کار دیده گشته راه صحرا گرفت وبرای بند نمودن رسد غله
چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید واز نرسیدن رسد
حال لشکر روز بروز تباه میگشت وتا رسیدن ایام برشکال بعرصه دامن
سه ماه عذر عذر آمیز گذرانیده بعلم ودرم دیگر نداده بعد شروع بارش

و سفید ذخیره اندوخته بتفصیل آن پرداختن باعث درازی سخن و دور افتادنست

بدین اکتفا می نماید که از شروع چنین بصورت اتمام می پذیرد که نوزده

روز تکشیده است و دل آن پادشاه دریادل در اثنا دور دوری که هر دو جوانب

محکم تحصن و کمال داشت و گرفتار نه بر جای نجابت خان ... و درین ایام

حادثه نجابت خان که از دودمان عالی میرزایان بعد از اعتلاء رفیع رتبی تم

باد شاهست گذشته بزبان خامه سپید ... جوانی کمال و دولت قدیم ... ز

چون تعلق زمین کوه صوبه پنجاب داشت التماس نمود که اگر خدمت

فوجداری آن ملک و تنبیه زمینداران سرکش مامور گردد و جمعی سپاه ... بندی

مرحمت فرمایند ولایت آنجا را به تصرف پادشاهی در آورده پیشکش

مناسب و مبلغ خطیر از نزد مرزبانان آن بوم برای سرکار والا حصول پذیر سازم

التماس او بدرجه قبول در آمد اگرچه بعد در آمدن بسرحد آن ولایت گرد

نمایان نموده مکان حاکم نشین و قلعه جابجا با مکانهای قلب

بتسخیر و تصرف در آورد و سر راهای دستور بگذار با وجودیکه همیشه زیاد کار

بسنگ و کلیچ گرفته بر قند آن قدر انداز انجا گذشته بود بعد رسیدن

نجابت خان از سم اسپان بهادران و کلنگ سعی دلاوران آن

خود با دیگر سرداران و جماعه داران بتغیر وضع و تبدیل لباس با معدود

چند که لشکر ما داده بر سر هم بودند خان بر گردیده از آنجا نجات یافتند و عیال و

ناموس مردم لشکر تمامه بدست تبه کاران آمده بتاراج افتاد بعد تعرض نجابت خان را

مغضوب ذی منصب ساختند و غیره برای تلافی آن مرزا مال بن

شاه نواز خان مقرر گردیده ... تمام ... چون سه چهار

سنه بعد وقوع تعدیات علم خود بر جرایم او کشید چرا خانخانان نعمت

دکن نموده بودند و به نهاد حیله جو بعد رجوند گاه از خانخانان رخصت وطن

خواسته بجای خود ... بجای خود نگاه داشته تمکن مورد رسید

طریقه قدیم را اختیار نمود بهیم نراین نام زمیندار گدهه که قریب

جوار وطن او واقع شده بود با او عداوت آبائی داشت بانواع تدبیر و

تزویر بقول همدمی زاده طلبیده مع توابعان بقتل رسانده همه سرانجام او را

با ده لک روپیه تصرف نموده بدست آورد و بکرماجیت که درهم گذشته آمده بود

بشاره نوشته نزد خود طلبید و بعد روانه شدن بکرماجیت که دو پهر

خیمه را آتش داده از لشکر خانخانان گریخته تا چهل کروه استقامت نورزید

خانزمان در برهانپور اطلاع یافته تا مالوا تعاقب نموده بدان تبه کار

که شب و روز باران متصل می باریده و نالها و دره ها پر از آب و لای و گل گردیده
و آفتاب در نقاب سحاب رو پوشیده و باد سرد با رطوبت هوا وزیدن
گرفت و اسپان و دیگر چارپایان از شدت باران تا زانو و سینه بگل در آمدند
و رو به هلاک شدن آوردند و از زمین کوهها سیلاب روان چون لنگرهای
آدم را با برای و باب جانوران و آدم های فاقه کشیده می رسید و هر جا که
تهانه بادشاهی گذاشته بودند مخذولان گاه و بیگاه خصوص وقت
شبهای تار چون بلای ناگهان ریخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه
بر می آوردند درین ضمن خبر رسید که کوچ نام لالاجی در قلعه گذاشته از بند و بست
ملک فراغ حاصل نموده بودند با جمع کثیر رسیده گرد قلعه با اسباب
و اسباب او بتصرف کافران در آمد و بجای تهانه بادشاهی همه جا تهانه
مقرری آنها با سوار و پیاده بی شمار نشسته و سر راه بند نمودند حاصل کلام
ملالت انجام نجابت خان با هم مصلحتان و همراهان جان بسلامت
بدر بردن در صورت میسر آمدن غنیمت دانسته و بفکر تدبیر بر آمدن
از ان تنگنا افتاده و آخر کار بمقام لنگر بغارت آب و گل و تاخت کافران
داده توپخانه و اسباب توزک و کارخانجات در جا نمکیان گذاشته

استحکام مکانهای قلب بدفعه یکدادند و بعزم جنگلهای پر از اشجار
خاردار و گذرهای دشوار گذار قدم براه اطاعت نخواهد گذاشت
بی حصول مطلب کاسته آید بادشاه از راه مزید احتیاط با وجود تعیین
امرا بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را که برای دکن مستعد ساخته بودند
بسرداری تمام فوج بمهم آنجا مقرر نموده مرخص ساخته هزار سوار باضافه
عطا فرمودند و تقاضای مصلحت امور ملکی برین قرار گرفت
که بادشاه خود نیز بقصد گوشمال سرکشان ولایت جنوبی متوجه
دکن گردند و سایه هیبت و تزلزل آن بر همه مفسدان اندازند لهذا
بادشاه دفعه ثانی بدکن در وسط ربیع الثانی سنه هزار و چهل و
پنج هجری رایت ظفر آیت طرف دکن برافراشتند و تاریخ توجه دفعه
ثانی صاحبقران ثانی بدکن بعرض رسید بادشاه جهان این
سفر مبارک باد» شمه از ترددات عبدالله خان و دیگر امرا که در مهم جهجار سنگه
قبل از پرتو نزول رایات شاهزاده قبل جنگ روی داده بزبان خامه میدهد
چون فوج بادشاهی نزدیک قلعه اوندچه که سابق پرگنه سرحاصل
خالصه بود و جنت مکانی در جلدوی کشتن ابوالفضل بیر سنگه دیو بدر

درعين فرار مقابله و مقاتله بميان آمد و محاربه صعب روداد و اكثر همراهان
طرفين كشته و زخمي گرديدند و بكر با جمعيت دو زخم برداشته جان بدر برده نزد
بدريد گدار رسيد بعد عرض عبدالله خان بهادر روخانه دوران و سيد خان جهان
براي تنبيه و قلع ريشه آن مفسد بدبسكال تعيين فرمودند از انكه ابتداي شروع
فساد حكم نصايح آميز مشتمل بر راهنماي بازگشت از راه خطا و سر دساخته
ها سپاهيم نزاين بود شان او بنام آن برگشته طالع صادر گرديده بود د
خبر دبربه تعيين افواج بكوش او رسيد وكيل خود بخدمت يمين الدوله
فرستاده طلب يكي از بندهاي حضور براي التماس بعضي مطالب نمود اعليحضرت
سندر كب كه از شعراي هندي پاي تخت بود به نسبت هم جنسي نزد او
روانه نموده پيغام فرمودند كه اگر محالت لك روپيه نواح كه بعضي از آن
پرگنات بادشاهي لاتصرف خود آورده بعبده بندهاي بادشاهي
در آرد و بكر با جمعيت الاحضور فرستاده خود الا در ركاب بادشاهزاده
بدكن رساند دوباره قلم عفو بر جريده كردار او كشيده گردد سندر كب
نزد آن شعبده باز بته كار رفت بعد از سوال جواب عذر آميز آن
فتنه انگيز دانست كه مراد آن تيره روز از طلب او اين است كه تا بند و بست

انداختند و به تردد سه چهار روز قلعه را مفتوح ساختند و صدای اذان
محمدی که برای کافران اندازه حکم زهر داشت بگوش کفار آن سرزمین سپارند
و بموجب اشاره بادشاهی القلعه را حواله راجه مذکور نموده کلید قلعه
از طلا بحضور ارسال داشتند و باسرانجام جنگل برای طرف دهم هونی روانه
گشتند و در فرصت دو روز به آنمکان رسیده بشروع پیش بردن مورچال
و کندن نقب نمودند با وجودی که سنگلاخ سواد آن جنگل زیاده بمرتبه
سبب واقع شده که آهن و فولاد به دشواری در آن سنگ ناخن کند میگردد
بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که بی اندک فرصت کار بر محصوران
تنگ آوردند هر چند امجد دلان در تردد انداختن گوله توپ و تفنگ
و حقه آتش و بان و سنگ های صد منی و دو صد منی نموده مردم بسیار شهید
و غنایم ساختند آخر شبی یورش نموده با وجود باریدن باران آتش از قلعه
بدستیاری زینهای آسمان پایه کمندهای هوش ربا و لهی عونی مبارزان
کار نزدیک بتسخیر قلعه رسید که چهار دلباخته برای طلب زینهار در
میانجی میان آورده هنوز گفتگوی پیغام صلح بگوش سرداران نرسیده
بود که بهادران روهیله و نظر بهادر دلاوری کار فرموده کمند جانبازی

جیجار سنگه که بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسید چندین هزار تبردار
و بیلدار برای بریدن اشجار و هموار نمودن راههای دشوار گذار مقرر
نموده هر روز نیم کروه راه صاف و طی مینمودند و جیجار نا هنجار با پنجهزار
سوار و برقنداز بیشمار در قلعچه ها و نزد جو نشسته سوار و پیاده بسیار اطراف
تعین نموده بود که از کمین و پسار مبارزان نامدار در پناه اشجار و
کوهها بر غازیان انداختن تیر و تفنگ سپاه اسلام را شهید و زخمی مینمودند
و از آنجا که نیز جمعی دیگر که دستگیر تیغ اجل گشته بدار البوار جهنم پیوستند بعد که قطع
مسافت یک نیم کروه مانده بجمله اول راجه دیبی سنگه هراول که دعوی ورسی
قلعچه ها رسید و داشت بعضی از جهت آن بدخصلتان بطرف غازیان
در آمدند جمعی بقتل و اسیری آمدند و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت
و با کمال جمعیت لشکر و عیال و مال که از جواهر و اشرفی لوازمات خود
بود گذاشته جمعی از برقنداز ان لشکر داری یکی از جمله همراهان تهور پیشه
جلال نام گذاشته بطرف قلعه داهونی که مکان بسیار صعب و دشوار گرده
بود بر هم جمعی او بعد روانه گردید بهادران قلعه کشا چون اطلاع یافته شادیانه
فتح و هزیمت آن بدنهاد نواخته تزلزل تمام بکوش و دل باختگان آن مرز و بوم

عمر سپری آمده بود این مکان رسید ... کل المعلل زرنیخ ... بدست افتاد تمام

برج باهتمام رفته دیده بود ... دو صد نفر آدم مع ... افغانان برنیه

در میان مردها هر جست و جستند شمشیر و جلادت ایشان ... ستند نمود و از افتاد

برج و دیوار را صد نفر زیاد در اجتماع ... بیرون ... ملعونین خارج بود ...

... دیوار آمد ... شد سور ... دیگر برای تحقیق ...

پرداختند چهار جا که برای قلعه ... ساخته ... ظروف نقره

و طلا و دیگر ... آلات و تحف یافتند سوای آنچه بکار ...

نمودن ... بتاراج بردند ... و نقد ... من نقره آلات

با قدری جنس طلا و ظروف برنجی ... واصل گردید ... حاکم شد

رسید جا ... و آنجا مانده برای ... و تحقیق دیگر ... فرمود

با جمعی ... و عبد الله خان برای تعاقب ... مامور

گردیدند و نیز ظاهر گردید که ... [illegible] ... ایام سابق

حاکم ... جد و آبا ... و بود ... [illegible] ... طرف ...

برآست ... [illegible] ... از اتفاقات برگشتگی ایام

... [illegible] ... خبر رسید ... نزدیک ... [illegible]

خود را به قلعه رسانیدند و دروازهٔ قلعه را آتش زدند شب هنگام سراسیمه وار از حصار

برآمده در شب تار راه ادبار پیش گرفته خود را به جنگل ها رسانیده به جنگل ها بخود

رسانیدند اگرچه صدای دار و گیر بلند شد محصوران بر طرف شدند اما چون خبر تحقیق

نبود آن شب کاری نتوانستند سرداران قرار دادند که بعد طلوع صبح از خطیم به قلعه درآیند

غافل از آنکه که سیماب وار برای درآمدن در قلعه مضطر بودند خلاف صریح

سرداران ما از هر طرف که راه یافتند به قلعه درآمدند و دست بتاراج نمودن

کشادند خانه های اطلاع یافته انتظار صبح و سپیده نکشیده برای اهتمام منع

تاراجیان از امرا از راه به قلعه درآمده در تنگنای ظلمت از کنار بروج آواز بلند کردند

جمیع مغیرا که در راه به هم آمده فرصت قرار یافته انتظار تیغ اجل

میکشتند علی صغر و علی اکبر نام پدر و برادر که از پیش منصبداران و مصاحبان خاندور

بودند گفتند که ما رفته اینها را مقید ساخته می آریم هرچند خاندوران بعذر شب

تاریک مانع آمده هر دو جوان سماجت نموده رخصت گرفته به معنای اجل خود را

به آن کار رسانیدند قضا را آن مکان مملو از باروت بود که سپاهیان در وقت

یورش محصوران وانموده بودند و جمعی از تماشائیان و تاراجیان با مشعلها

در آن باروت خانه درآمده تردد مینمودند در همان آن که هر دو جوان از

نمود و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبر فتح و فرار

جهجار حرمت نوبا بطریق ایلغار شتافتند اما بسبب بعد مسافت بفوج

هراول رسیدن متعذر دانسته بموضع مونی رسیده توقف برای آرام لشکر

نمودند و بموجب حکم به بندوبست آن ضلع پرداختند و فوج عدو مال

بادشاهی تعاقب آن بد عاقبت گرفته ایلغار کنان یک روز پنجده کروه گاه

هشت کروه گاهی منازل و مراحل می‌پیمودند تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد

گوندوانه و دیوگده متصل است رسیدند و خبر یافتند که جهجار چهار کروهی فرود

آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن افواج بادشاهی بی‌سبب آگاه

دانه از پیشتر مرحله پیما گردید چنانچه بتفاوت پنج کروه عبدالله خان

رسانید در آن باب شب کوچ می‌کردند تا جهجار شنید که با بسکه فیلان برانه

بار و خالی کرده نمی‌توانستند رسید بی جهجار از سراسیمگی و ... مسافت میان

از شنیدن این خبر بعضی از مردم بادشاهی خواستند که بتفحص و غارت فیلان

بپردازند سرداران مجرب کار مانع آمده نگذاشتند که فوج متفرق گردد و باتفاق

دست از تعاقب برنداشتند تا آنکه کار بجایی رسید که مجال رسید و جهجار

فرصت وفا ننمود که بدستور کفار بی‌غیرت شعار جوهر نموده زنان و فرزندان پردا

قاصدان او که در شروع محاصره نزد راجه گوندوانه نظر بر عاقبت اندیشی

قرار خلاف سابق طرف فرستاده بود رسیده خبر فوت راجه گوندوانه و داد و فریاد

بتبدیل راج آوردند جهجار که یک بار رشته امید حیات و نجات او شکست

دل از قلعه باخته توپها درشکسته بامو ساخته عمارتها را از باروت پر انباشته

اساس ابنیه را بآتش زده هر چه توانست از جواهر و زر سرخ و سفید و طلا

و نقره آلات ضروری با خود گرفته مع عیال و اطفال خورد سال بر احمال

و وسایل راهوار که برای چنین روز باستعمال در آورده بود برداشت بار

و سفر نموده بقصد طرف دیگر برفاقت و جمعیت هزار سوار و قت

رشید دلاور روی شب ... بار کرد عبدالله خان و همراهان در آن خبر یافته صبح

ناشده سوار گشته حوالی قلعه رسیده ... اموال بقیة النار را که بضبط در

آوردند زر بسیار که از آتش سوخته بهم پیوسته بود باقسام جنس که از ضرر نار

محفوظ مانده بود یافتند و از آن خزانه تنها ... اسباب ساخته آن قلعه

حواله مردم معتبر نموده به بند و بست و تحقیقات خزانهای مدفون پرداخته

بتفاوت پانزده روز از فرار جهجار تعاقب او نمودند و شنیدند که جهجار

از سنگینی بار و پابندی عیال زیاده از ... نکرده طی مسافت نمی‌تواند

و مردم آنجا بودند امیدوار به انعام داده برای جز تحقیق آن بر حاکم نامه
بنام هر طرف تعین نمودند ریشمی دو سه نفر از کوندی آن سرزمین بود ه
کشته شده هیچ با پسر که وقت فرار با کوندها مقابله افتاده جار آنها ساختند
رسانده بودند در آن خود پدران بمکان رفته سر هر دو با عمی حوری بریده
با انگشتریهای نام دست آنها آورده بودند با خلعت معه مبلغ اشرفی
بعد به داده برای تحقیق مال متفرق گشته از تاکید نمود و سرهای [illegible]
معه عرضداشت فتح مصحوب بهادر بیگ نام روانه حضور گردانید
چون بدر گردی [illegible] از اتفاقات که واجب طبیعت [illegible]
پادشاه بود در سرزمین فتوحات مقتول بودند که سرها معه عرضداشت
از نظر گذشت از ظفر و غیره [illegible] به دروازه سرای ساختند همان [illegible]
بیاویزند آنچه اندر نقد و جواهر و طلا و نقره آلات از جاها در ابتدا و بعد از آن
بر بود بر آمد و وقت [illegible] بتصرف سرداران در آمد سوای آنچه بتاراج
رفت و دست برد متغلبان گردید یک کرور روپیه واصل خزانه
سرکار گشت و بعد فتح عبدالله خان وقت مراجعت شش لک روپیه
نقد و جواهر و غیره فیل نامی از زر جبعلی بهرا الکای پادشاه گرفت و

مضطرب در جلو سر بزن فلان [illegible] بی نام بوده و یکان شمشیر بر زنان

خود را بطرفی غیبت بسر ایشان رسانده در راه انداخت که هنوز

جان در بدن بعضی باقی مانده بود بایک لب [illegible] خود رسانیدیم مردم

بادشاهی آمده و جنجار کیده و مقابله خوب با فوج عبدالله خان [illegible]

نام نام محمد بهادر خان با چند نفر کشته و جمعی زخمی گشتند و از مردم او

نیز بعضی مرد بالیوار ریخته شدند و عرصه بر او تنگ گردید که فیلان

و شتران بسیار مع از بار کند خفته خواست جان خود با بعضی عیال

خود [illegible] و شمع الذمت و اشرفی متعلقه کلکنده [illegible]

خانه دران محمود بیگ نام خوافی [illegible] گرد آوری فیلان و مال

و غیره که ما بین راه با اختیار خود گذاشته میرفت و بلا اختیار در

عالم اضطراب از وجدا شده مینماند گذاشت و خود دست از

تعاقب بر نداشت آخر همه فیلان و خزانه آن بر از مال و جباهت

ناموس او بدست مردم بادشاهی آمد و از جنجار سنگ و مکرها حیث

[illegible] بزید با جاب [illegible] تا الدی [illegible] سید عوض جان در میان نمانده بود و

[illegible] بسبب رسیده لاطاقت حرکت نبد انجا فرود آمدند و

آتش و سیلاب محفوظ میماند و وقت برهم زدن و مسمار ساختن
چندان محتاج به کلنگ و بیل نمیگردد از جمله پرگنات لنیط درآمده تعلقه
ناچیجار سنگه که یک پرگنه با هم نجبیره که نهصد ده و هشت لک روپیه جمع داشت
در خالصه منظور ساختند و بعضی ملازمان معتمد الاحم برای تحقیق مالهای
مدفون جابجا تعین نموده بودند و بعد تلاش جابجا هم از انواع مال در اکثر
جاها برآمد بغیر از آنکه چندین لک روپیه اجناس توپخانه و اسلحه و قماش
حواله متصدیان گردید و سوای کرور روپیه که نکند از تخمین آمده شصت
لک روپیه دیگر بخزانه سرکار عاید نموده روانه قلعه اکبرآباد ساختند و بعد
طی منازل همین که نزدیک آب نربدا رسیدند ذکر برخاستن بادشاه با
بیجاپوری و حیدرآبادی از آنکه از طرف عادلشاه ذخیره غبار خاطر
داشتند و چنانچه بذکر درآمده از و ادا ها خلاف طریقه اطاعت سرزده
بود و نیز بظهور پیوسته که در حیدرآباد خطبه بدستور ایران خوانده میشود
و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند و قطب الملک نیز گاه گاه
بمدد و اعانت هم چشمان باوجود مخالفت باطنی می پردازد برای اثبات
حجت فرمودند که دو بنده زبان دان سخن فهم که جوهر رشادت رسالت

و یک لک روپیه نقد و بیست و پنج فیل برسبیل پیشکش بر ذمهٔ او

مقرر نمود و از سوانح سال هشتم از جلوس صاحبقران ثانی سنه

هزار و چهل و پنج هجری در جشن آغاز سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و پنج بادشاهزاده محمد اورنگ زیب آمده ملازمت

نمود و باتفاق براه سیرونج متوجه دکن گردیدند بعد کوچ سر تالاب و عمارات

و باغات احداث کرده برسنگی بودند چهار سنگ نموده شکارکنان

طی مسافت مینمودند در ضمن هر جا بتخانه بنظر می آمد همه جا عنان

کشیده حکم مسمار نمودن او میفرمودند و باشاره چشم کرشمه بر هم زدن

زنانه ازان بتخانه غیر ماند غریب قسمی در آن ضلع عمارات میسازند

که چون سنگهای مربع و طولانی و هر قسمی که مطلوب باشد بسیار

صاف و مطبوع کم هنداری که بدستیاری سنگ تراشان و بکلند تیشه

در دست استادان چابک دست ساخته و تیار کرده بیرون از اندازه

قیاس از مخفی قدرت صانع بیچون در آن سرزمین افتاده و موجود است

نوعی آن سنگها بالای هم چنده بنای طاق و رواق عمارات میگذارند

که احتیاج بگل و چونه اصلا نمی افتد و از آفت و آسیب باد و باران و

و نیز پیغام فرموده‌اند که اگر نظر بر بهبود خود موافق ارشاد پادشاه راه هدایت
بقدم اطاعت کند و درد سالها [illegible] فقط فتح قلعه شولاپور که سرمایه نزاع با نظام
الملک و تسوی قرنهای بیهوده گذشته است ممالک کوکن تا کنار ساحل
بندر چیول منضم بقلعه نظام الملکی که ممالک جمع دارد باو عنایت خواهیم
فرمود و عهدنامه که تا بقای حیات اولاد و احفاد طرفین بدوام و تعلق
داشته باشد مرحمت خواهیم نمود و مطابق همین مضمون در فرمان چند دانه سراپا
امید و بیم درج فرموده بزبان قلم داده‌اند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و
پیغام آنها رسیده بظهور آید آنچه خواهند دید از خود خواهند دید و بهمین دستور
فرمان همکرم مرصع بجهت برای قطب الملک همراه عبداللطیف که از
تربیت یافتهای تیز هوش حضور لامع روانه فرمودند چند فقره از
انتخاب فرمان که بنام قطب الملک صادر گردید بزبان قلم میدهد
ایالت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه [illegible] کرام اسلام
الکرام عظام نقاوه دودمان عز و علا عمده خاندان مجد و اعتلا زبده
مخلصان صلاح اندیش خلاصه مختصان سعادت کیش مورد الطاف
شاهنشاهی مصدر لوایب خیر خواهی بجمیع مراتب صفا و صفوت فروغ

داشته باشند نزد هر دو مغرور باید غفلت و مکیدت روانه سازند لهذا

اول مکرمت خان را که به تمبیت کده قدیم اخراج گرفته قدیم الخدمت بود با فرمان

مشتمل بر وعده و وعید مرخص ساخته یک قبضه شمشیر مرصع با جرثمه الماس

پیش بهادر ولد تحور دکن تیار نموده بودند همراه او داده نزد زبانی موافق

مضمون فرمان ارشاد فرموده بودند که برود و پیغام رساند که هنوز لکات شش قبه

سلطانی شیعیان بنظر دیده اکر ساعی بموی مفسدین شده تیغه بر پای دولت

دولتمندان دکن زده بود در قلع پایه سلطنت باقی مانده ساعی شد با

دیگر مفسدان نظام الملکی اندکور کرده بطرفی و از ملک بیجاپور

اخراج نماید و دست از قلعه جات نظام الملکی و توپ و ملک میدان

و دیگر توپهای کلان برداشته داخل پیشکش های دیگر ساخته محالات

احمدنگر و غیره که به غضب در تصرف خود آورده به تصرف بندهای پادشاهی

واگذارد و به دستور سابق در ادای زر پیشکش اطاعت نماید قلم عفو بر

تقصیرات گذشته او کشیده آینده متوجه احوال و بهبود بخت او خواهیم گردید

والا افواج دریا امواج با فیلان کوه ربا بسرداری بهادران قلعه کشا

و مبارزان کشورستان و جلادتان صف شکن بدان دیار رسیده اند

آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی باینجانب داشته باشند بوالی

ایران چه ترجیح دارد باید که بعد ازین نام فرمان روای ایران در خطبه مذکور

نسازد و خطبه دیار دیار بنام نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش ها

که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود بدهد نماید و ما نظر بر صدق و

اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت

ما داشت و خدماتی که از و بوقوع آمده همه عنایات پادشاهانه بحال

او مبذول میفرماییم و البته قبول اطاعت مذکوره و ادای مطالبات

مقرر مینماییم که بعد ازین ضرری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد

هند معتمد کار آگاه ملا عبد اللطیف را که از بندهای روشناس درگاه است

پیش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم باید که آنچه زبانی پیغام ارشاد

ما رساند مطابق آن بعمل آرد و وجه پیشکش را مع جواهر و فیلان قابل

درگاه فلک بارگاه چنان روانه سازد که در جشن نوروز عالم افروز

برسد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف ورزید افواج دریا امواج

برای استیصال او بولایت تعین خواهد گردید خانزمان و عبد الله خان

بالقدر چنین بابت پیشکش بلاجه چانده و چنجار سنکه مقتول رسید علامت

ناصیه دولت و رفعت سر از در عاطفت بیکران المخصوص بعنایت
الملک المنان قطب الملک مشمول عنایات پادشاهانه و مستظهر بوده بداند
که چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین سید انام
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و مؤید و مروج مذهب اهل سنت جماعتیم بر ما
واجب است که هر جا حکم اشرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط
ملت بیضا را جاری سازیم و آثار بدعت و اطوار ضلالت را محو فرمائیم
و بعرض ما رسیده که در ممالک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبار که
آیات قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکنند و اخبار و آثار
صحیح بر علو درجات ایشان شهادت میدهد و قرابت قریبه با حضرت رسالت
دارند مینمایند و آن ایالت پناه در منع آن نمی کوشد و بسزای اعمال نمیرساند
بنابران از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و فعل
شنیع را برطرف گرداند و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب چنین کفر
گردد بسیاست رساند و الا بر ما لازم است که در تسخیر آن ملک سعی نمائیم
و ملک اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم و خون آنها را هدر شناسیم
و بعرض رسیده که در خطبه نام فرمانروائی ایران خوانده میشود هر گاه

برفاقت سید شجاعت خان و بهادرخان روهیله وغیره معقود کرده طرف احمدنگر

روان نموده فرمودند که اول بجاکر گوینده که وطن ساهوجی بوده رفته بآب

سیم همنوان مبارزان سابقة الاولیت لا ازتعرف آن تبه کار بدکردار برآرند

وشایسته خان والده وردیخان باتفاق سید عبدالوهاب خاندیسی

که از مبارز پیشگان باتمام ونشان دو واقف آن سرزمین بعد برای تسخیر

قلعه چیمود نابیک وطوایع آن تعیین فرمودند و خانه دوران طرف سرحد

بیجاپور وگلکنده برای تزلزل دل وچشم نمای عادلشاه وقطب الملک

مرخص نمودند وارشاد کردند که بعد تسخیر او دیگر وطوایع آنها در صورت ظهور

سرکشی عادلشاه بتاخت وتاراج ملک او بپردازد و بعد رخصت افواج

خود بدولت داخل قلعه دولت آباد شده بسیر وتفرج مشغول گشتند

درانیک فرصت از رخصت افواج از عرضداشت شایسته خان

بعرض رسید که قلعه را میزلا که نزدیک قلعه چیمود واقع است احمدخان نیاز

بلابرد بمحاصره سرسواری بعد اقدام معدود مآل به تسخیر درآورد و معاً

بعرض رسید که یک برادر جیجار که در وقت فرار آن مخذول گرفته

زنجیر شیران بیشه شجاعت بدرفته در جنگل انبوه غایب گشته بودند دیگر

نمودند و زرکا نام پسر خود ملاحسن جهجار و در جنس سلب نبیره او معه دیگر

وابستهایهم زخم بعضی عورات الیتام پذیرفته بود از نظر گذرانیدند برحم الله

مسلمان ساخته اول لا اسلام قلی دومی لا ایمانی قلی و سوم سلطان محمد و

زنان ایشان نیز بتلقین کلمه طیبه مشرف ساخته داخل پرستاران خاص گردانیدند

و خاندوران را بهزار سوار اضافه که از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار

باشند مع عنایت دیگر مرحمت نمودند بخانان عبدالله خان را معه همراهان

مورد الطاف بیکران گردانیدند و بعد رسیدن برتا پور بتاریخ روز بسیر و شکار

کاره متصل شهر که سیرگاه مقرری سلاطین سلف بسر برده بدار السرور داخل شد

متوجه دولت آباد شدند چون ساهو تا لکار چنانچه بذکار در آمده طفل

مجهول النسب را از زنان نظام الملک قرار داده دست آویز واقعه

طلبان مفسده پیشه ساخته بفراهم آوردن لشکر پرداخته باعث خلل

و آشوب ملک گردیده وقتیکه ایام فرصت بعضی محالات و قلاع دور و

نزدیک دولت آباد را متصرف در آورده بود برای تنبیه او و دیگر

معاونان او معه فوج جنگل و هشت هزار سوار بسرداری خاندوران بهادر

و دیگر بهادران تجویز و مرخص فرموده اند بجمله بیست هزار سوار همراه خانزمان

تهنیت سال نو و عذر وعده باقی تقدیم خدمتگاری و میر ابو الحسن
و قاضی ابو سعید از طرف عادلشاه آمده عرضداشت رسیده بار ملازمت
یافتند پرسنکه دیو پسر بکرماجیت که از بقیه السیف همراهان جهجار مقتول
بر اهتمامی و رفاقت بهادر نام افغان خالی بدر برده نزد بهلول بیجاپوری
میرفت همه دستگیر لهراسپ و ردیخان گردیدند و بحضور رسیدند پرسنکه را
شرف اسلام آوردند و بهادران را بقتل رسانند حقیقت محمد مختار خان
که نزد عادلشاه رفته بود چنان بظهور پیوست که اگرچه بحسب ظاهر بعد
رسیدن محمد مختار خان شرط استقبال و تقدیم خدمت با اظهار اطاعت
بجا آورد اما در خفیه بر خلاف ظاهر طریقه نفاق از دست نمیدهد
پسر دران فوج فرمان تاکید برای خرابی و تاخت و پامال ساختن
ملک او بی حکم صادر فرمودند و طریقه مسلوک قطب الملک انکه
بعد رسیدن عبد اللطیف بحیدر آباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت
شکر گویان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده صاحب را با عزاز
تمام بشهر در آورده هفته اسباب جشن پرداخته روز جمعه خود بجامع
مسجد رفته امر نمود که خطبه را بنام نامی اصحاب کبار و نام نامی

مردم قطب الملک کردیده بحضور رسیده اند بادشاه بهر دو عرض خجسته
فال چنین الاابرای لسخیر باقی قلاع بغایت نیک کرفته وآن
هر دو اسیر سر پنجه تقدیر را که از قبول اسلام سر پیچیده بودند بزیر تیغ آوردند چون
بنابرکی جمعی سرکشی بیجاپوری بعوض رسید سید خانجهان باسپه داره خان
ورستم خان مع ده هزار سوار برای تاخت و خرابی ملک بیجاپور و
رفاقت خاندوران مرخص فرمودند وبرای تنبیه وتادیب راندوله خان
که از برای عمده عادلشاه کفته میشد تاکید زیاد نمودند و در خفیه اشاره
فرمودند که درصورتی که عادلشاه باظهار اطاعت رجوع آید بملک
بملک و حال رعایای او مزاحمت نرسانند و حقیقت بر نکارند
از عرضداشت شایسته خان بظهور پیوست که دو قلعه دیکر بعد از امیر
مع محالات متعلقه آن بتصرف پادشاهی در آمده در کرسوای سال
نهم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و چهل
ملا تقی فرستاده قطب الملک مطابق حکم چنانچه مفصل بکذارش
خود آمده روز جشن باقدر جواهر و پنج فیل کلان نامی و تحف دیکر که
قیمت جمله یک لک و شصت هزار روپیه بایک معروضداشت

بنوعی که شایسته خان والا دودمان را باید ... همراه ملازمان مورد عنایات خجسته

ملقب بحضور فرمودند و بعضی از ... بهادر ... نگاشت که برای

تسخیر ... و ... بهمت در تفهیم

حکم رسید که تاخت و تاراج نمودن ملک عادلخان ... را بر تسخیر قلعجات مقدم

دانند و سید خانجهان که با دو فالکیشان دیگر برای خراب و ویران ساختن

... مامور گشته ... و نیز از درگاه تاکید فرمان درین باب

صادر گردیده بود ایشان مطابق حکم ... و اسباب زیادتی کار را بر گذاشته

با مردم خویش ... که تا ... نزدیک قلعه کلیانی و نیز این بود که هم ... از معموره های

مشهور ... تجار و صرافان و تاجران مال دار بودند تاخت

آورده قریب ... سه هزار مرد و زن صغیر و کبیر را طعمه تیغ و سنان

ساخت و آدم بسیار اسیر نمود و الفقدر از زر نقد و اموال و

اقسام امتعه تجارت و اسباب البیت خانه شرفا و نجبا و سایر

الناس مسلمان و هنود و مواشی مزارعان بدست سپاه آمد و بجاده

غارت رفت که بشمار نیاید هیچ سوار و پیاده نبود که از سنگینی

تاراج و غارت لایق رفتن بر دوش نگرفته باشند آنروز زیاده

در شادی عوض رسم شاه ایران بجوا نمود کل طلا و نقره وقت بردن
نام خدا جهت ... بر سر خطیب نثار نمود و سکه بنام شاهجهان بادشاه
زده بود ... و اشرفی تا ز دو سکه ها دیگر تحف چنانچه بذکر در آمده عجالتاً
بحضور ارسال داشته و آرزوی دیرینه بادشاهان سلف دهلی
بر آمده الله وردی خان و سید عبد الوهاب که از همراهان شایسته خان
بتسخیر قلعه جات سمت کوکن شتافته بودند بسعی و تردد بازوی آنها قلعه
چاند در و رول و چیولی و کنهر و راجدهر و هنونت و دهرب وغیره
بیست و پنج قلعه خورد و کلان آن ضلع که اکثر ملجا خویشان و منسوبان
نظام الملک بود و ضرب و ضرب شمشیر بهادران قلعه کشا تزلزل
در دل قلعه داران ولیبا عقبه آنجا [illegible] انداخت بتصرف بادشاهی در آمد
و شایسته خان بجهت ضبط اموال قلعه و محصول محالات متعلقه آن
قلعه جات خود متوجه گردید و معده پرگنه سیر حاصل مثل سکم و کلش آباد
و چاند در و انکوله وغیره بجمع دو کرور و شصت لک دام بضبط دیوانیان
سرکار در آمد و یک پسر و قبایل ساهو با جمع دیگر نظام الملکی دستگیر شدند
و ... ساهو سیوا نام خود را در یکی از جزیره قلب دریا رسانید بعد

ساخته خود بقصد تاخت فوج بیجاپور روانه گردید و فوجهای غنیم

گاه گاه سر راه جلوریز عاقل رسیده بمقابله پرداخته بسبب و آدم ضایع

ضایع ساخته جمعی از مردم خود بدم تیغ و سنان دمده برق کردار فرار

مینمودند و فوج بادشاهی هرجا میرسید معموره های اکثر بلاد بویرانی مبدل

میساخت تا آنکه قصبه هیراپور را که از ماحصل تجار تالا مال و از معموره های

مشهور بیجاپور بود در طرفة العین بکلک سیاه خواب ساختند و لک از زر

نقد و طلا و نقره و جنس اقمشه و اسیر حی بسیار بدست آوردند بعد فراغ

تاخت هیراپور بکنار آب بهیوره فرود آمدند دسته دسته و جوق جوق

جوق فوج دکن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان

بمقابل مبارزان جنگ جو نمودند از ینجانب نیز بهادران یکه تاز جان

باز مقابل برآمده از طرفین داد مردانگی دادند و هر ساعت فوج دکن

زیاد میشد و کار از صعب رو داد و هر لمحه عرصه دار و گیر گرم میگردید و

سرهای سران بسیار گوی چوگان سم اسپان دلاوران هر دو طرف

گردید و های هوی مردان با صدای کوش رزم در سطح زمین و زمان

پیچیده

چو لشکر بلشکر در آمیختند ٭ قیامت ز گیتی بر انگیختند

از یکه و گروه لالها طی نتوانستند نمود صبح اسباب تاراج بر سر مردان و زنان
اسیر گذاشته ریسمان بر دست آن بیچاره مظلومان بسته بر سر آبادی دیگر
تاخت آوردند هر جا میرسیدند کنجهای غله و کاه و خانهای آباد چندین
سال و عمارتهای پر از مال بتاراج در آورده بخاک برابری
ساختند و باقی مانده که از برداشتن و گرد آوری آن عاجز می آمدند آتش
میزدند و عمارات عالی را میسوختند همچنان تمام ضلع محمد آباد بدر را
چنان بتاخت و تاراج در آوردند که نام آبادی در آن نواح نگذاشتند
بعضی عورت که قابل اسیر نمودن نبودند و از اسیر گرفتن تنگ آمدند
آنها را بمرتبه عریان ساختند که لباس برای ستر عورات نگذاشتند
درین ضمن خبر انتشار فوج بیجاپور بسرداری پهلوان مشهور و یاقوت
مغرور و غیره که مامور برای مقابل شدن با فوج بادشاهی گشته بودند
شهرت گرفت و مجرد نمودار شدن سپاهیان لشکر دکن راجه جیسنگه هراول
با دیگر بهادران رزم طلب بمقابله خصم پرداختند و بعد زد و خورد بسیار
گروهی از طرفین کشته و زخمی شدند دکنیان فرار اختیار نمودند و خانه
اسیران مغضوب و مال مغضوب را با بهیر و مردم زیاد بنا نهیر روانه

میخواست از انجا کوچ نماید ناگهان فوج بیجاپور را که از بیست و چهار کروه
تاخته بودند نمودار گردید ناچار در صعب رود آمده بر بهیر و چنداول زور
آورده اطراف فرو گرفتند و هنگامهٔ جدال و کر بلند گردید و شهنواز خان
دران روز نبرد نمایان بر روی کار آورده بمدد چنداول رسید و از شدت
حملهای بهادران و نعره های زهره شگاف دلاوران زمین بر خود لرزید
دلیران جنگی دران رستخیز سنانها بخون ریز کردند تیغها
و تمام روز تا وقت غروب که غالب از مغلوب فرق نتوان
نمود بازار جنگ گرم بود وقت شام از هم جدا شدند دران جنگ
رندوله خان که از سرداران با نام و ننگ دکنیان گفته می شد زخم کاری
برداشته بر زمین افتاد و همراهان او وقت بدست برداشته بردند و
مردم بسیار از هر دو طرف کشته و زخمی شدند گویند تا چند کروه
و اسپ کشته و زخمی افتاده بود بعده سید خانجهان چند روز برای تیمار
و علاج زخمیان مقام نمود همین که از انجا خواست حرکت نماید خبر شنید
که رندوله خان با وجود التیام نیافتن زخم باز مقابل فوج بادشاهی
رسیده سید خانجهان بمقابله پرداخت تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود

نیز از دلیران بر آمد بفوج، زهر کو بغه میرفت خون موج موج،

آخر بعد از کوشش بسیار و کشش بیشمار که از طرفین بمیان آمد فوج

دکن راه فرار اختیار نمود و فوج بادشاهی تعاقب و تاراج کنان

تا دوازده کروهی بیجاپور رسیدند از نوشته مکرمت خان ظاهر گردید

که بیجاپوریها تالاب شاهپور را که برای فوج بادشاهی همان آب

بود شکسته اند و تا چند کروه بیجاپور ذخیره کاه و غله را فراهم آورده

اندرون قلعه بیجاپور گرفته بند و بست برج و باره پرداخته اند

و اطراف قلعه بکید و منزل نام علف و غله و آب نایاب نموده اند

خاندوران از شنیدن این خبر فتح اراده طرف بیجاپور نموده متوجه

شولاپور شده بر دو قصبه را تاخته مال و اسباب بیحساب بدست

آورده فقیر و غنی آنجا را بمکافات ساخت و تا سرحد قطب الملک

بیچراغ نمود و سید خانجهان نیز از طرف دیگر همه جا تاخت و تاراج

کنان بکید و قلعه سر سوری گرفته و قلعه نشینان را مقتول و مغلول ساخته

بسیار مع ذخیره و مصالح توپخانه بدست آورده بعده که بقصبه دیوکانو

رسیده بتاخت آورده تهانه و محال بادشاهی در آنجا مقرر نموده

خودلا رسانده باظهار صنعت سپاهگیری که کسب کامل للاوتان بنوبت آن

از سر شمشیر دستار از سر سواران مای ربوده عمده آخر رجائی و بدنی بحال

او رسانده چون برق پران بدر میزدند چون ذکر صفت این فن

بمیان آمده آنچه محرر اوراق در کوکن از داوت های مای همراه سیدی

یاقوت خان و سیدی خیریت خان که ذکر آنها منجمله سوانح عهد خلد

مکان مفصل بگذارش خواهد آمد بارها مشاهده نموده می نگارد که اگرچه لنکر

هر دو حبشی که صاحب مدار ضلع کوکن و از آنجا عالی نامور بودند بیشتر بیادها

دریا نورد بوده اما از جمله سواران شیربرد شمشیرباز چند نفر داشتند که

بعد مقابله فوج حریف یکی از سواران خصم لا ایشان چیره سرخ و چیره سبز

بنظر آورده با دهوب برهنه اسپ تاخته از گردانیدن دهوب دفع مضرت

خصم مقابل و پهلو نموده یکتاز خودلا بحریف رسانده بعد نمودن هنرهای

تیغ بازی و رد کردن ضربهای پیاپی هم نبردی آنکه ضرر جانی و بدنی بدو

رساند بنوک دهوب دستار از سر او میربود یا آنکه بمجرد رسیدن

بدون اینکه با حریف پای زد و خورد بمیان آرد چیره او لا از سر سیف

برداشته بچالاکی باد و برق بدر زده نزد سردار آورده انعام میگرفت

و اثر دز مولاد پسر رنبر دولت خان ترددات رستمانه و سعی بهادرانه در برابر سید
خانجهان نمود که سادات بارهه بارها آفرین گفتند آخر روز هر دو لشکر
از هم جدا شدند سید خانجهان بدر اسیون رفته باز بپرداخت حال
و تداوی زخمهای سپاه چند مقام نمود و بعد از شبهای تاریک لشکر
دکن بر سر سید خانجهان شب خون آورده بان کاری خوب و شوخی
زیاد نمودند و تا اثر صبح آشوب رستخیز عظیم بود بهمین که سپاه انجم سپهدار
چرخ چارم رو بهزیمت آورد دکنیان چون سیاهی شب هم بفرار آوردند
باز وقت کوچ فوج بیجاپور مانند مور و ملخ نمودار گردید و از هر چهار طرف
کوشش و کشش صعب بمیان آمد و جمع کثیر از مردم بادشاهی بکار
آمدند و زخمی شدند و هر ساعت اثر غلبه فوج دکن ظاهر میشد تا آنکه سید
خانجهان با سرداران دیگر از قول بر آمده حمله رستمانه و چپقلشهای بهادرانه
بر فوج دکن آورده بدفع مضرت آنها کوشید اما تا رسیدن بنگاه ور
دبقصد جهادی استقامت ورزیدن هر روز همین هنگامه بود و اکثر
از اطراف فوج در آمده گاه گاهی بر هراول دگاه بر چنداول تنگ
می آوردند و داد مردانگی میدادند بعضی اوقات شمشیر زنان تا قول

گرحکم وطن او دانسته برآورده بعده بموجب حکم پی تاخت و خرابی

متعلقه بیجاپوری کمر همت بسته هنگامه لاجای محفوظ دانسته داخل ملک

عادلشاه گردیده هرجا میرسید آثاری از آبادی نمانده بود اثر غیر گذاشت و همه

جاها لشکر بیجاپور نیز کمال در خرابی و ویرانی ملک میکوشید قصبه

کولاپور را محاصره نموده بعد از دو ماه آن را مفتوح ساخته جمع کثیر را مقتول

و مغلول ساخته و لواحق انرا تاخته حرم و زنان و مرد صغیر و کبیر را اسیر

ساخته بسپاه قسمت نموده اسباب و مال وافر بدست مردم افتاد بعد

فراغ ازین بسیت کولاپور متوجه بیجاپور گردید همین که بدریای کشنا رسید

ساهو با فوج سنگین بیجاپوری بغلبه تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ

بمیر نیز نموده شب جابجا هر طرف لشکر فرود آمدند خانزمان دو پهر شب

بقصد شبخون بر بهیر لشکر مخالف سوار شد ساهو خبر یافته بهیر را بار

نموده بمکانهای قلب روانه ساخته خود بمقابله فوج بادشاهی

پرداخت و عجب زد و خورد و رستخیز عظیم بمیان آمد آخر دکنیها فرار

نمودند قدری بهیر غنیم بتاراج سپاه خانزمان درآمد همچنان تا مرج و

رای باغ بیچراغ ساخته سوای نام باغ آبادی نگذاشت آه همه جا

دیگر یکبار در ملک چانده لشکر غنیم مرهته لالا با فوج راجه چانده

قریب پنجهزار سوار سرزراه بود و سه هزار سوار گرفته بود سر و کار مقابله افتاد

جوانی رشیش آغاز کرد از مرهته های نامی دو را و تهاهای شجاع گفته میشد یکه

تاز تنها از فوج خود برآمده بر لشکر راجه که بیشتر فوج او افغان بودند

زده با دو سه ضرب برچه تمام لشکر را زیر و بالا نموده چندین کس را زخمی

ساخته با وجود تیرباران نمودن از چار طرف سه بار داخل فوج شده

بعد نمودن دست برد نمایان که هر بار در تمام لشکر تزلزل انداخته چنان

فوج را هیبت و با همین بود که از هر طرف آواز آفرین بر میخواست باز سالم

از لشکر برآمده دفعه چهارم که اسپ او در چین و سکندری خورد و غافل

از اسپ افتاد بعد زخمی ساختن چند نفر و برداشتن سه چهار زخم دستگیر

گردید در عوض او سه کس را روپیه میدادند که او را زنده خلاص نمایند راجه

راضی نگشته بقتل رسانند اما با وجود چنان شجاعت در جنگ صف نامردند

دهانهٔ آنها جنگ بگریز است اگر روزی دو سه بار فرار نمایند باز بمقابله می

بر دارند الحاصل کله چند از تردد خانزمان بر صفحه بیان می آرد که اول با حد نگر

آمده با سیاهو دو سه دفعه مقابله و مقاتله نموده بعد تردد نمایان او را از تعلک

بود از نظر اقدس گذشت چون از فحوای آن لطیفه وفور اخلاص
و اختصاص اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت
پناه مفهوم گردید و از عرضداشت مکرمتخان نیز بتحقیق پیوست که هرچه
بآن مورد الطاف فرموده‌ایم قبول کرده طریق اطاعت و انقیاد را
اختیار نموده بنابرآن از تقصیرات گذشته آن محیط اعطاف گذشتیم
و بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجدد در مقام عنایت و مرحمت نسبت
بآن عدالت مرتبت درآمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال
بواسطه اخلاص و خدمات عادلخان مرحوم میخواستیم که از ما نسبت بآن
امارت و ایالت دستگاه اصلا بی عنایتی بظهور آید و خرابی بملک آن
حشمت ایاب لاحق باید اما چون مردم کوتاه اندیش کج بداندیش آن
امارت مرتبت بودند براهنمائی ایشان ندامت انتهای نتیجه آنست باعث
شنیدن لازم شد که بدین مقدار گوشمال خرابی ملک و جاگیر آن عدالت پناه
راضی شویم بهر حال چون از راه خطا بشاهراه هدایت برگشت در
هر باب هرچه فرمودیم قبول کرد ما نیز بدولت تمامی ملک که از عادلخان
مرحوم بآن عدالت مرتبت رسیده بدان زبده مخلصان مرحمت فرمودیم

فوج عادلشاه اطراف لشکر پادشاهی تاخته برکاه و هیمه قابو یافته دست برد
مینمودند و بنقصان بر آبرسه شهر از آن فوج حکم رسید که چون عادلخان
بعد خرابی بیجاره که چند از پای این منزل برای همان موضوع گشته از خواب
غفلت بیدار گشته و عریضه با تحف و هدایا بحضور ارسال داشته التماس
عفو جرایم گذشته و اطاعت آینده نموده رقم عفو بر جریده اعمال او
کشیدیم باید که دست از خرابی و تاخت ملک آن بر داشته بحضور نماید
دریولا بعرض رسید که قلعه انکی تنکی و غیره چهار قلعه سر بفلک کشیده
طوایع دولت آباد از سعی منصوبان آصف الدوله مفتوح گردیده چون
چون عادلشاه از خواب ندامت بهوش آمده مکرر التماس طلب
شبیه مبارک پادشاه باظهار حسن عقیدت و امان نامه و پنجه و فرمان
عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را از مصوران سحر قلم چابک
دست تیار نموده در خانه زمردکار بنا گرفته معه پنجه عهد امان و فرمان
همان دو بهوب مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضی
ابوسعید فرستاده عادلشاه روانه ساختند مضمون عهدنامه بطریق اختصار
بقید قلم می آرد عرضداشتی که درین ایام بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته

اخلاص و بندگی از زمرهٔ مبتدعان باعتقاد بر آمده در سلک فرقهٔ ناجیه
اهل سنت جماعت در آمده و بدستوری که خطبه در ممالک محروسه باسامی
سامی خلفای اربعه راشدین والقاب نامی مزین ساخته میخوانند خوانده
و وجوه دراهم و دنانیر بنام نامی مزین و زینت داده قریب پنجاه لک روپیه
پیشکش که بعد از جلوس بر ذمه مقرر فرموده ایم ارسال داشته و این معنی مقتضی
آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتی فرمائیم لهذا مقرر فرمودیم
که از جمله چهار لک هون که برسانت نظام الملک میرساند دو لک هون
بسرکار واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمده دنیاداران دکن
ورئیس رؤس آنجا و بجای برادر کلان آن قطب فلک ایالت است
اصلا و مطلقا در مقام رسانیدن خرابی بملک آن قطب ملک سوکت
نشود و هیچ وجه متعرض محال متعلقه او نگردد و تکلیف دادن چیزی
از نقد و جنس ننماید و بارسال هدیه و تحفه که میان بزرگان طرفین
شمایان بود اکتفا نماید و نیز از جمله شرطهاست قرار دادیم که ساهوی
نابکار و ریحان بدکردار رشتو لاپور را و دیگر نوکران آن عدالت پناه
در این کاه لا ابالت ... و هیچ یک لا لقبول و بمال نزد خود طلب

واز ملک نظام الملک حکم قلعه شولاپور وغیره محال متعلقه آن که بالاز
عالیحضرت خان مرحوم گرفته بنظام الملک داده بودیم و قلعه پرینده و کیفیات
نواح آن و بعضی محال کوکن با قلعه جات آنحدود و پرگنه چاکنه وغیره
مجموع پنجاه محال مجمع بیست لک هون متعلق نظام الملک داشت
بآن شوکت انتباه مرحمت فرمودیم و مقرر نمودیم که تا وقتی که آن
عدالت پناه و اولاد و احفاد آن حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این
فرمان عنایت عنوان که بمنزله عهدنامه است مرقوم گشته عمل نمایند ان الله
تعالی هرگز ضرر جانی و مالی از ما و فرزندان برخوردار کامکار نامدار عالی
مقدار ما بعدالت پناه و ملک او نخواهد رسید و همچنین نسل بعد
نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود باید که
بیست لک روپیه باقی مطالبات پیشکش که بعد معاف نمودن بعضی
ابواب بر ذمه او واجب الاداست زود برساند و چون امارت
و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمده حکام عظام سلاله
اماجد کرام زبده مخلصان صلاح اندیش قدوه مستخلصان سعادت
کیش قطب الملک در همه باب اطاعت حکم ما نموده و از روی کمال

الی عذابی شدید شکوه این خطیطلا ابلاد و زبان بجا آید عرضداشت
عادلشاه که در جواب رساله نوشته اگرچه مضمون طولانی آن قابل ذکر
و تحریر نیست اما غزلی که در آخر آن درج نموده چونکه بلبل گلشن شیراز
خواجه حافظ علیه الرحمه قبل ازین به ستایش سلطان این غزل را محض برای
عادلشاه گفته بود و خالی از لطف نبود درین انتخاب درج نمود غزل

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ،، یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
نامم ز کارخانه عشاق محو باد ،، گر جز محبت تو بود هیچ در دلم
شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل ،، مملوک این جنابم و مسکین این درم
گردید نام شاه جهان حرز جان من ،، وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
بر من فتاد سایه خورشید سلطنت ،، اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود ،، در سایه تو ملک قناعت میسرم
گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث ،، از گفته کمال دلیلی بیاورم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر ،، آن مهر بر که افکنم این دل کجا برم
عهد الست من همه با مهر شاه بود ،، در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم
شکر خدا که از مدد بخت کارساز ،، کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

نمایم باید حسب آن عبودیت منتقلا دستخط هیچ بنده گمراه این درگاه را

در هر دو صورت ملک خود را نه نهد و نوکر نماید و چون ساهو جای دیگر را

نماید ظاهر است که با آن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد و ما هم ماذون

میسازیم که نوکر نماید لا کلام این شرط که قلعه ترنک وغیره که نزد او

مانده حواله بندهای بادشاهی نماید در صورت سپردن قلعه جات

مذکور سوای مصالح توپخانه باقی اموال او را و بخشید مزاحم حال

و احوال و عیال او نخواهیم گردید و اگر ساهو از راه برگشته طالعی

لشکرکشی پیش آید تا مقدور سعی در تنبیه و اخراج او نماید و هیچ یک

از نوکران نظام الملکی را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور

دارند نام نظام الملکی بر او اطلاق ننماید و مکرر متمنی شرائعه تعهد دستخط

زود زود روانه درگاه سازد ما هم صدالاشناه ساخته عهد کردیم که این

قرار تا هم سکندر و حیات مانند خلل در راه نیابد و عهد لابد تسخط و پنجه

خاص مزین ساخته ایم و فرمودیم که خلاصه این عنایت نامه را بر لوح طلا حک

در ثبات حکم لوح محفوظ داشته کنده منقش گرداند و نزد العدالت

پناه روانه سازند باید که بحکم آیه لیس سکم لا زید نکم والی کفرتم

قبول نمودم گو دو لک هون که بیست لک روپیه میشود از جمله چهار لک هون بابت

بابت نظام الملک سال بسال فی مقدور حال سرکار واصل ساختم

و بیست لک روپیه که از جمله است و یک لک روپیه تا آخر سنه هشت جلوس

لطف بود بالمقطع برین نیازمند مستطیع شده بود و باقی مانده دو لک

هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد ازین همیشه با اولیای دولت

از صمیم قلب یاری کنم و با مخالفان آن از ته دل دشمن باشم و بحضور مولانا

شیخ عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد نمودم که

خلاف آنچه تعهد نموده ام از من سر زند اگر خدا نکرده مصدر خلاف

آن گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من خواهند بود و

طریقه عبد اولیای دولت که صوبه دار دکن باشد آنکه چون بعضی از

بسبب پیش قدمی در قبول اطاعت برین نیازمند درگاه کمر عداوت

بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت رایات عالیات از ناعاقبت

بینی دست تعدی بملک او و تمند دراز نمایند آن لقا در دفع شر آنها

ممد و معاون من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه دار عادل خان بر

ازین عاجز مبلغی بگیرد آن مبلغ در وجه مقرری هر ساله مجرای و محسوب

و بهمین دستور و شرح مضمون صدر فرمان و امان نامه و عهد بر لوح طلا
برای قطب الملک نساد رشد و عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و
جواهر و مرصع آلات و صد فیل و اسپان و عرضداشت و تعهد نامه قطب
الملک بحضور رسید بعینه فقره از تعهد نامه عبد الله قطب الملک بزبان
خامه صدق بیان منید به تعهد نامه مرید موروثی یکسو خواه و مخلص
فدوی بلا اشتباه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلیحضرت
خاقانی ظل سبحانی نسیم رحمانی صاحبقرانی که هزاران جان گرامی فدای
نام نامی آنحضرت باد از روی کرم این ناحیه مخفوظ البشر را ذیل نسلاً
بعد نسل و بطناً بعد بطن باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرموده‌اند
این مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مینماید که همواره
درین ملک خطبه چهار یار با صفا لا جوالا چنانچه اسم سامی هر یک از آن
اکابران دین هر جاکه دران مذکور شود مزین بنام نامی و لقب گرامی
بندگان حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده باشد
و هرگز بر اسلوب روشن که سابق میخواندند نکرده و و مسکوکه زر سرخ و سفید
سکه مبارک حرا از درگاه جهان پناه کنده فرستاده اند میزده باشد و نیز

و دو کرور روپیه نقد بابت اموال ججهار و زمینداران و پیشکش
حکام دکن بتصرف صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی آمد
و صوبه داری هر چهار صوبه دکن بنام بادشاهزاده بافرهنگ محمد
اورنگ زیب مقرر فرموده خاندوران و خانزمان با کومکیان دیگر در خدمت
بادشاهزاده گذاشته بیستم صفر المظفر سنه هزار و شش از دولت آباد
کوچ فرموده بعد رسیدن برهانپور دو هفته در کناره پورنا سیر و
شکار مقام نموده با وجود ایام بارش ماه امرداد کوچ بکوچ اواخر
ربیع الاول از آب نربدا عبور کرده نزدیک قلعه مانده و برای
تخفیف برشکال و گذشتن کارخانجات مقام فرمودند جوهری که
همراه عبداللطیف بحیدرآباد رفته بود چون نسبت بدیگران و رجوع
او رعایت خاطر خواه از طرف قطب الملک بظهور نیامد بعرض
رسانید که قطب الملک انگشتر یاقوت بی جرم قابل سرکار دارد حکم
شد باو نویسند که انگشتر را بحضور ارسال دارد قطب الملک ناچار
باطاعت امر کوشید آن یاقوت بوزن دوازده سرخ درآمد و پنجاه
هزار روپیه قیمت نمودند فرمودند که از جمله باقی پیشکش محسوب

کرد و تحریر شهر ذی‌حجه سنه هزار و چهل و پنج و نیز عرضداشت عادلشاه که
از نظر گذشت متضمن بر اینکه بر خدیو جهان مطیع پنهان نیست که رعایای
هر کس خورده ملک نظام در ایام دولتش کم خدمتی این بنده سر را با
تقصیر در کنار آورده و ملک ویران و خراب به محض گشته با وجود تشریف
دارشفقت آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبی جلوه گر اند
رعایا رو با وطان و ملک رو بآبادی نخواهد گذاشت و بدون آباد
گردیدن رعایا و ملک از عهده ادای پیشکش و ملک داری بر آمدن
متعذر و فیل سواری نزد فدوی نمانده امیدوار است که بعطای یکی
از فیلان خاصه بنده خود را ممتاز و بلند آوازه سازند حکم شد
که عهدنامه بر لوح طلا کنده برای آن مرحوم والی ملک بشهادت خدا و رسول
و پنجه قول بزعفران و مشک بر آن نامه جد الظفر فرستند و برای عادلشاه
از فیلان نامی دل سوبها نام و فرمان عطای قلعه پرینده و شولاپور و
چاکنه وغیره از محال کوکن کنار ساحل تا بندر چیول و راجپوری
که جمله چهارده محال باشند مرحمت فرمودند درین یکدو سال
بمدد اقبال عدو مال چهل قلعه با تمام ملک نظام مجمع گردید رو به

یافتند ضبط درآورده ساهو را از ملک اخراج نموده خود را بخدمت
بادشاهزاده رسانید دیگر بظهور پیوست که قطب الملک فیل تنومندی نامی
باسم گنج موتی را در ایام آمدن عبداللطیف باطراف ملک خود فرستاده به
در اخفای آن کوشیده بود خانزمان اطلاع یافته بسعی و سماجت
با ظهور رسیدن حکم برای طلب آن فیل بدست آورده موهبت
و پنج هزار هون دیگر گرفت بعد برای تنبیه و تادیب راجه دیوگر
و چانده رفته کوششهای واقعی داده قلعه و مکان حاکم نشین هر دو را
بتصرف آورده بعد گرفتن یک لک روپیه نقد و صد و هفتاد
فیل و مقرر نمودن چهار لک روپیه پیشکش هرسال قلعه و ملک
آنها را بتصرف هر دو واگذاشت بعد از آن بر سر زمیندار کالی بهیت
کنار دریای زیر التعلقه صوبه خاندیس آمده از او نیز مبلغ نقد و جنس
گرفته بحضور معروض داشت وسط شعبان سال مذکور داخل قلعه اکبرآباد
گردیدند و حکم جشن فتوحات ضمیمه جشن وزن شمسی فرمودند و اکثر
امرای رکاب و بندهای دور و نزدیک باضافهای نمایان سرفرازی
حاصل نمودند و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره

نمایند و بموجب التماس وکیل قطب الملک شبیه خود الادرخانه مرصع
رفته با فیل خاصه ظفر شان نام برای قطب الملک روانه ساختند در نیولا
بعرض رسید که قلعهای دیگر داو سه هم منجمله قلاع نظام الملکی مفتوح نگشته
بود لیکن ترددنمایان بتسخیر در آمدند و سیدی مفتاح قلعه دار ودیگر و
قلعه داران امان خواسته کلید قلعها الاسپردند و بموجب تجویز بهوراج نام
نمایان سیدی مفتاح را سه هزاری پانصد سوار و بهوراج را سه
هزاری پانصد سوار نمودند بعده که از ماندو کوچ فرموده باجین رسیدند
برای جشن سرسال مقام نمودند ذکر سوم سال دهم از جلوس
صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و چهل و پنج
بعد فراغ بزم جشن آغاز سال دهم که موافق سرانجام سفر ترتیب
رتبت یافت از راه اجمیر متوجه مستقر الخلافه شده زیارت روضه
حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نمودند در ین ضمن از
عرضداشت خانزمان بهادر بعرض رسید که قلعه جیر وغیره که در تصرف
ساهوکه نابکار مانده بود بعد تردد نمایان بتسخیر در آمد و نظام الملک
را که ماده فتنه و فساد ساخته بود با توپخانه وغیره انچه در قلاع

از نظر گذشت گویند روزی در بزم عشرت افزای آن پادشاه
ذکر سکندر ذو القرنین بمیان آمد چه هر که ازو فعلی سر بزد چه
جای حرف باشد اعلی حضرت فرمودند که اگر باعتقاد مورخان
چه نبوت بهمین سکندر نسبت میدهند نظر نمایند جای ایراد ندارد
والا رفتن سکندر بطریق حجابت نزد نوشابه بهمه حال خطا و
خلاف رای صایب بود نزد هوشمندان فعلی که اگر نقش واژگون
آرد ندامت تمام بخشد بلا ضرور باختیار نمودن از آیین خردمندی
دور است دیگر موافق اعتقاد جمعی که سکندر را باولاد پدر دارا نسبت
میدهند در نامه که بدارا نوشته بود شد آن مرغ کو خانه زرین نهاد
بر رغم آن خود را بمرغ نسبت دادن از آداب بزرگان خارج است همچنان
در همان روزها روزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صوبه جات چه
حقیقت سختی او در حق خلق باظهار امانت و جزرسی بعرض رسید
خلاف مرضی بظهور انجامید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی معاملات
دنیی بی مسامحه و مسالحه و اغماض پیش بردن متعذر است حتی آنکه در
زمان خلافت امیر مومنان شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که منظور

اندوختند چون بعد ممنوع ساختن سجده عوض آن چهار تسلیم ضمیمه زمین
بوس مقرر کرده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود
منع فرموده همان چهار تسلیم بجای داشتند بعد روز از انقضای
جشن انحراف مزاج در طبع بادشاه راه یافت و مرض با امتداد
داشت تدارک نشد و باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج
حکما و تصدق لکها مرض بصحت کامل مبدل گشت و بعد از غسل
حصول شفا جشن عالی از سر نو ترتیب یافت و درین جشن
بحکم صاحب تخت مرصع منبت نما که بمبلغ ده لک و پنجاه هزار روپیه
تیار شده بود از نظر گذرانید و در همین جشن خاندوران از دکن
آمده صد فیل و هشت لک روپیه بابت پیشکش زمینداران دکن
با فیل بابت قطب الملک لک روپیه ساز طلا و نقره وصل حاشیه
مروارید از طرف خود نموده بود گذرانید بسیار پسند و مطبوع
طبع افتاد هزار سوار اضافه با عنایات دیگر بخاندوران مرحمت
نمودند سیدی مفتاح ملازم معظم خان بخطاب حبش خان سرفراز
یافت لک روپیه درین جشن سوای جواهر آلات و دیگر تحف

صفوف مقرر گشته بود بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب عنایت نمودند
یک لک و شصت هزار روپیه بساچق فرستادند و بیست و دوم ذیحجه سنه
هزار و چهل و شش حنابالو رزم آن از خانه عروس بجلوس و آرایش
تمام آوردند روز دوم وقت سواری شهر گشت که پادشاهزاده جوان
بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چهار قب و دو تسبیح مروارید
هشت قیمت و شمشیر و پرتله مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و مینا
و نقره عطا نمودند و سهره مروارید گران بها بدست خود بر سر پادشاهزاده
بستند و بخانه شاه نواز خان رخصت فرمودند و بادشاه خود بر نواره نشسته
براه دریا بخانه عروس آمده آن بزم نشاط آرا زیب دوبالا بخشیدند
در تعریف و وصف چراغان و آتش بازی و آرایش دیگر که سر میدان
بلاد روم و عجم و هند در سرانجام و تزئین آن کوشیده بودند چه سان
پرداز دو عقدان و سر کوهر بمهر چهار لک روپیه بسته گردید و از صدای نغمه
سرایان مسیح پرداز و دست افشانی رقاصان خوش انداز و رامشگران
نور منتب و مغنیان بربط نغمه سنج در آن بزم دلکش سامعه افروز
عالمی گردیدند جهان جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید

نظر حق بین ایشان محض اجرای احکام شرع متین گردید در
بعضی امور که نظر بر فساد زمان اغماض نمودن ضرور بود تقیّد نمودند در
اینمعنی ماده شورش عظیم گردید که کار بمقاتله و شهادت چندین هزار
اصحاب سید مختار کشید در ضمن دیگر مذکورات بمیان آمد که درین
مختصر خامه را جرأت تحریر آن نیست و همه جهت ترک ادب
میداند مفصل در شاهجهان نامه در رجعت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
برای کدخدای از دکن آمده ملازمت نمود و نظام الملک لباس لا
که با خود آورده بود برای نظام الملک اصلی محبوس ساختند
از وقایع دکن بعرض رسید که خانزمان ازین سرای فانی بانجهان
رحلت اقامت گزید درین سال حسینی نام لاکه از تربیت
یافتهای سخن سنج بود پاشمنبر و متکای مرصع بقیمت پنجاه هزار
روپیه و محبت نامه مشتمل حقیقت فتحهای پی درپی دکن و تسخیر
چهل پنجاه قلعه و استیصال حجار بدکردار و دیگر اخبار فرحت
آثار مع نقشه قلعه دولت آباد نزد شاه صفی شاه ایران روانه ساختند
مبلغ ده لک روپیه بر سر انجام کدخدای که با صبیه مرزا شاه نواز خان

شهید و زخمی گردید مغلوب و منکوب گشته بعد دستگیر شدن بهادرش
کردار خود رسید و سی و شش فیل و پنجاه اسپ با اموال و زن و فرزندان
او که مسلمان نمودند بعبد الله خان بخشیدند درین سال دارا شکوه اضافه
سه هزاری بهزار سوار از اصل و اضافه پانزده هزاری بانصد و بادشاهزاده
محمد شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بالا دو هزاری هزار سوار
اضافه عنایت فرمودند و هر یک بالا افتاب گیر نگاه داشتن حکم نمودند میر
جمله میر بخشی که ذکر بایران رفتن او از نزد قطب الملک و باز بهند آمدن
بدودمان میر نمود رجوع آوردن و بمنصب سرفرازی یافتن در ذکر
شد حسب الحکم بزبان قلم داده از اینجهان بآنجهان انتقال نمود معتمد خان
که بخشی دوم بود بجای او مقرر فرمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را
بدکن رخصت نمودند و مهم تسخیر ملک و قلعه جات بگلانه که مشتمل بر سی
و چهار پرگنه سیر حاصل است و در اعتدال هوا و فور اشجار پر از اقسام فواکه
خصوص انبه و نارنج و جای بودن انهار بکشمیر باج نمیدهد ما بین بندر
سورت و دولت آباد بتفاوت مسافت شصت کروه واقع شده و ملهیر
و غیره نه قلعه تعلق آن دارد ازانجمله دو قلعه ملهیر و سالیر از قلعهای

سراپرده‌های مخمل کلاه، کشیدند بر دور جشن گاه‌ها، دل افروز
جشنی شد آراسته، درون و برون پرده آراسته، بزرگان درگاه بر
خاستند، عروسانه جشنی برآراستند، همه بندهای قدیم و جدید خلعتهای
فاخره از هر طرف یافته تسلیمات مبارکباد بتقدیم رسانند چون
بعرض رسید که پرتهی راج نام طفلی از اولاد جهجار بدنهاد که بندیلهای
بی بنیاد گریزان از معرکه کارزار بدر برده بودند بنواح وطن آورده
ماده فساد و خرابی بعضی دیهات و آزار زیردستان گردیده اند خاندوران
را فرمودند که به تنبیه و تأدیب و قلع ریشه حیات آن بد اصل نکوهیده
نژاد پرداخته بتعلقه صوبه مالوه خود را رساند شایسته خان را از تغیر
خانزمان بنیابت پادشاهزاده بصوبه داری ملک مفتوحه تعلقه نظام
الملکی مقرر فرمودند دیگر از وقایع این سال بگوشمال رسیدن پرتاب
سنگه زمیندار طرف شرقی ست که سر از اطاعت پیچیده ماده فساد قطاع
الطریقی و راه زنی گشته بود و باستظهار حصار گدهی احداث کرده خود غرور
تمام داشت آخر بسعی عبد الله خان که برای تنبیه او مامور گردید و مدت
شش ماه در محاصره آن گدهی کشید و در دسته بند نامی با نقابی با جمیع کثیر

شاهجهان نامه که مرادف تا آخر سنه ده جلوس مطابق سال
هزار و چهل و هفت هجری باشد بذکر اولیاء و فضلا و صلحای آنعهد
نموده فقره چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آنوقت
بر صفحه بیان آوردن لازم است سید محمد رضوی بخاری که به پنج
واسطه آنمظهر انوار ولایت شاه عالم میرسد و نسبت شاه عالم که
مولد و مرقد آن بزرگ احمدآباد بوده به پانزده واسطه بحضرت امام رضا
علیه السلام اما منتهی میگردد و جد کلان شاه عالم سید جلال بخاری
که ابتداء نشو و نمای این طبقه در هند بلقب حضرت مخدوم جهانیان کردیم
پرتو ظهور ایشان در بلده اوچ از آفتاب زیاده شهرت دارد اگر محجب
ظاهر نسبت بزرگان ایشان بنجارا میرسد اما آنچه از فرزندان صاحب
سجاده آنخاندان که در احمدآباد بسید احمد و در شاهجهان آباد بسید
اسدالله مشهور اند مسود اوراق شنیده وجه تسمیه بخاری بدین توجه مذکور
میساختند که پادشاهی بوده ظالم هرجا سیدی میشنید ولبتهرا و میرسید
دست و پای او بسته در آتش بخاری میانداخت جد مخدوم جهانیان
قدس سره که در آن شهر وارد گردید بعد که اولاً گرفته نزد آن پادشاه جابر

سر بفلک کشیده بسیار قلب مشهور حاکم نشین زمیندار آنجا و بوم آن

و زمینداری آنجا به تبهرجی نام که از نجباء متوسط زیاده متعلق است و بعد تعلق

داشت بموجب درخواست بادشاهزاده نامدار بنام او مقرر کردند نسبت

ولایتیست مشتمل بر بیست و یک پرگنه کم حاصل که در طول و عرض [illegible]

سیر حاصل باج نمیدهد متصل سرحد کشمیر است و هفت قلعه باو تعلق

دارد از لک روپیه چیزی زیاده در آن ایام که مرزبان علیحده داشت محصول

آن بهم میرسید چراکه اکثر زمین آنجا سنگلاخ ناکاره واقع شده رود

خانه دارد که از ریگ آن بسعی ملک آشام قریب دو سه هزار توله

طلای کم عیار سوای محصول مال واصل حاکم آنجا میگردید و از انگور و

خربزه شیرین و زردالو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد و در عهد

جنت مکانی هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر با آن دیار لشکرکشی

نموده و سوای آدم کشی فایده حاصل ننموده درین سال بموجب حکم از

ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن طول دارد بتسخیر

درآمد از جمله اموال زمیندار آنجا که با عیال او بضبط درآمد بعد تفرقه

تاراج رفتن دو لک روپیه واصل سرکار گردید چون خاتمه جلد اول

نقلی و عقلی استحضار تمام داشتند و بمؤیدی طبع کثیر گاه گاه بمضامین

رنگین بمعانی دلنشین بزبان معرفت بیان ایشان جاری میگردید

شعر موصوف بود چنانکه این دو بیت [illegible] از طبع ایشانست [illegible]

[illegible] و کیست علاج حکیمست اگر که [illegible] احتیاج حکیم [illegible] میرم ز نیاز و ناز

دلبر [illegible] من عاشق معشوق مزاج حکیم [illegible] تاریخ ولادت ایشان وارث

رسول [illegible] میان [illegible] و بحر حقیقت و غواص لجه معرفت

بود و [illegible] شان [illegible] تعلقه [illegible] ایام شباب

[illegible] چهل سال [illegible] اختیار نمود [illegible] هیچ احدی را بر حال

ایشان اطلاع حاصل نگردید [illegible] اطوار خفیه آن [illegible]

باز [illegible] از ملاقات [illegible] دنیا پرستان [illegible] دنیای [illegible] اکراه داشتند

[illegible] تمام می‌نمودند [illegible] صورت بی سیرت

[illegible] الطبع بودند و [illegible] اختیار نمودند

[illegible] پادشاه [illegible] تشریف بردند و [illegible] متوجه

تعظیم و تکریم [illegible] فقرا و مشایخ [illegible] اهل [illegible] می باشند [illegible]

[illegible] گردید [illegible] از [illegible]

بردند بموجب فرموده او بسته در آتش انداختند و سر بخاری را
بستند روز دیگر آن سید عالی نسب را بلا آفت یکسر موی صحیح و سالم
یافتند پادشاه از آن روز ترک آن رویه شنیع نموده اعتقاد تمام
بدان سید والاجناب بهم رسانیده اند بعد آن از اولاد آن بزرگوار هر که
بعرصه وجود آمد به سید بخاری موسوم گردید آنچه از تالیف مخدوم جهانیان
ظاهر میشود و از زبانی فرزندان شان مسموع میگردد در محبت اهل بیت
بمرتبه دم بافراط میزنند که از احاطه شرح بیرونست چنانچه سید محمد تاریخ
ولادت خود را از مصرع املح الشعرا الشیخ سعدی علیه الرحمه
من و دست و دامان آل رسول یافته اند و میفرموده اند که من
بدین تاریخ مبشر شده ام بانواع فضل و کمالات خوبی صوری و معنوی
موصوف بوده چند بار قبل از جلوس اتفاق ملاقات با بادشاه
افتاده بعد جلوس باوجود خواهش اعلیحضرت معذرت خواسته
خلف الصدق خود سید جلال را فرستادند سال هزار و چهل و چهار
ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافتند سید جلال خلف گرامی
سید محمد که با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بودند و اکثر علم

بعد که ترک اختلاط همه روزگار نموده منزوی گردید با وجود اینهمه اولویه
وعطای پیر و فیل نظر غیب پادشاه همه را صرف فقرا و محتاجان
نموده خود بصحرا رفته کاه و هیمه بر پشت خود آورده فروخته وجه قوت
ضروری خود مینمودند از آن نیز حصه بمستحقان عاجز میرسانیدند و کاه میبود که
رفتن صحرا میسر نمی آمد و بخوردن نمک اشنی و بیخ گیاه قناعت مینمودند
امور عجیبه و غریبه بسیار از آن برگزیده اطوار مشاهده میشد مثل ساختن ماهی
از چوب و در آب شنا آوردن و مروارید از قطره آب ساختن و روپیه
و اشرفی از سفال بجلوه نمود دادن روزی در مجلس جشن که ارباب
طرب بنغمه سرائی بودند بوجد در آمده در آنحالت آب طلبیده دمی
از آن آب خورده باقی بدیگران تواضع نمود هر که از آن تبرکا یک دو
قرت آشامید آب بسیار سرد که از نبات و گلاب شربت بسیار شیرین
ساخته باشند بذائقه هم معلوم گردید روزی ملا [illegible] با وجود
بیگانه بودند از دین بعرض رسانید که در ایام شباب شیخ ملا در نماز
جمعه اقتدا نموده بودیم بارش سفید تعجب نمودم هرچند بغور نظر انداختیم
همان گونه ریش نورانی سفید مشاهده کردم بعد فراغ نماز که نظر انداختیم

بلاهور آمده از خدمت میان میر سعادت اندوز معرفت گردیده

بدستور پیر بزرگوار در آب دو دفعت بر روی پیر دم روز کار بسته بود و

در ایام سرما در لاهور و گرما در کشمیر بسر می برد آخر بحکم پیر از سفر و بیان

کشمیر گشته مشهور گردید دیگر خواجه خاوند محمود نبیره خواجه علاء

الدین عطار که از زمره دانایان اسرار و فرید کار محبوب توران بود

در اوان سلطنت عرش آشیانی از توران بکابل آمده بعد کسب لقا

معرفت چندگاه بهندوستان بطریق سیاحی رسیده بحسب اتفاق

با اکبر بادشاه ملاقات نموده و بکشمیر رفته اقامت ورزیده خانقاه

عالی بنا نمود و بادشاه چند موضع در وجه معاش ایشان مقرر کرد

و هم آنجا مرحله عمر طی نمود شیخ محمد باقر که اسمش ناصر محمد است

همراه ایشان مسمی بشیخ محمد ناظر ساخت از اصحاب وجد و حال و ارباب

ذوالنفس و کمال بوده در سیاحت از صحابت بسر برده و در ایام بادشاه

زادگی بادشاه چندگاهی رفاقت همرکابی باعزاز نموده و از ابتدای نشو

نما در صیف و شتا جبه و جامه پنبه دار و نیمه آستین پشمین که آن

نیمه تنه گویند می پوشید و مدام اسلحه پوش و قاشه بر دوش می بود

و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله بسعادت جلود الهی حاصل
کرده در مکه معظمه و مدینه منوره مدتی در پی تحقیق احادیث
و صحت آن بسر برده خوبیهای آن از حافظ میان سپردست بعد
از طی نمودن صد سال از مراحل عمر از این جهان فانی رو بروضه جاودانی
گذاشت شیخ نور الحق خلف ارشد شیخ عبد الحق مولف تاریخ
زبده از فضلای نیک سیرت و صاحب کمالات العهد بعهده هر نو نزدیک
مزار حضرت شاه قطب آسوده اند. ذکر رو داد سال یازدهم
از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و چهل و هفت
در آمدن علیمردان خان و تسخیر قندهار از فتوحات غیبی این سال
فرخنده مآل گردیدست و آمدن علیمردان خان و تسخیر قلعه قندهار
مع توابع آنست تفصیل این اجمال آنکه بعد از آنکه شاه عباس
چنانچه بزبان خامه داده در عهد جنت مکانی باظهار اخلاص باطنی
بموجب سماجت امرای خود بدست آورد از آنکه جنت آشیانی همایون
پادشاه بهمان تواضع نموده باز بجبایه و تدبیر از تصرف قزلباش بیرون آوردند
الحال در عالم برادری و حسب عقیده چنین توقع آن بار هم که در رسم و

ریش سیاه ایشان سفید شود مدام منظور هم آمد تعجب بر تعجب افزود و همین شخص با دارا شکوه

و قاضی محمد اسلم [illegible] بنمود که در حضور [illegible] سخن [illegible] اولاد مولانا [illegible]

به پرواز و به پرواز در آورده از متوسلین پادشاهزاده [illegible] خوارق

آن بزرگ بسیار درج [illegible] درین جهت به چند کلمه اختصار نمود ملا میر

هروی از جمله صاحب کمالان مستعدان صاحب باطن بود در عنفوان

جوانی از خراسان بهندوستان آمده باز احرام بیت الله بسته از

سعادت زیارت حرمین بهره ور گشته بعد از مراجعت بخدمت

ملا عبد السلام لاهوری رسیده بتحصیل علم عقلی و نقلی نموده

در تحقیقات حدیث سعی زیاد بکار برده از مشاهیر مشایخ گردید

در خدمت اعلی حضرت پادشاهزاده دارا شکوه بارادت خاص

هم دور [illegible] رفاقت پادشاه نیز مدت بسر برده از جمله مصاحبان خلوت

بعد تا به روضه خلد برین شتافت شیخ عبد الحق دهلوی که از کبار

محمل در عهد اکبر پادشاه نیز بزبان قلم جاری گشته در کمالات صوری

و معنوی ثانی نداشت صد کتاب [illegible] از تالیف او در اکثر علوم نوشته

شده از آنجمله شرح مشکات [illegible] اعتبار و اشتهار تمام دارد

بتحریر بکار سخن فهم همراه بنمود و نسبت توریه تعبیه مطلب خود را می نمود

علیمردان خان خود را تومند منفعت رسانید آوازه ساخته تا مقدور از ارسال

بر جمع آوردن چنین سپه نکاه بمعینه سبب ترقی مرتبه و جاه ظاهربینی و در

استمالت نمایند که تا ذوالقدر خان از این کار عزم نموده بکمال

احتیاط که حاوی بر اصل مقدمه اطلاع نماید نزد علیمردان خان روانه ساخت

علیمردان خان بر مضمون پیغام آگاهی یافته نظر بپاس حق نمک قدیم

و مراعات آنکه پیغام او بمقتضای پادشاه خفت عاید نگردد بعد

تقدیم ضیافت و مدارات جواب نامه او بعبارات زبانی او اصلا بر روی

مهمان عیان نیاورده بدین مضمون عذر خواست که متوقف بر صوب

کابل مستحق جواب خواهم فرستاد ذوالقدر خان خالی از جواب

مطلوب برگشته آمد بعد علیمردان خان علی بیگ نام را نزد ظفر خان

عرف ابو الحسن که سابق از طرف پدر نیابت صوبه کابل داشت

و در آن ایام با کنج علی خان و علیمردان خان رابطه محبت و وداد

داشت بتحف و هدایا همراه سپرده بود مع نامه و سوغات فرستاده در خط

اصلا از اصل مقدمه بنابر خامه اشاره نساخته زبانی پیغام نموده که

و هنوز هم در زمان محمد جنت خلل راه نیابد باوجود دریافتن این معنی حضرت جنت مکانی
بعد از آنکه صاحب قران ثانی حضرت ولیعهد صاحب صوبه دکن بود
درین باده نوشته مصلحت میان آورد اعلیحضرت خلافت صلاح دولت
دانسته جواب ننوشتند ایلچی شاه ایران مطلع شده باقلی بیگ نوشته
اطلاع داد شاه عباس چند باغ گشته خود را بقندهار رسانید و از انکه
فرصت قلعه را بتصرف خود آورد و در سنه هزار و سی و دو هجری مطابق سال
هفدهم از جلوس جنت مکانی که به قلعه جات توابع قندهار بتسخیر شاه
در آمد گنج علی خان را بحراست قندهار مقرر کرده خود بصفاهان مراجعت
نمود و بعد ودیعت حیات گنج علی خان خلف او علیمردان خان قلعه
دار گردید و بعد از آنکه اعلیحضرت سریر آرای هند گردید خار خار
تسخیر قندهار در دل آن پادشاه ذی وقار خطور مینمود چون بسو و
مهم بالای دکن و تنبیه خانجهان و لودی و دیگر مفسدان که پیش آمد
اراده مذکور در تعویق افتاد بعد مراجعت دفعه ثانی از دکن
بسعید خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون از آنجا روانه نمودن
بلکی زیادت نهاده به برای تسخیر قندهار مستعد باشیم که از چند ... بسی لا

و در عالم شرب مضمون نوشته قندهار بعرض رسید و مدت کارش بهم آشتی نبود خواه

علی مردان خان را بجنبش و گرمی باز در خود منسوب ساخته کلمات فتنه انگیز

خاطر نشان نمودند و در دل شاه دهاه غبار از شتر نفوس ساختند و در عالم مستی

به آشفته گشته دفکر تجویز قلعه دار دیگر گردید در تفصیل از رسیدن پیغام پادشاه

هندوستان بکوشش آن شاه مقابل هندوستان تحف نمود و در اول اراده قتل علی مردان خان

مصمم نموده با خود از اول بهر آی امتحان نجابت مانند تعیینات او حکم طلب

خود علی پسر علی مردان خان نمود و بجد دور کرد حاکم او پسر خود را مع تحف و

پیشکش لایق هندوستان روانه اصفهان ساخت معتمد اسوی ظن پادشاه

و مقربان او بحسن ظن مبدل گردید و چنان تاکید نمودند که لیبا وشش

نام امیری که در مشهد مقدس سابق فرستاده بود در ظاهر نوشت که خود را

مع سپاه خراسان و سرانجام توپخانه بکومک قندهار رساند و خفیه بموقف (بپیغام)

که بعد رسیدن نزدیک قندهار پیغام نماید که بعضی مذکورات زبانی

ارشاد رفته باید که بالمشافهه گفته شود که با مصالح توپخانه نزد دیگر گذاشته

معاودت نمایم بلا وقت ضرور خواهم رسید و خود را بقلعه رسانیده

او را دستگیر ساخته بنزد او را مع هدف عیال او بحضور ارسال دارد

از صوفیان عقیدت کیش و ولی نعمت کفته میشنویم و از طبقه ما هرکز نمک

بجای نظهور نیاورده که سعید خان در خلوت بآئین شایسته فرمانند

بکوید که من بعد سبب چنان پیغام ندامت انجام رخنه در بنای محبت

نیندازد و مرا ازین تکلیف معاف دارند و معذور شناسند بعد رسیدن

این جواب بادشاه برآشفته خاطر گشته حکم برآوردن پیشخانه بسمت

کابل بقصد تسخیر قندهار فرمودند و فوج هندی و تعیین افواج همایون آمد

علی مردان خان برینمعنی اطلاع یافته باستحکام برج و باره پرداخته مبلغ

خرج نموده قلعچه خورد دیگر بر فراز القلعه احداث نموده و حقیقت را

بشاه صفی نوشته طلب کومک نمود شاه صفی که اصل سفاکی در سرشت

او نسبت بدیگر فرمان روایان ایران زیاد بود چندی از امیران ظالم

پیشه که راهنمای خون ریزی بعضی از امرا بود و در نزدیک از راه حسد

هم چشمی میکردیدند و با علیمردان خان عداوت ازلی داشتند و لطرف

در مزاج شاه بهم رسانیده گفتند و مدام در تجویز قطع شجر حیات

هم چشمان میکوشیدند از رسیدن عریضه علی مردان خان که از سابق

حرفهای ناخوش از طرف او بشاه رسانیده بود او نامهربان ساخته بودند

باعزاز اولا بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هفت

هجری مطابق سال یازده جلوس خطبه و سکه بنام شاهجهان نموده شد

اشرفی و شهر روپیه سکوک باسم صاحبقران ثانی معه عرضداشت و کلا

طلا همراه احمد بیگ ملازم خود بطریق ایلغار روانه بارگاه ساخت و قاضی

انجا را همراه وشن هم نامه و پیغام گشته بود بعد بدست آمدن خطوط بقتل

رساند چون عرضداشت اول علیمردانخان بحضور رسید حکم بنام همه

صوبه داران و فوجداران آنضلع برای زود رسانیدن خود معه ده لک

روپیه و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه وغیره عنایات برای

علیمردانخان روانه ساختند و چهار لک روپیه برای خرج ضروری دیگر

برای سعید خان فرستادند و قلعه داری بنام قلیچ خان ناظم ملتان

مقرر نموده بر مراتب چهار هزاری پنجهزاری افزودند و سعید خانرا

مختار ساختند که انچه داند و ضرور شناسد برای مدد خرج ضروری

علیمردانخان و همراهان او سرانجام نماید و از راه مزید احتیاط بجهت شاهزاده

محمد شجاع بالا بیست هزار سوار طرف کابل مرخص نموده ده لک

روپیه نقد و دیگر انعامات عطا فرمودند و حکم نمودند که تا کابل رفته

بعده که سیاوش از مشهد مقدس روانه قندهار شده موافق ارشاد

بعلی مردانخان نوشت از آنکه بعلی مردانخان نیز از خارج خبر واقعی رسید

و از شنیدن اخبار وحشت افزا در مقابل آن فدویت آزرده خاطر

و متوهم گردیده بنامی رجوع آوردن بخدمت حضرت شاهجهان برخلاف

قاعده ترکان بر خود گوارا و هموار نمود و بسیاوش نوشت که آمدن

تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد

تا آنکه طشت این گفت گو از بام افتاد و جواب درشت صاف بسیاوش

داد و سیاوش حقیقت بشاه موضح ساخته و علیمردانخان بسید

سعیدخان صوبه دار کابل و خواجه خان قاقشال که در غزنین بود و

قلیج خان حاکم ملتان نوشته جات مشتمل بر اظهار رجوع خود و طلب

کومک فرستاد بخدمت پادشاه نیز عرضداشت نموده همراه خط سعیدخان

ارسال داشت و صوبه داران بعد رسیدن نوشته جات قندهار بحضور

روانه ساخته انتظار جواب کشیدند و باظهار حسن خدمت هر یکی با فوج

شایسته و لشکر و توپخانه [illegible] روانه قندهار شدند عوض خان

بسبب قرب جوار قبل از همه امرای [illegible] خود را رسانده بعلی مردانخان

درگاه معلی رخصت [illegible] خود همراه قلیچ خان و دیگر امرا [illegible] برای تسخیر
قلعه [illegible] بدخشان و [illegible] قلعه [illegible]
لاعلاج [illegible] قلیچ خان [illegible] سعی بسیار
بکار برده [illegible] شجاع نمود
[illegible] صبح [illegible]
[illegible] مردم
[illegible] قلیچ خان [illegible]
[illegible] برای تسخیر قلعه [illegible] خان نام
قلعه دار آنجا بود [illegible] محاصره
[illegible] قریب [illegible] کشته و جمع
کثیر زخمی [illegible] و محراب خان
اگرچه شرط تردد و قلعه داری [illegible] زخمی
گشته [illegible] موجب قول تا رسیدن
نزد قلیچ خان و سعید خان [illegible]
[illegible] اختیار نمودن

چنین قرار داده اختیار طرف ایران باشند اگر خبر حرکت شاه صفی برسد

خود را بکومک علیمردان خان بقندهار رسانند و درصورتی که علیمردان خان

بعلت بیماری و ضعف [illegible] شاه صفی [illegible] خود را [illegible] تسلیم قلعه روانه

[illegible] آنحضرت [illegible] امرا [illegible] دیگر امرا روانه سازند [illegible] حقیقت

معروض گردید [illegible] سعید خان [illegible] در پنجاب [illegible] رسید

[illegible] سعید خان با فوجها عنایات

پادشاهی [illegible] بقندهار رسید علیمردان خان [illegible] هندوستان

از قلعه برآمده قرار گرفته [illegible] روانه هند گردید در [illegible] رسید

که سیاوش خان با چهار پنج امرای ایران [illegible] هشت هزار قزلباش

[illegible] بقندهار رسید سعید خان با افواج

[illegible] فوج قزلباش شتافت [illegible] تا [illegible] قتال

[illegible] مردم بسیار [illegible] در طرفین کشته

[illegible] شکست [illegible] فوج قزلباش افتاد [illegible] سیاوش

[illegible] کردید که [illegible] کارخانه خود را [illegible] فرار اختیار

نمود و سعید خان [illegible] علیمردان خان [illegible] روانه

تا افواج موفقیت [illegible] کمر سعی [illegible] [illegible] بالوهیت [illegible]

[illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در اواخر

[illegible] اشکال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواران و

[illegible] واقف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الولایت [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی بلاد و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] خان [illegible] استقامت

نتوانست و در [illegible] اسلام خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الولایت [illegible] [illegible] [illegible] افواج [illegible]

از دست [illegible] و وحشی نژادان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسلام خان که به رای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طلب جستجو کرده [illegible] با تمام [illegible] [illegible] خاطر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نوکری و سرفرازی منصب پادشاه تکلیف نمودند قبول نکرده

گفت سر مرا بسید الشهدا سید الانبیاء روحی فداه بخشیده سلطنت آمده این نجات

بایام آخرتی [illegible] تناول [illegible] کرفته و خلاع خلعت داده باعزاز

تا بعضی اسباب ضروری بخشیده رخصت ساخت اگر ترددی که در تسخیر و

محاصره قلعه [illegible] [illegible] بظهور آمده منظور نظر کار

[illegible] حاصل کلام [illegible] قلعه سواری [illegible] در [illegible]

از هر طرف [illegible] تنگ [illegible] آمد باقی بعد محاصره و سعی

تمام بوقوع [illegible] تسخیر در آمدند باقی احوال قندهار دانخان

برانمی موقوف داشته تحریر دیگر سوانح این [illegible] در

حقیقت ملک و مردم آنشام [illegible] دو بنیاد و حشت

[illegible] [illegible] و [illegible] ملکان عالمگیر

با [illegible] بتحریر [illegible] اگرچه [illegible] تمامی

[illegible] بالخصوص [illegible] خان و [illegible] افواج

همراه میرزا زین العابدین [illegible] داده [illegible] و [illegible]

میر هاشم [illegible] طلب [illegible]

از راجهای عمده هند و قرابت نسبی با پادشاه داشت بعرض رسید
باوجود بودن امرسنگه پسر کلان بموجب وصیت پدر او که از وی راضی
نبود خلاف دستور راجها به پسر خورد او جسونت خلعت ماتمی
و منصب مع جاگیر وطن پدر او عنایت نمود درین سال
خبر فتح قلعه ملهیر با سیصد و دو پرگنه بگلانا که از مخصوصات او بگذارش
آمده بعرض رسید مجمل از تفصیل آن می نگارد که بعد رسیدن پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بدکن محمد ... مع توپخانه سنگین بسرداری
محمد طاهر مشهدی که آخر بخطاب وزیرخان و صوبه داری برهانپور سرفراز
یافت و مالوجی نام سپهدار سرداران نامی دکن همراه او دیده تعین
نموده بودند که فتح آن قلعه رسیده پیش بردن مورچال و
کندن نقب و محاصره قلعه بدرجه کشید آنکه قلعه مذکور از قلعهای
سر بفلک کشیده در محکمی و استحکام برج و باره بود هر چند که بهادران
تلنگی کار در محاصره آن شرط سعی و تردد و جانفشانی بظهور آوردند
فایده نبخشید و ایام محاصره بامتداد کشید از اتفاقات در همان نزدیکی
سید عبدالوهاب نام که بعبدالوهاب خان به شهرت داشت

ایلچی ایران که از شاه صفی قبل از میان آمده مقدمه قندهار و برهم

خوردن رابطه وداد در ولایت ساخته بود نزدیک رسید میرخان میر

ترک را باستقبال فرستاده طلبید نو بعد ملازمت نامه شاه صفی متضمن

فتح قلعه ایروان که غریب حکایات زمان قلعه داده بود و در تاریخ عالم

آرا نیز موافق آن درج است یعنی بعد مقابله با خصم چنان محاربه صعب

بعد آخر کار وقت پرسش تمام لشکر از قلعه که در شهر باد [illegible] بهای

بستند تجانک هلاک افتادند و باقی که [illegible] بوجه استقامت لا الوداع

گفته روبفرار آوردند و ثبات السیر [illegible] و از صفوی گشتند [illegible]

صفی بعد درود پاک نبی و ولی [illegible] تفنگ کمال

همراه او از مردم خاص با غیرت چهار تا مانده بودند خود را تا

دروازه قلعه رسانده بدست خویش چنان نجوی زده بود که نام تنها

آن نحو همچنان نشان ضرب دست و شجاعت او ظاهر و هویدا

بود فتح نمود گذرانند مطالعه خاصی در آورده آفرین گفته مجموع لوند

هزار روپیه دکیسه دفعه نقد معه دیگر عنایات از مرصع آلات و اسب

و خلعت و غیره با ایلچی مرحمت فرموده بود خبر فوت را به کجنک [illegible]

طرفداران که سید عبد الوهاب بجنگ ایشان را مقید دانسته بجز فحش نتوانستند
ابتدا از عهده برآمدند که چرا با خانه و را [illegible] یکی [illegible] نمود و به رخصت سردار
آمده باز از راه لطف ایمن بوده که بدین شرط تقصیر [illegible] معاف
میفرمائیم که تعیین سنجر ملکشیر بیگ را و قلعه [illegible] تعیین [illegible] اعظم داده خود را
بطریق استعجال بمدد فوج [illegible] رسانند و میرزا [illegible] علی و سر
فوجی از [illegible] محمد طاهر نام او که واقف کلید آن سرزمین و کار طلبان
[illegible] را تفصیل بود مقرر فرمودند چنانچه این جمعی موافق مرضی [illegible] شاهزاده
منتظر بوده اند و بعد رسیدن آنها سید عبد الوهاب بر سر کار که چند روز
[illegible] محاصره گذشت روزی شهرت یافت که سید عبد الوهاب
خیمه و همه اسباب و رفقا را گذاشته مفقود الاثر گردید و از انتشار
این خبر زبان مدعیان به مضمون الطعن [illegible] گشت جز که بجز بیان
محصوران سید دست بردن توپ و انداختن سنگهای کلان و
و حقه آتشی و انواع آتشبازی زیاده از سابق [illegible] روز
سیوم آن با کمال [illegible] سید عبد الوهاب با صدای نفیر فتح وقت
سر زدن آفتاب از قلعه کوه نمودار گردید و هیبت و تزلزل عظیم

دران مجلس عالی مشهور گردیده ختم میرزا مخدوم [illegible] نامی که در فن
حرف زدن و صحبت کردن اهل زمان بطور گذرانده از احاطه تحریر بیرون و نعت و مجلس
[illegible] در ایام نوبت خواندند و در آن مجلس که [illegible] دار
مطالعه بوده شیخ عبدالوهاب بموقت [illegible] با وجود [illegible] نگذاشته [illegible]
[illegible] و جمعی باعث ملال خاطر خواندن و را
از کلمات و فوات صحبت باز داشتند و مجلس [illegible] شیخ عبدالوهاب
متحمل گردیده بجواب [illegible] برآشفته [illegible] جمع
[illegible] که [illegible] خانه خواندن
[illegible] جریده [illegible] البقا
[illegible] گردید و خواندن [illegible] استقبال [illegible] که در
[illegible] شیخ عبدالوهاب بحضور رسید
[illegible] بعد [illegible] ملازمت [illegible] پادشاه [illegible] نوشت
[illegible] حقیقت [illegible] وار
اطلاع یافته بود [illegible] خواندن [illegible] رسید
جمعی [illegible] خاطر [illegible] خواندن [illegible] خلاف مرضی نمود [illegible] ازینکه

سبب حصانت افراد برای تسخیر ره نخورده و هم جوانب بندی نمودند هرچی
چون فتح کرده کار گذشت رفته و آنچه بخود لا باقی ماند دیگر در میان
دادند قول امانجان و آبرو و عطای بگرفتند از گلهای جمازه جنس خواسته
بعد از آن بدی قلعه کوه فرود آمده بحضرت شیر عبدالوهاب والا جاه بخدمت
بادشاه رسیده حقیقت اندرون قلعه کشیده و قلعه سایر
وغیره هفت قلعه را از دست تسخیر درآمد مگر قلعه پناول
که متعلق برود بانام [illegible] اهتمام بهرجی داشت چند گاه محاصره هر روز
نموده جمعی از مردم خود و با دستهای [illegible] ساخته دستگیر گردید
او ابدی فی قعده سنه تسخیر قلعه جات بکانا بموقف رسیده فرمودند
که محال در دفاتر و احکام بالکت موسوم شده باشند آخر بعد چند
سال داخل سرکار نموده شد در زمان سابق لک روپیه
جمع آن سبب وجوه مواجب محصول دار الضرب حال
در دفتر محاسب علاحده نوشته میشود سایر بعداه دارای
روپیه مرسید در ایام مفتوح گردیدن بسبب آفتابی در
قحط سالی و ویرانی لشکرها به ملک رسیده بود

بدخول لشکریان جود و حمله مرزبان و دیگر محصوران انواع [illegible] ازانکه

حاکم نشین آن قلعه بخلاف قلعهای دیگر پایین آن قلعه که از پای قلعه

تا آنجا قریب به دو کروه [illegible] قلیب مسافت [illegible]

بوالحصن قلعه و برج [illegible] بجا آمد و [illegible] ساخته بود [illegible]

[illegible] بالای اهل قلعه رسانند که سید عبدالوهاب که مروت

[illegible] با هشت سید جان باز رسانده و یکی سقا و یک نفری

نوازنده یکی [illegible] برادر مجموع یازده نفر خود را [illegible] و

[illegible] رسانده [illegible] در آنجا [illegible] بود بر سر قابو بر در دروازه

[illegible] غافل ریختند و صدای [illegible] بلند ساختند همین حرف

چند نفر از تیغ آوردند و [illegible] او که [illegible] سلامت

[illegible] اول [illegible] رسانده چشم [illegible] گوش [illegible] آواز و مشعل

کار زند بعد برق کردار [illegible] رسانده [illegible] همت و زینه

جرأت از اطراف بالا برآمدند ملحق به سید عبدالوهاب گشته دروازه

فتح [illegible] لشکر [illegible] ساختند [illegible] قلعه کشای دیگر

[illegible] تا بالای قلعه [illegible] فوج فوج هر طرف [illegible] و پناه

مقتل افضل خان چون خبر مسموع گردیده بزبان خامه میدهد که در ایامی که
فوجدار پرگنهٔ نباهول و زالور که متصل آن پرگنات تا سلطانپور
کوههای سر بفلک کشیده پر از جنگلهای مقصد نامی بست بوده
هرگاه بانگر و بان القوم سرزمار بیکار و فوج کشی می افتاد وده
روز پشت روز بسر نموده داخل دره های قلب کوه میل دید باوجود
صعود ساختن راههای دشوار گذار و نشستن چوکی مفسدان
سرزده اکثر می شد که سید عبدالوهاب در شب تاریک تغیر وضع
و سپاه پوشیده یکه و تنها گاه بایک نفر و گاه بایک نورد
داخل کوه شده از آنکه بزبان پیلان آشنائی تمام داشت هرجاکه
بر سر چوکی آن تبه کاران میرسید خود را جاسوس سردار نگرده وانموده
بی خطر و بی تقدم همت طی المرحلهای صعب مینمود تا آنکه خود را
بمکانی که افضل خان خود در خواب بود میرسانید و غافل بدستور
همان قوم صدای مهیب نموده چنان تزلزل در دل او می انداخت
که او سراسیمه وار از خواب جسته برمی آمد و قبل از آنکه دست تجربه و
زبان تحقیق گشاید چون سید عبدالوهاب افضل ملقب

محالی که بهار و سرکار بسیر حاصل خانه حسین بیست و سه چهار لک روپیه
بوصول در می آید و نسبت بهمه محال از آفات غنیم و حکام ظالم بسبب
پناه بودن محفوظ می باشند و چندگاه پرگنه سلطانپور که بسبب محیط
سنابی و ویران مطلق گشته بود در انعام میرحجی مقرر نموده بودند بعد فوت
او میرم نام پسر او را که مشرف باسلام در آورده بخطاب دولتمند خان
سرفرازی داده عوض پرگنه سلطانپور پرگنه پوزنابی در انعام او بطریق
آل طمغا مرحمت نمودند و سید عبدالوهاب را که در مقابل حسین تردد
او بعنایت اضافه و خطاب دولتخان و عطای فوجداری سه حصه
پرگنه بیاول و رانویر وغیره بطریق وطن سربلندی بخشیدند سید عبدالوهاب
خطاب قبول ننموده گویند سید عبدالوهاب از سادات رسولدار گفته
می شد بزرگان او از مشهد مقدس آمده بودند بترددی که از آن
شیر نزد کوه پور در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین از نزدیک
کوه قلعه اسیر تا کوه پرگنه سلطانپور واکثر مکانهای قالب صوبه خاندیس
واقع شده و از ضرب شمشیر و سعی او مفتوح گشته اگر خواهد مفصل بقید
قلم در محمول باغراق خواهد کشید اما آنچه از پدران کهن سال در بیست

می افتاد سرگروهان القوم تبرکاً و تیمناً نگاه داشته هرگاه بمقابل خصم هجوم
فوج بادشاهی بقصد پیکار می‌ایند ازان تیرها که بسیندور آغشته کرده
نگاه داشته‌اند بشیر شگون فتح عقب سر می‌اندازند تا حال بهمان اعتقاد
و دستور تیرها داشته و بهمان وتیره بعمل می‌آیند بلکه سخن درین است
که در سنه هزار و نود و هفت غلام محی الدین خان نبیره سید الوهاب فوجدار
پرگنه بیاول بر همان مفسدان کوه یورش نموده سوار همراه او بود با
چهارصد یا پانصد سوار و هزار پیاده دران کوه جنگ کنان داخل
شدیم و قریب سی چهل سر بریده مفسدان بدست آورده نقاره فتح
نواخته خواستیم که به بنگاه خود بیاییم اتفاقاً ضابطه مفسدان کوهست که
وقت مراجعت جمیعت جهاگرفته سنگهای کلان از اطراف بالای کوه
انداخته تیرباران نموده تا مقدور نمیگذارند که زنده و سلامت برآیند
بر لشکر ما حال همان اتفاق شد و شکست عظیم بر فوج غلام محی الدین خان
افتاد و بحیرت اتفاق یک زخم تیر و یک ضرب سنگ رسید و هیچ نمانده
بود که کار بدرجه شهادت رسید و بهزار حیله جان بسلامت به بنگاه
رسانیدیم بعد که برسال و رسایل باز فتح میلان آمده و هنگرخان نام مفسد

بعبد الوهاب بهائی بود بفریاد می آمد که بر تسبیح و دا همه بخود دلال مرد

عبد الوهاب بهائی بدبیت نوشته و سید آورده بنفل میگرفت بعده

که با همدیگر نشسته گرم اختلاطی مینمودند سید عبد الوهاب میگفت جنگ

و سرمایه عناد و فساد میان ما و شماست و مردم دیگر که در میان کشته شوند

خصوص سادات مالکوه خوان هزار نفر تو برابر یک سپاهی سید نمی تواند

شد از طرایق مروت دور است با مرا ل من تنها خود را نزد تو رسانده

ام بیا با هم نبرد نمایم و در غضب شمشیر از غلاف بر آورده بدست او

میداد که بشناسد بکار کیاست و خود را طرف دیگر مشغول میداشت

آن کافر فاجر آن شمشیر را در روشنائی چراغ ملاحظه نموده بعجز

و عذرخواهی تمام پیش آمده نزد سید نشسته است و همانجا باو بنای

صلح بشروط عدم راهزنی و قبول وجه پیشکش مستحکم ساخته بلشکر و

خیمه خویش مراجعت نمودند و روز دیگر آن مفسد با جمعیت خود سوار

شده آمده بسر انگشت تمام با سید ملاقات نموده خلعت و اسپ

گرفته تعهد عدم دست اندازی در ملک نوشته میداد و تیرهای که در وقت

جنگ زده است و ترکش آن سید ذو الاحترام بدست انجماعه بد فرجام.

آن حرف اوقات نمود آدم بسیار از هر دو طرف شهید و کشته گردیدند
آخر کار تمهید سرانجام آن مهم چنان بخاطر سید بابا رسید که دست از محاصره آن
حصار برداشته بتفاوت ده پانزده کروه چهار دیوار دیگر کشیده در آنجا
رفته با مردم خاص باستقامت ورزیده مردم همراه بادتی را مرخص نمود و
با کاما بنغا مبنای صلح بدر مدار بمیان آورده همین که یکدو ماه برین
گذشت و آن کار مطمئن خاطر گشت روزی بقصد و شهرت شکار
برآمده جاسوسان سریع السیر در نواح آن برای رسانیدن خبر مقرر
نموده شب واقعه چهار دیواری بسیار در آنجا گذاشته بیکروز و یکشب
در آن دشت پر از غار چنان غایب و مفقود الاثر گردید که هر چند
جاسوسان کامان در آن بیابان تکاپو نمودند اثر از آن سید
نیافتند و کامان با فوج خود برآمده بر سر آن چهار دیواری که در آن
حصار با اکثر عیال و مردم نامراد و بمصالح توپخانه بود رسیده دروازه
را آتش داده بدان چهار دیوار بخاطر جمعی در آمده شروع بتاخت
و غارت نمودند و چند هزار روپیه خزانه بل سیاه که عمداً
چهار جا زیر خاک نموده بودند بعد کندن زمین بدست آوردند

انجناب که از مسلمانان کرناتک ال سید جعفر [illegible] پسر [illegible] و [illegible]

سپرده او آمده دو تیر بهمان دستور عقب هم بوده [illegible] که این [illegible] بازو

متکلم شده آنچه شنیده بود و بزبان قلم داده [illegible] و سینه [illegible] مفسده

ممنوع نمود و آن تیرهای سند را آلوده که یک [illegible] پیکان داشت

ازو گرفته مشاهده کرد دیگر از کارهای دست بسته [illegible] بوده [illegible] شیخ

کده سلو کلمان مفسدان [illegible] که [illegible]

گروه الظرف [illegible] شده و بقول راویان [illegible]

کل خام ساخته اند [illegible] زیاد گذشته که بنای او [illegible]

قدیم در تصرف جدو آبای کالانی [illegible] بوده که [illegible] نظام الملکی نیز [illegible]

گذاری نمی نمود و میگذاشت که [illegible]

وقافله [illegible] در خاطر جمعی بوده لوند که بعد [illegible] نظام الملکی

بتصرف صاحبقران آمد آن [illegible] همچنان در تصرف کاملان [illegible]

بود و سه دفعه فوج که بر او تعیین نمودند تا در سر تسخیر آن نکردید تا آخر

کار مهم تسخیر آن کده بنام سید الوهاب بارفاقت و معاونت دیگری

حسب التماس او مقرر نمودند و سید عبدالوهاب [illegible]

نمود برای مزید احتیاط و تقویت قلعه‌دار و تعزیر لشکر قزلباش او

آنحضرت [illegible] الصعود اکبرآباد متوجه لاهور شدند و بعد رسیدن دهلی زیاده

از [illegible] مقام نموده کوچ فرمودند در وقایع سال دوازدهم از

جلوس [illegible] ثانی مطابق سنه هزار و چهل و هشت [illegible]

[illegible] ثانی از [illegible] جشن شروع سال دوازدهم از جلوس

موافق [illegible] انجام [illegible] نمودند بعد که داخل قلعه دار السلطنت لاهور شدند

[illegible] که نیابت ایران بآئین شایسته نموده بود و شاه صفی برای

[illegible] صفدرخان لک روپیه پیشکش گذرانند و از طرف

[illegible] رخصت نه هزار تومان نقد و چند [illegible] اسپ

عربی و عراقی [illegible] که قیمت جمله پنج لک روپیه نمودند رسیده

ملازمت نموده [illegible] باعنایات دیگر باو بخشیدند در [illegible]

رسیدن علیمردانخان بعرض رسید چند خان [illegible] میر بخشی را

حکم فرمودند که باستقبال رفته بحضور [illegible] نه هزار مهر نثار گذرانند و

بعطای خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و [illegible] اسپ خاصه

با ساز طلا و مینا و چهار [illegible] که قیمت جمله لک روپیه [illegible] مفتخر

و شروع بکندن و جست و جوی تمام زبان نمودند درین فرصت

جاسوسان بادیها خبر بسید عبد الوهاب رسانیدند و سید از انجا بک

تاز برفاقت جوانان جانباز کمندهای رسا و زینه های سبک

که قبل ازان تیار کرده در همان نزدیکی گدهی در شبهای تار پنهان

در زیر خاک کرده بود بپای گدهی رسیده تا صبح ...

بحستی و چالاکی تمام که قریب بیست نفر ... سید عبد الوهاب

خود داخل اندرون گدهی گشته زن و فرزندان خورد سال او را بدست

آورده بر سر دیوار برج ... و ... آن فرقه

ضال بد سگال ساخته باقی را از تیغ ... گذرانیدند

چاره کار ندانسته ... بدست ... نزد

سید بسیار پسند خاطر اعلی حضرت گردید خلعت و ... مرصع ...

اضافه چهار صد سوار عنایت فرمودند گویند که ... سید عبد الوهاب

با مخالف سر و کار بسیار افتاده که بعد فتح یافتن رخصت ... او را

خوان آلود مردم مشاهده نمودند اما هرگز زخم تیر و شمشیر و سنان بید ...

... که بادشاه ... از طرف قلعه ... خاطر جمع ...

سال از مرحله عمر این محنت آباد دنیا پا بیرون بروضه دار القرار

آرمیده [illegible] نمود و فرمان طلب بنام اسلام خان صوبه دار بنگاله که بسر گرم نسق

و [illegible] م بود صادر فرمودند و تا رسیدن اسلام خان نیابت

[illegible] بجعفر خان به پیشکاری دیانت رای که تعلقه دفتر خالصه

در آن [illegible] ر بود تفویض فرمودند محمد مراد بخش را که با لصد روپیه

او میده داشت منصب ده هزاری [illegible] بسور عطا فرموده تجویز مهم

معموم [illegible] آوردند بادشاهزاده محمد شجاع از کابل آمده مهاراجه جکت

[illegible] بت نمود بادشاه بعیادت خاندوران تشریف بردند

[illegible] روپیه نقد و جواهر و غیره پیشکش گذرانند بعرض رسید

[illegible] نام یکی از فرزندان کم نام جهجهار سنکه که با هزارها خواهان

[illegible] جان بیرون برده بود اتفاق بر تهراج بسر زمین وطن

[illegible] بر [illegible] بر داشته دست تعدی بجان مسافرین و مترددین

و [illegible] رعایا دراز نموده [illegible] قلی خان فوجدار آن نواح باوجود تردد

[illegible] از عهده او نتوانست بر آمد حکم شد عبد الله خان صوبه دار

[illegible] و استیصال آن مایه فساد کوشد بادشاهزاده محمد شجاع

ساختند سابق فرمان مشتمل بر عطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار
صدور رضا در فرموده بودند بعد ملازمت منصب هفت هزاری هزار سوار دیگر
فرمودند و لک روپیه نقد مرحمت شد و همراهان علی مردان خان را
بیست هزار روپیه و خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هر یک عطا
نمودند یادگار بیگ ایلچی ایران که از اکبرآباد به رخصت شاه بلاهور
رسیده بود ملازمت نمود از جمله نوبت پنجهزار روپیه انعام عنایت فرمودند
صراحی و پیاله و رکابی مرصع و مینا بقیمت پنجاه هزار روپیه و شمس
الملک احمدآباد و کشمیر و دیگر بنادر هندوستان و پاندان مینا بزر
بان و سلف آن نیز عنایت کرده فرمودند که چون از نعمتهای
هندوستان بست بجوردان آن و پوشیدن لباس هند عادت نموده و چه
چند روز بتقریب نزاکت و خوشی قماش پارچه سفید هندوستان
ده لک پارچه سفید و پنج لک روپیه نقد مرحمت فرمودند عنبر بیگ
سلطان بزرگ تا علی مردان خان قرابت قریب داشت نیابت کشمیر
مقرر کرده منصب هزاری و خلعت و چهار هزار روپیه نقد عطا نموده
روانه کشمیر ساختند فضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از طی

انتباه مال بادشاه اکثر علف تیغ بهادران گشتند و بسیاری

به تنبیه و گوشمال رسیده بغارت مال و اسیری عیال باهمای مکافات

اعمال گرفتار گردیدند جهت هفت نفر هزاره از اعیان آن قوم با طاعت

و انقیاد درآمدند بنام خانه زادان حکم صادر شد که از همانجا روانه صوبه

مالوا تعلقه خود گردند سعید خان ظفر با جماعه هزاره که باطاعت درآمده بودند

طلب حضور نموده چون خبر شاه بثبوت نه پیوست اواخر ربیع

الثانی بطرف لاهور بعزم رجعت برافراشتند [illegible]

[illegible] ثانی عشر [illegible] و [illegible]

[illegible] جشن آغاز سال سیزدهم مطابق سنه هزار

و چهل و نه موافق شنبه عشر شعبان [illegible] بعد رسیدن لاهور

علیمردان خان از کشمیر رسیده ملازمت نموده اضافه هزاری

هزار سوار عظیم فرموده از اصل و اضافه هفت هزاری هفت

هزار سوار نمودند اسلام خان از بنگاله رسیده بعنایت خلعت

وزارت و قلمدان مرصع میفتخر گردید یک لک روپیه نقد و جنس

گذرانید جوال [illegible] و پنج فیل با ساز نقره و جلهای

سوار از اصل و اضافه یازده هزاری نه هزار سوار نمودند و بادشاهزاده

محمد اورنگ زیب بهادر را نیز هزاری با هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند چون

خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار بعرض رسید حکم بر آوردن

اهتمام بطرف کابل نمودند و دارا شکوه را بطریق هراول با سپاه [illegible]

پیشتر روانه ساختند و حکم کردند که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق

حرکت شاه توقف نماید و یک لک روپیه و دو دست اسپ [illegible]

با مرصع آلات باده دیگر همراه انعام فرمودند و خاندوران و قلیچ خان

و ذوالفقار خان و ... راجه جگت سنگه و دیگر امرا همراه

مقرر نمودند و خود نیز از عقب رایت توجه بطرف کابل بر افراشتند

علیمردان خان را بکشمیر رخصت فرمودند و سلخ ماه ذی حجه این سال

بنزدیک ... حسن ابدال نزول واقع شد و آخر محرم [illegible]

کابل مضرب خیام گردید چون خاندوران بهادر نصرت جنگ را برفاقت

سعید خان بهادر ظفر جنگ برای تنبیه و گوشمال افاغنه آنجانب مرخص فرمو

بادشاهزاده دارا شکوه را پیشتر بغزنین روانه ساختند از عرایض

خاندوران و سعید خان بعرض رسید که بعد رسیدن ... افغانان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اطلاع نیافتند

[illegible] عبدالخالق [illegible]

[illegible] دریافت شرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افزوده بیست هزار روپیه عطا

[illegible] ده تولد فرزند

[illegible] سلطان ساخته و متصرف آن بادشاهزاده محمد

شجاع [illegible] رسیده ملازمت [illegible] از واقعه بنگاله [illegible]

[illegible] زلزله [illegible] قلعه آتش گرفت [illegible]

[illegible] از عذاب [illegible] تمام عمارات [illegible]

[illegible] سوخته آن [illegible] بادشاهزاده محمد شجاع

زر بلغت [illegible] سلاطین از نظر گذشت [illegible] الدار

از پنجهان بروضه بریں مشتاقت بمنزل آه [illegible] حال تشریف برده

تسلی والتیام پرداخت از آنجا بر جناحت [illegible]

رنجه نمودند لک روپیه نقد و جنس [illegible] انداختند چون بغایت [illegible] آب

نهر در شهر و باغات لاهور [illegible] بنیاد [illegible] علیمردان خان بعرض

رساند که بعضی معماران واقف کار ایران التماس [illegible] که از حاکم

شود از آب روی نهری برآورده [illegible] عمارات شهر و باغات [illegible] زراعت

بیاریم تا از طرف [illegible] آب خلق را آرام تمام حاصل شود و [illegible]

حاصل و زینت باغات [illegible] آنحضرت [illegible] شنیدم [illegible]

پسند نمود یک لک روپیه [illegible] برای خرج آن [illegible]

خان مزالیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برای سر [illegible]

اینکار و تیاری آن چشمه خیر جاری مقرر ساخت و [illegible]

جری منبع آن قرار داده بطریق قنات شروع بآوردن نهر

نمودند باقی ذکر سرانجام آن بعد اتمام بر محل بزبان خامه خواهد داد

از غرایب سوانح آن سال [illegible] الحمد [illegible] عجیب [illegible]

ریسمان بر کمرها بسته بتقدیع تمام فرود آوردند و جمعی که استقلال یافته

از ملاحظه جان خود دلا از بالای بام بزیر انداخته دست و پا یکلخت جان

بباد دادند و پنجاه نفر مضروب و مجروح گشتند از جمله مقتولین ملابالیه لیکها

سوختند و آنچه بر شاکر بیک گذشت همه سال بعرض بیان در آمده

بعد عرض حکم شد که هیچ لک روپیه را جورانه دیگر که محتاج ضروری

کارخانجات از حضور سرانجام داده بدر بار بادشاهزاده بفرستند و دیگر

ارباب هوش درین باب غور نموده غور بعبارات نخست و دیگر سرد

مال حشمت و شوکت و تدبیرات محافظت جانی در حالی گذشته

در همه حال مقابل عواقب ... از غضب الهی ترسیده شکر فضل

و عطای جان و مال و آبرو بجا آرند سوای آنکه داد و رحم ناکجس

جرم بپذیرد در برابر مکافات بندهای عاصی حافظ و یاور باشد و لقدرت

و دعای صالحان و مستحقان سیرتیرا مظلومان و مستمندان مهموم مغموم

که در هیچ اسباب سبب نجات و نجات آیات عذاب نمی توانند گردید او

آخر ... ... تفرج باغات و سبزه

... منهدم گشته ... ... غیب

و چون آن محل رسید با وجود چندین هزار سقا و آدم های چابک دست

که بخود تیره ها دیگر برای خاموش نمودن بر سر رسانیدند و در فرو

نشاندن آن آتش تمام بکار بردند فایده نداد و بمرتبه آتش غضب

الهی شعله ور گردید که اطراف محلها و خاص و عام را فرو گرفت

و فرصت برآوردن خدمه محل و جواهرخانه و دیگر کارخانجات نداد

و هر ساعت فریاد و واویلای عورات از اهالی محلها که بهیکل سوزه

بفلک میرسید و بپادشاهزاده با چندین هزار کس صاحب ... مثل

مدهوش با خستگان سراسیمه واردرآمد با چادر دکان برآوردن خادمان محل

بهر طرف میدویدند و هیچ چیز خاموشی ... آتش ... بهای بدر

رو محل گرفته بود و از هیچ اطراف تدبیر نجات صورت

میسر نمی آمد آخر کار بعد سوختن و فارغ شدن همه کار نجات از درون

دستبردن که عورات بسیار گرفتار زبانه شعله نار گشتند و کار بجای رسید

که با وجود وسعت فضای صحن محل سر از صدمه شعلهای آدم ربا تا دفع

ضرر آتش ... پوشیدن برقع و چادر ایستادن متعذر گردید

تا عاقبت از هر جانب بام ... گذاشته بعضی عفیفه ... برقع پوشانیده

رسیده نامهٔ ملاطفت آمیز که آورده بود گذرانید پادشاه روم نامه را با تعظیم

گرفته از ظریف [illegible] مرصع سپر و یک بسته کشکول خوب که [illegible] روم

ظریف شمشیر [illegible] نمود و بستان از طرف خود گذرانید قیصر پسند نموده

از ظریف بتفصیل [illegible] نمود که [illegible] ساخت خوش قماش با رنگ

نارنگی کدام اسلحه [illegible] بسیار رواج دارد ظریف از همه سلاح

و بکتر و [illegible] بغداد نموده و بکتر و بعضی اسلحهٔ دیگر که با خود داشت

گذرانید قیصر [illegible] فروش که در آن ایام بیست هزار روپیه مدد

بظریف انعام فرمود و گفت تا مراجعت من از مهم بغداد در موصل

[illegible] که آمده مشغول باشد بغداد

فروغ [illegible] بغداد که عنقریب تفصیل آن خواهد رفت مراجعت

نموده ظریف تا آن وقت [illegible] از خرید اسب حاصل کرده بود

[illegible] اسب سواری خاصه خود با زین زر

مرصع [illegible] و تجملات مروارید دوز و جواب نامه همراه ظریف

[illegible] مرخص نمود و یک اسب بابت سواری خلیفه سلطان

[illegible] که آورده بود خلعت بظریف

راسه لک روپیه معه دیگر لوازم عنایات عطا نموده ایدکن مرخص

فرمودند وزیرخان و ذوالفقارخان وغیره زردارزاده امیر نامی با توپخانه

عظیم همراه بادشاه زاده محمد مراد بخش زاده برای احتیاط و محافظت

قندهار از آسیب قزلباش مقرر گردند که طرف کابل مرخص فرمایند

فرمتخان را حکم شد که تمام توپخانه بطریق استعجال چیزی روانه [illegible]

ذخیره بردارد چون اعلی حضرت را باحتمال [illegible] رغبت زیاد بود

باوجود موجود بودن چندین هزار [illegible] دیری [illegible] در [illegible]

سالهای گذشته ظریف نام را همراه ایلچی ایران برای خرید اسپان

عراقی روانه نموده بودند از و خدمت شایسته نمایان [illegible] بیان الماس

نمود که اگر این غلام بسبیل ولایت روم فرستند توپک [illegible] جز اجلال

مهیا نمود لهذا او را در سال دهم جلوس با نامه و هدیه گرامی [illegible]

جواهر [illegible] سلطان مراد قیصر روم مرخص ساخته بودند ظریف [illegible]

بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد تسخیر بغداد که بتصرف [illegible]

درآمده بود قصد حرکت [illegible] بعد از تسخیر [illegible] ظریف

[illegible] روزی [illegible] ظریف

بهمراهی ... متوجه تسخیر بغداد گردید شاه ... میرزا ... بالشکر خود از ...

روانه شده ... قزلباش ... رسیده ... انجا ... بود خلیفه سلطان

نواب اشرف شاه عباس ... با رفعت ... در ... بود در ... شاه بود با میر

تفنگ ... بکشند ... داد مردانگی ... بنظام ... بهمراهی ... دستان

باشند و چند نفر دیگر از امرای ... سلطان

مرادا ... موصل ... کشته ... که در ... تسخیر بغداد رسید

بعد از ... قیصر ... قلعه بغداد رسیده ... رسول ...

وصول ... ... النظام ... طرفین گردید محاصره پرداخت

و جنگ ... در روز دیگر از ... طرف ... گردید ... خان ...

شرط ترددی قلعه داری و داد مردانگی بجا آورده و خلیفه سلطان

... مقابله و مقاتله پرداخته ... بسیار نموده لشکر

روم را که از احاطه ... قلعه ... چنان حمله

آور گردیدند که ... تا ... میرزای دیگر و چند

هزار سوار کشته گردیدند و ... از ... زیر تیغ آبدار

قیصر روم گذشت ... و گرفته بود و

بخشیده دستوری معاودت یافت و ارسلان آقا چون رسیده بود بر وجه سرعت طریق استعجال

ملازمت نماید حکم شد که [illegible] رسیده و برای ارسلان آقا مهماندار و احکام بنام

حکام [illegible] و ملتان [illegible] صادر فرمودند که ده هزار روپیه بر خزانه ملتان

تنخواه نموده و صوبه‌داران [illegible] مطابق حکم [illegible] خدمت ضیافت

و مهمانداری بجا آورده چنانچه سوای جنسی که از طرف صوبه‌دار ته‌ته

و ملتان [illegible] رسیده بیست هزار روپیه نقد تواضع نمودند

و [illegible] حضور خلعت و خنجر مرصع [illegible] پانزده [illegible] به ارسلان آقا عنایت

[illegible] و [illegible] نظر لطف بادشاه [illegible] قیصر روم و [illegible]

[illegible] که [illegible] صد سوار بود [illegible] اضافه

[illegible] خطاب [illegible] مرحمت نموده [illegible] نامه منجمله ذکر

تسخیر بغداد [illegible] ظفر [illegible] ارسلان آقا [illegible] فتح

[illegible] اختصار [illegible] چون [illegible] قیصر روم و فرمان فرمای

ایران [illegible] و شاه عباس [illegible] لشکر قزلباش بر سر بغداد

[illegible] محاصره [illegible] عظیم [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] سلطان محمد مراد [illegible]

پیغام مصطفی پاشا که شاهزاده و زهر فرستاده بود وقت [illegible] فرصت

یافته بی صلاح و اطلاع خلیفه سلطان این قلعه [illegible] سلاطین مصطفی خان

ملازمت سلطان مراد از استماع این خبر [illegible] خلیفه سلطان دلها [illegible]

دیگر از هر طرف که قابو بود [illegible] فرار اختیار نمودند سلطان مراد وقت را

غنیمت دانسته از هر طرف [illegible] غضنفر [illegible] عظیم در دل

باقی محصوران [illegible] مغلوب [illegible] بسیار [illegible] یوم یورش

نموده از راه رخنه که [illegible] بود بند [illegible] درون حصار در آمدند

و محصوران اکثر [illegible] تیغ آمدند [illegible] در آمدند و خلیفه

سلطان وقت یافته [illegible] سلطان مراد [illegible]

در بلده [illegible] از صغیر و کبیر هر که [illegible] حتی

جمعی که خود را به مزار حضرت سید عبد القادر جیلانی قدس سره [illegible] کشند

[illegible] امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله تعالی [illegible]

الله [illegible] تیغ بیدریغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

و توپخانه که [illegible] مرتب کرده همان [illegible] انداز [illegible]

و [illegible] ستون و [illegible] و اطراف جلادت [illegible]

[illegible] تیغ و تفنگ [illegible] حسن محمود و توپخانه [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] جر او ریش

[illegible] بعضی از [illegible] سابق لعقید

[illegible] آقا [illegible] بود ندمت

[illegible] امان

[illegible] مبارکه باشم

[illegible] خلاف

[illegible] درعالم

[illegible] مستوان

[illegible] در [illegible] حضرت

[illegible] خانه

[illegible] جانب [illegible] و

[illegible] حجب

برای تماشای طلبیده شده بودند و بعد از سیر عالیجاه دانخان عمارات میدان نادری دلگشا
خیابان چراغان نمودند و قلعه مخصوص را نیز بکار برده و کثیری مشغول شب تا صبح مشغول تماشا
و تماشا نمودند از شب ... در جهت انقیاد نادرشاهی رسیده بود
طبع همایون کردیده و ... از طلا و جواهر و ... وقت طلب ... مخصوص
بتمام سپاهیان عنایت فرمودند و بیست و پنج روز ... دراز
دار السلطنه هرات عبور نمودند در این ایام بجهت ضعف بسیار و کلفت از ایلاق
منصور ... جهت ... قندهار و تسخیر ... منزل
... مکرر مسموع نموده بودند متوجه آن طرف شدند و از ملاحظه تنگی راه
حکم شد که مردم اسباب بغیر ضروری بر ندارند و زیاده از یک مقام در آن
مقام ... خاطر نبود تا برای آنکه مردم از سپاه و ... خیمه و
سایر ... بلکه اکثر ... آذوقه خورد ... جا
و بجهت ... داد ... روز ... بعد که ... نصف
راه رسیده بودند ... هنگام ... شروع شد ...
آب ... دشوار ...
... ماه ... رسیده ... نا ...

سوزد بادیه عدم مسافت برد الشمس منقضب [illegible] ظاهر است که خاقان [illegible]

امیر تیمور گورکان [illegible] طی هفت اقلیم در محیط [illegible] و عزم [illegible]

مقابل چنان [illegible] عظیم اگر همه طرف کار فرمایند ممتاز بند و بعد

التجا و رجوع [illegible] برگاه [illegible] در کار دشمنان و امر کار زند قلم [illegible]

بر جریده [illegible] کار [illegible] ماند الوقت [illegible] ما [illegible] و در

[illegible] و اقبال طرف [illegible] که [illegible] معلوم [illegible]

بسا و بعد [illegible] رسید [illegible] تا در بسر [illegible] نزول فرمود [illegible]

هر طرف که نظر افکنند [illegible] تابوت [illegible] و [illegible] کار [illegible] از [illegible]

نغمه روح [illegible] و [illegible] ز لطافت [illegible] و [illegible] فرحت [illegible] در نظاره جلوه

گر بود [illegible] و [illegible] گویند [illegible] سرو و [illegible]

[illegible] سر [illegible] که [illegible] آسمان [illegible]

بر گل [illegible] و [illegible] گل [illegible] از این [illegible]

[illegible] سر [illegible] چنان [illegible]

[illegible] او [illegible] نهر و [illegible]

[illegible] و [illegible] الوقت [illegible] و [illegible]

گذشت کوه منیر از بیجاب و طغیان آب انهیب چهار هزار و دفعات کنار دل

رود بهات کنار کشمیر و چهار صد و هشتاد و نه بر کنار خانه محمد افضل از پنج

و پنج بیست و یک نام و بنا آن بگذرید و اشرف [illegible] خواجه عالی خریف

نسال نماند و بنا شهر محبت منیر بعد عمارات عالی بنا در شهر

بیست زیاد در آمد و چند روز به تعدد بالا [illegible] زکات بنا محمد [illegible] بهران

[illegible] بعضی بسلامت [illegible] و تفحص [illegible] در ایام

موسم [illegible] تا با رسیدن [illegible] بعضی از واقعه

کابل [illegible] افغانان [illegible] فوجدار

محمد افضل [illegible] کشمیر که

[illegible] اولا

[illegible] بادشاه

رسید [illegible] خلق را

[illegible] طوایف

[illegible] جهانگیر با تعلق جهات

[illegible] پدید گردید و اسپان [illegible] باز دیدن گرفتند

و الحاصل [illegible] بسبب [illegible] بارش شب

و روز که [illegible] متصل می‌بارید و [illegible] و اکثر [illegible] بالای [illegible]

[illegible] تمام [illegible] تحقیق [illegible] بنظر آمدن

راه معطل بودند [illegible] یافتند و احتیاطی

[illegible] در همه نا خورده ضایع و نابود

گردید و [illegible] از بالای کوه [illegible] زود

[illegible] چند که پادشاه

[illegible] و طغیان آب

[illegible] و

[illegible] دوازده قافله

چهار روز [illegible] کرده [illegible] که

[illegible] طاقت [illegible] تا رسیدن بکشمیر

[illegible] مقام برای [illegible] دیگر [illegible] باید

[illegible]

از قبول ابا نموده انتظار موافقت ایام میکشید درین ایام که کوکب
بخت او یاوری نمود در غره رمضان سنه هزار و پنجاه و چهار هجری
بتقریب استعداد روزگار و نشاط طبیعت موزون و خیالی ضمن شرف
اندوز ملازمت گشته بعطای یومیه شایسته و خلعت سرفراز گشت
و در یک سه هفته که جوهر کاردانی او ضمیمه فضیلت منتسب ظهور نمود
بعنایت منصب و الطاف دیگر مورد نوازش گشته در عرض
یکسال بمدارج رشد و کمال که از قبیل طالع او بآن موافقت نمود بمنصب
هزاری دو صد سوار و خطاب سعدالله خانی و خدمت عرض مکرر
علم نسبت برافراخته و منصب او باضافه و خدمت داروغگی
غسلخانه که از عمده خدمات حضور است مباهی گردید و در سال
دوم بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خدمت خانسامانی
سربلندی یافت و در سال چهارم چنانکه سابق البال مذکور
هر سال جلوس بر زبان خامه خواهد داد بپایه وزارت کل هندوستان
رسید و در سال هفتم بمرتبه منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه رسیده بمرتبه قدر و مزاج پادشاه جا گرفته و اعتبار

باقی خان و همراهان قلعه عبدالله خان بعرض رسانیدند و نیز معروض گردید

که جمعیت با اکثر تابینان بهمراه عبدالله خان مقرر گشته و در آن جنگل و نیز

کمتر مفقود شده بود گفت عبدالله خان بطلب حضور فرموده تا باقی را

بعقوبات ساخته باستیصال بنیاد آن کافر نهاد پردازد و

بعضی بعضی خان ... فیروز بود و بر تدبیر او ... قلعه گوالیار ...

... تا آنکه ... آن ... فتح ... درست ...

... ...

بعد جشن شروع سال چهاردهم از جلوس

از جلوس متوجه ... قلعه ... گشتند ...

آقا را پانزده هزار روپیه و یک ... صد تولچه دیگر ... بجهان ...

و خلعت داده ... شیخ سعدالله لاهوری که بحلیه فضایل

و علوم عقلی و نقلی و حفظ قرآن مجید و کمالات صوری و معنوی آراسته

و صاحب تحریر و تقریر بود سابق ... شرف ... اندوز ... گردیده

چون ... سعادت ... استعداد ... ...

بود ... منظور نظر ... ... بود ...

تقصیر و کارهای خلاف مرضی بظهور می‌آمد و جگت سنگه پدر او که
در حضور لامع النور بود مسعود بحیله و تدبیرهای ناسازکاری با پسر که مکرر عرض
نموده آن ناخلف بد عاقبت جاگیر مرا تاخت و تاراج مینماید عداوت
پسر را گوش زد پادشاه ساخت آخر کار بعد اشتهار و اظهار ناموافقت
پدر و پسر بوجه احتمال که در تضمن آن تقصیرات راجروپ بعرض رسید
حکم عزل و تنبیه او صادر گردیده بود درینحال جگت سنگه بعرض رسانید که اگر فوجداری
کانگره بفدوی مرحمت شود تعهد مینمایم که هم راجروپ را تنبیه و
گوشمالی واقعی نمایم و هم چهار لک روپیه سوای پیشکش موزری
زمینداران آنجا در سرکار واصل سازم بعده که بموجب التماس او فوجداری
آن ضلع بعهده او مقرر گشت بمکان رفته از روی کوته اندیشی راه پسر کشی
زیاده از پسر اختیار نموده قلعه تاراگده که از قلعهای مسمار نموده آن
نواح بود مرمت نموده مصالح توپخانه فراهم آورده ملجاء خود ساخت
و شروع بتاخت و تاراج جاگیر امرای حضور و حکام دور دست
و دیگر اطراف نموده کار بجائی رسانید که بادشاهزاده
محمد مراد بخش را که برای فرستادن کابل موقوف فرموده بمهم استیصال

باعث رسوائی و شکست افزائی مخذولان ایران و توران گردید و کار ترقی
آن بیگ فرجام بجائی رسید که دارا شکوه بران قرب ولیعهدی
و اختیار سلطنت بر وجه برده در فکر اختلال دولت و ابروی
او افتاد و کاری نتوانست ساخت بیک ندامت خفت آمیز عاید حال او
گردید باقی ذکر آن در محل بقیه قلم خواهد آمد چون نشیمن خلوت
با امرای خاص در غسلخانه که بنای آن نزدیک حمام واقع شده بود
غسلخانه زبان زد خاص و عام گردید درین سال فرمودند که ایوان
خاص که موسوم [illegible] بعبارت [illegible] صاحبقران ثانی و چند
سال سلطنت خلد مکانی در زبان [illegible] تمام جهان باسم غسلخانه
مشهور [illegible] والا [illegible] صحبت کابل و صعید خاص [illegible] بتعبیر
مقرر فرمودند چون از [illegible] حالات [illegible] [illegible] و امد
منصب و طرف و [illegible] جمع [illegible] [illegible] [illegible]
فرمودند خود را [illegible] چشم [illegible] حکم [illegible] مقدمه
سرزنش راه حکمت سکندر بیان آمد تفصیل این اجمال آنکه راجه روپ
سرحد ملک سرینگر [illegible] داخل کوه دامن کوه [illegible] مقرر بود و اکثر

و بعد ممات پدر بسریر سلطنت جا گیر مجاهدت جهانگیری حاصل داشت خزانه

وافر و سپاه و نعمت هندبانکه توفیق خیرات یافته بود و در تمام بلاد نزدیک

و دور بهند و هندوستان زر داد فرا کیسه‌ها برای مستحقان و موقفان نیز رساند

و هر سال جمع کثیر را روانه بیت الله و اوطان مینمود و دخترهای بی پدر

علما و غیر از خدای ترسان میساخت حق سبحانه تعالی موافق وعده که در کلام معجز بیان

خود فرموده قبل از آنکه در روز جزا عوض آن رساند چندان خیر و برکت

در خزانه او داده بود که تا آدم و الی حین نسبت باکثر امرا زیاده خزانه و جواهر

بهم رسانیده و بر خلاف ظالم [illegible] عاقبت آبرو و کامرانی تمام

زندگانی نموده [illegible] تمام احوال بر [illegible] لشکر و مهم آن بدعاقبت

با آبرو و کامرانی نموده [illegible] بعد از آنکه فوج از اطراف

حصار آن قلعه کار را تنگ ساخته بمحاصره پرداختند و سید خان مقابل [illegible]

او [illegible] پای کوتل و [illegible] کرده بر مردم پادشاهی گرفته بود

و [illegible] آورده و [illegible] کار آورده

او را [illegible] داد و چون بعد از بعضی از امرا کشته [illegible] چون آن محل کار

چند [illegible] و [illegible] در هر گوشه [illegible] و بشکار

او مامور نمودند و از آنطرف با جناحها دکهن فوج بهادری سید نجابت خان
بهادر و سعید خان بهادر و اصالت خان با مصالح قلعه گیری و توپخانه
سنگین بتعین فرمودند چنانچه بجای خود ذکر اتمام این مهم بگذارش خواهد آمد

غره جمادی الثانی جشن آغاز سال
پانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و یک بدستور هر سال سرانجام پذیرفت
وسط شعبان سال حال حالت نزع یمین الدوله آصف خان بعرض رسید
خود بعیادت او تشریف بردند و بیست کرور و پنجاه لک روپیه سوای
جنس وغیره که انجم بر در روپیه مبلغ سید یمین الدوله بطریق پیشکش گذرانیده
التماس ضبط آن نموده و روز دوم آن برحمت حق پیوست بیست
لک روپیه بفرزندان آصفخان منجمله متروکه او بخشیده شد و حویلی او
بدارا شکوه عنایت نمودند و بخلف الصدق او شایسته خان
و همه فرزندان او از عطای اضافه نمایان و خلعت های عنایات
مبذول گردید و شایسته خان که در ایام حیات پدر در صوبه بهار
صوبه داری نموده بود بهار جوانی بعیش و کامرانی بپیمان حیات

تجرد و بیباکی به تفنگ و آتش پیوسته و اشجار بریده نموده در قلع بیخ

اصل آن زمینداران کوشش و رزد کار [illegible] کشیده و آن کوه و دره و شعاب و جبال

و جنگلهای صعب و ملجأ و پناه گرفته بالای درختها بر آمده پناه ساخته و

غارها به پناه خود ساخته از تفنگ جراحت میرسانیدند و [illegible] بهادری

شایسته چون اجل ناگهان رسیده مردم کار آمدنی جلادت پیشه با

[illegible] ضایع میساختند انجام کار از هر طرف سیلاب افواج بیخ و بن

آن نهاد [illegible] از جا برده [illegible] گرده [illegible] برج

[illegible] حصار [illegible] وقت [illegible] ساخته [illegible] باقدری

[illegible] چون [illegible] دیوار و [illegible] احتیاط [illegible]

زور [illegible] و متصل [illegible] توپخانه [illegible] داشته و قیعه [illegible]

[illegible] جمع [illegible] گشته و زخمی [illegible] کامیاب [illegible]

بر قلعه دیگر که بجا [illegible] کافر بود تردد های نمایان از بهادران

کار طلب [illegible] ظهور آمده [illegible] جمعی از مسلمانان بدرجه

شهادت رسیدند [illegible] رسیده [illegible]

کشیده و آن [illegible] نمود که [illegible] بر آلود

که مورچال بسته کمین گاه ساخته سر راه گرفته بودند نگاه داشته بود

هم جا بسا دریست باز هم جانب کیلان و کاوان و [illegible] جنگل بری نموده

[illegible] تا پای حصار رسیدند و برای تاخت و تاراج میرسیدند

که از [illegible] دست یافته با [illegible] و [illegible] جاهای قلب بوده فراهم

آمده [illegible] فوج تعین نموده و چنین هزار کس در [illegible] بیست

[illegible] نقب [illegible] چون مورچال پرداخته مخصوص

[illegible] بهادر [illegible] جنگ و [illegible] خان و [illegible] طرف

دیگر [illegible] پناه و [illegible] مامور بفوج کشی

کار [illegible] کردیدند اما از [illegible] جنگل [illegible] اشجار خار زار

[illegible] آنجا مجال [illegible] نبود و تا [illegible] فلک

[illegible] و شور [illegible] سنگهای [illegible]

گردید [illegible] قطع شجر [illegible] و شهادت لشکر اسلام میسر گردید

محتاج برسیدن [illegible] جنگل [illegible] کومک کردیدند سوار و پیاده

بسیار شهید گردیده [illegible] باقی فوج گشتند و [illegible]

[illegible] که [illegible] هزار

بهادر خان قلعه را خالی کرده و حصار را بالا ریخته مع مال و عیال

آنچه توانست با خود گرفته راه جنگل بی سر و پایان اختیار نمود

و شادیانه فتح از هر طرف بنوازش در آمد بعد عرض حمید خان جهان

و سعید خان که همه بندهای خاص که دران تردد مصدر جانفشانی

گردیده بودند مورد عنایات بی پایان گشتند چون فصل خریف

کشمیر چنانچه بگذارش آمده از کثرت بارندگی و طغیان سیلاب

زراعت را آفت تمام رسید و بجایی رسید که غله نایاب و نابود گردید

قحط عظیم در آن ولایت افتاد چندین هزار نفر ضعفا و رعایای

آنجا بحضور آمده تلاش نمودند یک لک روپیه بانعام مرحمت نموده

بیست هزار روپیه دیگر برای مستحقان شهر کشمیر عطا نموده حکم نمودند

که در هر سه محله لنگر غله پخته و خام بجهت ضعفا آنجا جاری سازند

و نقود به دار و دیوان آنجا برای تمام مردم غربای کشمیر و تخفیف

تشخیص محصول از غله بحال رعایا حکم صادر نمودند چون تربیت خان

موافق مرضی پادشاه در نگاهداری رعایا نتوانست پرداخت و

رعایا بحضور آمده استغاثه نمودند بهراه علامت ...

بعد مشغول و آنچه از عهده مهم پادشاهان و صدمات افواج برآمدن

متعذر پسر خود را نزد پادشاه زاده برای التماس قبول جرایم فرستاده و

اظهار اطاعت آمیز فرستاد و بهمین شهرت و بدخواهات مهلت

دست بهادران قلعه‌گشا از تردد کوتاه ساخته بدین فرصت ذخیره

و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیله زیاده طلبی و درخواست مطالب

بیجا پادشاهزاده را امید مایوس نمود و از هر نوع صدای دار و گیر بقصد تسخیر

حصار آن نابکار بلند کرده بجد و جهد کوششهای زیاده از اندازه بمیان

بظهور آوردند اگر بتفصیل امتداد ایام آن مهم و مجاهدت قلعه‌های آن

مرزها دبرپردازد بطول سخن ملال انجامد میکرد حاصل کلام در ایام

محاصره چنانچه روز و شب چنان کار بکارزار رسید و نایره

قتال و جدال اشتعالی داشت که پای آدم از پشت زین بر زمین

نمیرسید ناگاه بلا فرصت گوله توپ و تفنگ و تیر تگرگ

وار از بالای حصار و مقابل می‌بارید و شعله آتش از زمین میجوشید

بعضی [illegible] از کسان افواج پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند

و زخمی گردیدند و کفار بیشمار نیز بضرب تیغ آهن خار از صدمات بیدریغ

عمده فوجدار الف عمده شمس تبریزی و فوجدار نظر بر شکار انس رای

مکنند که خود را داماد آن مجموعه فیض و اخلاص عمده سفارش کرده نوشته

بود اجداد نوکر و دیوان صاحب اختیار نمود للقائهما در جهان زودی

خبر تغیر فوجدار سعید و بیان خدا ما و جعفر علی محمد بخش داد تا دو لک روپیه

نوشته فرا داده برای کار سازی دربار و بحالی خود و محصلان شدید

خانگی همراه او داده تکلیف پرداز شده خطوط محمود خان متغلب

سر رشته کار بار رفته اند که تحفه نجات خود مقدم آمده و در فکر فرار افتاد و زنی

[illegible] و بحال فرستاد [illegible] بشوهر گشت در بیخ باب [illegible] صلاح فکر

و اندیشه [illegible] همراه با خود گرفته [illegible] کار [illegible] بزور را

مکنند [illegible] کامیت برادر [illegible] محصلان [illegible] بحضور

رسانید و [illegible] کرده [illegible] میر [illegible] کرد

و قت [illegible] رسانید [illegible] تمام

کرده [illegible] داد و افکند فوجدار از آنکه

[illegible] رحال [illegible] گفته [illegible] بازگی

[illegible] مطلب [illegible] شنید [illegible]

تربیت نظام الملک بحضور اشرف شتافته نمود که از آن عبدالنبی مغضوب

و معزول نموده ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن که سابق نیز حاکم

کشمیر بود بجای او مقرر فرمودند چون ملک تبت که شهباز سرنیف د

در حکم اکثر بود باید دیگر سعید خان بهادر با شاهزاده محمد مراد بخش

بمحاصره مکان اهالی قلعه آنجا فرستادند و از سر نو محاربات عظیم

بمیان آمده فوج کشمیر بمنجنیق شهباز شکسته رسیدند و قرار دادند که سردار

تن ذلیل رسیدهای بسیار از هر دو طرف بکار رفت آخر کار مغلوب گشته

بنظام طاعت و غرامت بمیان آورده سعید خان بهادر مطیع ساخته

بحضور رسیده از آفت جان غضب ... مامول گردید و قلعهای او را

مسمار و برزمین هموار نمود نیز از آن ملک که دیوان ... آصف خان

بعمده وزرا و صاف جمیع ... فیض رسانی ... بالغ قلم میدید

بمنصب بالهی منصور و خنجر فرتین مفتخر گردید که بندرای

ملکنه ... اجرای کام خلق الله والوات فیض فرزندی قوم

کاینات نموده ... مفتوح ساختن صاحب توفیق ... شخص

ازبیم قومان او ... بحفظ ... نموده نزدیکی

شود عجالتاً نقل خاص بهادر ملاحی و بعد چهار سه روز سند بجالی بمکمل حواله

او نموده وقت رخصت خلعت با خنجر و دو اسپ داده و شاه نواز خان مبالغه

تمام بخط خود نوشته داده آهسته در گوش او گفت با ز جماعه و لک روپیه

که بهای خرچ دربار همراه آورده سی لک روپیه با ین چهار دختر خود به او

انعام نمودیم بجهت تمام اخراجات دربار بحری یکصد و یک لک روپیه دیگر واپس

برده باقی را خود رسانیده چه در راهی که خانخانان از صوبه داری دکن

معزول نموده برادر توجه شده بود نیز خانخانان به دیدن راجی بکند

رفت چون راجی مسرور سوی تجهیز بهت شده نشسته بود از شنیدن

رسیدن خانخانان چنان برهنه سر تا خود برآمده بعد رخصت تمام

پیش آمد و سبب تقصیر کشیدن استفسار نمود بعده که راجی دعای

مطلب خانخانان اطلاع یافت بهانگی بیرون رفته وعده امروز فردا

بمیان آورد و نیز بادشاه خود و بمیان الدوله اطلاع ده نقل فرمان

بحالی نوشته حواله او نموده گفت تا تیار شدن فرمان عجالتاً نقل

فرمان روانه دکن نماید بعد از آنکه بخدمت یمین الدوله آمد حقیقت

آمدن خانخانان و نقل فرمان بحالی نوشته دادن اطلاع داده

و تمور بهمین التماس نمود که مرا بفرزندی تو از خویش نما بعده که
آن مجموعه اهلیت برغبت تمام قبول فرزندی او نمود با جزای نفوس
نمود که تو خالصه برده بود بدست او داد و گفت که شوهر من بنام تو خود را
فروخته و چنین تقصیر از و سرزده خواهی او را میان مردم سرسبز گردان
و خواهی بیچاره رش سر بلندی ده زانی مکند ادرا بمهر و شفقت بدستوری
که پدر مهربان زر خویش لطف میکرد در بغل رفته بزن خود گفت
که این زر را که باید از دختر خود داشته در همه باب غمخواری او نما چون
شوهر خود را همراه برده در دیوان خانه نشانده بود و بررسم او از روی
فرد التماس ادا اصلاح یافت را یک کاغذ سر و آمده اسم او گرفته بزر
خود طلبید در بغل گرفته لطف و دلبری زیاد نمود گفت نام رجعت
من از دربار همین جا با خویش بعده که بمجرائی پادشاه رفت اول
فرد حقیقت بی تقصیری والتماس بجا آوردن فوجدار بوساطت بیان
آورده بعرض رسانده حکم بحالی ماندن او حاصل کرده بخانه آمده بی
بتحقیق
آنکه بعد از روی یا سر رشته دفتر نوشته شود معنون کرده سند استقلال
نوشته داده آنکه ابات را ماذون ساخت که تا سند نوشته و تیار

نمودند که بلاتوقف بسیوستان و از انجا بقلعه بست شتافته و دو لک ... و نصف بیه

جواهر و دیگر تحف که گذرانیده بودند از نظر اشرف گذرانید رشید که بعد از صلح

بقصد تسخیر قندهار بپیش روانه گشتند ... صاحب قلعه قلات و غزنی و بعد از تسخیر

کرجی ... با لشکر انجام توپخانه و بیست هزار سوار قزلباش ... و کوهکی را

خراسان پیشتر روانه ساخته خواستند که طرف کابل و غزنین را

از دست ظفر ... افواج پادشاهزاده ولیعهد ... نمود

... امید ... بحسب حضرت ... در دار السلطنه ...

و کامرانی سریر آرا بوده مهم قندهار و تنبیه قزلباش بدو بخشی بدین

فرمودند ... متعین و گذارند ... که دارا شکوه ... قبول ...

و سی و هفت هزار سوار ... و توپخانه و ... همراه پادشاهزاده

مقرر کرده رخصت فرمودند ... و ... زر ...

پنجاه هزار سوار ... و ... انعام نموده ... پادشاهزاده

محمد مراد بخش را نیز با جمیع امرای ... و ... خان

کوهکی ... فرمودند که ... قزلباش فوج

... آراسته ... فوج ... تنبیه ... تجویز

برای عرض بکار نمودند از روی تقید تا آصف خان ملتمس تکلیف بیان
آن نمودند یمین الدوله گفت اگر چه تا مقیم هند اهل الحاجات منتسبم المنفعل
فرمان بدیوان اعلی سمت نفاذ بادشاه نوشته داده‌اند خلاف رای تسلیم بود
و موافق ضابطه ایشان نبود چونکه در صفت عرض گری و آداب آن که بادشاه
از قبول آن با تاکید و نقل فرمان بدکن برسد و در روی نوشته اخبار
نویس بعرض جمع دخل جنسی جواهرات نزد ایشان یافت باز می آمد
و برای مطالعه مطلب و ما و تو مشغولی و انفعال تمام حاصل
می شود توهمی مکند در جواب گفت که بادشاه بفضل یمین الدوله جناب
مدار سلطنت عرض نماید و بادشاه قبول نفرمایند زهی دولت ایتی
ما نوبت که نوکری نمائیم و آصف خان آفرین گفته با ایشان مخالفت
بعرض رسانیده مطلب خانخانان حاصل نمود القصه بادشاه
از کشمیر کوچ فرموده متوجه لاهور گردید بادشاهزاده محمد شجاع را
صوبه داری ضمیمه صوبه داری بنگاله فرمودند و بادشاهزاده محمد مراد
بخش را که دو هزار و هشت هزار سوار بود دو هزاری اضافه عنایت
نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از دکن آمده ملازمت

فرستاده بعد رسمیات حنابندی صبیه را در محل طلبیده در دولت
خانه جشن طوی نموده چهار لک روپیه مرحمت شد و لوازم جشن در همه
باب بانجام رسانیدند ذکر وقایع سال شانزدهم جلوس حضرت
صاحبقران ثانی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری آغاز جشن
فروغ سال شانزدهم که در اوایل ماه جمادی الثانی بدستور
هر سال منعقد گردید پادشاهزاده دارا شکوه از سفر سمت قندهار
مراجعت نموده آمده ملازمت نمود و ملقب بشاه بلند اقبال که
در ایام شاهزادگی حضرت خود بآن مخاطب بودند و پادشاهزاده محمد مراد بخش
صوبه ملتان بدارا شکوه اقطاع و صوبه داری مقرر گردید الله وردیخان
که بمهر و کنکاشی و کلمات لایعنی بحضور پادشاهزاده دارا شکوه در
گفتن شهرت یافته بود و دیگر اداهای خلاف آداب در ایام
جشن روز عید از منصب تغییر کرده بودند بجای سی و چهار لک دام
در وجه معاش او مقرر کردند دیوانی بلند آصفخانی را بخدمت دیوانی
حضور مفتوح ساختند و خدمت که قبل ازین از تغییر او بملا علاء الملک
فرمودند بکرم خواجه ... و تبارکه کارپردازان علیمردانخان

دارا شکوه روانه شوند و امر نمودند که هر صد سوار تابین موافق

موجودات ده هزار روپیه نقد سوای تنخواه جاگیر که دارند جهت

سرانجام ضروری سفر بطریق مساعدت از خزانه رکاب برسانند

درین ضمن خبر واقعه شاه صفی که بعد حکومت چهارده سال زمام دور

سپهر منقلبش جهان بجهان آفرین سپرد و بجای او شاه عباس ثانی

بر تخت جلوس نمود بعرض رسید و درهمان آوان عرضداشت دارا شکوه

مشتمل بر خبر واقعه شاه صفی و اظهار رخصت آنکه اگر حکم شود با همین

لشکر آراسته متوجه تسخیر بلاد خراسان گردد رسید در جواب فرمان

صادر شد که بر پسر خورد سال که هنوز سلطنت او مزاج نگرفته

مهم فرمودن موافق روبه سلاطین نیک سرشت نیست خود را زود

بحضور رساند که لذت دیدار آن فرزند عزیز را زیاده از گنج هفت

اقلیم میدانند درین سال خبر فوت مرزا رستم قندهاری بعرض رسید

چون نسبت صبیه شاه نواز خان صفوی با بادشاهزاده محمد مراد بخش

بمیان آمده و شاه نواز خان در ادیسه بود نور نظر [illegible] اهلیه شاهنواز خان

صبیه را بموجب حکم بحضور آورد و یک لک و پنجاه هزار روپیه ساچق

... بالیه که ... میوه فواکه ... و بطریق ... مرحمت بودند در باغهای خاص ...

... میشوند ... اعلی ... بر طرف نموده عموماً حکم فرمودند

که در ... از آن ... و ... مقطع کردند فی الواقع

از ... عجب ... در ... والی میوه هم میرسد

... از این ... خصوص ... شده و سنگ تره و

... محض ... از ... بر دار میوند

... بسیار ... نموده ... گردید ... هم

... از ... گردیدند چون

... امور ... خاطر ... مرد انجا سرا از سر نو صوبه

دار ... صاحب اختیار ... رخصت

فرمودند عبد الصمد ... کلید بیت الله

... بطریق ... با جامه ... داده بود رسید

چهار هزار روپیه ... خلعت و اسپ ... عنایت فرمودند عبد الله خان

از منصب ... بر طرف نموده ... التفات خان

... صفوی ... هزار ... روپیه ... [illegible] ... برساند

ترنج بلک بعد بیچ که بتحریر در آمده باعث خوشوقتی بادشاه و

[illegible] روزی علیحده زنان [illegible] و خوردنی باغات بادشاهی و

[illegible] رعایا گردیده خصوص حلاوت و [illegible] انواع [illegible] تحسین

[illegible] بالید که سیاحان ایران و توران [illegible] خوردن باغ

[illegible] که بستان [illegible] امرای شهر کرشاه

و کیدار [illegible] بیشتر گردید [illegible] و [illegible] دیدند که [illegible] دیگر

[illegible] از [illegible] ده [illegible] داریم

[illegible] شاه [illegible] خانها

[illegible] اطراف بلاد هندوستان [illegible] افزای شهر و برکنات

آدید [illegible] نزدیک [illegible] صاحب قران ثانی

بتجویز یکی از صاحب سلیقها [illegible] تخم خربوزه سرده کاشتن

[illegible] از خربوزه [illegible] شیرین [illegible] شیرین کام [illegible] دید

[illegible] محصول و بیهات حوالی تختگاه بادشاه گشت و رواج

پذیرفت و [illegible] درخت [illegible] از عهد جنت مکانی

بدست کاری یکی از اهل ایران در کشمیر رواج گرفته بود و

... به تهانی و مبارکباد رسانیده و خلعت خاصه به عمده‌خانه بنارس

رفته مشرف گردیده اواخر شعبان المعظم این سال بقصد زیارت

معین الحق والدین حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره

اجمیر شدند و ابتدای رمضان [illegible] المبارک رسیده بعد زیارت

در [illegible] بتاریخ [illegible] و یک [illegible]

جنت مکانی [illegible] در آورده [illegible] مستحقان [illegible] یکصد و

[illegible] هم شوال

داخل اکبرآباد شدند سعدالله خان از اصل و اضافه دو هزاری

بالعهد سوار نموده بخلعت خاص [illegible] پایه وزارت سربلندی

بخشیدند عبدالله خان [illegible] کرده بودند بمنصب

شش هزاری شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ بحال فرمودند

صفی قلی خان [illegible] منصور ایران [illegible] آمده ملازمت نموده هزاری

پانصد سوار [illegible] خلعت و اسب و فیل [illegible] مرصع و

پانزده هزار روپیه نقد [illegible] یکسال [illegible]

و [illegible]

حکم فرمودند که نصر الله خان خواجه را از اصل و اضافه به هزاری و بالفعل که [illegible] سوار

نموده به خلعت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر خاص و اسپ و فیل ماده حلقه فیلان

خاص مرحمت نمودند عمارت مقبره ممتاز محل به اهتمام مکرمت خان در

مدت دوازده سال به خرج مبلغ پنجاه لک روپیه با تمام رسید و چند دیه

از محال سرکار حویلی اکبرآباد که محصول آن با اطراف عمارت و سایر

بازارها و سراها [illegible] جمله محصول سالی و کروه از یک لک روپیه زیاد می

شود برای خرج [illegible] مغفرت [illegible] متعلق نمودند وقایع

سال هفدهم از جلوس صاحب قران ثانی مطابق سنه

هجری [illegible] اول جمادی الثانی سنه [illegible] جشن

آغاز سال هفدهم از جلوس [illegible] سال نمودند عبد الصمد سفیر

[illegible] خلعت [illegible] مرخص ساختن بیست هزار

روپیه نقد و [illegible] خلعت [illegible] و فیل عنایت نمودند

[illegible] شاهزاده محمد [illegible] فرزند

[illegible] شغل دنیوی

[illegible] نموده

بشعلهٔ آتش شمع بر امن توان خفت قدسیه پادشاه حکیم که نسبت بهم فرزندی

ندید پادشاه و عجز [illegible] و فی الحقیقت یگانگان دو قالب بهم پیوند [illegible]

گرفت و تا خاموش نمودن هر شعله دست و [illegible] بسینه سوزاند و [illegible]

کنند از خواصان خاصه که پروانه وار خود را [illegible] دفع مضرت آتش

آن خود [illegible] بسر را با شعله آتش آمیزند و تا [illegible] آتش در گرفت

بر وفق آن جمله [illegible] عفت آنها [illegible] سوخته کنند و تا علاج

پذیر [illegible] عادت و جمع آن [illegible] و جمع [illegible] جراحت

[illegible] قدسیه [illegible] آن [illegible] نیابت

[illegible]

[illegible] اشتغال دیگر و کار و بار [illegible]

[illegible] علاج [illegible] روز [illegible]

[illegible] ضرب [illegible]

[illegible] مبدل [illegible]

[illegible]

و حکما [illegible] حکیم [illegible]

چند منصل از اکبرآباد بجرا آمده بدو ماه نواحی فتح پور رسیده و کوه طویل بسیر

و شکار مشغول گردیده باز داخل قلعه دار الخلافه شده بمرافقت خود رفت مدار دولت

بکار تمام سید جعفر که بعهد مغفرت نشان شاه عالم بهادر بلقب سعید الملک بود

متوقف نموده بعد از فوت سید خلافت مرتبه و بیوتات کارخانه خود جداگانه اهتمامی

جمعی که خود را تقصیر مرقوم آورده خدا بزرگ و مسکین نه و مهمات عالی را

بنیاد ابنیه عالیه مخلوق بمرتبت آزرده علی اکبر مسکین حق نمک که در قلعه

پرداخت و در بیابانی خطرناک تحقیق بر سر یابی منصب تعلق منصوب در حال

بیست الملک گرده جمیع مهمات امان دوران نظام الملک دیده بصحبت مناسبت

وکیل وکالت نموده با نواب مشفق پهنرسی نمود بجمع آوری و

نمیدانست که در تضمین جمیع خوار مستحق و رها نموده با مالی میکردند

و آخر کار بعضی میراث حضرت الدنیا والاخرت کشتی ست

ارباب معاش بعد وظیفه دوران بلطف رها نموده استعفا تغلبی و

جمعی بخشی نموده بتحقیقات بود خیریت الدوله مراحل نقد جا اخذ

و دیوانی کار را معطل ساخت و صدای او بعد بسیار از اتفاقات

بر جاهای دیگر بشیخ افغان ... النفس گردید عاملان

و از شست [illegible] ده هزار روپیه و صد اشرفی زیر بالین بیگم گذاشته صبح به بیوه زنان

و محتاجان می‌رسانیدند که تا آخر [illegible] علاج صحت کامل حاصل شد اما عارضه

[illegible] تمام ملازمان بیگم [illegible] مرهمی ساخته بالیدن [illegible] افتاد و غسل صحت

نموده جشن دیگر [illegible] روز [illegible] جاری [illegible] متعینان [illegible] چون شال

[illegible] افزایی آن مجلس بهشت [illegible] بود [illegible] در [illegible] آن [illegible] خانه

[illegible] افزون [illegible] و عارف

[illegible] آورده [illegible] انعام نموده [illegible] هفته [illegible] بالطلا و

نقره و دیگر جنس [illegible] برآورده به محتاجان می‌رسانیدند و اموال

[illegible] داخل زر [illegible] و [illegible] کردید [illegible]

که باز بعد از شفای کامل جراحت‌های بیگم خود می‌نمود چنانچه مفصل ذکر خواهد

در آمد دفعه چهارم شفای عاجل نصیب گردید سه چهار جشن [illegible] در هر

جشن مبلغها [illegible] و انعام پادشاه [illegible] و امرا

[illegible] بیگم از جنس [illegible] عنایت [illegible] نمودند از [illegible]

[illegible] تجاوز نمود [illegible] پادشاهزاده محمد اورنگ زیب [illegible] بعد از

دکن [illegible] پادشاهزاده محمد مراد بخش از ملتان [illegible]

فرار نموده خود را بحضور رسانده تو دست علاج کرده شد و ایام الم

جراحت ملکم گوله تفنگ شده وجع عصب و امراض دیگر علاوه آن گردید

تا امتداد یک سال [illegible] ماه امید عیادت [illegible] و درین ما بین

جنسیه پادشاه ملکم بجواب نامه [illegible] نموده در میان بحالت حقیقت

[illegible] نوبت [illegible] دار [illegible] جانب [illegible] و [illegible] صدر بعرض

رسانیده ملکم [illegible] آن بتعیین [illegible] و [illegible] کاران صاحب

[illegible] آورده که این غم و الم زیر جگر

پاره [illegible] رسیده [illegible] آورده [illegible] آن [illegible] اندرون سینه

[illegible] رسانیده [illegible]

و [illegible] ایام [illegible] از راه فرط محبت دیوان

[illegible] با دیده [illegible] دولت [illegible] کافی

[illegible] ماه [illegible] حکما متفق اللفظ [illegible] علامت

[illegible] حرف [illegible] فراهم

آورده [illegible] حکما و [illegible] رسانند

و [illegible] نمودند [illegible] مغضوب

بشفاعت [illegible] منصب و جاگیر بحال بدستور

سابق [illegible] سید عبد الوهاب

خاندیسی [illegible] راجه [illegible] سنگه که

بعد از فوت [illegible] سلسله

[illegible] برادر خورد او مقرر فرموده

[illegible] علاوه

[illegible] صلابتخان روزی [illegible] نسبت

[illegible] خود [illegible] انتظار

[illegible] وقت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] مشغول بودند و

شاید [illegible] از زبان صلابتخان نسبت

[illegible] حالت [illegible] بود [illegible] و

[illegible] صلابتخان [illegible] پادشاه [illegible] هندوستان

[illegible] تا قبضه فرو رفت

خود را سبکبار بطریق ایلغار رسانند احوال بی‌پسی آنملکه و زبان

نمودند اگرچه بعد ملازمت مورد عنایات گردیدند اما چون دران

ایام از بعضی اطوار پادشاهزاده محمد اورنگ زیب که بیرون [illegible] بعضی

مردمان از محفل مسعود و زاد شاهی نامعلم طبع باعث ناخوشی زیاده بود و اندکی

غضب و کم رحمی و بسیاری [illegible] بعد از مطالب [illegible] با آن همه

معلوم نمودند پادشاهزاده از راه [illegible] پیش قبل از آنکه

از طرف [illegible] توجهی بعرض حضور [illegible] خود [illegible] نموده

استعفای منصب جهانداری و ترک شمشیر و [illegible] از کمر وا نموده [illegible]

پادشاه فرمودند جاگیر [illegible] و صوبه‌داری دکن بخاندوران

باضافه هزاری هزار سوار و دو اسپه [illegible] اصل و اضافه [illegible]

هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرحمت

فرمودند پادشاهزاده محمد مرادبخش را [illegible] تعلق صوبه [illegible] عرض

نمودند [illegible] خاطر [illegible] هزاری [illegible] و [illegible] شفای حکم

[illegible] از صوبه [illegible] رسانند [illegible] پنج هزاری [illegible] سوار باضافه

[illegible] فرموده از اصل و اضافه [illegible] پنج هزاری [illegible]

پانزده نفر از [illegible] تنها که از [illegible] ملوک [illegible] و غیره [illegible] چهار شخص بدر

رفت [illegible] شناس [illegible] بودند از بعد [illegible] تمام [illegible] انها [illegible] کردند [illegible] مجبور

ان [illegible] فلاکت و [illegible] بعد [illegible] لشکر [illegible] از زمان جنگ [illegible]

از [illegible] همان وقت [illegible] نمودند و جمعی از [illegible]

[illegible] امر [illegible] تمام [illegible] صبح [illegible] کشید

قبل [illegible] برده [illegible] ظلمت [illegible] خواجه ارجمند

[illegible] گردد [illegible] علم [illegible] تنها

[illegible] و دست بالا نمودن [illegible] کار [illegible]

رسید و [illegible] در ابتدای [illegible] فوج

[illegible] نمودن [illegible] صبح [illegible]

همه [illegible] کار [illegible] گردد [illegible]

و جمعی [illegible] سر [illegible]

نمودار [illegible] و [illegible] و جمعی [illegible]

[illegible] رسید و [illegible] منقلب [illegible] نمودند ان جبالت

[illegible] منتجات [illegible] بعد [illegible]

صلابت خان آنه تکشیده جان بجانان آفرین [illegible] و خلیل الله خان

و ارجمند ولد میر احمد [illegible] بدر [illegible] شدند [illegible] جرات او

ن [illegible] و حمله آور گردید [illegible] که در دفع ضرب آنها [illegible] زخمی

نمود [illegible] زخم [illegible] نمود [illegible]

پادشاهی [illegible] زخمهای [illegible] کار او [illegible] کردید

[illegible] حمله [illegible] خان [illegible]

به گوشه [illegible] بعد [illegible] این [illegible] میر خان [illegible]

و بلوکیچند مشرف [illegible] را [illegible] میروان آورد

در [illegible] حمله [illegible] [illegible]

[illegible] صلابت [illegible] گرفته [illegible] قبل [illegible]

و بلوکیچند [illegible] و [illegible] نموده

حمله آور گردیدند و [illegible] از آنجا [illegible] آمد که

[illegible] ایران و دیگر [illegible] در دفع آنها کوشیدند

ت بلوکیچند [illegible] چهار [illegible] نامی [illegible] و دیگر مردم پادشاهی

کشته و زخمی گردیدند و میر خان [illegible] زخم کاری [illegible] و فساد عظیم برپا گردید

هم الاموية عنايت نموده بلبلان ساخته از قباقهاي نمايان

وخلعت وكسب وجواهر عنايت فرموده بشكر سوانح سعادت

التحويم [illegible] قول تاني مطلق جسته بزرگ

[illegible] چهل حجري جشن آغاز سالت [illegible] هم از جلوس مطابق

[illegible] فوق هر [illegible] فيض خاص و عام

كلانه بعرض [illegible] فرزند بعرصه وجود آمده

[illegible] عنايت و ملك [illegible] نماي عنايت

فرموده [illegible] آنكه [illegible] خان [illegible]

خانه [illegible] فايق [illegible] ياقوت خان [illegible]

از [illegible] براي مصلحت امور ضروري طلب [illegible] راج

جيت [illegible] صادر فرموده كه تمام جمعيت خانه وران از وطن

خود را بدكن [illegible] از [illegible] بتجرد [illegible] چون [illegible] دوستان

قبل [illegible] قليچخان از غلبه و تعدي نذر

محمد خان برادر [illegible] بكمال [illegible] سلطاني راه بيت الله اختيار

نموده يك لك روپيه براي [illegible] خرچ [illegible] قبله

جنگ فی‌مابین دار نموده بجانبازی محض رسید و مقابل از طرفین آدم

بر بستان نیست در جواب بزبان شمشیر و تیر جواب داده بیشتر

آمده اصلاً کوشش بدان داستان نموده و کار بکارزار رسید از جانب

آنسو کشته شده و سید خانجهان و شیرخان الله قاری و سید عبدالرسول

بارهه و دیگر چندهای نامور بسیار در بهای جنگ بجانب بهتحین شتافتند

نایره جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبدالرسول مخاطب به

از جوانان نونهال بود با جمعی از سادات بارهه و دیگر منصبداران

بکار آمد و کار بکوته یراق بر طرفین تنگ گردید و سید غلام محمد

که از سر دیران و شجاعان مشهور که گفته میشد با جمعی جمله گشتند

ترددهای نمایان نموده با وجود برداشتن زخمهای کاری کار عمده

آنها را ساخت و باشد جنگ قایم بود وقت غروب

که آفتاب عمر انسوختن آخر آن رسته جاه کسوف و راجپوتان

علف تیغ و هدف تیر و گوله بندوق گشتند بعد فراغ جنگ

سید غلام محمد للباسر در آن و دیگر که زخمهای کاری داشتند

و ماندگان صف بتحانه و ملوکچند و دیگر فرزندان چالاک ناخستگان

جهجار و غیره داخل جواهرخانه شد باقی در جواهرخانه و توشک خانه
داخل توشک خانه خاص موجود بود از جمله آن دو تسبیح مشتمل بر
صد و بیست دانه مروارید که وزن هر دانه سی و دو سرخ است و
هفتاد و هشت دانه یاقوت دارد که قیمت هر دو تسبیح بیست لک
روپیه می‌شود میر صالح مشکین قلم ترمذی کشفی تخلص ولد میر
عبدالله زرین قلم کتاب مناقب مرتضوی تالیف خود از نظر گذرانند
چند ورق از ابتدا و چند ورق از میان و اواخر بمطالعه آورده در
پسند فرموده چهار روپیه و یک ماده فیل و خلعت مرحمت نمودند در
جواز با وجود فکر زمستان آمدن غسل صحت و جشن پادشاه بحکم
ممکن در آمده باز جراحت عود مینمود بعد متوجه شدن کشمیر که اواخر
ذیقعده از دارالخلافه سمت لاهور کوچ فرمودند باز اثر جوشش
زخمها مع وجع ظاهر گردید باعث کدورت خاطر پادشاه گشت بعده
که بهشتر رسیدند محمد علی نام فوجدار آن نواح ملازمت نموده بعرض
رسانید که مومیائی فقیر همراهی دارد که استخوان سوخته و شکسته را در
یک هفته بحال می‌آرد و برای همه جراحت حکم اکسیر دارد حکم احضار

رسید باز زمام قلیخان در مدینه منوره مرحله پیمای آنجهان گشته
بود از جمله لک روپیه یکدانه مروارید امرودی بوزن چهل و سه سرخ
بقیمت سی هزار روپیه خریده معه اسپان عربی و عراقی برای پادشاه
آوردند جوهریان هند پنجاه هزار روپیه قیمت آن مروارید نمودند
بعرض رسید که بدین وزن و خوبی مروارید دیگر در جواهرخانه پادشاهی
موجود نیست وانمودی سررشته جواهرخانه پادشاهان سلف
نیز ظاهر میشود آنراد اخل سرپیچی که از لعل دوازده لک قیمت
و چهار دانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند چون
ذکر جواهر بزبان قلم آمده چند کلمه از جواهرخانه عهد صاحب قران
ثانی بتحریر می آرد روزیکه بر تخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه
که چهل لک تومان عراق میرسد جواهر و مرصع آلات در جواهرخانه
جنت مکانی بعرض درآمده بود از انجمله بغایت سال بیستم جلوس
دو کرور روپیه با جواهر بخرج انعام وارمغان ایران و روم و توران
درآمد و پنجاه لک روپیه صد معجونات و تصدق و نثار و وزن خرج
صرف شد و کرور و ده لک روپیه جواهر بابت پیشکش و اموال

بخدمت صوبه داری احمدآباد مامور ساخته باعزاز مرخص فرمودند
و حکیم داود را که معالجه بیگم بوده بهزاری دو صد سوار و بر منصب بازیابی بی
اضافه معه اسپ و فیل و یک مهر و یکروپیه یکصد بوزن
پانصد توله مرحمت نمودند و حکیم مومنا که سابق منصب قبول
نموده سی هزار روپیه سالیانه اختیار نموده بود بعطای منصب
هزاری صد سوار و پانصد اشرفی و فیل مفتخر ساختند و چهار لک
روپیه برای اشراف مکه متبرکه و یک لک روپیه برای مستحقان مدینه منوره
که بقصد شفای بیگم نظر کرده بودند همراه احمد سعید روانه نمودند و آنچه
بپادشاهزاده‌ها و بیگمان و امرا و نظربندگان اطراف و انعام هنر
مندان هر دیار بصرف درآمده تا چند بتحریر آن پردازد [illegible]
رسید چنین نوروز ضمیمه جشن صحت کامل و شفای عاجل دفعه
پنجم بیگم نموده چراغان و آتشبازی گوناگون کرامت فرموده عالمی را
از سر نو فیض مایه [illegible] ساختند و چون که بلاهور تشریف نزول
فرمودند خانه خوران [illegible] نمود شروع
تمهید مهم بلخ و بدخشان چون مرکز حقیقت فساد و بوم

او را نمودند و آن مرهم ازو گرفته مالیدند و چهار پنج روز آنقدر
نفع بخشید که به هفته ناکشیده نشان آن جراحت نماند و بالکل وسواس
زایل گردید بعده که به [illegible] رسیدند معالجات فرمودند از سر نو طرح
جشن غسل صحت انداختند و بادشاه بیگم را به زر وزن نموده مع خلعت
و صد دانه مروارید و دو صد اشرفی [illegible] زر او عنایت نمودند
و محمد علی را خلعت و اضافه و خطاب [illegible] فرمودند بعده که ملکه
دوران برای تسلیم بحضور آمد بادشاه بدست خود طبق پر از
جواهر مروارید و در سرخ و سفید بقیمت لک روپیه گرفته بر فرق
بادشاه بیگم نثار نمودند بعده بادشاهزادها و دیگر بیگمان طبق کل
طلا و جواهر نثار کردند و [illegible] صد و سی دانه مروارید بقیمت پنج لک
روپیه بدست خود بدست بیگم [illegible] و دو مروارید [illegible] معه دو گوشوار
الماس قیمت یک لک روپیه عنایت نموده بندر سورت مع پرگنات
که در جاگیر بیگم بود به رسم انعام عطا فرمودند و بموجب التماس بیگم
تقصیر بادشاه زاده محمد اورنگ زیب عفو نموده باز به لطف
بدستور سابق منصب پانزده هزاری ده هزار سوار بحال نمودند

بر شعب از تند وحشت سرگشتگی و بادیدن [illegible] همه ج زبان [illegible] رسید

و اکثر سوار و پیاده از وحشت زبان باغشند چنانکه خطوط کوهیه سست نیم برف

آن کوه خطرناک که از ریزه قرمزنگ از جسم افلاک خیال از روی

برودت بافسرده ناگزیر آتش و در دل [illegible] ؛ بعده که داخل کشمیر

بهشت نظیر گردیدند هر روز در حقیقت و در باغی و مکانی که مرغوب طبع بود

تشریف می بردند صفا بود که در یک روز پادشاه به حکم [illegible] روز [illegible] به بعض

بحکم همه ضیافت چراغان نموده بعد تشریف بردن جمیع نقد و جواهر

پیشکش نموده بعده [illegible] دل را چند شب چراغان نموده چون

در صفا و فضا بر همه سیرگاه آن مکان فیض نشان ترجیح [illegible] بسیار

مرغوب طبع اقدس افتاد چنانچه ما [illegible] الکمر [illegible] همه جوش

سرود [illegible] که موج جوش [illegible] نغمه [illegible] منعکس [illegible] سرکش

[illegible] ماهیان در دام [illegible] نغمه [illegible] و موج

طرب [illegible] طنبور [illegible] [illegible] حشم

جنابت [illegible] فرمودند [illegible] انعام

دوازده هزار [illegible] به هر [illegible]

بیخردان سلطنت بلخ و ظلم و تعدی ازبکان و اختلال تمام
بپایه یافتن میان نذر محمد و پسران بدعاقبت و بغاوت رفتن
عبدالعزیز خان و عرضداشت نذر محمد خان بعرض رسید علیمردان خان
که بکابل مرخص شده بودند از کابل جدا شده بود و در خلوت
طلبیده مدار شاهی فرمودند که چون مهم تسخیر بدخشان و بلخ منظور
است هرگز خاطر است و عنقریب پادشاهزاده را بآن صوب
مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن توره سرانجام ما یحتاج آنهم
بعهده خود دانسته در کردن مصالح و مردم کار آزموده و واقف
کار ... تقصیر ننمایند و بعد روانه شدن علیمردان خان اصالت
خان میر بخشی را برای معاونت و سرانجام لشکر نزد علیمردان خان رخصت
فرمودند بعد از آن بعرض رسید که سعید خان قلعه‌دار قندهار
از بی‌حفاظتی ... بجای او عبدالعزیز خان را
مقرر فرمودند چون ... های جابجا ... محکم در راه توقف
... واقع شده با کشمیر که بلاتقدیر برف و باران طی
منازل ... نگذرد ... منقضی گشته بود در آن منازل

... حضرت ... [illegible] الاولیا و

... [illegible] استغفار نموده خدمات

... [illegible] بزرگان ... [illegible] عدم سلامت

رسید ... [illegible] خاطر تمام ... [illegible]

خبر ... [illegible] لاهور و سرهند ... [illegible] رسید و باعث

شادی و انبساط خاطر ... [illegible] عوض

... [illegible] کشمیر ... [illegible]

... ساخته از ... [illegible] خدمت ... [illegible] خاص

ساخته بود و وقت ... [illegible] بسبب

... [illegible] ساخت

و بعد ... [illegible] خود

پادشاه برای ... [illegible] منظور ... [illegible]

ساخت اما چون ... [illegible] کارها

... [illegible] گردید

... [illegible]

کہ بی بی عایشہ نے بیچ آخر عمر اپنی کے حاجی

اور صحیح بخاری شریف کے حدیث

جند روز میں بی بی عایشہ

اور حاجی عبد الحق

یہ فرمایا ہے کہ زکات

[illegible]

[illegible] ... اپنی فرزند ... روایت

[illegible] ... بعد روایت ... فتح ... [illegible] ... نمایان

قلیچ خان ... خان ... بحکایت ... جگت سنگه و لاجه

رای سنگه و راجه بهار سنگه ... خان و شمس الدین ... محمد را

با دیگر جمعی ... دوازده هزار سوار ... همراه داده مبلغ

بیست لک روپیه از خزانه دارالسلطنت لاهور به ... بادشاهی

... حکم فرمودند چون ... آن در دکن سختی

و ظلم ... محصولان ... بر رسته کر

همان ... وقت ... بحکم مرخ

... محتاج گشته میوه و شفتالو ... درختان

باغ کرده ایام خزان ... اوقات نموده

بجز ... موافق ... سالهای گذشته

... مبلغ ... باغ و دیوانیان

دیوانیان ... بر آورده با اظهار کفایت ... مراد

از ... تحفه ... خود ... مساحت

... السیف والقلم ... [illegible]

[illegible]

بعطای قلمدان و جمهر مرصع و خلعت وزارت و اضافه هزار

پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار باشد سربلند

گردید و اسلام خان از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار

دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه ممتاز و بعطای [illegible] و دیگر [illegible] بصوبه داری

کل دکن مقرر و مرخص فرمودند و سیادت خان برادر او را که او نیز از امرای

کار طلب بود همراه اسلام خان تعیین نمودند بعده که [illegible] نزد

امیر الامرا [illegible] آمده [illegible] تمام [illegible] و

[illegible] و هموار نمودند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] قریب [illegible] مخالطه

شهرت [illegible] از اصل [illegible] و

[illegible] خان [illegible] افواج بادشاهی

ولوله بر آوازه قابوی فوج کشی طرف بلخ و بدخشان در گشت خود.

طریق ابتغار جریده نزد امیر الامرا رسانیده ظاهر ساخت که بسبب

هنگامه نفاق و شغب [illegible] میان [illegible] و پسر و برادران

یعنی عبد العزیز خان و سبحان قلی [illegible] نذر محمد خان بر پا شده و حالت

[illegible]

اور ایک مرتبہ [illegible]

کرے بعد القو کے مرض واللہ

[illegible] کو دیکھا [illegible]

ہوں اسکا درست ہوا ہے

جیسا تھا ویسا

در سرکار ضبط نموده باقی نقد و جنس موافق وصیت او بفرزندانش

تقسیم نمودند و کتابخانه سید محمد پسر کلان او را [illegible] هزار

[illegible] پسر خورد را بانصدی سه صدی [illegible]

[illegible] تغیر نموده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] موافق [illegible]

[illegible] جشن [illegible] آغاز سال [illegible] از جلوس مطابق سنه هزار

و [illegible] و [illegible] انزوا [illegible] ظاهر گردید از آنکه

[illegible] باطنی [illegible] کمالات ظاهری [illegible] و علو فطرت و کاردانی

سعد الله خان بر [illegible] قدردان [illegible]

متحقق و [illegible] میگردید و در [illegible] وزارت

بنام [illegible] نامی [illegible] فرجام [illegible] خان [illegible]

و عقل و فراست از امرای [illegible] گرفته [illegible]

از وزارت [illegible] ارکان سلطنت [illegible] اراده

مرکوز خاطر پادشاه [illegible] بتقریب معقول [illegible] استعفا

وزارت [illegible] بعمل آورد و سعد الله خان را

بعطای

موجه تاخت و تاراج اطراف گشته علیمردان خان بعد رسیدن

خبر تسخیر قلعه از راه دو رانده [illegible] و عاقبت بنی عصا النجار [illegible] شده روانه

ساخته ارشاد نمود که در فتور [illegible] رسیده [illegible] بر او [illegible]

خلاصی قلعه [illegible] و بروقت [illegible] آگاهی [illegible] رسید

داند و بعد روانه نمودن بصالت نجابت علیمردان خان خود نیز [illegible]

وسواس [illegible] روانه شده [illegible]

[illegible] روانه شده [illegible] بصالت نجابت خان ملحق

گردید و [illegible] آن روز که [illegible] جز رسیدن فوج [illegible]

و خبر [illegible] قلعه [illegible] و [illegible]

هزار [illegible] فوج علیمردان خان

[illegible] استقامت نتوانست ورزید و [illegible]

فوج [illegible] دست [illegible] فوج عظیم در [illegible]

رسانیده [illegible] امیر الامرا [illegible] بعد قلعه رو [illegible]

ساخت و خود نیز [illegible] گردید [illegible] راه

جز رسیدن [illegible] آمد [illegible] همراهان

[illegible] تحقیق [illegible] صلی الله [illegible] تعالی علیه [illegible] بیچ [illegible] امت اپنی [illegible] فرمایتو [illegible] مشغول رہے تا [illegible] قبر کا وحشت [illegible] کا انهیں [illegible] اور ساتھ نعمت [illegible] بهشت کے [illegible] برخوردار ہوویں اور درود و استغفار کا ثواب توراة کا اور انجیل کا اور زبور کا اور قرآن [illegible]

قلعه کهمرد [illegible] قلعه سرحد [illegible] جمعی که همراه سبحان قلی خان از

طرف عبد العزیز خان [illegible] به تعیین حصار [illegible] آمده بودند رفته در قلعه

[illegible] اکثر [illegible] همراه [illegible] نمایند بدولت اقبال لایزال

[illegible] امیر الامرا [illegible] خود و بادشاهی [illegible] سرداری

فرمود [illegible] غلام [illegible] همراه خلیل بیگ [illegible] رخصت نمود [illegible] گفت

[illegible] آورده [illegible] تاراج [illegible] بپردازند

[illegible] نزدیک قلعه [illegible] رسیدند جمعی که اندرون قلعه

بودند [illegible] آمدن فوج هندوستان دل و حوصله باخته راه فرار

[illegible] خلاف [illegible] قلعه [illegible] مردم [illegible] خان

درآمد [illegible] از گرانی و خرابی ملک [illegible] کاه و غله اصلا ذخیره

[illegible] قلعه [illegible] خلیل بیگ [illegible] نموده [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] شامت [illegible] و نفاق

[illegible] قلعه [illegible] پرداخت و [illegible] کار [illegible] استحکام

[illegible] ذخیره [illegible] مردم کار آزموده [illegible]

[illegible] قلعه گذاشته خود

و بهیره نمودن لغایت دشوار و متعذر است مگر اسباب و

نقاب گذاشته چوبه و بکمال تعجب بچرود توان از کلهای بسر

بفلک کشیده و مشعوری گذار و در بنی ادم خانه گذشته معهذا آنها حایل

بودن بل بستن عجوز دشوار و مقابل خصم کمه الستاده شدن از اطراف

فرو آمده هجوم حور بنیاد بل بستن با جمال محال و از یک گشته

ایام و بیکار بودن از ذوقه و بدین گرانی و کمیابی گاه و غله که اسپان و

بادبرداران و آخوان محض نزده از طی مسافت نمودن خیال

فاسد و تیر و سیر باخطاست مگر و فصل ابتدای بیابان راه دشوار

گذار سختی تمام طوالت نمود امیر الامراء کوشش با پنجه فیلان دخت افراز

نمود و مصلحت کار چنین دیده که ده هزار سوار جرار آزموده کار

منتخب از جوی کارزار دیده که خود متوجه شده جوانان یکه تاز جبار

جلادت را جدا و انتخاب نمود و خود و ... خود حرام

تمام شب و می نمود و در تفریق فوج صرف اوقات

نمود و پیش دستان خوب اتفاق بپیرون نمودن

که موافق ... نمود ... از اسپان سرکار ... داد

ماہ رمضان مبارک شب ... خدا تعالی اسکو ثواب ... تعالی ... ستر ہزار فرشتے وہ کہتے ہیں تسبیح اللہ تعالی کی بس دیتے ہیں ثواب اس تسبیح کا واسطے پڑھنے والے درود و استغفار کے جب وہ شخص قیامت کے دن قبر سے اٹھیگا ہوئے ... ستر ہزار فرشتے اسکے ہمراہ بس بھیجا ہے ہر ایک شخص کہ یہ پڑھنے والا درود و استغفار کا ہے بیچ دنیا کے اپنے ایسے بزرگی پاتی ہے اور بیچ دست ہر ایک فرشتے کے باگان ... ہو گیا اور دیتا ہے وہ شخص کے تئیں حق تعالی تنور ... اسمیں حوران ہو گیا اور ... بیچ دست ہر ایک فرشتے کے کٹورا ... ہوگی شربت ... بہشت کے اور کٹورا ... سفید کے اور ... ہوگا اور ہر ایک کٹورا ... تحفہ ہے اللہ

زخمی و عریان مشغول [illegible] که سر در [illegible] اشتباه و فتح فرموده زنده

کند اسیر [illegible] و متصل [illegible] بجا [illegible] گردید [illegible] جرم

متصل [illegible] علیم [illegible] خان در فکر تدارک [illegible] و متعین [illegible] فوج

بر [illegible] حالت خبر [illegible] فوجهای [illegible] محمد خان [illegible] کشتل

[illegible] را [illegible]

عصا [illegible] و [illegible] کاران النصاف [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] هم کمی بود [illegible]

[illegible] موجود باید داشت [illegible] از هر جا [illegible]

[illegible] باید [illegible] مرزای کوکلی دیگر رسیده اند [illegible] همراه

[illegible] جدائی [illegible] مصلحت [illegible] قرار یافت که [illegible]

[illegible] قلعه و در آمدن [illegible] باید [illegible] رخت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تسخیر [illegible] و چند امیر

[illegible] رسیدند باتفاق [illegible] نمودند چند منزل که

قطع مسافت [illegible] باستقبال آمده

با جمعی [illegible] المتلغ [illegible]

کے معنی نہیں ہو [illegible] اور [illegible] حضرت جبرائیل نے [illegible] اسرافیل [illegible] کا لکھا ہے [illegible] بیان کی [illegible] درود مستغاث [illegible] کے جو [illegible] حق تعالیٰ [illegible] نہیں کہ میں [illegible] فرمایا ہیں دیتا ہوں حق [illegible] سات درود مستغاث [illegible] کے پڑھنے والے کے ایسا ہو [illegible] کوئی نبی جیسی اس [illegible] سوا میرے اور کہا [illegible] اسرافیل نے حضرت جبرائیل کو [illegible] اگر کوئی شخص امت سے حضرت محمد مصطفیٰ کے [illegible] سات بار درود مستغاث پڑھے اور [illegible] دم کرے [illegible] اگر کوئی شخص سات [illegible] درود مستغاث [illegible] تو نازل کرتا ہے حق تعالیٰ [illegible] قبر اس شخص کے [illegible] نور کا [illegible] ایسے خوف منکر نکیر کا [illegible] اور فرشتے اس قبر کے [illegible] ستر [illegible] صف باندھ کر [illegible] اس شخص کے [illegible] بہشت میں

[illegible] گریبان و خوف [illegible] مشغول ہیں [illegible] مستغاث [illegible] کے تعلیم دیا اور [illegible]

بصالتخان به عرض بادشاه رسید از راه عاقبت بینی کار کنش

وار کون فرمایند باعث بر الای و ... نام تو خلاف مرضی نظر در

آمد در زیاده بعد توفیق بار نصیحت شفقت آمیز با امیر الامرا و

بصالتخان ... فرمان درج نمودند که امسال زیاده ازین

... کار نفرموده باید که اول سنگ ترا ... و ... و شهر

داران ... صاف نمودن راه های قلعت دره ... سازند

و کاغذت ... و دیگر امرا ... تمام ... خانه

... آمده سر راه از ... باشند و سررشته ... از دست

ندده چنان نکنند که ... مقصد ... و

جانان ... نوکران آنجا ... که نظر بر

عواقب امور ... مرتبه احتیاط ...

نمایند چون ... کاشته ...

و کار طلبی بعرض رسانند که ... تعینات ... جو هر

... امید قبول ابن الیماس جمعیت زیاد

روز ... طلبی ... نمودن ... اعلیحضرت

حر دلال کار از طلب سخت تحان سخت دست تیمان امور زده مغوج

مود و سپهدار تغار رسانیده فرمود که هر چه توانند آذوقه خام و پخته

[illegible] سلطان [illegible] متعلقان از کشتی [illegible] کذشته [illegible] و

زیاد [illegible] اطلاع یافته تا توانند [illegible] برده [illegible] باستانی [illegible]

کرده [illegible] فرج [illegible] تحان

[illegible] کار [illegible] بعهده [illegible] نمود که تا مقدور جمعی

از [illegible] صاحب [illegible] القلع که اغلب [illegible] رجوع آرند [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] بعهده [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible] ذخیره [illegible] که بقدر

قوت [illegible] و کاه و کوسفند

[illegible] آورند که محتاج به ذخیره [illegible] و

[illegible] و با دران یکه تاز [illegible]

[illegible] نمود [illegible] از کیسه

[illegible] زیاده وارده [illegible] رجعت نمودند [illegible] حقیقت

کرفتن قلعه و باز از دست دادن [illegible] تاخت نمودن

[illegible] الله کے بندے [illegible] زندہ رکھتا [illegible] قبر میں اور قیامت میں عافیت ہے اور [illegible]

[illegible] جو کوئی شخص چاہے کہ کام میرا [illegible] قبول ہو [illegible] دوستان الله [illegible]

[illegible] شخص [illegible] وہ مر گیا مسلمانوں نے اسکو خواب میں دیکھا [illegible] دوستان خدا [illegible] و عجب آیا اور کہا کہ [illegible]

در طیاری حصار [illegible] و [illegible] [illegible] و مصالح [illegible] کار

[illegible] [illegible] کشیده [illegible] و از آن کوه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در رفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهار دیوار حصار را

از [illegible] چوب [illegible] [illegible] [illegible] مصالح بالفاق و صلح [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] لشکر [illegible] [illegible] خود [illegible] و بجا را ان

جا [illegible] [illegible] اول خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرخی زدم

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بهمت

[illegible] [illegible] [illegible] رفیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که در یک سال با تمام آن متعذر بود در فرصت یک ماه تیار کرده در انجا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موجب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جز آمد آمد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مانند [illegible] [illegible] [illegible] خاطر جمعی تمام [illegible] [illegible]

فوج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مقابل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او عاری بانید قبولش ملپسند نمود و بحکم فرمود نمد که بعوض لشکر اوانز

ربدی التقیب بقید آسم تومیشه لطف موجبات تکبیر نید بعده در حفظ

موجودات عینه به عهد النقد سلامه و هزار بیت و قحی نبیا دارند تلمیتان

منصب او آمار زر لطف و قدم و الی بقدر سرا سری النقد پادشاهی

تحواد آن به حضور به تعین سزاوار نمودند که نقد رسانده بعد از مهم

با مور جبار تن بعد مکنونت علیم والی خان رسیده از و نیز رخصت

و خلعت گرفته بجای کار رسیده از کتل هندوکش گذشت بلیم خود

پسر و لشکر را به نصف جمعیت راحل نمود بعد از آن کرمکان تا حوت

که سر حد بهشت و جای زد مطلب واقع شده رسید بعضی از کلان

ترا و عور لبس سفیدان و رعایا که سوخته بیداد و تعدی بیلدبکان

خونخوار مجرد آمدن او شنیدند به استقبال راجه آمده به تعلقات با جاه

جنغاری صلح و اطمینان گرد قلعه و دیگر را مرمت ساخته کرده از رعایای

چنان ضعیفه و نزد رعایا خطوط ظاهر ساخت آنکه با عیشه محرا و سر خم

حقوق زیادت به خود کرد و بعضی خود آنکه بافتادگی نشین به جم گشت

از آنکه در چهار سپاه عالی با ترددی گفته میشد و بجا آورده که در طیاری

نگردید و تا چه جز ناخته چون برق به جان نمود و از وسعت تنگنای شوخی

انجام برآورد و از یک بسیط بعد یک اتفاق مراجعت چنیلان برف

بارید و باد صرصر وزید که اسب و آدم را قدم به پیش گذاشتن مشکل گردید

و کار چهارپا و آدم به هلاکت رسید و بدان روز [illegible] که جمعی

سخت جانی گذرانیدند اگر چه [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] شده [illegible]

اما بعد تحقیقات بدید که برف قدم [illegible] گذشته بود [illegible] فوج کومک

امیر الامرا سردار [illegible] رسیده باعث [illegible]

بسته راجپوتان گردید و در تمام جانب [illegible] هجوم [illegible]

طرف برف و باران به فوج [illegible] گذشته مطلع بنده برق [illegible]

خود او بقصد مقابله رسانیدند و [illegible] خود او [illegible]

نموده مردانه استقامت ورزیده داد [illegible]

کشته شدن جمعی از راجپوتان از [illegible]

داد و خود [illegible] و علاج زخم [illegible]

بعد از راجپوت [illegible] کشته شدند [illegible]

برای طلب راجپوتان از وطن [illegible]

از هر طرف بعرصه ظهور آمد آخر کار بعضی کوشش و کشش بسیار

که جمعی از اوزبکان و پیاده جیوتان کشته و زخمی گردیدند فوج اوزبکیه رو

بفرار آورد و بعد پیاده تعاقب نمود اوزبکان با جمال طرف دره

قلب که مصید بود به کعبه استوار نموده بودند و بعد بیشتر یاران نموده را جا

هم بالای کمر نیاوردند و باقی همه جمع به جنگ پیوسته در سید هم نزدیک اوزبکیه گردیدند

و بر شمشیرها کار بند و کشتیها کشیدند که کار بر پیاده جیوتان تنگ گردید

و مردم بسیاری از طرفین مقتول و زخمی گشتند با وجود نسبت

اوزبکان قوم جمعیت زیاده و بکار آمدند آخر فتح نصیب درج

گردید و فوج اوزبکیه والا محمد برگشته از آن دره ها خالی سلدرست

و فتح و ظفر نصیب برآمد و عزت بقلعه چیلی نواحی اش رسانید

وحقیقت به امیرالامرا کشته در خواست کمک نمود و امیرالامرا

سه چهار هزار سوار مصالح سرپوش و بیست لسر داری علی بیگ و

اسحاق بیگ فرستادند بعد جلب نظام رزم از بالای بغاره روانه ساخت

دربین این اوزبکان فریب بهانه کیاجه برده و شبکتل قیام نموده بود و

شبخون عجب آوردند که کلوله ای جیوتان کسی ماند گشته و زخمی

و اضافه پنجصدی هزار سوار بمنصب هزاری [illegible] سوار مقرر نمودند خان عالیمقام قلیچ خان [illegible] صد

دست [illegible] بصوب [illegible] فرستادند [illegible] بنظر گذشت بعد [illegible] ده رتی

مصحوب [illegible] را تراشیده باقی بصوب [illegible] ماند [illegible] روپیه قیمت آن

نمودند ایلچی نذر محمد خان والی بلخ نامی و قطعه لعل [illegible] و هشت

بیشتر که قیمت چهل و پنجاه هزار روپیه باشد رسیده بود عنایت

هزار روپیه با ایلچی انعام فرمودند درین اوان بعرض رسید که [illegible]

[illegible] محمد [illegible] روپیه [illegible] کلان [illegible] عنایات

ساخته سرفراز [illegible] حراست قلعه [illegible] کرده پدر او بود و

فرمودند [illegible] از [illegible] ماه [illegible] شاهزاده محمد مراد بخش

را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی و توپخانه [illegible] بقصد تسخیر بلخ

و بدخشان مرخص فرمودند [illegible] بمنصب دوازده هزاری [illegible] سوار اضافه مرحمت

نموده از اصل و اضافه دوازده هزاری ده هزار سوار ساختند [illegible] کار

[illegible] امیرالامرا علیمردان

خان و [illegible] خان و [illegible] و قلیچ خان و

[illegible] قطب الدین خان [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... تردد [illegible] ... [illegible]

از کشمیر [illegible] ... [illegible] ... از برف و باران تعب

زیاد [illegible] ... کشمیر [illegible] ... خصوص در منزل بر

[illegible] برف بسیار [illegible] و باعث [illegible] و کسالت [illegible] گردید

از وقایع کابل [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... حصار

[illegible] ... مسافت [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... سعید خان بهادر

[illegible] ... شتافت باعث ملال خاطر پادشاه [illegible] ...

او را [illegible] ... اضافه و مرحمت نمود [illegible] ... سعید خان [illegible]

بسبب [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... اعتبار

نموده [illegible] ... پادشاه [illegible] ... آمد [illegible] ... تعیین

فرمودند درین سال [illegible] ... مرحله [illegible] ... خدمت [illegible] گردید

[illegible] ... مجالس [illegible] ... باختیار خود [illegible] ...

[illegible] ... خاطر [illegible] ... رخصت [illegible] ... دیگر [illegible] ...

[illegible] ... باقی حیات [illegible] ... سعدالله خان [illegible]

جمیع را [illegible] بملک شیخ کرده و بحویزه [illegible] که هر روز و دو هزار زر و دینار

علف [illegible] که [illegible] نمایند [illegible] و دو جهت [illegible]

شد فاضل خان [illegible] [illegible] [illegible]

نمایند که [illegible] فرزند [illegible] [illegible] [illegible]

ظاهر [illegible] کار [illegible] [illegible] بار [illegible]

آنها [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible]

ایران که [illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] و مرصع [illegible] بقیمت یک لک و پنجاه هزار [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] بقیمت یک لک و [illegible]

[illegible] خان مصطفی پاشا و عبد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حسب [illegible] [illegible] [illegible] خان [illegible]

[illegible] [illegible] محمد علی [illegible] خان [illegible]

[illegible] [illegible] حسب الطلب شاه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با سادات تیموری بارهه و دیگر جمعیتها بجماعت نشان و افغانان با نام

و ننگ که جمله از امرا و منصبداران مرد و کارشناس نامور جهانجو و بیهمتا بود

نفر شمار آمدند تعیین کرده فرصت ... و سعد ... کار

مرحمت نمودند و فرمودند که بر وقت شمای پادشاهی بلطف و انعام

و مساعدت نمایند و حکم شد که چون بمنزل ... برسند ... و ...

سر کردست افواج ... گهکران و حسن ابدال و هر جا علف زار و ...

بیابند چند روز توقف نموده لشکر و توپخانه بارها و ... مستعد

کوتل ... ساخته ... بعد از ... بیکدیگر ... بعده

کرده بلا تقصیر ... و قلعه ... که کابل ... بگذرد ...

نزدیم آیند قلیج خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش ...

تحت حصار ... بعد از آن ... نموده ... در آورده

بعد تصرف ... مکان ... قندهار ... بلخ

باتفاق ... بعد از ... کرده ... فتح بلخ

و ... چون ... رسیده ... آب و ...

آمدن با افواج ... و ... مرتبه ...

نوبستند منوازش نموده و بسعدالله خان مرحمت فرمودند امام قلی
پسر جمشید بیک خان نبیره الله آمده ملازمت نمود به نذری دو صد
سوار به پنج هزاری و به سه لک نقد و خلعت و اسپ و فیل عنایت فرمودند
بسعدالله خان امر نمودند که منصب ایشان نقدی شود پنجاه هزار و اضافه
متعینه لیاقت حاصله به شکل هیچ طلب علاقه بکشانند و تا لیساقی
امرا و منصبداران سایر پنجم حصه تابین به داغ رسانند و یک اسپ
سه اسپه ای منصبداران جزو کم منصب بغیر از ضابطه مقرری معاف
شده باشند و نیز فرمودند که مجمله تنخواه تمامی سال جاگیرداران چهارم
حصه زر نقد از خزانه کاب به منصب داران جاگیردار رسانند و
منصبداری که جاگیر نیافته باشد و اسپ به داغ رسانده باشد چهار ماهه
از تاریخ داغ به شکل ماه بدهند و حکم فرمودند که عبدالرحمن خان
خزانه یکباره بهتر دخته مطابق حکم زر به سه مقدار به پادشاهی رسانند
بهر لولای تعیین نموده بعد فراغ زر تنخواه به سرکار روانه سازد
و دیگر به سعدالله خان فرمودند که اگر احدی از بندهای پادشاهی بعلت
عدم خرج و بیشتر نیامدن سر انجام سفر عقب مانده و در نوکری و آمیزد و

از دار السلطنة لاهور به جانب غزنه نیز برای تقویت بادشاهزاده

علم دولت را بطرف دار الملک کابل برافراشتند و جعفر خان را

صوبه دار پنجاب نموده گذاشتند بعد رسیدن حسن ابدال حکم بنام

بادشاهزاده محمد مراد بخش صادر نمودند که با عساکر نصرت ماثر پیشتر روانه

گردند بادشاهزاده مطابق حکم از پشاور کوچ نموده و امیر الامرا هراول گشته

و بتفاوت دو سه منزل پیشتر مرحله‌ها گشت و امرای که با او رفیق بودند

برای پاک نمودن راهها از برف و هموار ساختن گریوه‌های دشوار

گذار پیش آهنگ گشتند و بادشاه بعد رسیدن پشاور و سیر اصل

عمارات حاکم نشین آنجا که قبل از علی مردان خان بدستور ایران

ساخته بودند

ملاحظه نموده الا بعضی دوکانهای بازار را که بدستور اصفهان علی مردانخان

مسقف بکمال صفا ساخته چهار سوی بازار را بطرح مثمن بغدادی

آراسته و ترتیب داده بود ملاحظه فرمودند و محظوظ طبع بادشاه افتاد

و فرمودند که نقشه طرح آن کشیده نزد مکرمتخان که برای اهتمام و تیاری

قلعه شهر آباد شاهجهان آباد مقرر است و مفصل بگزارش خواهد آمد

بقدر عرض دو درعه که شتر با بار تواند رفت کوچه دستور پاک نمودند باقی
برف را کوبیده که از بالای آن لشکر تردد تواند نمود چنانچه اول سگ
اصالت خان ورجه شلد اسب از اسپان فرود آمده چون هنوز راهها
خوب صاف نشده تردد طلب بوده خود بیلها بدست گرفته دیگرانرا
بدادن انعام و امیدوار ساختن بزبان خوش ترغیب نموده شریک
خود در برداشتن و پاک نمودن برف نمودند و سپاه بسیر و دامن در
برداشتن و کنار نمودن برف میکوشیدند تا هر دو کردار در فرصت سه پهر
بتصدیع تمام از کتل گذشتند و روز دیگر بهادر خان با دیگر جمعی از راجها
و افغانان از آن کریوه فرود آمدند و بتفاوت هفته تمام فوج با جمیع
بادشاهزاده افغانان و غیر آن بتصدیع و کشاله عبور نمودند اما کارخانه
جات در آن هفته فرود نتوانست آمد و غره جمادی الاول تمام فوج
زیر کتل رسید هفته دیگر مقام نمودند که هم توپخانه و کارخانجات شکسته
وا افتاده که باقی مانده بود آخر خورد او یکجا شدند درین ضمن خبر رسید فوج
خسرو خان زبان زد گردید یاران خبر نمودند فرحت افزا امید امیدل گردید
و آن چنان بود که خسرو خان پسر دوم نذر محمد خان که در قندز و بدخشان

او خلل نپذیرد باز نواخت امروز جزا بعده آن وزیر بی نظیر خواهد بود

و بزاولان مردم شناس حق شناس بی هم برای برآوردن هیزم و رساندن

زر تنخواه از خزانه تعیین نمودند و با خبانویسان تاکید فرمودند که روی

دادی کم و کاست می نوشته باشند میرزا محمد مشهدی که از سادات مشهور

و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف امروز ملازمت کنند مورد عنایات

گردید بعده که بکابل تشریف بردند اول در حویلی علی مردا خان چند روز ماندند

بعده داخل قلعه شدند الحال بند کشتی پلها و بدخشان جمع نموده دارند و چون

بعد که فوجهای هراول نزدیک دره رسیدند خبر یافتند که پایان کوتل

بعضی جا چهار درعه درست و در بعضی مکان تا کمر و سینه برف دارد

و دو سه هزار بیلدار جمعه تبردار و سنگ تراش بسزاولی محصلان شدید تعین

نمودند و چندین چند عدد کار از دیهات و قیف کار فراهم آوردند و

سپاه بطبیعت سرداران گرم و سرد دیده روزگار کار طلب برای

آسانی عبور خود دامن همت بر کمر زده بیلها بدست گرفته باتفاق عمله

اینکار جهت برف روبی و برف کوبی پرداختند و در روز و دو شب گرم

و روزانه با چراغان کار کردند و آرام و خور و خواب بر خود حرام ساختند

سف ملاقات نمود و برفاقت نزد پادشاه آمد از ملک سلیمان شکوه شاهزاده چهار

پنج قدم استقبال کرده و در بغل شفقت منور گرفت و دست الطاف گرفته کنار

سینه خود جا داده و با اظهار انواع لطف و دلجوئی مخصوص گردانیده و از ملک

ولایت و عرق بهم رسید از جمله دو جفت اسپ که نمود و یک تسبیح مروارید مرصع

[illegible] چون پیشکش او زده یک اسپ خاصه با ساز طلا و زین [illegible] دیگر

با ساز طلا و دو فیل با حوضه و [illegible] نقره [illegible] زربافت از طرف خود

و پنجاه هزار روپیه از طرف [illegible] بخوشنودی [illegible] ملبوس با جواهر

و سپرک و رعایت [illegible] اقدس [illegible] خلعت و [illegible]

بار [illegible] رسانیده و بعد تقدیم ضیافت مهمانداری روانه حضور

ساختند چون بحضور نزدیک رسید [illegible] خان [illegible]

خوان [illegible] با ساز طلا و مینا و پالکی و چهار [illegible] سواری زنانه

و بیست [illegible] روانه نمودند و [illegible] خان نزد خسرو خان

رسیده بعد رسانیدن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت پادشاه

و ملاقات با همه امرا تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل [illegible] شد بجلوخانه

طلبیده ملازمت فرمودند خسرو خان بعد تقدیم آداب پابوس بجا آورده [illegible]

همی بود الغرض تا ... مقتول ... از بالای ... که بعد از درخت برداشت و خسرو گوسفند

بتمام مالیعرف کلمه بر نام ... خصوص نشسته بنا ... جامع مسجد ... که و دو لک بجا

بعضی بنا ... موجب ... قرار داده بودند سوخته جمعی از سادات

نامی ... نقل ... [illegible] ... کلیک خسرو در مانده بود

خبر خسرو خان ... [illegible] ... تا خسرو خان چاره کار در آن که

بعد ... [illegible] ... هزار ... و از آنجا ... داده

بطریق ایلغار طی مسافت نموده ... شاهزاده

نزدیک رسیده بود ... تحقیق این خبر ... باقی بود که از ... محمد صادق

نام نوکر عمده خسرو خان ... [illegible] ... حضور و نزدیک

رسیدن او ... [illegible] ... خاطر برای استقبال و اطلاع

حقیقت واقعی که جای ... [illegible] ... خود

مستعد ... اصالت خان ... خسرو خان بموجب ارشاد

بادشاهزاده فوج و رعایای ... همراه خسرو خان ... نگاه داشته

خسرو خان ... محمد ... پسر او و ... مخصوص ... همراه

رفته برای ملازمت ... آورد امیر الامرا ... کرده ... باهم

از یک قطار قطار بغنیمت گرفته فرار اختیار نمودند و بعد مفتوح گشتن

قلعه [illegible] چند تن از سرداران [illegible] بدست گرفته که [illegible]

هم جز جراحت مرد و زن نگذاشته بودند الان [illegible] عسکر مقدم

کوهپایان و دیار [illegible] نموده آمد [illegible] ترحم یک [illegible]

خالی و چهار [illegible] نمودند و [illegible]

نامه اعلیحضرت [illegible] بنام [illegible] محمد خان که مشتمل [illegible]

و اثبات [illegible] تقصیرات [illegible] بودند [illegible] فرمان

بنام [illegible] امیر الامرا با نقل نامه [illegible] مضمون نامه اینکه

مخفی نماند که اولاد [illegible] التقصیر [illegible] که معامله حق احسان خاندان ما

ازان حق ناشناسی سرزده آنچه کرده در ایام شورش سلطنت

تعدی و ظلم و بیرحمی که ازان مست باده غفلت در خرابی ملک

و مال و حال رعیت رعایای سرحد کابل بظهور آمده تا حال

ویرانی و خرابی آن ملک به آبادی نگذاشته و تا دور آخرت

بر صفحه روزگار ثبت خواهد ماند بعد که از خواب غفلت به

هوش آمده خواهش از ارسال رسل و رسایل عذر آمیز

شفقت بر سر و پشت او کشیده تشریف خاص عنایت نمودند و ولد غم‌دیده محنت
کشیده او را بانواع مراحم لطف دلجوئی نمودند و چهار قبضه طلا و زری و جیغه و
خنجر مرصع شمع شده مروارید و پهول کتاره و شمشیر و دیگر مرصع آلات عنایت
نموده منصب شش هزاری [illegible] نمودند و فیل و پنجاه هزار
روپیه عطا نمودند حکم نمودند که در حویلی خانه [illegible] کل ما یحتاج کار
خانجات از فرش و ظروف و غیره مهیا و موجود ساخته فرود آرند
القصه پادشاهزاده محمد مراد بخش [illegible] فوجی [illegible] کوچ بکوچ طی
منازل و مراحل [illegible] گذار مینمود تا بقلعه کهمرد رسیدند و آن قلعه با چند
قلعه حوالی آن بلا تردد و بی تیغ و سنان بتصرف آوردند [illegible] بکد و مکاید
حرکت مذبوح نموده فرار اختیار نمودند و قباد نام قلعه‌دار حصار بعد دست
و پا زدن لاحاصل آخر کار ناچار بانفاد ازبک امان طلبیده باطاعت
درآمد و ازبکانی که بعد از شنیدن خبر فرار خسرو خان بود [illegible]
انواع تعدی بحال مال و عیال رعایای مالدار [illegible] گذار باقی [illegible]
زمین [illegible] شنیدن رسیدن افواج پادشاهی و [illegible] دل
قلعها متصرف و متفرق و پس شدن مواکب کواکب شمار در چپ و جوی

نزد جنت مکانی آمده و برای طلب اصالت خان خلیل الله
نبیره های خود رسید که بسبب صغر سن با خود همراه نتوانست
آورد جنت مکانی مصحوب خان عالم ایلچی بشاه عباس
اشاره نوشت آن زبده دودمان نبی و ولی آنها را باعزاز
تمام سرانجام سفر نموده روانه ساخت و اینمعنی باعث
مزید استحکام مهرابطه محبت و وداد گردید همچنان که ما برای
طلب محمد علی پسر کلان علی مردان خان بشاه عباس
ثانی نوشتیم با وجود غبار خاطر که از طرف علی مردان خان
داشت رعایت خاطر ما را مرعی داشته او را بما بزودی روانه ساخت
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مع هذا آنجا خاطر
ما رسیده بود که با همه برهم خوردگی ملک و حال رعایا که هم از شامت
نفس او پیش آمده اگر آن شوریده طالع رو باینجانب آرد باعانت
او کوشیده دست ستم ظالمان و شریک دولتان او از کوتاه سازیم
و فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم الحال
هم هیچ نرفته اگر براهنمونی طالع قدر عنایات مطابق ولد حق

التماس عفو جرایم بمیان آورد چون زبان و دل جغتائی او
باهم موافق نبود با وجود آنچه اظهار ندامت و خجالت و ادعای
اطاعت آنچه باو اعلام نموده‌ایم در تقدیم آن اغماض صریح
ملک برخلاف مرضی ما ضد آن بعمل آورد چنانچه درباب و
قاص حاجی که از پدر او بپناه ببارگاه ما آورده در زمره بندهای
پادشاهی درآمده بود بعد رسیدن منصور سفیر جانی او بدان
گمراه بنام پیغام نموده‌ایم که فرزندان و ناموس وقاص حاجی را
بلا آفت جانی و مالی روانه حضور سازد و آن بد عاقبت
علی رغم حکم ما خلاف آن بعمل آورده چنان کار و عرصه زندگانی
بر عیال او تنگ نمود که منکوحه و دختران مظلوم خود را مسموم
ساختند و وقاص حاجی از شنیدن آن حادثه بیمار گشته بر بستر
غم غصه مرگ گردید سبحان الله از بزرگی و نجابت ذاتی و
ردیه خردمندان با مروت تا طریقه گمراهان روز ازل
این تفاوت وارد که در ایام که میر خلیل اصفهانی با پسر خود
میر میران از شاه عباس کلان آزرده شده بطریق فرار

سبحان بیک آنچه بحسب ظاهر جواب از زبانی نذر محمد خان شنیده بود
مشعوف گشته بخدمت بادشاهزاده معظم الیه و امیر الامرا معروض داشت
اما در باطن وسواس بهم رسانیده مکرر عرضداشت متضمن بر التماس
زود رسیدن نموده بعد که لشکر بادشاهی بزمین ریگ بوم آن
سرزمین که دوازده کروه مقام ولیحان علف و آب نایابست
و از بلخ سه چهار منزل واقع شده رسید اکثر چهارپایهای لاغر و آدم
بی بضاعت لشکر پرور بمعرض تلف در آمدند و بعد از رسیدن
بادشاهزاده نزدیک آستانه خانه مردان نذر محمد خان
بوچک بیک نام نوکر معتمد نزد بادشاهزاده فرستاده
التماس مهلت سه چهار روز که توقف و مقام نمایند بمیان آورد
چون بادشاهزاده و امیر الامرا آنرا خدعه و دفعیه برای رسیدن
کومک و فراهم آوردن فوج دانستند آنرا نپذیرفته کوچ کرده منزلی طی
نموده دو کروهی بلخ رسیدند سبحان بیک باستقبال آمده آنچه
شنیده و عرضداشت نموده بود زبانی نیز معروض نمود و بهرام خان و
سبحان قلی خان پسران نذر محمد خان بی آنکه رسمیات و آدمیت

مستاد انسته رجوع بدین درگاه آرزو زیاده بجز پیش رفت نخواهد

کشید بلکه حصار و مسلم خواهد ماند والسلام چون در فرمان درج فرموده

بودند که بعد دریافت مضمون نامه نزد خسرو محمد رضاخان روانه سازند

امیرالامرا آن نامه را مصحوب اسحاق بیک بخشی کابل نزد ندر محمد خان

روانه ساخت و بعد محمد خان بموجب رسیدن اسحاق بیک با نامه

از راه حیله و حیا چون در آمده اعزاز و اکرام نامه کرد و بعد

با اظهار بشاشت شکر عنایات بادشاه مقابل تقصیرات

عظیم خود بزبان آورده گفت که الحمد لله [illegible] از [illegible] رهائی نخواهم یافت

و تمام ملک [illegible] بارضا و رغبت تسلیم

بادشاه زاده نمود [illegible] بادشاه خطابخش جرم پذیر

خواهیم ساخت که [illegible] آن قبله [illegible] و راحله کعبه الله حاصل

نموده روانه بیت الله که از دیرگاه آرزوی این مرادم که در

خاطر است گردم و جواب نامه نوشتن موقوف بر رسیده

بادشاه زاده [illegible] و اسحاق بیک را نیز تا حصول

سعادت ملازمت بادشاه زاده نگاه داشت [illegible]

سپاه جلادت و بقا و شش باشد بلکه شاهزاده از پیش قویتر که فتح نموده بکمال
جاه و جلال سوار شهر شد که بالفعل تمام نهب یکسره و لشکر بیرون شهر استاده
نموده بودند رسیده شد رستم خان را با ملیح خان فرمودند که بقلعه رفته متوجه مال
و اموال و حال نذر محمد خان نشده تا هر خط صورت کار ضبط داخل و خارج
ذخیره و اسباب وارث زیر دستان و بیرون خبرگیری حال خراب حال رعایا پرداخته و منادی
نمایند که احدی از سپاه و لشکریان شهر دست اندازی بر مردم آن تمامی
ننماید و جنت محمد خان پیغام اظهار اشتیاق و تعیین مکان برای ملاقات
نمودند و گفتند هرگاه و هر جا دماغ وفا نماید موقع آگاهی دهند استقبال نموده
بعد ملاقات مهمان محمد بیگ گشته موافق ارشاد و پیغام حضرت مصلحت سرانجام
مطالب گفت و شنید در آید نذر محمد خان دل سوخته جگر و حوصله باخته که از
عدم قبول مهلت زیاده متوهم و آزرده خاطر گشته بود معهذا ایشان آن ذات شریف
که بادشاهزاده یکسر بخانه او رفته فرود آیند و بادشاهزاده که استقبال او رفتند نذر محمد خان
که خواه لو واقع خواه با مصالح رزم خواه با سرانجام بزم در هر صورت او را استقبال
نمودن ضرور و لازم بود چشم داشت و هیچ کدام بظهور نیامد باعث مزید کدورت
و علاوه ملال خاطر او گردید نذر محمد خان از روی افسرده خاطری و تمهید جواب داد

دیگر بمیان آید یا خبر استقبال نمودن بیشتر بخبر رسند

وقت نماز مغرب از نزد پدر برآمده داخل اردو شدند بعده

کرامالت خان خبر یافته بخدمت بادشاهزاده خبر رسانید

ازانکه آنروز بطریق ایلغار طی مسافت واقع شده بود هنوز

فرش اندرون خیمه خاص ننموده بودند کرامالت خان مصلحتاً

در خیمه خود فرود آورد و بار ه توقف نمودن ضرور گردید بعده

که بادشاهزاده نزد خود طلبیده امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشواز

رفته اندرون آورد بر سوزنی که نزدیک مسند مخصوص

برای آنها انداخته بودند اشاره نشستن فرمودند بعد استفسار

احوال کلمه و کلام محبت التیام بر زبان آورده بطریق پیغام

بنادر محمد خان گفتند که بعد دعای ما بگوئید که ازینکه جاه و جلال

لشکر عدو هی برای امداد و اعانت آن ذوالاقتدار و گوشمال

بی ادبان خسران مال رسیده هر نحو مددی که مطلوب باشد

بعمل خواهد آمد و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو

برادر و همراهان داده رخصت فرمودند و روز دیگر که آخر جمادی الثانی

مشغول بودند

و رستم خان و فتح خان که مامور بمزاحمت حال نذر محمد خان نگردیده بتنبیق شهر را

پرداختند وقت برآمدن نذر محمد خان که بتغییر حال همراه منزا استغراق ساخته برآمده

بود هیچ احدی متوجه احوال او نگردید و بمراد که کاروبار برآمدن او را اطلاع

نیافت مگر بعد انقضای یک پهر نزدیک بعصر یک خبر آمدن او شهرت

یافت و بعرض بادشاهزاده رسید بادشاهزاده بعد از اطلاع بر غفلت

امرا و خود تاسف بسیار خورده دست حسرت برهم مالیده بسبب آشوب شهر

تازه بتسخیر در آمده سوار شدن خود و تعین امرای عمده مصلحت و صلاح

کار ندانسته و بهادر خان را و اصالت خان را و گروهی از نوکران روشناس خود

بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب آن سرگشته وادی حیرانی رخصت

نمودند و جمعی از سادات بارهه و راجه روپ سنگه جگت سنگه با دو راجه دیگر

بی آنکه مامور کردند قبل از آنکه آن هردو سردار بر آیند از راه کارطلبی و ظاهر

تهوری پیش قدم اصالت خان و بهادر خان گردیده بطریق هراول در آن

شب تار برآمدند و عجب فتنه و آشوب تازه زیاده از اندازه تصور در آن وقت

که امرا هر کدام بکاری مشغول بودند برپا کرده سواریکان واقع طلب و تاراجیان

شهر آشوب چنان دست بغارت و تاراج کشودند که فرزند شیر خورده از

که در باغ مراد که بهر ضیافت انجا نموده شده باهم ملاقات خواهم نمود بحسب

ظاهر شهرت فرستادن سرانجام مهمانداری در باغ مراد داده تیاری سواری

رفتن خود بر انجا نموده از انکه طاقت جنگ بدو بحوصله زمانه سازی داشت

از راه احتیاط که دیگران بر اراده مرکوز خاطر اطلاع نیابند عنان تحمل

و صبر و حوصله از دست داده قرار عار فرار و گذاشتن آل و عیال بر دست

خصم بر خود هموار نموده زن و فرزند را نیز خبر نموده ملک بهرام و عبدالرحمن

هر دو پسر را که در ان وقت نزد قبیله بودند عمداً از ضرورت بانجا گذاشته کمر مرصع

که از لعل گران بها داشت بر کمر بسته قدری جواهر و مرصع الات و اشرفی

باظهار پیشکش نمودن بپادشاهزاده با خود گرفته اصلاً نزد احدی

راز دل بر زبان نیاورده بهمان شهرت باغ مراد و خلوت رفته زره

و جامه مکلف بران پوشیده برفاقت سبحان قلی و قلیچ محمد هر دو پسر

و جمعی همدمان مثل دیوان بیگی و اتالیق و محمد امین کتابدار و ازبکان و غلامان

وقت ضرار که نبر آمده بجانب مراد از سبب نامرادانه راه فرار اسپ تاز اختیار نمود چون

پادشاهزاده در خلوت بنوشتن عرضداشت مبارکباد تخت نشینی پادشاه و روانه نمودن مصحوب شمس الدین

بیگی مختار مشغول گردیدند و همه امرا و لشکر در بحر فرح و شادی انجه بیشغل تیغ و کشیدن بانی تخت ملتح گردید

حادثات سابق بخرج درآمد و بغارت رفت وقدری که توانست از سرخ

وجواهر با خود برداشت و مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور

شاهی که مراد از چهار شاهی یک روپیه باشد آنچه بداد و رستد می آید بضبط می آمد

از انجمله شصت لک شاهی حاصل بلخ باقی از بدخشان بود اگرچه در ابتدا

نذر محمد خان نسبت بعهد دیگر فرمان روایان آن ولایت در پرداخت و سعی در

آبادی ملک و افزونی محصول زیاده کوشیده نیک نام گشته بود اما آخر کار دست

تعدی بمال و حال رعایا دراز نموده بدستور سلطان محمد خان تغلق که تمام

هندوستان را بتسخیر درآورده بار بسبب ظلم و بیداد که از اثر آه مظلومان

تمام ملک تصرف آمده از قبض اختیار او رفت بر ملک نذر محمد خان نیز گذشت

و نفاق از کبیره و تعدی پسران علاوه آفت مالی و ملکی آن ولایت گردید

و کار بجایی کشید که نذر محمد خان را از قلعه بلخ برای تفرج و شکار بر آمدن

دشوار گردیده بود و در مکافات اعمال آنچه بد و رسید رسید اگر باید ت

شوکت و شه وری دل زیر دستان بدست آوری اگر باید ت دولت و عز و ناز

باحسان دل دوستان جمع ساز وجه تسمیه ما وراء النهر که از بعضی بلاد توران

جدا می نویسند آنست که مابین هر دو ولایت یعنی یک طرف بلخ و بدخشان

بغل باد می ربودند تا بمال شاه وگدا چه رسد واحوال نذر محمد خان بسیار
بضبط نیامد بتاراج رفت وتجار ودیگر اکثر مال دران بحادثه غارت
ودست برد غارتیان رفتند وتا پاس شب بازار غارت وتاراج بمرتبه
گرم بود که پیر وبرنا جوان وسر نمی توانست پرداخت هرچند که کوتوال
لشکر وجمعی اهتمامیان شدید در منع بزجر وتوبیخ می پرداختند
فایده نمی بخشید روز دوم که قدری آتش فتنه وفرو نشست
وزن وفرزندان نذر محمد خان با چهار دختر ودو پسر نام برده ویک پسر
بنام رستم که پسر خسرو باشد با مال واموال بقیه التاراج بتقید ضبط
درآمد مجموع دوازده لک روپیه نقد قدری جواهر ومرصع آلات ودو هزار
وپانصد اسپ نر وماده یان وسیصد شتر برآمد درشاهجهان نامه درج است
که نذر محمد خان از امساک وزمامت طبع موافق ضابطه سررشته دار جمع خزانه
ودیگر کارخانجات برداشت ومطالبه صادق نه در خود نگاه می داشت
وبصحبت پیوسته که در ایام استقلال وآبادی ملک زیاده از هفتاد لک
روپیه نقد ومرصع آلات فراهم نیاورده بود که ازانجمله پانزده لک روپیه
عبدالعزیز خان پسر او بعنف ازو گرفت وقریب بیست لک روپیه در

مورد عنایات ساختند و در جواب پادشاهزاده و امیر الامرا فرمان آفرین

و تحسین با عنایات دیگر صادر فرمودند سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت

نمودند منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نزد پادشاه رسیده

مورد الطاف و عنایات گشته مرخص شده بود در ینولا حراست یکی

از قلعهای سرحدی تعلق بار داشت عرضداشت مبارکباد او باظهار

رسوخیت و صلب قلعه دار رسید که بپادشاهزاده نیز درین ماده معروض

داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبردار باشد بعده حراست

آنجا را بنام سعادت خان نامزد ساختند و منصور حاجی بحضور رسیده

کامیاب عنایات گردید ملا علاء الملک که از علم ریاضی و اختر شناسی بهره

تمام داشت و فتح بلخ را بتقیید ماه و سال نوشته داده بود باضافه بانصدی

مفتخر گشت کلم چند چند از حادثات آوردکی نذر محمد خان و جمعی که تعاقب

نمودند بزبان قلم میدهد بعده که اصالت خان و بهادر خان و دیگر نوکران جرأت

نشان عقب نذر محمد خان دران دشت پر وحشت در شب تاریک نشان

جویان باشند کوب همی حرکت می نمودند بعده که روز بر آمد و هفده هجده

گروه راهی ریگ بوم که اثر نشان جاده صلاس پیدا نبود طی نمودند راه کم

دکولاب وصوابع آن وطرف دیگر سمرقند الی ونجارا ولواحق آنست

دو آب کلان مثل جیحون و آمون درمیان ست دو امیر عمده صاحب

مدار الملک که دیوان بیگی و اتالیق که جای وکیل مطلق باشد موجب

آنها از سه لک شاهی که مراد از هفتاد وهشتاد هزار روپیه باشد موجب

زیاد مبیست حاصل کلام هان روز که غره جمادی الثانی وروز وروز آغاز

جشن سال بیست جلوس صاحبقران ثانی باشد در بلخ خطبه بنام نامی شاه

جهان بادشاه غازی صاحبقران ثانی خوانند وسکه روپیه واشرفی بدستور

هندوستان بنام ان کشورستان زدند

حشن آغاز

سال بیستم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش در شش جهة آوازه افکن

گردید بدستور هر سال وضیع و شریف فیض یاب و کامروا گشتند هنوز ایام

منضرری جشن باتمام نرسیده بودند که در همان هفته شمس الدین نسار بطریق یلغار

با عریضه بادشاه زاده محمد مراد بخش وامیرالامرا مشتمل تهنیت

ومژده فتح بلخ رسید و بر فرار نذر محمد خان واجرای سکه

وخطبه دران دیار اصلاح یافته جشن دوبالا نمودند و شمس الدین را از عطای خلعت و اضافه وغیره

و ازبکان قدیم الخدمت دیگر نیز بتقلید آنها از نذر محمد خان جدا شده
برفاقت آن جماعه صحرانشین کوه نورد رو بخارا و کوهای قلب گذاشتند
الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگی و اتالیق و محمود بی
کنار دریا او مانده اند و از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج هندوستان
مستعد کارزار گشته راه طی مسافت هر دو سه بیند بهادران رزم طلب زر
شنیدن این خبر با جانی که در میان و خود شان نمانده بود سخت جانی را
کار فرموده بسرعت تمام بتعاقب خصم براختند تا خبر دار شدند ازبکیه نمودار
گشته بحیا نهای کمان در آمدند جبازران صحرانورد و بادیه نوردان شیر نبرد
تیر دست بقبضهای کمان برده بمقابله پیش قدم گشته صدای دار و گیر
بلند ساختند و شروع بسیر دادن تفنگ و زدن بان نمودند از باریدن
گوله هایی بان شان و غرش بانهای آتش فشان تزلزل تمام در فوج
نذر محمد خان افتاد و بعد کشته شدن جمعی از طرفین لشکر ازبک هزیمت
خورد و بعضی ازبکان عقب فوج که در وقت فرو ریختن تیر بار گشت
جرات می نمودند قتیل و دستگیر گردیدند و بسیاری زخمی گشته و تنگ گشته ترک
رفاقت نموده بهمین دستور جنگ کنان پیش رفتند تا آنکه همراهان نذر محمد خان

کردند و باز بقیاس آفتاب دران بیابان خون خوار قطره می زدند آخر کار

در شب تاری بی آنکه کاه وجود برای اسپان میسر آید جایی توقف نموده

باز روز دیگر چند آنکه راه رفتند نشان از جاده و آب نیافتند اسپان

مانده شده اند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان اگرچه از

آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند اما بحسب ظاهر بتقاضای غیرت

قدم از قدم همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظه اینکه شاید نمودار

کشتن از بیکان بشب و روز آرام خور و خواب بر آنها حرام گشته بودند

شدت گرما که آب نایاب مطلق گردید کار بشکر بجای رسید و چندی

تلف گردیدند و اسپان را طاقت حرکت نماند معهذا اما جیار بکمال هرج

و کشاله دست از توقف آن سرگشته وادی حیرانی بر نمی داشتند تا

آنکه روز چهارم آثار آبادی یافتند و خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبک

باندر محمد خان فراهم آمده بودکه از انجمله چهار پنج هزار سوار صحرا نشین

بودند بعد از آنکه شنیدند که افواج بادشاهی با شکوه عقب می آید

از ملاحظه تاراج و غارت رفتن مال و عیال که جمع کثیر از آنها قبایل

و مالیتی که داشتند نیز همراه گرفته سنگینی بار بودند ترک رفاقت نمودند

کرّان سپهسرداری کل افواج سابق و حال برای تعاقب نذر محمد خان تعین
نمود و چون از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و اراده معاودت
فوج سابق پاره مطمئن خاطر گردید خلیل الله خان نیز حکم مراجعت
صادر فرمودند اما از آنکه بسبب ناموافقت آب و هوای آنملک و ناخوشی
وضع زیست و ضیع و شریف آن ولایت تسلط و اختیار زیاد علی مردانخان
در امور سرداری و ملکی و رهنمونی بعضی جوانان ناعاقبت اندیش علاوه
آن گردیده دل بادشاه زاده از ماندن آنسرزمین بمرتبه کبیده و نفرت گرفت
که بحضور عرضداشت نمود این غلام امیدوار است سرداری این ملک
نومفتوح و فوج بدیگری مقرری شود و بنده را طلب حضور نمایند بعد عرض
بر خاطر بادشاه نهایت گرانی نمود و در جواب فرمان صادر شد که
قبل از فتح آن ولایت بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل واهب
بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخیر در آید بآن نور چشم کامکار عنایت
خواهیم نمود الحال که از عنایت ایزد متعال آرزوی دیرینه این خاندان بسعی
آن نور الابصار بر آمده هنوز که نسق قلعه جات و آبادی ملک ویران گشته
و تسلی رعایای دل شکسته و تعین حکام و اهتمام تهانه بندی آن دیار

معه غلامان و چندی از همدمان روزبیکی و ملازمان قدیم وفاکیش خویش

و بیگانه زیاده از هزار سوار نماند ناچار آن بادیه پیمائی وادیه حیرت عنان :

مراجعت طرف اندجان باراده ایران معطوف داشت و بعضی از سرگروهان

واقف طلب در انحالت سبحان قلی خان پسر نذر محمد خان را از راه برده

و از دیو ربودن مصیبت گرفتار شده ساخته راه بخارا اختیار نمودند و عبدالعزیز خان

مردم عمده باستقبال فرستاده باعزاز تمام پیش خود طلبید و فوج بادشاهی

دیگر سپاه از قوت راه رفتن مانده بود نزدیک آخر روز در سواد آبادی

سنجه خان رسیده لنگر اقامت افگندند و کاه و دانه میسر آمده و اسپ

وشتر و گوسفند بسیار که گله بدست افتاد و اقمشه و اجناس زیاد که اکثر

بیگان تاراج نموده برداشته بودند باز وقت فرار که عرصه بر ایشان تنگ گردیده

انداخته میرفتند مردم بادشاهی فراهم آوردند و آنشب از ظرف و گوشت

و رخت خواب تنعم نمودند و روز دیگر سرداران باهم مشورت نموده در خود

جرات پیش رفتن نیافتند حقیقت معروض داشتند بعد عرض

حقیقت بشهود پیوستن مورد آفرین گشته مامور بمراجعت نمودن

گردیدند درین وقت چون بادشاهزاده خلیل الله خان را نیز با فوج

ممنوع سازد و درستی وجذب قلوب شرفا و اعیان آنجا یار کوشیده

رعایا را استمالت نموده زیردستان را از دست اندازی زبردستان مامون

سازد و بهادر خان دادرسی را برفاقت هر که مناسب داند برای تادیب

سرکشان و حراست مال گذاردن و اصالت خان را برای پرداخت و نسق

مالی در باخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید که نظر بر فراهم آوردن

مال و جمعیت و فراغ خاطر خود ننموده در هر دو سردار صاحب مدار با هم

چون شیر و شکر آمیزش و اتفاق نموده در آباد ساختن ملک ویران

و کرد آوری رعایای دل سوخته مال گذار رو بپرداخت حال تجار رود دیگر

اهل حرفه و تمام سکنه آنجا کوشیده جا سوسان هر کجا رند که از حکام و

منصوبان ظالم پیشه و از نکبان غارت پرداز و اوباشان مردم آزار

. . . ردو پیر ربیرار آنجا یار آفت جانی و مالی بر رعایا و غربا برسد و هر جا نو ی

ازان گروه بد عاقبت ظلم کرده هر چند شر عاقبل او ثابت نگردد بسیاست

و بادافراه اعمال او رسانند و اگر نجابت خان که فی الحقیقت وارث

ملک ست بشرط تعهد آبادکاری خواهش حکومت و ماندن آن ولایت

داشته باشد باختیار او و اگذارد و گرسنه خان را با نجابت و قبیح خان را

صورت نگرفته این اراده بیجا باعث زیاده افسرده ساختن دلهای تباه

رعایا و سپاه و هم سکنه آنجا خواهد گردید خصوص چغتائی اخلاص شعار

که از مدت فتحها بدعا از خدا این آرزو و تمنا داشتند و حق سبحانه مراد

دیرینه دل آنها بر آورده نهایت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت این است

که چندگاه بعیش و کامرانی در آنجا فرمان روائی نموده در تسلی رعایای

ستم دیده و آبادی ملک غارت گشته کوشند با وجود رسیدن این جواب

عنایات آمیز عتاب اثر درون محمد مرادبخش اثر نبخشید و اصلاً بماندن

آنجا تن نداده بلکه قبل از رسیدن جواب خلیل الله خان را بنهج سپرده شیخانه

برادرون فرمود و از ظهور این نافرمانی مزید گرانی خاطر صاحبقران ثانی

و ماده رنجش و پشیمانی از فرستادن پادشاهزاده محمد مرادبخش گردید

و پادشاهزاده را معاتب بتغیر منصب و جاگیر ساختند و سعدالله خان را

مامور نمودند که بطریق ایلغار نزد آن پادشاهزاده شتافته کار رسانده اگر تواند

او را به پیغام ملایم نصیحت آمیز نیک انجام معقول ساخته از اراده باطل باز

آرد و از راه خطا پادشاهزاده بهدایت رهبری نماید و در صورتی که دانسته

حرف نشنود بنسبت اصلاح بدن او نرفته امرای همراه او را نیز از احجر ... سپ

کوشید اما هرچند برای برانداختن رواج خانی که از مس و نقره مغشوش
بی عیار مسکوک میساختند و بوزن نقره داد و ستد مینمودند تاکید
تهدید آمیز بکار بردن فایده که بایست نبخشید و همگی بیست و پنج روز
در آنجا مانده در آن فرصت قلیل ایام آنچه از آن مجموعه کمالات کاردانی
موافق ارشاد حضور و سواری آن هرچه در امور ملکی بخاطر اورسید در
پرداخت ملک و کردار دری رعایای متفرقه و زجر و توبیخ حکام بد انجام
مردم آزار بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته
مدعا دور افتادنست القصه راجه راجپوت که بعد فراغ تعاقب
نذر محمد خان بر بند و بست قندز بدستوری که سابق مقرر بود مرخص
گردید برسید تیغی از قوم ازبکان که با المانیان بد سرشت زبان زد اند
و شمه از اطوار زیست و طریقه معاش آن طایفه بزبان خامه خواهد داد
باراده گذشتن از آب جیحون که سد راه آن طایفه عاقبت تباهست
و بهم رسیدن وجه قوت معاش آنگروه بر معاش برگذشتن و قزاقی
نمودن آن طرف آب بر راجه هجوم و جمعیت مجموعی حملهای مردیا
بروی کار آوردند و راجه در مقابل آنها شرط تردد و تهوری که بایست

ببدخشان مقرر و روانه سازد و از بندهای معتمد برکان لعل برگمارد و بجای
مال گذار و لقای آنچه مطلوب باشد از سرکار رساند و در آبادی ملک ویران
کوشد و بجای شاهی و خانی بی عیار سکه روپیه و اشرفی زده جاری
و رایج نماید و سرمانه منصبداران نقدی و احدیان پیشکی رساند که
سرگرم جانفشانی سازد و بی اهم حقیقت برنگارد و درینعوله دیگر نصیحت
وارشاد مشتمل بر راههای آبادی ملک پرداخت و تیمار حال رعایا نموده
مورد عنایات ساخته رخص فرمودند با میرالامرا حکم رفت که بعد رسیدن
غلامی سعدالله خان ببلخ خود را نقشبند و برای تنبیه ازبکان رسانده
بعد گوشمال دادن آنگروه خود را بتعلقه صوبه خود کابل رساند
و بیست و پنج لک روپیه را اشرفی برای سپاه و متعینه بلخ همراه سعدالله
خان دادند و آن فراج کرده رموزدان عقیدت کیش خود را از کابل
بطریق ایلغار بپانزده روز ببلخ رسانید و اول موافق ارشاد
پیغام نصیحت آمیز نمود چون مفید نیفتاد بهمه نوکران عمده وخبر بادشاهی
حکم رساند که بخانه بادشاهزاده نروند و مجرا ننمایند و درهم مابین موافق
حکم کار فرما گردیده در اجرای سکه روپیه و اشرفی بدستور هندوستان

مع نامه شفقت آمیز مملو از نصایح انشا کرده غلامی سعدالله خان
نزد آن ره نورد بادیه ناکامی روانه ساختند حاصل مضمون نامه
آنکه اگرچه اراده تعیین لشکر جرار بدان دیار بجز آن نبود که از مکان
فتنه جو دال الیان زشت خو را که در هر اکناف و اطراف بلاد و عالم از
ظلم و بیداد آن کرده و جور و جفای آن طایفه پناه بجبار حقیقی میجویند
تنبیه و تادیب نموده اند یار موروثی آن نوازنده مسند عز و تمکین را با وجود
ظهور تقصیرات که مکرر ابتدا ازان نیز داختن اولی برو حال داشته
فوجی برای مدد و معاونت او در بدخشان گذاشته بپای تخت
خود مراجعت نمودیم اما آن عقل و هوش باخته تیر اهتمام بدخواهان
و محض وهم مرحله پیمای آن سمت گشته نو فرزندان و عیال و ناموس
خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه نماید آن تحجله نشینان
سراپرده عصمت را باحتیاط بدرقه و خرج راه همراه داده روانه سازد و الا
وجه معاش در خور حالات هر یکی را مقرر نماید و در ظل عاطفت خود نگاه دارد
بعد از آنکه میر عزیز داخل سرحد عراق شد شاه بر خبر رسیدن نذر محمد خان
باصفاهان اطلاع یافت خود را باصفهان رسانده آنجا نیز برسیدن

بظهور آورد با وجود مردم بسیار بکار آمدند که مگر ظرفین غالب و مغلوب

گردیدند و هر بار که محاربات صعب میان آنها بکار انجامید هزیمت اختیار

نمودند در ضمن امیر الامرا که از راه عاقبت بینی بادشاه مامور برای

رسیدن قندز و تنبیه آنجا گشته بود رسید و بعد رسیدن علی مردان خان

و پرداختن نسق آن ضلع و تادیب آن گروه درکوتاب بتیر سکه و خطبه بنام

شاهجهان صاحبقران ثانی جاری گردید از خبر روانه شدن بادشاهزاده

بحضور فساد و آشوب تازه در اطراف بلخ و بدخشان برپا گشت

خصوص طرف اندخان نایره فساد المانیان خونخوار به مرتبه بلند گردید

که چندین هزار آدم از هر دو طرف هدف تیر و سنان و علف تیغ جان

ستان گشتند آخر باب شمشیر و سعی بهادران رزم جو و دلاوران

نبرد خو غبار آن آشوب فرو نشست بعد که نزدیک رسیدن بادشاه

زاده محمد مراد بخش بعرض بادشاه رسید از داخل شدن کابل و

ملازمت ممنوع و معتوب شده بودند چون درینولا معروض گردید که نذر

محمد خان بحال تباه که سپاه و پسر از وجدا شده اند ره بایران آورده

میر عزیز نام را که سابق نذر محمد خان بسفارت رفته بود

عنایت فرمودند و عبدالرحمن و رستم را نیز بانواع لطف نواخته بسبب صغر

سن هر یک را صد روپیه یومیه مقرر فرمودند برای تربیت آنها بشاهزاده

دارا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بادشاه بیگم نزد خود

طلبیده لطف بی پایان و عنایت فراوان کرد کربت از چهره آنها رفتند و هر یک

خلعت و زیور هم بدستور هندوستان و هم موافق ضابطه توران عطا نمودند

و برای هر کدام مکان ماندن و یومیه فراخور حال مقرر نمودند بدولا سا دخو خواجی

کوشیده فرمودند که اینها را نیز نزد نذر محمد خان خواهم رسانید فرمان طلب

محمد سنجی خان زنکار و محمد اورنگ زیب از احمد آباد فرستاده بالیغار طلب

نمودند و صوبه احمد آباد بشایسته خان و صوبه مالوه بشاهنواز خان مقرر فرمودند .

سعدالله خان از بلخ رسیده مراجعت نمود هزار سوار دو اسپه که از اصل

و اضافه شش هزاری چهار هزار سوار باشد مرحمت نمودند نیم شعبان از دار الملک

کابل متوجه دار السلطنه لاهور گشتند سعدالله خان فرمودند که نامه

اتحاد بیان مبنی بود که فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان و سفارش

او بشاه ایران بنگارد و مصحوب سلطان بیگ معه قبضه شمشیر مرصع

و پیاله گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جمله جواهر خانه

خبر یافت که نذر محمد خان از سودا مزاجی چون بخت برگشته خود باز طرف
تا خراسان نشتافت میرعزیز خواست خود را نزد او برساند شاه جهان
عباس اطلاع یافته مبالغه آمد و فرمود که اغلب او از راه جنون و آشفته
دماغی که بی خانمانی علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید والله
اعلم چگونه پیش آید مصلحت این است که چون جان نثار خان ایلچی
نیز درپی زودی اینجا میرسد حقیقت بحضور معروض داشته تا رسیدن
جواب در اینجا مهمان ما باشد موافق حکمی که برسد بعمل آرد بعد رسیدن
عریضه میرعزیز مصلحت شاه ایران پسند رای صایب افتاد و حکم
مراجعت میرعزیز صادر گردید بیست و پنج لک روپیه سابق نزد شاه
بیگ خان قلعه دار غزنین فرستاده بودند بیست و پنج لک روپیه دیگر روانه
نموده فرمودند که بمتعینه انجا رسانند بپادشاهزاده محمد مراد بخش حکم شد
که بعد از توجه رایات طرف پنجاب به پشاور رفته اقامت نماید خلیل الله خان
متعلقان نذر محمد خان بحضور آورد بهرام و عبدالرحمن هر دو پسر نذر محمد خان
رستم پسر خسرو را مرخصت فرمودند بهرام منصب پنجهزاری هزار سوار
و چارقب و جیغه و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و فیل مع ساز و لک شاهی

نعمت ایزد بی همال و داد بی مثال است که محض از فضل کامل و لطف

شامل ما این مشمول عنایت خود ارزانی داشته داد دهی مظلومان و فریاد

رسی ستم رسیدگان بر ذمه همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است لهذا

بتجدید همه شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر نوزدهم سال جلوس همیون عنانی ظفر

و هم کابی نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مصر دولت و اقبال دار

الملک کابل متوجه گشتیم و لشکر ان بیکران در تو زین دولت افزون

و خداداد و سراغ می فراهم آور این شوکت ابد پیوند از بنیاد از توپخانه

[illegible] وخزانه خارج از قیاس تخمین بسر داری فرزند سعادت مند

کامگار بادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم تا که [illegible] از کثرت

نشیب و فراز جبال و دره های بیمناک و بسیاری کریوه و عقبه دشوار

گذار [illegible] مرتبه بود که نظر نشد در عبور آن کنده می نمودیده [illegible]

جای یک دست و کوه اندازان چالاک و [illegible] مو مبارزان نصرت شعار

جلادت کیش شیر اندیش و مجاهدان فیروزی دثار سبقت اندیش

که موکب رزم را در تقدیم خدمت ولی نعمت محفل بزم می دانند برفهای

آن را ما که چون نظر بارنگ بیاض تنگ بود [illegible] خنجر کنده شده [illegible]

درصحت آلات ادیهان ضرورتاً قابل ارسال بودآنهم اصل نزجملهٔ فرستادهای
اعلیحضرت بوده بطریق سشکوفن ویاد بود ولایت تازه مفتوح گشته
روانه ساختند فقره چند ازان نامهٔ مهربان خادم میدهد چون درین هنگام سعادت
انجام بمسامع حقایق مجامع رسید که فرطاغیه خاطیهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان
سر از گریبان عصیان برآورده چشم از روز بازپرس معاد و سطوت رب
العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده و پا از
جادهٔ انقیاد و اطاعت والی خود بیرون نهاده کار و عرصهٔ حیات بر
تنگ ساخته مصدر ادائی ناهنجار و بی اعتدالیهای دور از کار گشته اند
وضعفای آن اماکن و غربای آنمساکن پایمال حوادث و دستخوش فجایع
گردیده عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته
وکار بجائی رسیده که جمع کثیر از سعادات اهل بیت نبوت و قرة العین
رسالت از وضیع و شریف و طفل و کهل زهرا کرمحبت بنیان اجرتنابع
اوامر و مناهی مقرر و ابلاغ احکام الهی است بقتل رسیدند و پامال جور و
جفا گشتند تا بدیگران چه رسد از آنجا که بمقتضای حمیت دین مبین و
حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین نصاب همت و ... [illegible]

وبتوهمات بیجا تمام عیال و اطفال و مال و منال اندوخته مدت العمر گذاشته

سبحان قلی و قتلق پسران کرد آن وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگران را

بجهت عدم حضور و احتیاط افشای راز گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار

با معدودی چندان از بلخ برآمده رو بآستان آورده پنداشت که آن نقاوه

دودمان اصلاب صاحبین و سلسله اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را

باحراز رخصت بیت الله نموده بودند خان منقبت دیده تعب کشیدن را

نیز که خواهان این سعادت سنت باشد از تمام معسر انجام راه دستوری طواف

اماکن متبرکه خواهند داد و نه از لشکر کارساز بنده نوازی که تدبیرات

این نیازمند درگاه را منعقد بیرات خویش موافقت بخشید الله تعالی چنین

این فتح نمایان که کارنامه پادشاهان روزگار است بر این نیازمند

مبارک گردانید که فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین

رب العالمین بعد رخصت ارسلان بیک کوچ بکوچ متوجه بطرف

لاهور شدند بیست لک روپیه روانه کابل و ده لک روپیه روانه غزنین نمودند

وسط شوال حوالی دار السلطنت مضرب خیام گردید پنجاه هزار روپیه

بخسرو خان و بهرام و بیست و پنجهزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان

وسپیر و دامن دست بدست بر داشتند و داخل ملک بلخ گشتند و خسرو
سلطان خلف نذر محمد خان نظر بر عاقبت اندیشی التجا باین درگاه
آسمان جاه که پناه عالمیان است آورده چنانچه امروز درین حضرت بانواع
عنایات کامیاب است و لشکر ظفر اثر قلعه قندهار که حاکم نشین بود
و قلعه کهمرد را سر سواری مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند و
فلاع و بقاع مملکت مسطور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد
بادشاهزاده عالی قدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه
بلخ گردید از تکبیه تا صدای شیران و غمانیاورده از جمیع اطراف راه سپر
وادی فرار گشته آنروی آب جیحون رفتند نذر محمد خان که زر را بی
سنتیز و نه طاقت محصور گردیدن داشت درحینی که بادشاهزاده با عساکر
فیروزی اثر بنواح بلخ رسیده ان خود در سرم بزیره آن لو باده
بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل بر خواهش طواف حرمین شریفین
فرستاد و آن والا گوهر تا بایی پسندیده سلوک نموده بتسلی و دلدهی
و دلداری کوشیده در حقیقت انحراف پیش بیرد داما فردای آن
حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان دار استیلای و هم

برای متعینه و سپاه بلخ همراه بادشاهزاده دادند بعرض رسید که راجه رای سنگه

وغیره جمعی بی حکم از بلخ برخاسته آمده اند حکم شد که نگذارند از آب

اتک فرود آیند و بادشاهزاده ماخوذ بر بر دستعداد امرای سابق و لاحق

که همراه بادشاهزاده برفاقت امیر الامرا بعد یافتن اضافها و انعامات

منظور شدند میر داخته بتحریر سوانح دیگر می پردازد سعدالله خان دو لک

روپیه لعل آبدار و دیگر جواهر که از خرید بلخ آورده بود با لک روپیه جنس

دیگر گذرانید از انجمله لک روپیه جواهر قبول افتاد میرزا محمد مشهدی را

که هزاری دو صد سوار نموده بودند قبول ننموده بود تسلیم هزار روپیه

چهار صد سوار فرمودند بادشاهزاده اواخر محرم روانه کردید

حقیقت فساد عبدالعزیز خان پسر نذر محمد خان که بعد خبر روانه شدن

بادشاهزاده محمد مراد بخش از بلخ بظهور آمده مجمل می نگارد

چون خبر حرکت بادشاهزاده بعبدالعزیز خان رسید لشکر زیاده

از مور و ملخ برای تسخیر بلخ فراهم آورده از بلکیه و [illegible] مانیان

که سیوم چهار حصه آن علوفه و ار باقی لوت مار نحو در مردم

آزاد اطراف طلبیده قابو طلب بود بر سر حادثات و قلعه داران طوایع

مرحمت نمودند و ده هزار روپیه مع فیل با زین نقره بمحمد بدیع پسر
خسرو عنایت فرمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب
دوازده هزاری ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت هزار
سوار بحال ساختند شکر النسا بیگم عمه بادشاه از اکبرآباد برای مبارک
باد فتح بلخ آمده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانیدند لک روپیه باو عنایت
نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت
نمود روز سیوم آن بعطای بلخ و منصب اصل و اضافه پانزده هزاری
ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد
و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویله
خاص با زین طلا و مینا مع دویست اسپ از طویله دوم و دو
فیل با عماری نقره و پنج لک روپیه مفتخر ساخته رخصت فرمودند و حکم
نمودند که به پیشاور رفته ایام بهار بگذرانند و وسط اردیبهشت
از آنجا روانه بلخ گردد سید منصور نبیره سید خان جهان که بعد واقعه
جد فرار نموده مقید و محبوس گشته بود بشفاعت بادشاهزاده
خلاص ساخته فرمودند که در سرکار خود نگاه دارد و پنجاه لک روپیه

سفر که بطریق ایلغار طی می‌نمایند و محتاج خیمه دیگر ما یحتاج سفر نیستند
زیر چادرکی که چندین اعیان شان فراغت می‌توانند نمود و اسپان
آنها که ثقل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و چوک
صفت باشند قناعت نموده چهل پنجاه کروه یکه تاز میدوند و از آب
جیحون که دریای خونخوار آدم رباست بسرعت تمام گذشتن
بازیچه سرسری شمرند بسیار شد که روز هفت هشت بار
از آن آب عبور نموده تاخت آورده اند حاصل کلام تا جیان لشکر
بدانجام بکمر رسیر قلعه داران تازه بشبخیر آورد آمده وقت بی وقت
تاخته و غافل ریخته با وجود بظهور آمدن شرط نبرد و جان بازی
از قلعه داران که جمع کثیر از هر دو طرف بقتل میرسیدند نیز دیگی بود
که قلعهائی را باز بتصرف در آرند سعادتخان خبر یافته خود در آمد
حارثان محصور رسانید که دست آنها را کوتاه ساخت اما آنچه حرز
جانی و مالی از آن طایفه بحال رعایا و سکنه آنجا رسید قلم در تحریر
آن قاصر است بادشاه زاده از شنیدن شورش عبد العزیز خان
دفعه سیوم اواخر صفر المظفر از دار السلطنه متوجه دارالملک کابل شدند

بدخشان تاخت آورد کلمه چند از اطوار پر شعار و افعال نکوهیده خصال

المانیان پر سگال که در شاه جهان‌آباد به درج گشته بطریق انتخاب بلا اغراق

عبارت آرای تحریر می‌آرد که بیشتر المانیان فرقه ضال بر افعال از

ازبکان قزاق پیشه که خوراک و پوشاک و زیست و گذار آن طایفه ناهنجار

با اطوار آدمی نمی‌ماند جمعی اند ناشناس صورت‌ها ناشناس که دایم کار این

جماعه دون نژاد دید نهاد اندوختن مال از وزر و وبال در راهزنی و مردم

آزاری است و مدام شیوه این فرقه ضلالت پیشه خونریزی و فتنه انگیزی

و راه بیداد سپردن و وجه معاش مخصوص از آن کسب حلال بهم رسانند

و بهترین غذای سفره ایشان خون اسپ و قیمه نرش و تلقان جو است

اگر پاره گوشت بو گرفته یا جانور پایی نیم مرده بدست آرند بدان تنعم

می‌نمایند و برای یتیماقی یا بوی نیم مرده چندین بهادران خون آشام

بر همدیگر سبقت ورزیده نقل بکدیگر فخر می‌کنند اگرچه در شجاعت

و تهوری دعوی تمام دارند اما در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف

داده انتقام به تیر باز گشت زدن می‌ستانند و باز رو بگریز آورده

جان بدر بردن از جمله صفات شجاعت می‌شمارند و در مسافت عمده

لشکر ناظم بلخ رو بفرار طرف بلخ آوردند و تا خبر یافتن بهادر خان
برق کردار خود را بحوالی بلخ رسانده اسپ و شتر و گوسفند بی شمار
و آدم بسیار بدست آورده و اسیر ساخته روانه شدند بعد تفاوت
چهار نیم پهر فوج بهادر خان فراهم آمده بتعاقب پرداخت بعده
بتاخت یک شب و روز باهم بهم رسیدند و محاربه عظیم رو داد با وجود
فوج ناظم بدو هزار سوار نمیرسید و الامانیان از مضاعف زیاد
بودند جمعی از انها طعمه تیغ و تیر و سنان جان ستان افغانان گردیده
باقی رو بفرار آوردند و بیک نام خان که سر فوج بهادر خان بود
با غنایم بسیار برگشته بسبب مانده شدن اسپان سواری و چارپایان
غارت و تاری کی شب ببلخ نارسیده ما بین راه فرود آمد
الامانیان خبر یافته چون بخت خود برگشته یک نیم پهر شب گذشت
بر سر بیک نام رسیدند مبارزان شیر شکار خبردار گشته بمقابل کار
زار خصم پا قایم نمودند و پروانه وار خود در اثنای آن کرده زدند و داد
تهوری و جان بازی دادند و جمعی از طرفین کشته و زخمی گردیدند آخر کار
الامانیان ره نورد وادی گشتند بعده که چادر سیاه شب برداشته شد

سید منور پسر خانجهان را در قلعه لاهور گذاشتند و دارشکوه را که بسبب
عارضه اهلیه رفاقت نتوانست نمود فرمودند که همراه پسران نذر محمد خان
برای بندوبست پنجاب باشد سعید خان ظفر جنگ را بعنایات مفتخر
ساخته مع پسران نذر بادشاه زاده اورنگ زیب روانه ساختند
بعد عرض واقعه تقرب خان که از جمله حکمائی مقرب بود و بعد طی
نمودن سال از مرحله عمر جهان را پدرود نمود بحکیم داود خطاب تقرب خان
عنایت فرمودند دیگر از واقعه تازه رو داد بلخ بعرض رسید که چند نفر
اسوار المانی منصوب کرده عبد العزیز خان بر سر ادکسین
کهجوه تهانه دار از توابع آن ضلع آخر شب رسیده و کسین
بتهیه و سامان جنگ کمر بسته از ناظم بلخ مدد طلبیده تا رسیدن
کومک بمقابله و مقاتله پرداخت و تا سه روز بمرتبه معرکه کارزار و بازار
قتال گرم بود که آدم و زین از پشت اسپ جدا نکردید و جمعی از مردم
بادشاهی و راجپوتان تهور پیشه بکار آمدند و از انها نیز جمیع کثیر
کشته گردیدند و چیزی نمانده بود که راجه کشته یا دستگیر گردد
درینحین فوج بهادر خان بکومک رسید المانیان تاب طلب بعد به سعید

ایام محاصره ممتد گردید از جمله آن ایام دو هفته سپاه اندرون و بیرون
فرصت دم آب آتش کشیدن نیافتند تا آنکه سرداران آنجا که از ملاحظه
رسیدن فوج بلخ ممد و مدد بوعده و پیغام صلح پیش آمده زبان
بمداحی و آفرین پیش گشادند و می خواستند فرار نمایند درین ضمن
باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ در میان نماند آنها
خیره گشته زور آوردند و آبی که از شهر می آمد بریدند و از سر نو کار محصوران
تنگ آوردند اما بهادران رزم آزموده کارزار را ربط دل پای
نداده دست از کارزار و نبرد باز نداشتند تا آنکه از اطراف کومک پیاپی
رسید و از بیجان روی فرار آوردند آنچه دران ایام شورش از کلیه
روداده و تاخت هائی که افغانان برحارثان و قلعه داران و تهانه داران
بادشاهی از رسیدن تا رسیدن بادشاهزاده اوزبک ترتیب نمودند
بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته اختصار باز ماندنست لهذا
مجملی از تفصیل آوارگی نذر محمد خان طرف ایران بزبان خامه صدق
بگفتار میپیوندد چون نذر محمد خان از نامساعدت روزگار دل از یار و
دیار کنده همراه قتلق سیر و چندی همدمان و از بیجان رو با ایران

از جمله کشتگان آنقوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان مشهور آنگروه
که در خدمت محمد مراد بخش آمده در جرگهٔ بندهای پادشاهی مدت بوده
باز رفته با قوم خود پیوسته سرکشی نموده بود کشته گردید
سر او را بریده آورده بر دروازهٔ بلخ آویختند دیگر از جملهٔ سوانح قابل
تحریر جنگ قلیچ خان است که حارث قلعهٔ دارالملک خشان بود و
ده دوازده هزار سوار غافل بر سر او رسیده نایرهٔ قتال برافروختند
و تا چند روز شب و روز بازار کارزار گرم بود و هر روز جمع کثیر از
هر دو طرف کشته و زخمی میشدند و الامانیان مکرر بهیئت مجموعی یورش
و حملهای مردانه نموده بپای حصار و دروازهٔ قلعهٔ بدخشان رسیده
از باریدن گولهٔ تفنگ و افتادن سنگ و حقه و آتشبازی پس پا شدند
و باوجود ابوالحسن و راجروپ از قندهار بعد در رسیدن تر دد مردانه
نموده داد دلاوری و جانبازی دادند بازکار بر مردم پادشاهی تنگ
گردید و محمد زمان نام مشرف توپخانه با جمعی از مردم محمد مراد داروغه
و راجپوتان کشته و زخمی گردیدند و سپاه قلیچ خان که برای جریدن
بیرون بودند با اسپ و گوسفند بیشمار و رعایا بدست تاراجیان افتاد

پارچه چهیت و قطنی و دارایی و نیلک و مشجر و زربفت به مراتب تا جایی که
متصل شهر باغ دلکشی برای ما حضر خوراندن و در شهر جایی برای
فرود آمدن او مقرر کرده بودند پا انداز و فرش نمایند بعده که نزدیک
آن باغ رسیده خود استقبال نموده با عزازی که مخصوص خاندان
آن دودمان و برگزیده سلسله صفویه است و با مهمان موافق و مطابق
طریقه مسافر نوازی و وداد بجا می آرند جا آورده در باغی که برای
او تهیه ضیافت کرفته و فرش نموده بودند فرود آوردند چون در بلاد و
دیگر ضابطه است پارچهای پا انداز را به دستور قماش اهم دوخته
بی زیر سم اسپان و پای آدمها انداز نداز نظر کند رانیده تنبوشک خانه
حواله می نمایند و در ایران پا انداز واقعی نموده انعام مشعل باشی
و عمله سواری میفرمایند نورمحمدخان فرمود که با وجود مستعمل کردن
زیر پای اسپ و آدم در سرکار ضبط نمایند ازین دمائت طبع و دون همتی
که خلاف دستور آنها بود از و بظهور آمد در نظرها وزرا بسیار خفیف و مطعون
گردید بعد صرف نمودن حاضری در باغ شاه بدولتخانه خود رفت
و نورمحمدخان را در عمارت عالی اندرون شهر فرود آوردند روز دیگر

آورده بمرو ما رسیده محمد قاسم پسر خسرو نبیره آن ره نورد تیه سرگردانی
با چند امرا مثل یادگار قلی و عاشوره قلی وغیره دوازده نفر و سید
سوار دیگر از تکیه بدر رسید و رفیق شفیق گردید بعد که بمشهد مقدس
رسید در انتظار بهانه از شاه یازده دوازده روز مقام نمود
چون دید که موافق خشنه نیست از طرف شاه عباس چنانچه طریقه
استقبال و مهمان پرسی که با برادر کلان او نموده بود درباره او
بظهور رسانید افسرده خاطر و سید مانع گشته خواست برگردد مرتضی
قلیخان حاکم مشهد اطلاع یافته مانع آمده جمعی از قزلباش بر خانه
او کشیک گماشت لهذا خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان
اختیار نمود بعد که به بسطام متعلقه عراق رسید خبر روانه شدن
علی بیک مهماندار فرستاده شاه با قدری نقد و جنس شنید با حشمت
تسلای خاطر گردید بعد رخ خوردن محمد علی بیک که از راه کاشان
نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان که از بادشاهزادهای مازندران
و وزیر و داماد شاه ایران می‌گشت با لوازم مهمانداری و یاران از باستقبال
فرستاد و فرمود که تا یک کروه موافق رویه و داب آن همان نواز

خان خان رجواب خلیفه سلطان بجای پیکان در دل او جا کرفته بود
باطل آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان نموده بخانه رفته بتمارض
خانه نشین شد بعده که شاهزاده مهمان نوازی بعبادت او رفت
بدید ما خانه و بی ادبانه بادشاه سلوک نموده وقت آمدن و برآمدن شرط
استقبال و مشایعت ازو بعمل نیامد شاه رنجیده خاطر برآمد علی
باباخان گفت حکیم مهمان ناخوانده خصوص خان و مان او از ره گذشته
هدیه خود است واله این مرد سودائی مزاج چنان سلوک می نماید
که پنداری من بدر خانه او باحتیاج رفته ام باوجود ازین وضع ناخوش
او روز بروز بر خاطر شاه گرانی می افزود در توجه و روی به مهمانداری
از فرستادن کل ما یحتاج و اقسام گل و میوه و جانوران شکاری بی
قصوری نمود تا آنکه نذر محمد خان محمد علی بیگ مهماندار را طلبیده
پیغام شکوه آمیز عیان آورده گفت من برای طعام خوردن و دیدن
چراغان و شنیدن سرود و نغمه نیامده ام چشم اعانت و مدد تنبیه سپهر
غدار و ازبکان نابکار و برآوردن فوج هندوستان داشتم حالا
که شاه بحال من نمی پردازد ارادهٔ بیت الله دارم و می خواهم شاه مرا

بی آنکه از طرف مهمان وادید بعمل آید بادشاه بدیدن او رفت و استفسار احوال و اظهار تفقد نموده بخانه خود مراجعت فرمود روز سیوم نذر محمد خان بدیدن شاه آمده سه ساعت بخوبی نشسته طعام خورده بخانه مراجعت نمود بعده شاه نذر محمد خان را موعود ساخته طلبید و استفسار احوال عیان آوردند نذر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و از بلکان بلک عجز و شکوه و سیر بر انجام و صدمه که بر وار لشکر هندوستان گذشته شمه اظهار ساخت و در همان مجلس خواهش کومک بمیان آورد شاه در جواب تسلی و اظهار آنکه هنوز ما شما را یکدیگر و مجلس دیده ایم و هم کار شما از فضل الهی ساخته خواهد شد پیش آمده در ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از یکیه و نوکران موروثی شما با شما نفاق ورزیده ما پسر شما که مدعی دولت گشته اتفاق نموده ملک بشورش آورده باشند و ملک از دست رفته باشد کومک بردن چه سود خواهد بخشید نذر محمد خان جواب داد که از شما کومک نصرت و از باریتعالی مطلوبست بعد سه چهار روز شاه چراغان نموده جمعی از اهل نغمه ذکور و اناث جمع ساخته نذر محمد خان را بضیافت طلبید نذر محمد خان با دل گرفته رفته چون

نزد خان سودای فراج فرستاد و دلداری ها نمود و قردیبه
آن خود تشریف آورده آنچه شرط دل گرمی بود بجا آورد و
دوازده هزار تومان که سه لک و شصت هزار روپیه باشد
نقد و جنس مروارید و زربفت وغیره که از لک روپیه زیاد
قیمت آن میشد تواضع نموده بدستور میزبانان مهمان نوازنه
عذرخواسته و لک روپیه دیگر سامان سفر و کشتی سرانجام داده
بسارو خان را با جمعیت شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حکام خراسان
برای کومک مقرری آنمرزبوم که سواری قزلباش و از جماعه
برتنه ازان تا جیک بری آمند نوشته داده با نواع دلبری
مرخص ساخت نذر محمد خان ببارو خان گفت که بسبب
عارضه مدای بدنی فراج میسر های اینملک سازبرنمیدارد بنابرآن
براه مازندران که گرمسیر است خودم خواهم رفت تمام متعلق
محمد سیر را باخود گرفته با اسباب زیادتی بمشهد مقدس رفته
انتظار مرا بکشید که باهم انجا ملاقات خواهیم نمود و محمد قاسم
نبیره را باخود گرفته جریده براه دسترآباد از بسطام سبر آورده

ماذون سازد که مشت استخوان خود را بآن مکان مبارک برسانم
شاه در جواب گفت که هنوز آن بشمار که در راه لکان نیافته و
انحراف مزاج راه یافته چند روز دیگر بباغات دلکشا و تفرج
عمارات و گشت سبزه و شکار طبع را انجال آرند و چند مجلس با هم
صحبت بداریم بعده موافق ادعای خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر
محمد خان در جواب گفت که زیاده برین صبر نمودن از من نمی آید
و چاره کار بجز اختیار کردن سفر حجاز نمیدانم بارشاه خلیفه سلطان
برای تسلی و دلداری خان سماجت نشان فرستادند محمد خان
همان جوابهای درشت بیمزه خشونت آمیز داد خلیفه سلطان
گفت شما را رضامندی شاه ضرور است در صورت اراده بیت الله
نیز بر بخصت شاه روانه شوید خان در جواب بر آشفته گفت
من در بندی رضا کسی نیستم فردا روانه میشوم و روز دیگر که
زیاده بر هفته از رسیدن نذر محمد خان نگذشته بود از شهر بر امده
در باغی که وقت آمدن شاه و او هم نمک شرع بودند فرود آمد
روز دوم آن شاه خلیفه سلطان را با دیگر ارکان سلطنت خود

او گفته میتند با جمعیت قلیل رسیده رفیق گشته گفت که

روس از بکان بشما خطوط عذر آمیز مشتمل بر عذر خواهی و

طلب بشما خواهند نوشت و اظهار راسوخیت و

اطاعت آینده خلاف گذشته خواهند نمود و بنزها(؟) نیز التماس

والحاح زیاد نموده اند اما زنهار بر گفته و پیغام و نوشته آنها اعتماد

ننمایند و نذر محمد خان نیز تصدیق قول او نمود در همان

آوان نوشته بعضی از سرکردگان مفسد پیشه از بکیه رسید

مملق ندامت آمیز بسیار نوشته بودند نذر محمد خان شنیده

ناشنیده انگاشت و قرار یافت که از آن سه قلما ق

جمعیت طلبیده خود بالا بقلعه جات اطراف میمنه که

شادمان بجرست آنقلعه مقرر بود رسانده بتسخیر آن نواح

پردازند پس بقدر مقدور جمعیت فراهم آورده اول لشکر

همراه سعر داده بمحاصره قلعه میمنه مقرر نمود در محاصره دو ماه

کاری نکشود بعد خود را رسانده کد و جهد تمام بکار برد

یک ماه دیگر صرف اوقات نمود با وجود رساندن چهار نقب

بمشهد رسید و با سارو خان که قبل از و رسیده بود در خورده گفت من براه مرو میروم و بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکر ازان راه خالی از تصدیع نخواهد بود شما لشکر قزلباش و کنش خراسان را اینجا فراهم آرید و انتظار نوشته مرا کشیده هرجا نویسیم و طلب نمایم خود را برسانید و بعد توقف پنجروزه سره پسر و نبیره از مشهد برآمد چون بمرو رسید از راه بدخلقی و سودامزاجی با علی قلی خان حاکم مرو که او نیز خالی از از جنون نبود صحبت موافقت ننمود و از خود آزرده ساخت و بمرو داخل ناشده بالا بالا روز نه شده چهار فرسخی مرو فرود آمده و برای گرداوری لشکر ترک و تاجیک چند مقام نمود اما چون از تکلیفهای شاق و فرمایشهای بیجا سارو خان نیز از و آزرده خاطر گشته بود و با حاکم خراسان و همه حکام راه کج خلقی را بمیان آورده از خود رنجانیده صبر نمی نمود فراهم آوردن کنش چنانچه بایست دست نداد در بعضی ورزسمان حوالی گفتش قلیخان که از امرای نامی و خواه بهوا

و در بلخ نایب با مردم معدود گذاشته مزاج گویان مصلحت
دادند که اگر درینوقت خود را بطریق ایلغار بپای حصار بلخ
برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف
معاونت نمایند و تسخیر پای تخت بآسانی میسر آیند نذر
محمد خان اول گوش باین مصلحت خام نداد آخر کار قرار
بران یافت که قتلق محمد پسر خود را با فوج ایران و توران
و جمعی از سرداران که بانی این مصلحت بودند روانه
سازد اگر قتلق محمد بعد نزدیک رسیدن بلخ بمدد و کومک
هواخواهان اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را
بطلبه خود برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب
روانه ساخت بعد روانه شدن بعضی همدمان که رای آنها
بدان مصلحت موافق نبود گفتند که درینوقت پسر خود را
با جمعیت بامید از بجان منافق پیشه از خود جدا ساختن
از آئین خرد دور بود تحفه راه آورده ببرد نزد عبد العزیز
خان بی برنه یا وسیله پیشی آمد ترقی حال خود دانسته

زیر حصار که باروت پر نموده بودند فتیله بسته نقب سه را
محصوران پی برده دزدیدند یک نقب را که آتش دادند
بیست و پنج درعه دیوار پرید در فکر یورش بودند که بمدد
اقبال تیموری در همان حالت خبر رسیدن فوج بادشاهی
تعین کرده بهادرخان بمدد قلعه دار رود بدبه داخل شدن
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بسرحد بدخشان باموکب
کواکب شمار اندرون و بیرون قلعه انتشار یافت
و شادمان قلعه داران از این مژده شادگشته و تقویت تمام
حاصل کرده از قلعه برآمده در مقابله یورش آنها که معا فوج
کومکی رسیده عقب فوج نذر محمد خان رتاخت نموده
پرداخت و حملهای نمایان از قزلباش و نذر محمد خان
بظهور آمده و جمع کثیر از طرفین کشته و زخمی گردیدند و بنذر
محمد خان نیز زخم رسیده و آخر کاری نتوانست ساخت
و حوصله باخته آخر کار از پای قلعه برخاست و متصل آن خبر
شنیده که بهادر خان خود را باستقبال بادشاهزاده رسانده

نام یاد و هزار سوار الماني از نزد عبد العزیز خان با نامه و پیغام
مودت التیام رسیده گفتند که خان بسیار مشتاق و خواهان
ملاقات شماست و دو فوج دیگر برای طلب شما دو طرف
دیگر فرستاده فرموده هر جا بیابند و هر قسم دانند بیارند و ر
فیق هم گشته نزد عبد العزیز خان روانه شدند بادشاهزاده
محمد اورنگ که با امرا و فوج سابق و لاحق متوجه بلخ گشته
بود بعد رسیدن پشاور موافق حکم سه ماهه همه بندهای
بادشاهی نقدی و جاگیردار بدستوری که بگذرش آمده
رسانده اوایل اردی بهشت داخل کابل شده با امیر الامرا
برای بندوبست فوج بندی ملاقات نموده باتفاق
بیشتر مرحله پیما گردید خلیل بیگ از کهمرد خود را بملازمت
بادشاهزاده رسانده بر حقیقت راهها اطلاع داده باز
برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید وقت مراجعت
فوج از بلکان برو تاخته سد راه او گردیدند با وجود پانصد
سوار همراه او پیشی نمودند و یاد و سه هزار سوار او را سر و کار

بدستور خسرو خان باختیار خویش باورنک زیب رجوع
آرد سوای دست افسوس گزیدن فایده مرتب نخواهد
شد رای نذر محمد خان نیز ازین کلمات هوش افزا برگشت
وخورست پسر را برگرداند خواجه عابد نام را که همدم وهمراز
پدر وپسر بود برای برگرداندن قتلق محمد روانه نموده
بعد که قتلق محمد خبر نزدیک رسیدن خواجه عابد بقصد
برگرداندن او شنیده وبار قیقان کنکاش بمیان آورد
آنها برآشفته گشته گفتند که چون دولت از خان روتافته
وطالع او برگشته وبر سودای او افزوده هردم وسواس
وهراس تازه در دل او راه می یابد وهر لحظه فکر فاسد
واندیشه باطل در خاطر او خطور میکند صلاح دولت در
این است که خود را نزد برادر کلان رسانده شریک دولت
وگنج برنج او باید گردید قتلق محمد را این مصلحت پسند
آمده ورفقا را در رفتن نزد پدر ورفاقت نمودن مختار
ساخت بیشتر رفیق شفیق او گشتند ودرین ضمن محمد بیگ

از راه عاقبت اندیشی و دور بینی ارشاد فرموده بودند که از
مردم عمده با نام و نشان صاحب ترس مر جا خبر بیابد به فرمان
از طرف ما و نشان خود مشتمل بر استمالت آنها فرستاده
نزد خود طلبیده پرداخت حال نموده رفیق بهادران کار
طلب سازد لهذا بادشاهزاده از زبانی واقف کاران
کهن سال آنده یار برخاندان اغریه که تیموریه بنعم همزه وغین
اغر خان خوانند واصل سلطنت مغولستان که ترکستان
نیز نامند بزرگان آنها تعلق داشت وسلسله الفرقه که
اغر خان نبیره مغول خان باشد به بیست وسه واسطه بچنگیز
میرسد واز زبان قدیم از بکیه مغلوب شمشیر اغریه بوده
چنانچه مفصل احوال آن طیفه بتقریب وجه تسمیه مغول
که در هند وستان عموما بر مردم توران وایران زبان زد
شده ومدت تا فوج مغول خان که از بزرگان آغرخان
باشند بر سر هند وستان وخراسان می آمد ولشکرکشی و
آدم کشی مینمود در ذکر فرمان فرمایی سلطان جلال الدین

کارزار افتاد و محاربه صعب روداد خلیل بیگ داد تهوری
داده چپقلشهای رستمانه نموده بعد بکار آمدن و زخمی
شدن جمعی از هر دو طرف با آنکه هزارها فوج الامانیان
که در اطراف غارها در انتظار کمین بودند بمدد هم رسیده
کار بر مردم بادشاهی تنگ آوردند آنقدر استقامت
ورزید که بپادشاهزاده خبر رسید و فوج کومک تعین نموده
بمدداو رسانند و از بکان فرار نمودند چون خبر غلبه و هجوم
افواج تعین کرده عبد العزیز که مانند مور و ملخ سر راه سرحد
بدخشان فراهم آمده باراده مقابله فوج هندوستان انتشار
داشتند بپادشاهزاده عالیقدر سیر صولت رسید
بعلی مردان خان که هراول گشته تاکید برای نسق فوج و خبردار
بودن از دست برد ازبک ناهنجار نمودند و چون خبر
آشوب و هنگامه فساد ازبکان متواتر باعلیحضرت رسید
و میدانستند که بعد رسیدن بادشاهزاده بدانصوب
محاربات صعب بمیان خواهد آمد وقت رخصت بپادشاهزاده

ورشادت ذاتی و کارطلبی پیش آمده در محاربه بلخ و قندهار و در جنگ سلطانی که بادارا شکوه روداد تردد نمایان نموده بخطاب آغرخان علم شهرت برافراشت و در افغانستان پیشاور و فوج کشی دکن جنگهای رستمانه که از و بظهور آمده نام آغرخان را زنده ساخته و بهمین دستور خلف الصدق آن پیشتر بیشه شجاعت مسمی به بیده مغول خطاب پورو تی یافته در عهد خلد منزل لغایت حال در رزم و بزم و بهمه صفات حمیده چراغ بزرگانرا روشن نموده انشاءالله تعالی ذکر هر یک بر محل بگذارش خواهد درآمد القصه بعد نزدیک رسیدن در ده هر روز که سوار میشد فوج از یک نمودار میگردید و گاه جلو ریز مقابل فوج هراول رسیده تیز جلو یها نموده بهمین که از چار طرف بهادران بمقابله آنها رسیده برمیدا شتند تاب استقامت نمی آوردند و بهر طرف که نشان از یک پیدا میشد نشانه گوله تفنگ برقندازان یکه تاز میگردید بعد ازانکه از دره گذشتند و ازان تنگیها نافوجهای ظفر موج بمیدان

و سلطان علاءالدین خلجی نگارش یافته مطلع گردید و از
تواریخ نیز بر حسب و نسب و جلادت ارثی آنخاندان
اطلاع داشت فرمان بادشاه و نشان خود مصحوب یکی از
معتمدان روشناس مشتمل بر استمالت و طلب آنجماعه صادر
فرموده باعزاز طلبیدند چنانچه حسن قلی بیگ و امام قلی بیگ
وغیره پنج سردار آنجماعه با دو هزار خانه ور از آمده باین راه
بلخ ملازمت بادشاهزاده بافرهنگ رستم جنگ محمد
اورنگ زیب نمودند حسن بیگ را هزاری پانصدی هزار سوار
و امام قلی بیگ را با دیگران چهار صدی چهار صدی دو صد
سوار منصب مرحمت نموده هر یک را فراخور مراتب
بعطای خلعت و اسپ و فیل و جیغه خود دل و آینده امید
وار ترقی ساخته سه لک روپیه نقد نیز انعام فرمودند و بخدمت
قراولی مهم بلخ که در سرزمین ایران و توران کار شجاعان
کارزار دیده یکه تازست مامور ساختند از ان هر چهار و پنج
مبارز نامدار آخر کار امام قلی بیگ بجوهر شجاعت ارثی

پیش آهنگ ساخت و بعضی از سرداران کارزار دیده را با فیلان

کوه پیکر و کوس و کرنای خروش افزا جر نغار و برنغار مقرر

کرده چهار پنج فوج صف را قرار داده همراه هر یک از سر

فوجان نامی ملتمس و اطراف تعین و مقرر نمود و بعد سوار

شدن همین که اثر گرد فوج ازبکیه از دور نمودار گردید فوجها

هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بحرکت در آمده شمشیر

سیمای خون شبان و خروشان ازبک جویان اسپان بجولان

در آوردند و هر طرف که اثر سیاهی ازبک ظاهر میگردید بجانبها

کمان در آمده نعره زنان می تاختند و ازبکان هدف تیر

و سنان میگردیدند و مبارزان جلادت نشان مردانه وار

میکوشیدند و هر دم فوج ازبک می افزود و دلیری ها بکار می

بردند و هر ساعت دلاوران فوج بادشاهی نیز با تیغهای

آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر از ازبک کشی مردانه حمله می

آوردند و قراولان آغر نیه سر بسیار آوردند و المانی بیشمار

قتیل و اسیر گردیدند آخر رو بفرار گذاشتند و چند گروه

در آمدند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخی

با قراولان نموده بر فوج هراول حمله آوردند و جمعی از مردم لشکر

و اطراف لشکر را زخمی ساختند و تمام روز آن منزل جنگ

کنان میرفتند و از هر طرف که بر آنها مبارزان فوج بادشاهی

می تاختند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار می شدند و

فرصت فرود آمدن نمی دادند اگر دست و پای بسیار

زده رو بفرار آوردند بهمین دستور هر روز در وقت سوار

شدن و در اثنای راه بعد منزل رسیدن بطریق قزاقان دست

بردهای نمایان نموده باز مفقود الاثر می شدند تا آنکه

بعلی مردان خان خبر رسید که فردا قتلق محمد پسر نذر محمد

خان با ده هزار سوار عبد العزیز خان که دو فوج دیگر الامانان

غارتگر دو طرف او دارند بقصد فاسد مقابل فوج بادشاهی

خواهد رسید امیر الامرا از شنیدن اینخبر بخدمت بادشاهزاده

ظاهر ساخته باتفاق بی نفاق امراء هند و بست فوج

پرداخته جمعی از آنها در آن اخوریه با فوج خود بطریق قراولی

سعد الله خان را و اسلام خان را بانتهای دولتش هفت هزاری
هفت هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که برآورد
دوازده هزار سوار باشد رسانیدند بادشاهزاده محمد شجاع
از بنگاله رسیده ملازمت نمود بادشاهزاده محمد مراد بخش
که با وجود سرافرازی منصب از مجرا ممنوع بود بموجب حکم
استقبال برادر نموده تشفیع ساخته تسلیم عفو تقصیرات
بجا آورد چون عبد العزیز خان بعد از روانه نمودن قتلق محمد
خان خود تهیه بر آمدن با هفتاد هزار ازبک گرفته بیک اوغلی
خان را که از سرداران نامی بود با فوج گران پیشتر بطریق هراول
رخصت نموده برای گذشتن از آب جیحون تاکید بکار برد
بهادر خان حارث بلخ از شنیدن خبر بیک اوغلی خان رام
سنکه را در بلخ گذاشته بقصد آنکه اگر توانند سر راه غنیم گیرد والا خود
را بمدد بادشاهزاده رسانند استقبال نماید از بلخ بر آمد ولی آنکه
با از بکان در راه مقابله افتد بخدمت بادشاهزاده رسید و غره
جمادی الاول بادشاهزاده داخل بلخ گردیده از استماع خبر

فوج بادشاهزاده تعاقب آنها نموده مراجعت نمودند

و آنروز تردد امیر الامرا نزد بادشاهزاده بسیار مستحسن

افتاد و آفرین نمودند و برای بندوبست آینده نیز تاکیدی

فرمودند درین آوان خبر واقعه اصالت خان که اختیار

نسق ملکی و مقدمات مالی بلخ باو تعلق گرفته بود و بنهج

نیک سرانجام میداد بعرض رسید افسوس نمودند و خلیل

الله خان برادر اصالتخان از شنیدن حادثه جانکاه برادر

استعفای منصب نمود هر چند بادشاه تسلی او در رفت

فایده نبخشید و ترک علایق دنیوی نموده منزوی گردید

اعلیحضرت برای پشت گرمی بادشاهزاده کوچ بکوچ خود

تا بکابل رسانده پانزده لک روپیه خزانه حواله ذوالقدر خان

نموده پانصدی پانصد سوار بر دو هزاری و پانصدی اضافه

مرحمت نموده نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب رخصت

نمودند و بلا فاصله راجه جیسنگه را مورد عنایات ساخته بیست

لک روپیه خزانه همراه او داده روانه بلخ ساختند و درین حال

در میان گرفتند و ده پانزده هزار سوار یکه تاز خود سلاح بار دو
رسانده شوخی از حد گذرانیدند و بهادران رزم جو از هر طرف
خبردار گشته گرم کارزار گشتند و امیرالامرا و بهادر خان را نیز
با آن گروه نبرد عظیم و پیکار غریب رو داد هر چند که علی مردان خان
در آن روز داد مردانگی داده با وجود فرو گرفتن اطراف بهادر خان
خود را برق کردار رسانده بر آن گروه زده باعث امید امان
بهادر خان گردید و آن افغان بهادر دل شیر نبرد دلیر تر در کشمانه
نمودن [illegible] چند مرد دریا موج از مکان دستقاست ورزیدند اما از
از انبوهی فوج که بر اطراف نظر کار میکرد چهار طرف لشکر هراول
را فرو گرفته بودند کار بر هر دو امیر تنگ آورد شد خبر به بادشاهزاده رسید
راجه ستر سال والد و دیگر خان بمدد مامور گردیدند در این ضمن خبر رسید
که اطراف سعید خان را که بسبب عارضه بدنی در نیمه بود بعد ریختن بر سر
بنگاه که عالمی بگاه و بنه تاراج رفت فرو گرفتند و سعید خان با ضعف
بدن خود سلاح باسپ رسانده بمقابله پرداخت و هر طرفی نایره قتال
و شعله جدال زبانه کشیده و بعضی از مبارزینیکه کار طلب را کومک

آمدن عبد العزیز خان بعد از بند و بست ضروری که اکثر شرفا
و اعیان بلخ که با عبد العزیز خان رشتهٔ قرابت و گرویدگی
خاصی داشتند و اولاد خواجه پارسا و دیگر نجبا را با نواع
لطف و رعایت احسان و اقسام امیدواری نواخته
و خوشدل ساخته بعضی را که گمان نفاق باو بود بحسن تدبیر
با خود گرفته ماد هو سنگه و راورتن را با شمشیر خان برای
محافظت قلعه بلخ گذاشته تنخواه سه ماهه بمردم رسانده در سه
روز از همه کارها فراغ حاصل کرده باهتمام فوج بندی پرداخته بهادر
خان را هراول و امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده
متوجه مقابله عبد العزیز خان گردیده بعد که بموضع تیمور آباد رسیدند
از شنیدن آوازه نزدیک رسیدن بیک اغلی خان نوح نمودند
که لشکر بترتیب و باحتیاط فرود آینده روز دیگر فوجها
را آراستن نموده سوار شدند همین که بهادر خان و امیر الامرا
براه افتادند از هر طرف فوج بلا موج ازبک نمودار گشت
و تا خبردار شدن جوق جوق اطراف لشکر تاخته حلقه وار در

آخر از غلبهٔ هجوم خصم بعد بکار آمدن بعضی همراهان جان باز مردو همرا

زخمهای تیر بر دو دست از پدر کومک طلب نمودند سعید خان که از

شنیدن مغلوب و زخمی گردیدن پسران جهان در چشم او تاریک

نمود و با کمال ضعف و فاقه سوار شده چون شیر غران نعره زنان

خود را رسانده بمقابله ازبکان پرداخت و جمعی که اطراف پسران

او را داشتند چند نفر آنها را بذات خود از ضرب شمشیر جان ستان

از پا در آورد و زد و خورد عجیب و رستخیز عظیم بمیان آمد درین

حال پای اسپ سعید خان بمغاک فرو رفت و زخمهای پیاپی

بدو رسید با وجود از خانه زین جدا شدن و زخمهای کاری رسیدن

باز برخواسته کار سه چهار حریف مقابل را ساخت در همان حال

لطف الله خان خورست خود را بمدد پدر رسانده از تیرباران

ازبکان از پشت زین بزمین نارسیده بعالم بقا پیوست و خانه زاد

خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهای بیکران از اسپ افتاده بود که

خبر حادثه سعید خان و تسلط ازبکیه بپادشاه تهمتن نژاد رسید

تهمتن نشوریده ازین آگهی بجنباد و بهیم شاهنشاهی و بتعجیل

سعید خان اشاره فرموده شد اما از بسکه هر طرف چهار پنجهزار سوار
الماني بقصد غارت خود را رسانده سدراه افواج بادشاهی
شده بودند و هر چند که بهادران فوج بادشاهی خود را بر آنها زده
جمع کثیر را طعمه تیر پران و تفنگ سوزان میساختند
انجماعه رو بفرار آورده باز بستوخی نموده برگشته هر طرف
که قابو می یافتند باعث هلاک بعضی بندهای بادشاهی میگردیدند
درانحالت بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت
همچنان امیر الامرا قبل از رسیدن کومک بسیاری از ازبکان
بی باک را از پا در آورده چند سر اسپ با اسپ خاصه قتلق
محمد خان بدست آورد چون سعید خان از غلبه ضعف خود را
بر اسپ نتوانست گرفت بتختی او مانع آمده با قریب چهار صد پانصد
سوار مقابل انجماعه پرداخت بعد از کشته شدن جمعی از همراهان زخمی
و مغلوب گردیده بحافظ ازبکان در آمد لطف الله خان و خانه زاد
خان پسران سعید خان خبر یافته بمدد او شتافتند هر دو مبارز پیشه
با وجود داد شجاعت داده جمعی از انها را کشته و زخمی ساختند

بک بسیار را کشته و زخمی ساخت آخر کار هزیمت اختیار نمودند
درین عرض نوکران عمده سعید خان فرصت و میدان از خالی یافته
سعید خان را با هر دو پسر از میدان خونخوار برداشتند خانزاد
خان که هنوز رمقی باقی داشت باشاره و لکنت زبان از
احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت
گردید حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ داد
جنگ داد جلادت داده بوده که بسعی بادشاهزاده فتح
نصیب الجماعه رو بفرار آوردند چون مابین هر دو فوج چندان
مسافت نبود از ملاحظه شبخون آوردن مصلحت چنان
قرار یافت که بسیاری از سرداران بالای فیل و دستیان
طلایه کنان شب را بصبح رسانند و بیشتری لجام اسپ
بدست گرفته خبردار و کوشش برآورد شب بپایان رسانند
آخر شب امیر الامرا بخدمت بادشاهزاده آمده صلاح داد که
دشمن را فرصت نداده بر بنگاه اینجماعه تاخت باید آورد
و گوشمال واقعی باید داد از سر نو به ترتیب پرداخته و

تمام رخ فیل سواری خود را با توپخانه حیات آشوب بقصد تاختن
رسید غازی بران از ازبکان بی باک و برهم زدن بساط فراهم
آمده آن گروه و مدد سعید خان مغلوب کرد اند و غلغل کوس و
کرنا بر چرخ برین پیچید و فوج ازبکیه بسوی تمام جلو ریز مقابل
بادشاهزاده رسید و نعره صف ربای مبارزان جای بازو به
دلاوران یکه تاز از هر طرف بلند گردید ... نشان طنطنه هو قیامت
عیان بگردون در آمد نفیر و فغان سپاهی چو دریای جوش آمد
بجنگ همه تیز کرده بیداد چنگ همه چنگ را تنگ بسته
میان بگردون برآورده گرز گران بادشاهزاده فرمود
که دو سه فیل تنومند کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته
بمقدمی بهادران صف شکن بران کرده بداختر دوانند و از اطراف
مبارزان پلنگ خو بهادران رزم جو تاخته صدای آی
و هو وحشت افزا بلند ساخته باشلک توپخانه غلغله
عظیم و شورشی سراپا بیم در دل و جان ازبکان عاقبت
وخیم انداختند و دو سه ساعت بنحوی تیر و گوله تفنگ باریده از

سرداران فوج آفت اثر سپه داروغه توپخانه و دیگر بهادران

شیر شکار به پیکار آن جماعه خونخوار در آویخته داد تهوری داده

سینه‌ها را سپر بلا و جانها را هدف تیر اجل ناگهان ساخته

بحملهای پیاپی مردم بارهه را از مقابل برداشته و از یکسو رو

بفرار آوردند و در همین بیگاه و علی خان خبر یافته از قول برآمده

با چند هزار سوار تازه خود را با آن جماعه هزیمت خورده رسانده

همراه خویش برگردانده بار دیگر بمقابله پرداخته از سر نو بازار

کارزار را گرم ساختند و فوجی سر راه هراول گذاشته باقی

فوج مقابل امیر الامرا رسیده چندین هزار تیر یکبار از خانه کمان

بیارستی در آوردند هر چند که علی مردان خان در رستمانه ثبات

قدم ورزیده کوشش و کشش بسزا می نمود بر جمعیت و هجوم

ازبکان می افزود و نزدیک بود که بد نامی چشم زخم بفوج

امیر الامرا برسد درینحالت بادشاهزاده نامدار با فیلان شیر

شکار و بهادران فیل پیکار متوجه مدد علی مردان خان گشته

از راه منصوبه بازی دو سردار بکارزار دیده از راجپوتان

بر بهیر خود ها را چون تاب شجاعت نشان را گذاشته بر بنگاه

مخالفان روانه شدند نزدیک بنگاه نارسیده فوج فوج ازبکیه

با آراستگی تمام اسپ تازان در برابر فوج بادشاهزاده جلو

کنان رسیده بسوختی پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر

بهادران جان بباد فنا داده باز حمله می آوردند و مردم بسیار

از لشکر بادشاهی نیز از صدمات تیرباران آنها بکار می آمدند

و نقش منصوبه که برای تاخت بنگاه خصم بخاطر آورده بودند

موافق نیامد و لشکر از یک سه فوج که همراه هر فوج دو سردار

نامی بودند شده دو فوج متقابل سرداران یمین و یسار بادشاهزاده

جلوریز آمده صدای دار و گیر بلند ساختند و طرف خود فوجهای

سنگین را مشغول نمودند و فوج سوم که کم از بیست هزار نبود

غافل بر سر هراول تاخت و بعد از آن هر دو فوج نیز خود را بمدد آن فوج

رسانده از هر طرف ده دوازده هزار کماندار یکبارگی بنهایی

کمان در آمده آن واحد امان نداده تیرباران عجب نمودند و آدم

و اسپ بیشمار بادشاهی کشته و زخمی گردیدند اما هیچ یک از

تا خت بلخ انتشار یافت و سرداران هزیمت خورده مقابل
جوق جوق روبه انصوب آورده بادشاهزاده از استماع اینخبر
متوجه بلخ گردیده و بابی راه هر روز بآن گروه مقابله و مقاتله رو
میداد و دو سه جنگ عظیم با امراول اتفاق افتاده و هر بار امیر
الامرا و فوج بادشاهزاده بمدد رسیده آثار هزیمت ولد ملک
کار بجای رسید که بادشاهزاده و امیر الامرا بذات خود بکارزار
رستمانه پرداختند و بسعی بسیار اردو و لشکر از چشم زخم
تاراج و هزیمت محفوظ در سیولاخبر رسید که عبد العزیز خان با
باقی لشکر رسیده با فوج خود ملحق گردیده و قرار داده که وقت
سواری او نقاره ننوازند و خود در قول نباشد و نشان و
علامت سرداری باخود نگاه ندارد و بعد رسیدن عبد العزیز
خان تعداد لشکر از قیاس گذشت و چون مور و ملخ دشت
و صحرا برا لذ بک خونخوار گردیده و بعد آن جنگ و محاربات و
قتال و جدال که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر تفصیل آن
پردازد محمول باغراق و منجر بطول کلام ملالت انجام میگردد حاصل

نومن دار و جمعی دیگر از مبارزپیشه گان بر سر بنگاه ازبکیه مقرر
ساخت و خود متوجه تنبیه و دفع خصم گردید و در آشوب و زد و خورد
عظیم از هر طرف برخاست ازبکیه از رفتن فوج بر بنگاه اطلاع
یافته دست و دل باخته جنگی که بهیئت مجموعی مینمودند بجنگ
گریز مبدل گردید و برخی بنگاه ها بالای بنگاه از عرصه شتافتند
و افواج پادشاهی بتعاقب تاختند و بزهیمت عظیم بر فوج
ازبکیه افتاد و فوج هندوستان یکه تاز تا بنگاه رسیده اسباب
و حشم بسیار بتاراج درآوردند دران هنگامه چندین هزار نفر
از مردم بازار پادشاهی دیوار همراه که در رعایا که بقید انجماعه
درآمده باشند اسیری بودند قابو یافته خلاصی گشته داخل
لشکر چون آن گردیده مامون گردیدند و تا آخر روز بازار
کارزار گرم بود و شب باز بدستور شب گذشته خواب
و آرام بر خود حرام ساخته بجز داری ظلمت شب بپایان
رساندند و چون آن خبر متوجه شدن عبدالعزیز خان و اتفاق
نمودن سبحان قلی خان و قتلق محمد خان با فوج عظیم بقصد

بر التماسای قول امان جان نزد بادشاهزاده حاضر ساختند باد
شاهزاده برامیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یاد کار بیک
را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده و
تحسین جوانمردی وجرات او نموده امیدوار عنایات
بادشاهی ساخته در یکی از حوضه فیل نشانند و از
زخمی و دستگیر شدن او باقی افواج اطراف دست از
کارزار کشیده رو بفرار آوردند روز دیگر عبد العزیز خان
بقصد تلافی روز گذشته فرمود که فوجها بهیئت مجموعی
سوار شده بکارزار پردازند بعده هر دو لشکر کوه بزد چون
دو دریای جوشان وخروشان مقابل هم شدند محاربات
عظیم وکارزار جهان آشوب بمیان آمد و رستخیز قیامت انگیز
برخاست و آنروز غلو ازبک وخونریزی زیاد از حد رو داد
چو شد روبرو هر دو قلب سپاه کشیدند شمشیر در رزمگاه
دو لشکر در آویخت با تیغ و تیر بکردون در آمد صدای نفیر
کار غلبه وشوخی ازبکان بجای رسید که چهار پنجهزار سوار قابو

سختی هر روز جمع کثیر از هر دو فریق کشته و زخمی میگردیدند

و بهیر تاراج میرفت روزی عبد العزیز خان هفت سر

فوج قرار داد که همراه هر یکی از ده هزار سوار کم نبود و هر کدام

از طرفی مقابل سرداران بادشاهیه جلو ریز و یکه تاز رسیده

شروع بکارزار و تیرباران نمودند ازانجمله یادگار بیگ که میر

تزک و قدیم الخدمت و بهادر کارزار دیده نذر محمد خان

بود و الحال خود را میر شمشیر و از بهادران نامی عبد العزیز خان

میگرفت بدعوی تمام مقابل فوج امیر الامرا آمده بعد از زد

و خوردی که بمیان آمد و مردم کاری از طرفین کشته

شدند بادو سه هزار سوار جرار که بادر رفیق یکه تاز ماندند

اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا حمله آور گردیده

و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار

نامدار گردد علی مردانخان نیز شمشیر از نیام کشیده بمقابله

او پرداخت و رفیقان جان باز بر و حمله آور گردیده بمدد طالع

روز افزون صاحبقران او را زخمی ساخته دستگیر نمودند

تنگ ساخته اند و سوای صد سوار کماندار و پنجاه بند و قچی
که باروت آنها نیز تمام شده دیگر اصلا امید مدد نمانده اغلب بلکه
همه هدف تیر و علف تیغ ازبکان گردند بادشاهزاده در آنحالت
که در عین معرکه رزم سررشته بزم و مشغول به بازی از دست نداده
محض فضل الهی توان گفت فرمود که علامت و نشان سواری
خاصه با صد سوار رکاب و صد سوار امیر الامرا روانه شوند همینکه
آن جمعیت قلیل نا دیدند به سواری بادشاهزاده بطرف انجان
باختگان مایوس از حیات آورد از مشاهده و شهرت آن قوت تازه
و جرات بی اندازه برای محصوران بهم رسید و ازبکان دست از کارزار
و محاصره برداشته رو بفرار آوردند و نام بردها بلا آفت جان
و مال برکاب ظفر انتساب رسیدند کوتاهی سخن تا هجده روز
آدم از تردد نبرد و اسب از زیر زین و سواری نیاسود و فرصت
خورد آرام خواب بر تمام لشکر حرام گشته بود هیچ یک از مردم بازار را
فرصت آن میسر نمی آمد که بفکر دیگ و نان و طعام بجهت مردم عام
پردازند و سوای غم جان با سایه زیر تیغ سپردن و از آن تهلکه نجات

یافته چون سیلاب بلا خود را بر بهیر و بنگاه زده داخل
اردوی بادشاهزاده شده جمع کثیر را بقتل رسانده چندین
قطار شتر پر از بار سرکار خاصه و امرا و استر و کاو بیشمار
لشکر و چرافه بازار بدست انداخته و ناموس بسیاری در دستگیر
ساخته روانه شد ندا امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته
بسیاری از مردم از یکه کشته و جمعی از لشکر خود کمکی داده
کار بجای رسانده که بذات خود تردد و جان بازی که انتهای
شرط جلادت و تهوریست بکار برده آخر از فضل الهی غالب آمده
قطار شتران کارخانجات بادشاهی و امرا را بر گردانند اما
خرابی نقصان بسیار بمردم بازار و سپاه رسیده و زن و فرزند بی
که دست خوش آنها گردیده بر نگردید روز دیگر که معرکه کارزار
قیامت آشوب بر پا کردیده بود برای بادشاهزاده خبر رسانده
که شادمان بیک و محمد طاهر خراسانی که آخر صف شکنخان شده
بود از تعلقه تهانه خود بکومک فوج ظفر موج می آمدند قریب ده دوازده هزار
المانی سر راه آنها گرفته محاصره نموده کار و عرصه بر آنها بغایت

بظهور آمده عقل ورا خاطر غور آن متردد است و خط بطلان بر داستان رستم داستان کشیده بثبوت پیوسته که از یک لک و بیست هزار سوار فوج عبد العزیز خان تجاوز نموده بود و درین شک نیست که اکثر زینجماعه شجاع و جلادت پیشه می باشند و اکثر سرداران آنطرف انصاف داده میگفتند که اگر مثل چنین سردار با این فوج مقصد تسخیر بلاد هفت اقلیم نماید تا روم و شام بدستور صاحبقران متصرف می تواند آورد القصه اگرچه فی الحقیقت اسپان و سوار هر دو طرف را طاقت حرکت و تردد نمانده بود و سرداران طرف عبد العزیز خان زیاده عاجز آمده دست از جنگ و دست برد های چیره زنگ کشیده بودند اما از طرف فوج هندوستان تا آن زمان از دور و نزدیک و ... درین نامه شهرت یافته که بموجب رجوع و التماس نذر محمد خان که مجمل از آن بزبان قلم خواهد داد بادشاه اراده بخشیدن تقصیر و ملک و مال بنذر محمد خان دارند و در هر خیمه هر دو لشکر این نقل برنا و پیر گردید عبد العزیز خان یکی از نوکران معتمد زبان دان را نزد بادشاهزاده فرستاده پیغام داد که شنیده میشود مرکوز خاطر بادشاه

یافتن خوردنی دیگر نصیب آنها نمیگردید چون علیمردانخان
مقرر فرموده بود که بالای فیل آتش و طعام بقدر پخته برای
بادشاهزاده و امرای همراه موافق قوت لایموت بهم میرسانده
باشند نانبایان بتقلید آن با فیلبانان ساخته بالای فیل دکان نان
پزی گرم نموده نانی که بقدر کفاف فاقه کشی باشد بیک روپیه
و دو روپیه بیع و شرا بعالم بالا مینمودند و از کمی آب چه نویسم که گاه گاه
کار بجای میرسید که برای دم آبی جان گران بها بباد میرفت
و میسر نمی آمد در هیچ تاریخ از داستان محاربات بادشاهان سلف
چنین کارزاری که بدین امتداد کشد و دران اغراق و مبالغه
سخن را دخل نباشد بنظر نیامده بر منصفان کارزار دیده
ظاهرست که در محاربات سلطانی که کار بدین سختی و امتداد که
شب و روز لشکر را آرام نباشد کشد سردار تاب استقامت آرد دیده
و شنیده نشده حق آنست که آنچه شرط سرداری و بردباری و کارفرمایی
و خود بنفس نفیس قدم بمعرکه رزم قایم نمودن از بادشاهزاده
بهمتی نژاد و علیمردانخان برفاقت دیگر امرای جلادت نشان بظهور رسید

اکثر اسپان و مادیان و دیگر اشیا در لشکر بادشاه برای فروخت

می آوردند و عوض آن دیگر مایحتاج خرید کرده می بردند بادشاهزاده

اطلاع یافته چون پیغام آنها را خالی از منصوبه عذر و محال

طلبی نمیدانستند و نمیخواستند بوسیله آمد و رفت

بتقریب خرید و فروخت بر اسرار لشکر مطلع شوند

بکوتوال لشکر حکم فرمودند که ازبکیه را از آمد و رفت لشکر

و خرید و فروخت مانع آیند و قرار بران دادند که شاهزاده

سلطان محمد را با بعضی امرا و اسباب و اثقال زیاده در بلخ

گذاشته جریده گشته با لشکر بعده و مال متوجه گوشمال خصم

گردند از شهرت اینخبر الامانیان و اکثر ازبکیه که مدار قوت

آنها بر مال غارت می باشد و چشم تاراج تمام از دو لشکر

هندوستان دوخته بودند و کامیاب از روی خود ذکر دیدند

و بقدر دستبردی که نمودند مضاعف آن بجا دشه

تاراج غارتگران هندوستان دادند از عبدالعزیز خان

جدا شده مستفر گشتند و فوج فوج روبانه جان و بخارا

خطا بخشی جرم پذیر حق شناسی عدالت شناسی آنست که ولایت بلخ

و بدخشان را باز به نذر محمد خان تسلیم نمایند و در این صورت سبحان قلی خان

پسر رشید نذر محمد خان که بر خلاف پدر رعیت پرور و آبادی کار واقع

شده و من هم او را فرزند خوانده ام سزاوار و مستحق این عنایت است

امید وارم که این ولایت به او مرحمت فرموده مرا ممنون احسان سازند

و پای نزاع و خون ریختن مسلمانان از میان بردارند بادشاهزاده

در جواب گفت که بدون حکم بادشاه من جواب این نمیتوانم داد

بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبد العزیز خان پیغام نمود

که اگر بادشاهزاده در اینجا مقام فرمایند میخواهم که بیک اوغلی

و یلنگ توش را بخدمت بادشاهزاده برای بعضی پیغام بفرستم

بادشاهزاده در جواب فرمودند که شهر نزدیک رسیده در انجا

که نزول فرمائیم هر کرا خواهید بفرستید چون از این امد و رفت پیغام

که علاوه شهرت سابق گردید آینده مصالحه نمودن بادشاهزاده در لشکر

انتشار یافت و بادشاهزاده پنجم جمادی الاول در ظاهر سواد

بلخ مضرب خیام نموده بسه مقام فرمودند المانیان و ازبکان

سهیم و شریک سلطنت مینمودند بجا بود پیاده نه هزاری در اختتام
دولت رسانده بودند همگی هشت هزار منصب دار جاگیردار و منصب
دار نقدی واحدی هفت هزار بودند و یک لک و هشتاد و پنجهزار
تابین در ذیل اسم منصب داران بوده هیچ منصب دار
نبود که سوار تابین و جاگیرات نداشته باشد ازانجمله اسلام خان
و سعد الله خان و علیمردانخان و سعید خان چهار امیر مقرب
هفت هزاری بودند و شش امیر بمرتبه شش هزاری رسیده بودند
تعداد باقی برین قیاس نمایند و شمار هفت و هشت هزاری
و شش هزاری زیاده از اندازه قبول عقل انیعهد که موافق بهمات
ابرو و جاگیر دار نه واز اواخر عهد خلد مکان تا زمان ابو المظفر
ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی در شمار رو بترقی و در اعتبار
رو بمنزل آورده اند انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت
هر یک بزبان قلم صدق بیان خواهد داد جمعدامی بیست صوبه
عهد اعلیحضرت تا سال بیست جلوس که بعد ازان کم زیاد گشته
نکاسیه می امد صوبه دار الملک دهلی صوبه دار الخلافه اکبرآباد
یک ارب و دام لعه کرور

آوردند ناچار عبد العزیز خان نیز از احوالي بلخ برخاست جابجا

را تاخت و تاراج کنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شبخون

فوج هندوستان بدست کرده طي نموده از آب جیحون

گذشت و عرضداشت بادشاهزاده مشتمل بر مژده فتح و

نصرت لشکر عدو مال و فرار خصم بدسگال مع نقشهٔ قلعه که

پنج کروه دوره ان بجریب درآمد و برآورد دامي کل محصول

که موافق سررشتهٔ صوبجات هند هشت کرور دام میشد بحضرت

بادشاه ظفر اقبال پي هم رسیده و حکم شادیانه فرمودند چون

در خاتمه جلد ثاني که مراد از اتمام ذکر واقعات سال بیستم از

جلوس صاحبقران ثاني باشد از ذکر منصب داران سایر

جاگیردار و نقدي و تابینان آنها و جمع دامي صوبجات

هندوستان بزبان خامه داده به طبیعت آن چند کلمه بر صفحه

بیان مي آرد لغایت حال از دو بیستي منصب دار تا هفت

هزاري سواي یمین الدوله که بچندین سبب قرابت و سعي

و ترددي که در استحکام سلطنت اعلیحضرت نموده اگر اورا

درین ضمن
از راه وسواس فسخ اراده حضور نموده بعذر عارضه بدنی
مصحوب محمد قاسم بیزه روانه ساخته بود رسید باوجود
چهار کرور روپیه خرج مهم و تسخیر بلخ و بدخشان شده بود و چندین
هزار آدم سپاهی در افواج شاهی طرفین بمیان آمد آخر کار بنظر ترحم
بحال نذر محمد خان نموده بخاطر آوردند که خرج بر دو صوبه چند
چهار چند مداخل آن جا برای تعینه بلخ و بدخشان از خزانه حضور
فرستادن ضرور گردیده و مهم و فساد هر سال که باعث خونریزی
مسلمانان علاوه آن میگردید بلخ و بدخشان را بدستور سابق
بنذر محمد خان بخشیدند و فرمان و احکام بنام بادشاهزاده و
دیگر حکام مشتمل طلب حضور صادر فرمودند بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب چهارم نیم ماه شعبان از بلخ کوچ نموده و وسط
ماه مبارک رمضان چون بکنار دهنه های دره رسیده
منزل فرمودند شمشیر خان نام که بکنار رفته بود هفت هشت
هزار ازبک چهار طرف او فرو گرفته صدای دار و گیر بلند ساخته
شتر و گاو بسیار متصرف شدند و جمعی کشته و زخمی گردیدند بهادر

صوبه دار السلطنة لاهور   صوبه اله آباد   صوبه بنگاله

لعـ کرور   للعـ کرور   عـ کرور

صوبه کابل   صوبه ملتان   صوبه بهار   صوبه مالوا

عـ کرور   مدعـب کرور   للعـ کرور   للعـ کرور

صوبه اوده   صوبه تتهه   صوبه کشمیر   صوبه احمد آباد

مت کرور   هشت کرور   وعـ کرور   سـ کرور

صوبه خاندیس   صوبه برار سوای پیشکش   صوبه دولت آباد   صوبه قندهار

للعـ کرور   و کرور   وحـ کرور   هفت کرور

صوبه بدخشان ایضا   صوبه بلخ باره تسخیر آمده   صوبه ظفر آباد

چهار کرور   هشت کرور   ملعـ کرور

غره جمادی الثانی بدستور هر سال جشن آغاز سال بیست
و یکم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری منعقد
گشت بعد رسیدن خبر هزیمت عبد العزیز خان چون
اخبار بی اعتدالی اوزبیکان همراه نذر محمد خان پی هم میرسید
بادشاهزاده محمد مراد بخش را برای تنبیه آن جماعه مرخص فرمودند

در تيعض عريضه نذر محمد خان مشتمل بر عرض حال پر ملال خود و اظهار

ندامت و پشيماني و اراده ملازمت باميد عفو تقصيرات و در

دستگيري و طلب استمالت نامه با خبر دست کشيدن از

بقيه از تاخت تاراج ملک رسيده بادشاهزاده محمد مراد

بخش را از روانه شدن سمت توران موقوف داشته

بصوبه داري کشمير مقرر و مرخص فرمودند و خود اوايل ماه ماه

رجب از دار الملک کابل متوجه دار السلطنت گرديدند در تيول

ايمن و فوجدار سهرند را بر حسن تردد اضافه محصول و آبادي

ملک اضافه پانصدي بر هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار

و خطاب راجه مرحمت فرموده مفتخر ساختند نجابت

خان که در رسيدن حضور بموجب حکم تاخير نموده بود بعد

رسيدن از ملازمت ممنوع ساخته تعينات کابل فرمودند

بادشاهزاده داراشکوه که بسبب عارضه اهليه در لاهور مانده

بود بعد عبور آب اتک آمده ملازمت نمود الماس

بوزن صد رتي قيمت لک روپيه مع خلعت و اسپ سواري

خان بهدو شمشیر خان رفته ازان احاطه نجات داده تا رسیدن
غوربند سه دفعه با آن گروه مقابله صعب روداده و هر بار
آدم بسیار بکار آمدند و از آنها نیز جمعی کشته گشتند بعد رسیدن
غوربند تهانه مستحکم در انجا تا عبور لشکر برای سرراه از یکیه
قرار داده ده لک روپیه خزانه که در انجا موجود بود همراه گرفته
روانه شدند از دره غوربند گذشته چندین هزار قوم هزاره اطراف
و پیش روی لشکر بادشاهزاده گرفته عجب بازاره قتال
و جدال برافراختند و مال و اسباب بسیار بدست آنها
آمد و کار بجای رسید که بر خزانه ریختند بهادر خان یکه تاز
خود را رسانده در دفع شر اجماعه کوشید باز تا آخر روز
لشکر در محاصره و کار بر فوج و بهیر باقی مانده تنک بود و ذو
الفقار خان و نور الحسن که همراه خزانه بودند بعد تردد نمایان
زخمی گردیدند وقت شام اگرچه امید نجات از آفت آن
گروه بهم رسید اما باز تا یکپاس شب که لشکر بکمال تصدیع و کلاله
بمنزل رسید صدای دار و گیر محاصره هزاره باقی بود و بر خزانه دست

ساختند آن شب لشکر مع چهار پایان بفاقه صبح نمود ند بکتل هندو

کش که رسیدند از تنگی راه و بسیاری برف و یخ سر راهها بار بردار

بسیار تلف شدند هر جانور که افتاد لگدکوب آدم و چهار پا گردید و

هر سوار و پیاده که از پا در آمد باز فرصت برخواستن نیافت بهر

حال اگرچه بادشاهزاده خود سلامت خیریه بکابل رسانند و اما بهادر خان

و خواجه نورالحسن و ذوالفقار خان را که با خزانه و اسباب زیاد تے

و بهیر عقب گذاشته بودند عجب تهلکه و کشاله بر آنها رو داد

اوّلا بعد جدا شدن از بادشاهزاده برف باران بشدت

چند روز بر آنها باریده فرصت چشم بر هم زدن انداد و باد

زمهریر آسا چنان وزید که چارپا و آدم بیشمار تلف گردید

خصوص بار بردار و شتران خزانه قطار قطار هر جا خوابیدند

برنخاستند و از بسیاری برف و افتادن نزم که بزبان

هند دهندور گویند کوه از نظر غایب می شوند و در مجلس واحد

که چون شب تاریک میشود صورت آدم اصلا بنظر نمی آمد

بهادر خان و ذوالفقار خان با لشکر خود بی اختیار تباهی و

خاصه مرحمت فرمودند فرزندان نذر محمد خان تیر همراه
بادشاهزاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند بعد
رسیدن لاهور زیاده از دو سه مقام ننموده متوجه دار الخلافه
شدند بسهرند که مضرب خیام گردید خبر رحلت اسلام
خان صوبه دار دکن بعرض رسید بساداب خان برادر
او که در دولت آباد بود محمد اشرف پسر او که نیابت برهان
پور داشت و دیگر فرزندان موافق مراتب هر یک اضافه
و خلعت ماتمی مرحمت فرمودند و اموال بورثه معاف نمودند
بشه نواز خان صوبه دار مالوا حکم صادر شد که تا رسیدن
صوبه دار خود بدولت اباد رسانده از بند و بست
انجا خبردار باشد از عریضه نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از
حاصل نمودن شرف ملازمت امید وار است بعطای
قلعه میمنه سربلندی حاصل نماید در جواب فرمان صادر شد
که بعد رسیدن حضور بعنایت زیاده از درخواست او
رعایت خواهم فرمود درین اوان از پیش نذر محمد خان که

بر سر خزانه فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نموده با

وجود برداشتن زخمهای کاری وافتادن بالای هم سخت

جانی را کار فرموده دست از خزانه برنداشتند اگرچه از سعی

و جانبازی بهادران که دران عهد از دلخوشی پرداخت

و ترس زوال دولت از طرف بادشاه قدردان ضابط

داشتند غایبانه چنان جان و مال و عیال خود را نثار نموده در

محافظت مال ولینعمت کوشیدند خزانه بادشاهی محفوظ

ماند اما چهارپنج هزار اسپ و چارپایان هم جان دیگر که مانده بود

با مال و عیال و ناموس مردم بتاراج و غارت بردند و منصب

داران بسیار با مردم بازار باسیری گرفتار آمدند و باقی چارپا

که طاقت حرکت نداشتند و از دست بردوتاخت ره

انجا ماندند زیر برف تلف شدند تمام لشکریان سواری و پیاده

گشته مال و اسباب و زن و فرزند بباد داده حیران و سرگردان

نوحه کنان و بر سر و سینه زنان دران تنگنای چترو

افتادند و خزانه علاوه و مال جان آنها که برای آن بمه

جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه و لشکر تلف گردید

و هر چند سعی مینمودند بمضاعف قیمت شتر و گاو میسر نمی

آمد و اگر صحرانشینان بقیمت خاطر خواه میفروختند بار شب

بلکه روزانه آمده با اشیای دیگر هر چه یافتند دزدیده می

بردند ذوالفقار خان تا مقدور تردد نموده هر چه تو دلست

شتر سرانجام داده مع باربردار بقیه الهلاک خود خزانه

بار نموده نزد بادشاهزاده روانه ساخت چون دیگر اصلا

باربردار میسر نیامد خود با باقی خزانه مقام نمود و برف و باران

شب و روز می بارید و فرصت تردد نمید از آنکه بهادر خان

بفاصله چند کروه فرود آمده انتظار ذوالفقار خان می کشید

درینحالت هزاره با فوج خونخوار آدم ربا آمده بر سر خزانه

ریخت و با ذوالفقار خان و دیگر مردم بادشاهی عجب

هنگامه قتال و جدال میان آمد و رستخیز عظیم برخاست

و کار بجای رسید که همه سرداران و سپاه دست

از مال و عیال و ناموس خود برداشته با عدم سواری پیاده

بحال تباه اکثر پیاده بودند از عقب رسیدند شتر و تقسیم باربردار

برای برداشتن خزانه و بعضی اسباب ذوالفقارخان و دیگر مردم

آبرو پیاده داده گشتند چون در بدن چارپا از برف و سرما و ناخوشی

خوراک جز پوست استخوان نمانده بود باربردار برای برداشتن

خزانه وفا ننمود ناچار هر دو سردار فرمودند که صندوقهای خزانه

را بشکافند و وا نموده خریطه شمار حواله جماعه داران نمایند

که به برادری خود داده بر اسپ و سر خود برداشته ازان مهالکه

برآرند و خیمه بسیار و باقی اسباب سپاه که ماند همانجا

انداخته روانه شدند باز هزاره سر راه گرفته نمودار شد و بعد از

زد و خوردی که بمیان آمد و سرداران بذات خود از ملاحظه

آبرو تردد و جلادت تمام بکار بردند خزانه را محفوظ دفعه

سوم چهارم از دست برد آنجماعه محفوظ برآوردند و سالم

بکابل رسانیده ملازمت بادشاهزاده نموده مورد آفرین

گشتند الحال تند کار حضور می پردازد که بعده که بادشاه چهار

منزل دهلی رسیدند بندهای بادشاه باستقبال آمده شرف

آفت بر سر خود اختیار نموده خزانه از چنگ انگروه سالم
برآوردن غنیمت دانسته بودند و برداشتن و با خود بردن
مشکل و گذاشته رفتن معلوم و با کمال بی سر و سامانی با خزانه
ماندن و گشاله کشیدن از ملاحظ باز تاختن هزاره مشکل
زرد نکه هزاره از مال تاراج سنگینی بار شده بود و بهادر
خان برین ماجرا اطلاع یافته خواست تعاقب
آنها نماید الجماعه خبر یافته بعضی اشیای سنگین و چار پای لنگ
و لاغر بیجا نزانه اخته و گذاشته رفتند مردم بهادر خان از
پی شتافته آوردند بهادر خان از شنیدن آنجا دره و افتاده
ماندن خزانه فرمود که اول شتران خود و پسران و خویشان
او بعده بار بردار هر کرا یافتند کشیده گرفته با اسپان
نیم جان خود را بذو الفقار خان رسانده عذر جدا افتادن
می خواست و درین ماهی از شدت سرما و باریدن برف
کم طاقت و پوشش کم کسی مانده بود آدم بسیار
تلف شدند و بعد رسیدن بهادر خان که لشکر او نیز

که دیوان مالوه بود مقرر فرمودند درہمین اوان معروض گردید
که جان نثار خان تیول دار منده سوار که زمینه از مفسدین نما
گرفته نزد او آورده بودند در وقت استفسار احوال جد برآز
کمر دیگری یا رسیده بجستی و چالاکی تمام برشکم جان نثار خان
رسانده کار او تمام بعد داخل شدن بقلعه دار الخلافه اکبراباد
روزی دیوان فرموده بودند و فیلان پیشکش از نظر میگذشتند
در انوقت ماده فیل آوردند که تقرب خان را نظر خواهش بران
ماده فیل افتاد و آهسته بگوش علاء الملک گفت که اگر این
ماده فیل را بادشاه بمن عنایت نمایند زهی مراد دل من علاء
الملک از روی مطایبه در جواب گفت آرزو عیب
نمی باشد هنوز سر گوشی تمام ننموده بودند که بادشاه
روشن ضمیر طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این ماده
فیل را بتو بخشیدیم درینولا بعرض رسید که یک قطعه الماس
از کان تعلقه عبد الله قطب الملک بر آمده که وزن آن
صد و هشتاد رتی جوهریست حکم شد بقطب الملک بنویسند

اندوز ملازمت گشتند اوایل ذیحجه حوالی دهلی مضرب خیام گردید

ز انکه از مدت هشت نه سال مکرمتخان و غیرت خان و غیره

برای تیار ساختن قلعه و اباد نمودن شهر نو احداث

شاهجهان آباد بدستیاری معماران کهن کار مامور گشته بودند

و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل و هشت بنای عمارت

قلعه که درون اساس ریخته شده بود مکرمتخان خبر تیار شدن

عمارت قلعه بعرض رساند خود بدولت سوار شده آمده

اول رستهای بازار و چوک را ملاحظه نموده بعده اندرون قلعه

تشریف برده همه جا بنظر غور در آورده برای تیاری و اتمام

بعضی مکانها که تا روز جشن جلوس فرشی نمایند تاکید فرموده

عاقلخان خوانی را برفاقت یوسف خان برای تاکید اتمام

باقی عمارت و جاری ساختن اب در حوضها گذاشته متوجه

اکبر آباد گشتند از واقعه بندر سورت بعرض رسید که علی

اکبر اصفهانی حاکم بندر سورت و کفایت را هندی در اثنای

گفت گوی لایعنی جمدهر زده کشت از انتقال او معز الملک

نقد و جنس بابت مکه متبرکه مصحوب رسید احمد سعید که سابق نیز نذر
مکه و مدینه منوره برده بود روانه آنمکان شریف نموده فرموده شد
که از انجمله پنجاه هزار روپیه جنس خرید احمد آباد جهت شریف مکه
رساند باقی بمردم بیچاره و مستحقین و مسکین هر دو مکان
متبرک قسمت نماید و قندیل بدر روضه منوره بهاء ویزده بادشاه
زاده محمد شجاع را لعل قیمت لک روپیه عطا نموده روانه بنگاله
ساختند و بادشاهزاده محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیدند
که صوبه دارد کن نمایند روزی فیل مست در مقابل راجه بدسنگه
که بحضور بادشاه استاده بود حمله نمود راجه متوجه دفع شر او گردید و
یکی از همراهان راجه نیز بود و راجه رسید فیل هر دو را زیر خرطوم و
دندان خود کشید راجه از زیر دندان آن بلای سیاه جدهر کشیده
بر خرطوم او زد و در بعض جرخی آتشبازی مقابل او لی نام سر
دادند فیل پس پا گردید و راجه با رفیق خود بلا آفت از زیر دندان
فیل برآمده مورد آفرین گردید و پنجاه هزار روپیه منجمله مطالبه
که ذمه او بود در انعام او عطا فرمودند بادشاهزاده محمد

که آن الماس را بصورتیکه از کان برآمده بعد ورود حکم بقیمت
در آورده منجمله زر پیشکش مقرری محسوب نموده روانه حضور
سازد روزی که حکم بقطب الملک رسید چون قبل ازان
الماس را حواله حکاک نموده بودند ده رتی ازان سنگ
پیش بها بتراشش در آورده بودند بعد آن تراشش آنرا موقوف
داشته اطاعت حکم نموده بجنس روانه حضور ساخت
بعد رسیدن حضور تجویز جوهریان با وقوف برآمد یک
لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آوردند و بیست هزار روپیه
ریزه تراشه او را نیز قیمت نمودند قضا را هما روز شمامه
عنبر بترکیب قندیل بوزن هفت صد توله که ده آثار سه
شاهجهانی شد خشخاشیه فرد اول از نظر گذشت پنجاه
هزار روپیه بقیمت آن بعرض رساندند بخاطر خیراثر رسید
که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و آن
ریزه الماس مرصع نموده آن الماس صد رتی را بالای
آن در آمد آن قندیل بی عدیل را بایک لک و پنجاه هزار روپیه

فوورودی در طالع سعد و ساعت مسعود در قلعه مبارک شرف نزول فرمودند
دران روز عشرت افروز دارا شکوه را از اصل و اضافه بیست هزاری
سی هزار سوار نموده چهار لک روپیه نقد و لک روپیه مرصع به حکم
صاحب قدسیه عنایت شد و بهمین دستور بهمه جمله نشینان
سرای عصمت اندرون و بادشاهزادها و امرا نقد و اضافه و جواهر
مرحمت فرمودند سعد الله خان و دیگر مقربان و روشناسان جمله
صد امیر از عطاهای اضافه و جواهر مفتخر گردیدند و تا بیست روز روز ایمن
آرزوی فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع زر سرخ
و سفید و گوهر مالا مال بود و حافظان و نغمه پردازان ایران و
توران و کشمیر و رقاصان پری تمثال و مقلدان جادو فن هند از
ذکور و اناث طبق طبق زر یافته ذخیره سالها اندوختند و اکثر
اهل حرفت از گذرانیدن گل از باغ صنعت خود ثمر مراد از نخل
آرزو چیدند خانه نماند که در شادی برروی او مفتوح نگردید و کاشانه
نبود که نتیجه مراد درآن خانه افروخته نشد از جمله تاریخ صاحب طبعان
شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد بسنه اتفاق الطبق

اورنگ زیب بعد عبور از آب اتک بموجب حکم برای آرام
سپاه طرف ملتان که در اقطاع بادشاهزاده بود روانه گردید
و بیست لک روپیه در همان صوبه از محصول محال بادشاهی عنایت
فرمودند قلعه داری اکبرآباد بباقی خان فرموده دوازدهم ربیع
الاول براه دریا متوجه شاهجهان آباد شدند و فرمودند که اکبرآباد
را مستقر الخلافه و شاهجهان آباد را دار الخلافه می نوشته
باشند بیست و دوم شهر مذکور نزدیک قلعه نزول فرمودند
چون در مدت هشت سال بخرج مبلغ شصت لک روپیه
که ابتدای اهتمام آن بغیرت خان تعلق گرفته بود بعد دو
سه سال الهوردیخان داروغگی نمود و آخر صورت اتمام
و اهتمام آن باسم مکرمتخان پذیرفت عمارت قلعه گردون
بنا و مکانهای آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام
و حمام در سنه بیست جلوس مطابق سال هزار و پنجاه و
هفت سرانجام اتمام یافت و بیست و چهارم ربیع الاول
سنه هزار و پنجاه و هشت موافق سنه بیست و یک جلوس بیستم

وغیره بیست امیر خود را نزد امیر الامرا رسانند و از انجا بتجویز

او بکومک نذر محمد خان روانه شوند رای رایان که مدت تارک

علایق روزگار گشته در بنارس منزوی بود به تحریک جاذبه

الفت الودگی دنیا خصوص حب حکومت و ریاست اگرچه

تعلق سخنکی دیده از بدیهات باشد در دل و جگر انسان

چنان جا میکرد که تا دم مرگ دست بر نمیدارد گریبان گیر

گشته بحضور آورد بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار رو

خدمت دیوانی کل دکن ضمیمه فوجداری بکلانا سرفرازی یافت

بادشاهزاده محمد مراد بخش از کشمیر رسیده تسلیم منصب

اصل و اضافه بیست هزاری بیست هزار سوار و عطای دیگر

نموده رخصت دکن گردیده و شه نواز خان را بطریق اتالیقی

مقرر فرمودند [illegible]

[illegible] جشن آغاز سال بیست و دوم از جلوس

مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت رونق افزای قلعه و شهر نو شاه

گردیده نوازه خان را هزاری هزار سوار اضافه عطا نموده از اصل و اضافه

عجب شهر آباد گشته از ابتدای بنای آبادی شهرهای سواد
اعظم هندوستان چنان شهر فیض نشان کسی نشان نه داده
بلکه تا چشم گردون وضیع و شریف پرور نظر بر گهواره نشینان
ارض این کهنه سرا انداخته بدین رنگینی شهر و چنین عمارات
عالی و رستهای وسیع دلپسند ندیده چنانچه شاعر گفته

تعالی الله چه شهر است اینکه از شان — گذشته بر بنای او ز کیوان
ز طرحش هند زیب و فر گرفته — جوانی از جهان از سر گرفته
جهان را گر به از خود یاد باشد — همین شاه جهان آباد باشد
بهر از وسعت او تا خبر شد — ز رشک از شام غم باریکتر شد
جگر از غیرتش خون شد یمن را — عقیق او گواه است این سخن را
ز خوبیهای او هر که کند یاد — رود صد دجله اشک از چشم بغداد
ز خاکش مشک بو میکند وام — خطا باشد در او بردن ز چین نام

دریتولا از عرضداشت علیمردانخان بعرض رسید که عبد
العزیز خان پسر نذر محمد خان باز لشکرکشی بر سر پدر بقصد
تسخیر بلخ نموده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس

خراسان فراهم آورده تا رسیدن شاه با مصالح دیگر قلعه گیری موجود

سازد و نیز شنیده میشود که شاه اراده دارد که چون در ماه دی

و بهمن بسبب وفور برف در زمستان لشکر هند و ستان بکومک

قندهار نمی تواند رسید خود را خلاف دستور ایران که سه ماه سفر

و تردد نمی نمایند بپای قلعه برساند و نیز ظاهر شد که شاه تحلی نام با نامه

شاه ایران بقندهار رسیده روانه حضور گردید بادشاه بعد استماع

اینخبر بفکر روانه نمودن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب افتاده

سعد الله خانرا که صاحب السیف و القلم باتدبیر دانسته بودند با یکصد و

دویست امیر روشناس که شصت هزار سوار طومار فوج میشدند

نمودند باده هزار برقنداز با تالیقی و رفاقت بادشاهزاده مقرر

ساختند و فرمودند که از مردم ایران کمتر داخل فوج بندی نمایند

و تبلام نایب دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که مرقاه

ایلچی ایران رسد نگذارند که پیش بیاید در بنخص بعرض رسید

که علیمردان خان بموجب نوشته قلعه دار قندهار پنجهزار

سوار و هزار برقنداز بسرداری کاکر خان افغان و نور الحسن بخشی

پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه فرمودند چون خبر
مصالح عبد العزیز خان محمد خان رسیده روانه نمودن فوج
کومکی موقوف نمودند و بهادر خانرا صوبه ملتان مقرر فرمودند
در ینولا دیوانیان مبلغ کلی مطالبه سرکار بر ذمه بهادر خان بر
بعرض رسانند حکم شد که چون بهادر خان مدت در مهم بوده
و چند گاه جاگیر نداشته طلب ایام بیجاگیری او را عوض مطالبه
محسوب نموده مجری دهند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بحضور
رسیده مورد عنایات گردید شیخ فرید قطب الدین که بعد از
نامور شدن همراه بادشاهزاده محمد اورنگ زیب خود را نتوانست
رسانید از منصب ساخته روزیانه مقرر کردند از عرضداشت
قلعه دار قندهار بعرض رسید که شاه عباس از صفاهان اواخر ربیع
الاول سنه هزار و پنجاه و هفت با سی و چهل هزار قزلباش بقصد
تسخیر قندهار برآمده اوایل شعبان بمشهد مقدس رسیده و یکی از
امرای خود را پیشتر بهرات روانه ساخته که ده هزار سوار مقرری
تاجیک رعیتی که بطریق کومک رفاقت مینمایند و دیگر افواج اطراف

نموده قرار بران دادند که چله زمستان در لاهور بسر برده

و انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم برای طلب آنها رفته

بود نیز می کشیدند و چشم براه خبر روانه شدن شاه

از پای مزار شاه خراسان داشتند هنوز خبر کوچ و مقام

در دربارها تحقیق نبود که خبر رسیدن شاه عباس بپای

حصار قندهار از نوشته قلعه دار ظاهر گردید عرضداشت

نموده بود که شاه عقل تباه از غرور افزونی سپاه بخت جانی

بکار برده بطریق ایلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش بد

معاش و ترک و تاجیک خراسان و توپخانه عظیم در

اوایل ذیحجه و دی ماه آلهی که زمین و آسمان تخته بند

لخت برف و یخ گردیده و عالمی زیر لحاف برف جابستان

بپاسبانی جان درمانده بود از ملاحظه رسیدن کوکب کومک

همایون پروای برف و یخ راه ننموده خود را رسانده بمحاصره

قلعه پرداخته هر چند که زود تر بفریاد محصوران رسند صلاح دولت

ابد بنیاد خواهد بود بعد عرضی با دلسا مژده ظفر پیکر محمد اورنگ زیب

احدیان و راجه امرسنکه کومک بقندهار روانه ساخته ابتدا بخاطر
گذشته بود که بادشاهزاده را از دار الخلافه رخصت نموده
بازخود متوجه شوند باز چنان قرار یافت که تا کابل یا لاهور
بطریق استعجال باتفاق طی منازل نموده بعد رسیدن کابل
بادشاهزاده را پیشتر روانه سازند بعد از قطع مراحل که بلاهور
رسیدند بعضی امرای آرام طلب ناآزموده کار باظهار خیر
خواهی خلق الله و رسیدن ایام چله زمستان بعرض رسانند
که اگرچه قلعه دار خبر حرکت و قصد شاه که در ایام شدت
برف و سرما خود را بپای قلعه برساند نوشته اما قزلباش
درین سه ماه دی و آذر و بهمن تاب سفر و مهم ندارد و رسیدن
شاه عباس تا انقضای ایام برف بمحاصره قلعه خلاف عقلست
درینصورت لشکر خود را درین دو سه ماه در لاهور آسوده
ساخته پیشتر متوجه باید گردید درینضمن خبر کم یابی غله و
کاه که دران سال از کمی باران گرانی همه جنس ماکولات
بود خصوص طرف کابل بعرض رسید لهذا فتح اراده کابل

فی نفر بمنصب دار کم قرار و تابینان منصب بطریق انعام برای
سرانجام یراق رسانند و سعدالله خان را وقت رخصت در
خلوت ارشاد نمودند که بزودی نزد پادشاهزاده رسیده باتفاق
بسرعت تمام تا مقدور زود بقندهار خود را برسانند اگرچه اغلب
قبل از رسیدن پادشاهزاده فوج شاه از ملاحظه صدمات مواکب
کواکب شمار در پای حصار استقامت نتوانند ورزید و برگشته
روند اما اگر خدا نکرده تا رسیدن افواج پادشاهی قلعه بتصرف
قزلباش درآمده باید که خود را گرم و چسپان رسانند و فرصت کم
نمودن جا و فراهم آوردن ذخیره تازه نداده بمحاصره قلعه بسرعت
بنحوی که از حضور مقرر شده بپردازند و در دلدهی امرا و سپاه
بکوشند و بعد روانه شدن سعدالله خان خود غره ربیع الاول
متوجه کابل شدند و کوچ بکوچ طی مسافت مینمودند روز
که از آب اتک عبور واقع شد هنوز سواری خاصه از
کشتی فرود نیامده بود که گرز بردار از قندهار بطریق
ایلغار در کمال اضطرار رسیده بخانه جعفر خان رفته

بهمراي علامي سعد الله خان و ديگر امراي ذو الاقتدار و روشناسان
جلادت پيشه که اکثر از سادات بزد آزما و مغلان جان فدا و زرا جپوتان
کارزار ديده و افغانان رزم آزموده که جمله از ساير وتو يگانه
و احديان هفتاد هزار سوار پيشتر تعين و مقرر نمودند از انکه
بادشاه را وسواس و تقيد ساعت موافق تجويز منجمان بسيار بود
و تا جدا نمو دن جواهر و ديگر لوازم رخصت فرصت ساعت
و فا نمي نمود بادشاهزاده را پي عطا نمودن لازمه روز مرخصي فرمود
فاتحه خوانده رخصت نموده فرمودند که خود را بطريق ايلغار بر
بملتان رسانده بگرد آوري سپاه و سرانجام مهم بپردازد و
خلعت و جواهر و اسپ و فيل خاصه بقيمت دو لک پنجاه هزار
روپيه براي پادشاهزاده با خزانه هشتاد لک روپيه
همراه جمله الملک سعد الله خان از عقب روانه ساختند
و گرز برداران و سزاولان براي برآوردن امرا
و لشکر وو تانند ن سه ماهه بمنصب داران قديم و جديد
تعين نمودند و فرمودند سواري طلب سابق و سه ماهه پيشگي صد روپيه

نام از یکی و حوصله بباد و دادن قلعه دار که انتظار کومک
نتوانست کشید و صدمات جان ربا از طرف قزلباش
بمحصوران رسید قلعه دار مغلوب هراس کشته بسرداران
شاه رجوع آورده قلعه را داد گویند یکی از جاسوسان نخته کار
از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیقت سختی و کمی کاه و گرانی
و کمیابی غله فوج قزلباش و تزلزل رسیدن کومک شد و سستی
مطلع کردیده هرچند سعی و جهد نمود باز خود را از خبر داری
و بند و بست لشکر ایران بقلعه دار نتوانست رسانید ناچار
حقیقت بر پارچه کاغذ نوشته بر تیر بسته اندرون حصار که
بدست پاسبانان زیر دیوار آید انداخت و آن پارچه کاغذ
بقلعه دار رسید اما فایده به لباختگان محصوران صاحب اختیار
نداد و بعد بنای گفتگوی صلح بیرون قلعه پانزده روز در پیغام
پیام امان جان و ناموس و مهلت برآوردن مال و عیال تقسیم
ذوالفقار حیدر کرار گذشت و نهم صفر سنه هزار و پنجاه و هشت
قلعه دار برآمده چون برای رفع بدنامی از جمله شروط عدم ملاقات وقت

زبانی ظاهر نمود که بعد بر آمدن من دو منزلی نارسیده خبر رفتن

قندهار بتصرف شاه ایران انتشار یافت و آخر روز بهار روز

نوشته جات حاکم غزنین مصحوب قاصدان سریع السیر مشتمل بر

خبر مذکور رسیده وجعفر خان بخدمت بادشاه آمده نوشته جات

را گذرانده باعث بیدماغی بادشاه و امرای خیرخواه گردید اگر

ذکر محاصره و تسخیر نمودن شاه و تردد محصوران که آخر کار فایده

نداده و قلعه از دست دادند مفصل برنگارد بطول سخن منجر میگردد

حاصل کلام یک ماه در تردد مورچال پیش بردن و نقب

دوانیدن و یورشهای باجلادت نمودن قزلباش و شب

و روز از اندرون قلعه تگرک گوله و توپ و تفنگ و حقه

آتش و بان شرربار باریدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ریختن

و از طرفین آدم و چارپا کشته شدن گذشت و قریب هزار

و پانصد نفر از لشکر شاه با جانور بسیار کشته و تلف گردید

و زیاده از پانصد کس محصوران نیز نقد هستی بباد فنا

دادند آخر از دل باختن محصوران و ساخت شادی بیگ

چون بسبب عسرت غله و علف و شدت برف ادم و دواب
بسیار از لشکر شاه تلف میشدند اواخر صفر المظفر شاه عباس
از پای قلعه برخاسته متوجه فره و هرات گردید و ده هزار سوار
و تفنگچی همراه محراب خان قاجار در گذاشت الحال بذکر
بادشاهزاده می پردازد که چون بادشاهزاده را بعد رسیدن
ملتان برای گرد آوری امرا و سپاه چند گاه توقف رو داد
و بارش های کننده بهار مانع حرکت گردیده لی هم بر حقیقت
قندهار مطلع گردیدند بعد کوچ سعدالله خان و بادشاهزاده
در وسط ماه صفر باهم ملاقات نمودند نوشته خلیل بیگ که برای
اصفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار در راه رفته بود
رسید مشتمل بر اینکه برف آنقدر سر راهها و دستها گرفته که اگر یکماه دیگر
نبارد شاید بدشواری ازین راه تردد میسر آید و درین ماهها
لی هم احکام تاکید زود رسیدن بپای قلعه قندهار وارد میگردید
ناچار بر راه شارع متقری بسلا گذاشته براهنمائی زمینداران
کوه نورد راه بالای کوههای آسمان شکوه که دو هزار

ملازمت شاه قرار یافته بود باتفاق کاکر خان و نور الحسن کوکی
و دیگر همراهان رفته ملازمت پناه نمود و شاه مهربانی زیاد
هرچند تکلیف خلعت و دیگر رعایت بمیان آورد از راه
پاس عیب پوشی خلعت نپوشیده مرخص گردید و شاه
بدرقه داده باعزاز روانه ساخت و محراب خان نام را که
مدتها قلعه داری اطراف سرحد روم نموده و کار آزموده تهور
پیشه بود قلعه دار نمود و محراب خان نایب در قلعه گذاشته
بتسخیر قلعه بست و زمیندار و غیره طوایع قندهار پرداخت
اگرچه محصوران آن قلعه جات چند روز دست و پا زدند و در
یورش دو قلعه قریب پانصد نفر از مردم قزلباش و سه صد
آدم از محصوران مغلوب کشته شدند اما قلعها زود
بتسخیر در آمدند و قلعه داران بست و غیره که بعد گرفتن
پیمان امان مع همراهان نزد محراب خان برده شرط
جانفشانی بتقدیم رسانند بقیة السیف را مقید ساخته
نزد شاه مع مال و عیال آنها روانه ساخت و شاه آنها را آزاد نمود

چند روز در کابل توقف برای خرید اسپ و بار بردار
که اکثر پیاده و بی سر و سامان گشته بودند ضرور گردید
از کابل که بغزنین رسیدند علف اصلا دست بهم نداد
مگر برای مردم خاص بقیمت زعفران میسر آمد و غله گاه
یکروپیه آثار گاه یکنیم آثار بتصدیع تمام بهم میرسید کار
بر لشکر تنگ گردید و خبر رسید که از غزنین تا قندهار
بسبب لشکرکشی قزلباش اصلا جنس ماکولات انسان
و چارپا میسر نمی آید جملة الملک مصحوب قاصدان سریع
السیر حقیقت عسرت سپاه و صعوبت راه بخدمت
بادشاه معروض داشت در جواب حکم صادر گردید که
در ملک گیری رفاهیت طلبی نمی باشد بهر وجه زود خود را بقندهار
باید رساند و قزلباش بد معاش را فرصت فراهم آوردن
ذخیره نباید داد و غله حوالی قندهار که قابل درو شده
نگذارند که مردم قلعه متصرف شوند بعد رسیدن
تاکید تهدید آمیز در لشکر منادی فرمودند که از غزنین اذوقه

و هفت درعه ارتفاع آن به پیمودن جریب آمد همه
سپاه پیاده گشته اسباب زیادتی را پاره انداخته
پاره سوخته ما یحتاج ضروری لابدی سلاح برداشته اکثر
خانه بدوش گشته بار بردار ح را سگ بار ساخته روانه
شدند عجب هلکه و کساله بر لشکر رو داد اکثر بار بردار
از بلندیهای سر بفلک کشیده که افتادند در غار
هر چنان ناپدید شدند که نام و نشان آن نیافتند و
بسیاری از سرما هلاک شدند و نوکر و غلام نمک بحرام
هر که نانی برخاسته میرفت سنت بر سر آقا میگذاشت
و هر که با اساس البیت و پرتل باخت کوه نشینان
آنجا مفقود الاثر میگردید باعث نوحه و دست افسوس
بر هم زدن آقای سوخته جان میگشت و غله و کاه بمرتبه
نایاب گردیده که نانی بجانی ارزان بود بدین حال افتان
و خیزان بکابل رسیدند بعد رسیدن کابل که رفاهیت
شد بیگر ذبیه و دو روپیه شکم آدم و چهار پا سیر نمی شد

خود را رسانده قابوی یرشی بنظر آورده ملجار خود

ساختند مردم قلعه خبر در رسیده از سرداران تفنگ

و انداختن حقه آتش و سنگ و اقسام آتشبازی و انواع

آلات مهمان کش جان ستان چنان کار بر راجپوتان

تنگ آوردند که ازان اظهار تهوری پشیمان گشته

جان بسلامت ازانجا برآوردن غنیمت دانسته از ملاحظه

بدنامی و پابندی عزت بهانه جو گردیدند و جمع کثیر ازانها

کشته و زخمی در دست لاف گشتند سعد الله خان

برین جرات پیش قدمی سپاهی آنها اطلاع یافته براجه

پیغام داد که اگرچه برچنین جرات چنان اضطراب

نمودن بحکم بیجا واقع شده اما الحال ازانجا حرکت

نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعه

خواهد گردید باید که دل قوی داشته تا رسیدن تختها

و دیگر مصالح مورچال اشجار جنگل را پناه خود ساخته

و حکم رسانیدن مصالح مورچال از کجاوه و غیره مدو کومک

بقدر کفاف قوت لایموت بردارند وبعد مقام پانزده روز
کوچ نموده هفت فوج قرار دادند و هراول وجرنغار وبر
نغار همراه فوج مقرر کرده در سه کوچ بقلعه کالی رسیدند
که قزلباس بتصرف آورده بانز از شنیدن رسیدن
فوج هندوستان قلعه را خالی گذاشته رفته بودند وسط
ماه جمادی الاول نزدیک باغ گنج علی موافق ساعتی
که از حضور مقرر شده بود رسیده مقابل قلعه فرود آمده
بتهیه فراهم آوردن آلات واسباب مورچال ونقب
کندن ودمدمه بستن پرداختند وروز سیوم راجه بهادر سنگه
وغیره جمعی از راجپوتان جلادت پیشه تا تجربه کار تسخیر
چنان قلعه را از دست چنین قلعه داران کار سرسری داشته
محض آنکه طرف از طرفهای قلعه خالی بنظر آنها درآمد بلا
حکم واطلاع سردار باظهار فدویت وکار طلبی موافق
روبه تهور بسکان جان باز بازینهای جلادت وکمند
های جرئت در فراز ونشیب دامن کوه بو پناه حصار

چون خلاف توقع از ایشان بعمل آمد هرچه عوض دارد گله
ندارد و سابق چون در ایام رسیدن خبر شاه بخراسان
بقصد محاصره قندهار بر خبر رسیدن شاه قلی بانامه اطلاع
یافتیم حکم نمودیم که شاه قلی را در لاهور نگاهدارند فی
الواقع هرگاه رشته الفت و محبت بغبار کدورت
آلوده گشته باشد دیگر فرستادن و نامه رسول و گرفتن
آن چه لطف دارد و باظهار یکرنگی دور بودن منافی
طریقه محمود و اخلاص کیشان سلف است بعده ده هزار روپیه
بشاه وردی بیگ عنایت فرموده حکم نمودند که هردو
نامه آور در جلال آباد رفته توقف ورزند بعد
رسیدن کابل هردو را باعزاز رخصت خواهیم فرمود داد
اخر جمادی الاول داخل دار الملک کابل گردیده روز سه
چهارم بدیدن علی مردانخان تشریف بردند از جمله پیشکش
لک روپیه جنس قبول نمودند [illegible]

[illegible] سابق [illegible] جشن آغاز سال

براجپوتان نمودن و بهر صورت بعد ضایع شدن آدم بسیار
وتردد زیاد درانجا مورچال قایم گردید واز هر طرف قلعه
صدای رستخیز عظیم و نایره دار و گیر سراپا هم بلند گشت
الحال کلمه چند از سوانح حضور بزبان قلم داده تحریر یافتی
ذکر محاصره خواهد پرداخت بعد از گذشتن پادشاه ارخن
ابدال بعرض رسید که شاه وردی بیک فرستاده شاه
عباس بکابل رسیده بحکم پیش آمدن نمیدهند حکم طلب
او فرمودند در منزل باغ فرح شاه وردی بیک رسید
امر نمودند که نزد جعفر خان و شایسته خان در مجلس واحد
حاضر ساخته نامه او را نگرفته از زبان ما بگویند که چون
ما را نظر بر محبت دیرینه و موروثی شاه بود یکی از
خواصان ناکرده کار را قلعه دار ساخته بودیم اگر میدانستیم
که از ایشان چنان حرکت بظهور خواهد آمد یکی از امرای
تجربه کار کارزار دیده را در قندهار میگذاشتیم که تا جان
باقی میداشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت

محمد خان با بندر رات عشرت در دولت هندوستان گشته

برفتن نزد پدر راضی نگردیده در حضور ماند از واقعه فوج

قندهار بعرض رسید که بهادر خان که از افغانان تهور

پیشه و پس قدمان کار طلب بود باجل طبیعی مرحله پیمای

سفر آخرت گردید دلیل و غیره هفت پسر و نوکران

معتمد او را جملة الملک نزد بادشاهزاده برده تسلیم تجویز

منصب بادشاهی فرموده پسر کلان که پانزده سال

داشت هزار و پانصدی هزار سوار دو تا سه هزار و نه صدی

نموده ند و چهار پسر را بسبب خورد سالی یومیه مقرر

فرموده ند الحال باقی احوال محاصره قندهار بگذارش

می آرد از یکطرف سعدالله خان و از طرف دیگر رستم

خان و قاسم خان و دیگر بهادران کار طلب جان باز بعد

کشته و زخمی شدن مردم بسیار مورچال و نقب

ها را در فرصت دو ماه بکنار خندق و نزدیک دروازه

ها رسانده و نزد بادشاهزاده مورد آفرین گشتند اما محراب

بست وسیوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و نه موافق
مسرا انجام سفر صورت اتمام یافت چون بتحریر و ذکر
فسادی که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و
سبحان قلی خان روداده پرداختن در فرصت
وقت نمی گنجد ما حصل ضروری بزبان خامه میدهد که
بعد از قرار گرفتن نذر محمد خان در بلخ که مکرر عریضه
او مشتمل بشکر عنایات و طلب فرزندان رسید
بادشاه عبد الرحمن خان را با دیگر وابستهای نذر محمد
خان که دو سال و چند ماه در خدمت بادشاه بودند
یک لک روپیه خرج راه و خلعت مع اسپ و فیل
خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و دیگر لوازم سفر عنایت
فرموده با لک روپیه دیگر برای نذر محمد خان روانه
ساختند جمله تا روز رخصت سه لک روپیه مع
زیور سوای عنایات و رعایتی که بیگم تا نمودند سه
بمتعلقان نذر محمد خان عاید گردیده و خسرو پسر نذر

بانی بنظهور می آمد اما سوای آنکه دلاوران جانباز بازوی
قلعه کشای بساط بی بضاعت جان را نثار کار ولینعمت
نمایند کشایش و فتح الباب دیگر بنظر نمی آید دریمضی
روزی از زبانی یکی از قزلباشی که زخمی گشته دستگیر
گردیده بود ظاهر شد که شاه بعد رسیدن هرات از
شنیدن رسیدن فوج هندوستان بپای حصار قندهار
سی هزار سوار بسرداری مرتضی قلیخان وغیره بست
امیر نامدار برای مقابله افواج همراه بادشاهزاده وکومک
محراب خان تعین وروانه نموده و هراول آنها نزدیک
رسیده درهمین حال که بعضی اقوال او را از اخبار لغو تصور
نموده گوش نمیدادند وجمعی در صدق وکذب آن
باهم گفت وگو وجدال داشتند یکی از نوکران بادشاه
که دستگیر لشکر شاه در ایام محاصره گردیده نوکری یکی
از همان مردم معتمد اختیار نموده بر اعتماد خود افزوده بود
بطریق جاسوس ازانطرف مرخص گشته خود را دیر نولا

خان بمرتبه در احتیاط بند وبست برج و باره و اهتمام
قلعه داري ميكوشيد كه شب و روز از وقت كوله
تفنگ وكوله هاي كوه رباي توپ وحقه هاي آتش بار
و انداختن سنگهاي تزلزل افزا بعد رسيدن مورچال
بلي كار فرصت سربالا نمودن عمله فعله و تردد سپاه
نميداد بلكه اكثر نقب هاي تيار شده زير پاي سلا
از ضرب كوله هاي زمين كوب ضايع و نابود مي ساخت
و هر يورشي كه بهادران جان سپار هندوستان مينمودند
بدون آنكه چندين هزار سر سران با تن هاي ايشان
مصالح پر كردن خندق ميكرديد فايده ديگر مرتب نمي
گرديد و چندين دفعه قزلباشي برآمده مقابل طلايه
لشكر شده و بر سر مورچال ريخته داد تهوري داده آدم
بسيار ضايع ساخته باز برق كردار بدر قلعه خود را
رسانيدند و بعضي اوقات جمعي از آنها نيز قليل و اسير ميكرديدند
و بزورهاي عظيم و جانفشانيهاي نمايان از عالم بالا و

بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده داد تهوری دلاوری داده بوده که
جمعی از طرفین کشته و زخمی گردیدند فیلان و چند قطار شتر و گاو
و هرچه از اسپان قزلباش مقتول بود انستند بدست آورده بسرعت
روی مراجعت نموده نزد بادشاه رسیده آمده مورد آفرین گردیده و صبح
آن که متواتر خبر رسیدن سی هزار سوار قزلباش بسرداری نظر علی
خان حاکم اردوبیل علیقلیخان و مرتضی قلیخان و دیگر امرای مشهور رزم
آزمای ایران اطلاع یافتند ازینطرف رستم خان و قلیچ خان با جمع
دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب پانزده هزار سوار و توپخانه
بسمت مقابل لشکر ایران شتافته بوده که علامت سیاه و گرد
سپاه لشکر قزلباش ظاهر گردیده سادات زره پوش و مغلان
کفن بدوش و افغانان مهوش و راجپوتان زعفرانی پوش اسپان
بجولان در آورده و سرداران ایران به پشت گرمی قزلباش با معرکه
کارزار گذاشتند ابتدا گوله تفنگ جانستان و بان آتش فشان در وسط
شعله افروزی یافته قتال و جدال گردیده بوده سه فوج قزلباش اسپان
بر دواشته از سه طرف فوج هندوستان درآمده شمشیرهای برق کردار آخته

رسانده باظهار خیرخواهی نزد قلیج خان که سابق در تابینان
او منسلک بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش
از طرف یمین و یسار از انجمله سه چهار هزار سوار جدا شدن برای
تاخت کپی مفصل ظاهر ساخت هنوز استفسار احوال از و
درمیان بود که خبر رسیدن فوج قزلباش و ریختن بر سر کپی
و مقتول و زخمی و زخمی ساختن مردم کثیر و دستگیر نمودن
آدم و چار پای بسیار انتشار یافت و غلغله عجیب
در لشکر رو داد و معاشر شتربانان و فیلبانان و استربانان
بعضی زخمی و جمعی عریان فریاد و گریه کنان رسیدند و از بیداد
انجماعه سیم پیشه که فیل و شتر و چار وای دیگر بیشمار قطار قطار
پیش انداخته بردند ظاهر ساختند رستم خان که از بهادران
یکه تاز و امرای جلادت پیشه دکن بود برین خبر اطلاع یافته بی آنکه
از بادشاهزاده رخصت حاصل نماید سوار شده تعاقب قزلباش
نموده چهار پنج کروه جریده تاخته بخصم رسیده بعد مقابل شدن
از هر دو طرف نبردهای صعب و حملهای مردانه بمیان آمده و مکرر

زنجیرهای صف ربای یک مینی و دومینی بخرطوم فیل داده

زنجیر در پای فیل سواری خود انداخته بدلیری مردم و پیاخته

پرداخته مستانه وار قدم پیش نهادند و شرط تردیدی که لایق

فدویان جان نثار باشد بجا آوردند بعد فنا رفتن سرهای بیشمار

کوشش و کشتش بسیار که چهار پنج امیر نامدار مثل محمد سعید سر

ساوات خان و خواجه جان وغیره با قریب هزار نغز بکار آمدند

قدم ثبات قزلباش ازجا لغزیده ورده فرار اختیار نمودند و اسپ

واستر بسیار غنیمت بدست آورده نزد بادشاهزاده مراجعت

فرمودند بعده که عرضداشت فتح یافتن بر قزلباش بخدمت بادشاه

رسیده باعث خوشوقتی عظیم گردیده حکم نواختن شادیانه فرمودند

و شاه وردی بیک که نامه شاه آورده بار نیافته در جلال آباد مانده

بود با نامه آورد دیگر که شاه بیک باشد طلبیده بار دیگر در

جواب نامهای ناخوانده پیغام نمودند که شاه غفران پناه

شاه عباس کلان که قدردان و اخلاص مند ما بوده

و از سی سال رشته اتحاد را مرعی میداشت از دینار

حمله جهان آشوب آوردند و از هر طرف بازار دار و گیر و داد و ستد
سربازی گرم گردید و عجب چپقلشهای مردم با از طرفین بروی
کار آمد از غبار سم اسپان جهان در چشم دلباختگان تیره و سیاه گردید
و رزم آزمایان عقیدت کیش آن غبار را بجای کحل الجواهر
دیده خویش پنداشته و توتیای چشم جهان بین دانسته
در تقدیم جانسپاری میکوشیدند و از صدای کوس حربی
و جوش و خروش مردان با نام و ننگ زمین نبض آن
بجنبش در آمد ... و در آمد چنان در فغان کوس کین
که چون نبض می جست از جا زمین ... از بازیدن تیغ آتش فشان
نمی شد برون از تن کشته جان ... و فوج ایران از چپقلشهای صف ربای
کار بر لشکر هندوستان تنگ آورد و هیچ نمانده بود که چشم
زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهی رسد و شیشه
نام و ننگ بهادران هندوستان در هم شکنند از ملاحظه
آن حال رستم خان دکنی و قلیچ خان و مغلان آغره و
راجپوتان تهوّر پیشه فیلان مست را پیش آهنگ کرده

و چهار پنج هزار جانور بمعرض تلف درآمدند از پای قلعه برخاست
روانه حضور شد و در اوایل ذیقعده دار را شکوه وجملة الملک
در وسط ماه مذکور بادشاهزاده محمد اورنگ زیب در لاهور بحضور
رسیده ملازمت نموده و رستم خان با چند توپ و نشان و دیگر اسباب
غنیمت قزلباشی رسیده شرف اندوز ملازمت گشته مورد تحسین و
آفرین گشت و بجاگیر مراد آباد مرخص فرمودند که چندگاه با سپاه در انجا
آرام نماید از وقایع دار الخلافه بعرض رسید که کرمتخان حارث بر حمت
حق پیوست جعفر خان را بجای او مقرر فرموده خلیل الله خان را میر
بخشی نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه تهته ضمیمه صوبه ملتان
نموده مرخص ساختند علی مردان خان را بعد ملازمت صوبه کشمیر
ضمیمه کابل فرمودند و حکم نمودند که عبد الغنی را نایب کشمیر نماید بعد عید
ضحی از دار السلطنة کوچ نموده بعد عاشور داخل قلعه دار الخلافه گردید
بادشاهزاده محمد مراد بخش بسبب ناموافقت آب و هوا عدم بندوبست
از دکن آمده ملازمت نمود وجملة الملک سعد الله خان که بمراتب هفت
هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه

رحلت نموده وهرآنچه ازان خاندان عالی چشم داشتیم
از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریقه بزرگان خود
را مراعات ننمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد
آمد و ده هزار روپیه دیگر بهر دو ایلچی عنایت نموده روانه ساختند
و نیز اول همراه داده بپادشاهزاده نوشتند که از قندهار نیز زود
بگذرانند آنچه از باقی مکروهات که بر لشکر پادشاهزاده از گرانی د
کم یابی غله و کاه در ایام محاصره گذشته و آدم و چارپا ضایع و تلف
گشته و آخر فایده نداد مفصل بزبان قلم نمی‌توان داد بعده که خبر
شداید مذکوره پی هم باعلیحضرت رسید بپادشاهزاده حکم صادر
فرمودند که بتقاضای مصلحت ~~بر~~ سال و حال
سپاه تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته از پای
قلعه برخاسته بیاید و پادشاهزاده دارا شکوه را فرمودند
تا رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب در کابل
باشد و خود اوایل شهر رمضان متوجه لاهور شدند
و پادشاهزاده بعد محاصره چهار ماه که قریب سه هزار آدم

خواستند بقاضی و فرست خان حواله نمایند و روانه کعبه مقصود
سازند این معنی موافق رای سلیم قاضی محمد سلیم نیامده و از راه
نابندی الفت دنیای دنی ساعتی عذر های ناشنیدنی بمیان آورد
بادشاه بعد استماع عذر لنگ آن بی توفیق را از منصب هزاری
و خدمت قضا برطرف و مغضوب ساخته ده هزار روپیه
سالیانه مقرر فرمودند کفاره اکل ایام صیام که عمداً و سهواً
خورده شده موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز
فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان
رسانند و حکم فرمودند که سال بسال آخر ماه رمضان
سوای سی هزار روپیه که در عوض فطر روزه وغیره باهل
استحقاق مقرری میرسانند بیست هزار روپیه دیگر
بنیت کفاره روزه هر سال بضعفا و درماندگان میرسانده باشند
ملا شفیعای یزدی که از فضلا و شعرای صاحب طبع تازه
پیشه مشهور ایران گفته میشد وارد بندر سورت گردید بعد عرض
رسیدن از روی وقایع پنجهزار روپیه از خزانه بندر مذکور رسانده بحضور

رسیده رسیده بود باز دو کرور دام یازده ماهه انعام مرحمت
نمودند باز باندک فرصت برابر بادشاهزادها دوازده ماهه
فرمودند رگهناتهه داس پیشکار سعدالله خان که از جوهر استعداد و
تربیت سعدالله خان کارهای دیوانی را موافق مرضی بادشاه سرانجام
میداد از راه قدردانی خلعت پیشکاری باستقلال دیوانی تن معه
قلمدان طلا مرحمت فرمودند و همه عنایات باعث رشک بادشاهزاده
داراشکوه گردیده و بکرر تمهیدات در فکر خفت آن دستور معظم کوشیده
فایده نبخشید و بدان استقلال و لیعهدی نداشت و انفعال
حاصل نمود روزی وقت گذشتن معتاد اسپان به نظر زر شوخی
یک اسپ صدمه بپای قاضی القضات قاضی محمد سلیم رسید چند ماه
صاحب بستر گشته تصدیع بسیار کشید و بعد صحت یافتن اراده
احرام کعبة الله نمودن قاضی بگوش خدیو زمان رسید
در همان آوان فرست خان ناظر محل رخصت
کعبه خواسته بود بادشاه حق آگاه مبلغ یک لک و پنجاه هزار
روپیه برای شریف مکه مشرفه و مستحقان روضه منوره جدا نموده

نزد نذر محمد خان رسید بحکومت غور مرخص گردید و یادگار نام

سلا که از امرای نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن او موفوج

شایسته مقرر نمود سبحان قلی بر نیمعنی اطلاع یافته حفظ داشت

که نزد پدر جمعیت نمانده با سپاه عاقبت تباه برسر

پدر آمده بلخ سلا محصور ساخت و نذر محمد خان بدفع شر سر

پرداخت بعده که عرصه بر نذر محمد خان تنگ گردید ناچار

قاصد سریع السیر نزد عبدالرحمن دوانده از راه برگردانده نزد خود

طلبید ابراهیم بیگ نام منصوب کرده سبحان قلی خان خود

را رسانده سر راه او گرفته بجنگ پرداخت اگرچه ابراهیم

بیگ در حمله اول با جمعی کشته گردید اما قلماق خان همراه او

استقامت تمام ورزیده بر عبدالرحمن خان غالب آمده

دستگیر ساختند و نزد سبحان قلی خان آوردند و او

برادر را محبوس ساخته نگاهبانان شدید براو گماشت عبدالرحمن

خان براهنمونی عقل و تقاضای وقت با نگاهبانان خود ساخته

و عهد و پیمان رفاقت و شریک دولت خود نمودن بمیان آورده

طلب داشتند بعد ملازمت که در طالع ضمیر جوهر شناخت او
گزیده متوجه پرداخت احوال او شده خلعت و اسپ
و منصب هزاری صد سوار عطا فرموده مامور برای اجرای
دو وقت ساختند و از راه قدردانی صاحب کمالان و دوستی
اهل کمال که خاصه سلاطین و بزرگان آن عهد بود حکم شد
که متصدیان بیوتات پیشکش و نذر آنچه روز یکشنبه نذر بیاید
تا یک سال بملا محمد شفیع میرسانده باشند درین ولا بعرض
رسید که در بندر سورت از نزد سلطان محمد خان قیصر روم سید
محی الدین نام از نبایر حضرت سید عبدالقادر جیلانی قدس
سره با نامه و تحف و تبرک مکه مشرفه رسیده حکم شد که
گرز بردار معه فرمان و خلعت و ده هزار روپیه تنخواه بر خزانه
برهانپور روالوا حکم فرمودند غره ربیع الاول این سال متوجه
کشمیر بهشت نظیر گردیدند و اوایل ربیع الثانی بدار السلطنه
لاهور رسیده جشن نوروز نمودند رخصت پسران نذر محمد
خان نزد پدر سابق بقید قلم آمده بعده که عبدالرحمن خان

بادشاه زاده دارا شکوه و پنج لک روپیه را جنس برای بادشاه
بیگم لک و پنجاه هزار روپیه که بجود محمد صفی نقد و جواهر تواضع
نموده بود از نظر گذرانند و سوای آن سید باقر سفیر که از طرف
بادشاهزاده ولیعهد نزد عادلخان رفته بود و شش لک
روپیه نقد و جنس با و تواضع نموده بودند از نظر گذشت و محمد
صفی مورد عنایات گردیده و از لاهور متوجه کشمیر گشتند بادشاهزاده
محمد مراد بخش را صوبه دار مالوا ساختند و بعد از طی منازل و مراحل
صعب که گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته بمنزل میرسیدند و
هرج بسیار بلشکر میرسید اواخر جمادی الثانی بکشمیر رسیدند
و بعد تفرج و سیر گل و سبزه زمرد فام و فیض رساندن بکسنه
خاص و عام آنجا و ملاقات نمودن بملا شاه بدخشی و یازده
هزار روپیه بدرویشان همراه آن واصل بالله رساندن
مراجعت سمت لاهور نمودند چون درین سال بهار و تراوت گل و
سبزه کشمیر ابتدا از کمی باران بعد ازان بسبب زیادتی بارش آفت
رسیده بود مرغوب طبع نیفتاد و ازینکه در سفر هر سال کشمیر تصدیع

برفاقت او از قید برآمده خود را بخدمت اعلیحضرة در لاهور رسیانید

بادشاه متوجه احوال آنها گردیده عبد الرحمن خان را چهار هزاری پانصد

سوار نموده بیست هزار روپیه و خلعت و جیغه و اسپ و فیل

وغیره مرحمت نمودند و یار کار بیگ و دیگر همراهان او را نیز کامیاب

عطای منصب و دیگر عنایات ساختند چون دران سال ابتدا از

کمی باران و آخرها از شدت برشکال زراعت بسیار کم بعمل آمد و گرانی

تمام رو داد و رعایای مال گذار برای کمی تشخیص مال و ضعفا از تنگی

سال و پریشانی حال تا بس نمودند و چندین هزار کس هر روز بحضور

رسیده استغاثه مینمودند برای تخفیف جمع و پرداخت

حال ضعفا صاحب جملة الملک امر نمودند ...

... جلوس ... صاحبقرانی ... سنه ...

روز جشن آغاز سال بیست و چهارم از جلوس مطابق نذر عادلشاه

بیجاپوری برای وصول پیشکش و دیگر بعضی مطالب رفته بود

آمده ملازمت نمود چهل فیل مع ساز طلا و چهل لک روپیه

وجواهر برای بادشاه و پانزده لک روپیه نقد و مرصع آلات بنام

رعایای آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن لاهور آمده ملازمت نمود
و محله مردم خود داده لطف الله و دیگر پسران که تا آن روز شرف اندوز
ملازمت نگشته بودند ملازمت فرمود لطف الله را که یازده سال داشت
تسبیح مروارید و سرپیچ مرصع عنایت فرموده امیدوار
منصب ساختند چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار
و تبردار مردم محله سعد الله خان بشمار آمدند و مورد آفرین گردیدند
سید محی الدین ایلچی روم بحضور رسیده ملازمت نمود نامه
قیصر را نمود و دو اسپ با ساز طلا و مرصع مروارید و عبای
مروارید باف با پنج اسپ از طرف خود گذرانید یازده هزار
روپیه و خلعت و اسپ باو مرحمت نمودند بعرض رسید که نذر
محمد خان که اراده بیت الله نموده روانه گشته بود ما بین راه ودیعت
حیات نمود پسران او را خلعت های عنایت فرمودند سید محی الدین را
با جواب نامه قیصر روم یازده هزار روپیه دیگر عطا فرموده مرخص نمودند
و قاضی احمد سعید را با دو لک روپیه نقد و جنس تحف و جواهر برای تقسیم
و شریف مکه و مستحقان روضه منوره همراه ایلچی روانه ساختند رستم خان

وکشاله زیاده این راه در آمدن و رفتن بلشکر و خلق الله میرسید

فرمودند که پس بعد باغات و مکانهای باصفا و فزای دار الخلافه

و دار السلطنت را گذاشته بکشمیر آمدن و باینهمه صدمات نقصان مالی

و جانی بندهای خدا برای محض حظ نفس خود راضی شدن از طریقه

انصاف و خداپرستی دور است در منزل صفاآباد وقت عبور از

بالای پل آب دریا که کهنه شده بود و از سبب ازدحام عام شکست

قریب دو صد و پنجاه آدم چارپا و مال بسیار در آب افتاد پاره هلاک

شدند و پاره از ملاحی شناوران زنده برآمدند حکم فرمودند که رستم خان

و دیگر امرای دور و نزدیک با راجهای نامدار با مصالح قلعه گیری و توپخانه

برای مهم قندهار بحضور برسند و مراد بخش را نیز طلب

حضور فرمودند و بنام بادشاهزاده محمد اورنگ زیب

حکم صادر شد که بتعین ساعت شانزدهم ربیع الاول از ملتان

بقصد تسخیر قندهار با سرانجام قلعه گیری برآمده از همانجا متوجه قندهار

گردد و لوازم رخصت و سپاه بیکران مصحوب مقربان حضور

رسیده دادند سعدالله خان را که برای بندوبست کشمیر پرداخته حال

ذکر وقایع سال بیست و پنجم از جلوس شاهجهانی سنه هزار و شصت

مجلس جشن آغاز سال بیست و پنجم موافق سفر ماه هم ترتیب یافت
از عبد الرحمن خان پسر نذر محمد خان ادای خلاف مرضی بظهور آمده بود بنا بر آن
از روی کم توجهی تعینات بنگاله فرمودند امام قلی یوز باشی شاه ایران
بحضور رسیده بعطای منصب هزاری و با تصدی هزار سوار و پنجهزار زر و انعام
مقرر گردید بعده که سعد الله خان و دیگر امیران و بهادران کار طلب دامن همت
قلعه گیری بسته موافق تعین ساعت از حضور سوم جمادی الاول اطراف
قلعه مکانی که گوله رس بود فرود آمدند و شروع بر دواندن نقب و بستن
دمدمه و قایم نمودن مورچال هر یکی در متعلقه خود نمود خصوص جملة الملک
نسبت بهمه امرای کارزار دیده زیاده شرط تردد و تدبیر کار بکار برده باتفاق
راجپوتان تهور پیشه بگرد آوری مصالح مورچال و دواندن نقب کوشیدن از ضرب گوله
توپ و تفنگ و سنگ انداز نیندیشیده بدلاوری تمام از عقب رفاقت سپاه کار میگرفت
محصوران چند روز موافق رویه قلعه داران در جواب دار و گیر بهادران گوله توپ و
تفنگ انداخته باز چنان تغافل ورزیدند که هر چند بعضی از سادات بارهه و افغانان
تیز جلوه نموده باظهار تهوری با بعضی مکانهای خالی از شر و شور بالای قلعه

تاریخ ساعت تفاوت راه نیابد جمله فوج همراه بادشاهزاده نیفتاد هزار
سوار که ازانجمله شش هزار امیر و منصبدار سایر و نقدی بودند باقی تابین که
در تعهد به موافق محصولات جاگیر موجود دیده داشتند داخل فوج
هندی بشمار آمدند رستم خان با دیگر امرای نامدار با غراز همراه سعدالله
خان رخصت فرموده و حکم شد که بعد رسیدن کابل کروری به سه
منصبداران کم قرار جاگیردار و نقدی و توپخانه رسانده برای کم زیاده
بازمعروضداشته جواب طلب نمایند و دیگر ارشاد نمودند که بعد رسیدن
نزدیک قندهار و محاصره نمودن فوجها با امرا کار راز سوده قلعه کشا برای
تسخیر قلعه بست و زمینداور بتعین نمایند و تا مقدور بتسخیر قلعه جات
طوایع قندهار کوشند تا باعث تزلزل همه قلعه نشینان گردد و سعدالله
خان کوچ بکوچ طی منازل نموده بعد رسیدن کابل در فرصت یکده
هفته که چهار پنج جا تقسیم وادائی مقرر نمود از همه کارها موافق حکم فراغ حاصل نموده
اول جمادی الاول نزدیک قندهار به بادشاهزاده ملحق گردیده بموجب تجویز
ساعت حضور بمحاصره پرداختند و بادشاه نیز بعد روانه ساختن امرا
بکوچ پی هم متوجه کابل گشته چهارم جمادی الاول داخل قلعه کابل گشتند

عالم پایش کند ایستند و پیش قدمان جان سپار مارصفت بالای

حصار بر آمدند و باشاره مقرری دیگر مبارزان فداکن بر المبیدند

و بهادران پیشا بانید سبکیری بکمند جان بازی بحرکت درآمدند

وصدای کرنا وآواز دار و گیر همدم دلاوران تهورنشان گردید

محصوران که از مدت چشم براراه و گوش بر آواز چنین قابو

بودند از اطراف ماهتاب روشن ساخته باقسام آلات و تفنگ

آدم کشی بر سران بزنگاه تاخته و هجوم آورده چندان توپ و تفنگ

وبان آتش فشان زدند و حقه آتش و سنگ و دیگ روغن جوشان وانواع

مصالح مرو با نبالا ریختند که آن جماعه بر سر دیوار و برج رسیده و نا

رسیده از ضرب بیل پارش بلای آسمانی مردم دست و پا و جان باخته تبدیل

هزیمت برای که بدشواری و تدبیر بسیار طی نموده بودند باسانی در چشم

بر هم زدن بی منت قدم و کمند نور دیده بیاران خود پیوستند وانقلاب

و جمعیت بکار آمدند که تفرقه و شناخت بعضی هندو و مسلمان مشکل گردید

و هر که از طرف دیوار کنار برج خود را رسانده بود خبرش باز نیامد که مهمان

کشتان ظالم بر سر آنها چه آوردند و نمرتبه آدم کشته و زخمی گردید که شمار ان

آمده مورچال قایم نموده زنبادنشنام میکشودند و اظهار جلادت بروی کار می
آوردند اصلا در جواب آنها صدا ونداز بالای قلعه برنمیخاست و سرب
بلدروت بخرج نمی آوردند و صدمات آویزه توپ های کوه ربا و هاوای بوی
مبارزان قلعه گیر را نشنیده و نادیده می انگاشتند تا آنکه بمرور ایام
مورچال رستم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار قلعه و نزدیک خندق رسید
روزی راجه راجروپ که در تهوری و فن قلعه گیری میان هم چشمان ممتاز بود
آمده بعرض بادشاهزاده رسانند که مکانی در پایه حصار و
بهواخی بنظر آورده که مورچال بپای آن رسیده و قابوی یورش
و بالا بر آمدن مردان جلادت پیشه دارد و پاسبانان بالای آن طرف
نیز غافل و بیخبر معلوم می شوند اگر بادشاهزاده بنده با جمعی از همراهان
جانباز و مردود زینه چوبی و کمند ریسمان همراه گرفته خود را بالا رسانم
لشکر مسلح و مکمل حشم بر راه و کوچه و گوشه برابر باشند و بر آواز کرنا
یورش نمایند و زینه بسیار تیار نگاهدارند بعد حاصل نمودن اذن
وقت شب با چند نفر یکه جیبی جان نثار که در فن قلعه ستانی
از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم جرات بقصد عروج

تا سنگ و آتش بند میساختند فایده بر روی کار نمی آمد و از ضرب توپهای

کوه ربا اطراف آن کوه با شکوه بی هم میرسید محنت و تردد سرداران در نقب

دوانیدن ضایع میگردید و در مقابل توپ اندازان بچطای مردم و قزلباش

سعی و تلاش لشکر هندوستان بجای نمیرسید روزی دو توپ کلان پی هم ترکیدند

و چند نفر معین و بسیار با پشت کار عمله توپخانه ضایع شدند و در تسخیر قلعه

بست و توابع آن نیز بسبب اختلاف رای سرداران صاحب رای

ترددی که نفع قلعه گیری بخشد بظهور نیامد و ادم بسیار بکار آمده و ذخیره کار

لشکر بادشاهی و تنگ میگردید و محراب خان دروازه قلعه تمام روز مفتوح

داشته بر سر دروازه نشسته کار فرمایی مینمود و هر شب لحظه نیاسوده اطراف

قلعه میگردید و هفت هشت سردار قزلباش با سرانجام بیکار و خبرداری

تمام تمام شب در گشت بودند دیگر ترددی که از ان قلعه دار تجربه کار پخته کار بروی کار آمد

مفصل تحریر آن نمی توان قلم را رنجه داشت حاصل که غساله و خون ریزی که با خرچ

سه کرور و پنجاه لک روپیه درین هر دو مهم قندهار بعرض ظهور آمده انکه چون این

اخبار ملال اثر بسمع بادشاه پناه هم میرسید و ایام محاصره بچهار ماه چند روز

کشید مصالح توپخانه رو باتمام معروض گردید که از یکان بکم فرصت

شدند که عقب [illegible] طرف از کشتها پیدا آمد و آن روز تا دو ماه

مورچال [illegible] بازار [illegible] بالای [illegible] بمرتبه گرم بود که هر که سر از مورچال بر میداشت

[illegible] شب برآمده بر مورچال ریختند

و آدم [illegible] چند [illegible] جان بر نمیگردید و [illegible] بقلاوی مردم

فوج بادشاهی [illegible] جان [illegible] زخمی برمیزدند و از هر دو طرف

آدم کشته [illegible] از گوله توپ کلان طرف مورچال

[illegible] سید محمد [illegible] با چار نفر دیگر جا خواهند

که [illegible] نشسته [illegible] در [illegible] آن [illegible] روز دیگر جمعی از قزلباش برآمده

بر مورچال رستم خان و سعدالله خان ریخته دو جا در آن واحد [illegible]

[illegible] بسیار که قریب صد و پنجاه نفر بسیار آمدند

نموده [illegible] اسیر ساخته چند توپ را از زدن میخ ناقص نموده باز راه

قلعه گرفتند [illegible] چند که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون

از بالای قلعه آتش [illegible] و سنگ [illegible] کاری نساختند و چند [illegible]

[illegible] جا [illegible] شتر [illegible] دو [illegible]

بتقدیم [illegible] بهادر [illegible] تا [illegible] جال منظور [illegible]

بهمین مضمون وارد که غلام رضا ملازم الله وردیخان آدمی چند بطلب
آدم [illegible] کسی [illegible] حال او نوشته بود [illegible] بعرض حضور رسید [illegible] بعرض
[illegible] که الله وردیخان [illegible] شاه عباس [illegible] او [illegible]
خاص [illegible] مطالب [illegible] حکم [illegible] که غلام رضا [illegible] ساخته
با اسپهان روانه حضور نمایند و الله وردیخان برگشته [illegible] منصب
و جاگیر بر طرف ساخته [illegible] حکم [illegible]
شاه جهان آباد [illegible] حکم [illegible]
هر چند که الله وردیخان از زبان [illegible] از عدم اطلاع
او [illegible] بعرض رسانده [illegible] بعده که [illegible]
عجز [illegible] حال معروض گردید حکم تحقیقات [illegible]
غلام رضا نام [illegible] نوکر الله وردیخان [illegible] طرف [illegible] ایران
با [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه حاصل کرده اسپهان [illegible] تجارت [illegible]
[illegible] نکردید اما [illegible] تخفیف [illegible] الله وردیخان که برای [illegible]
عقب [illegible] بود [illegible]

و وقعه طلبان بدطینت از طرف [illegible] و بشورش [illegible] اطراف

غزنین را تاخت و تاراج می‌نمایند و جان و مال و ناموس رعایا را اتلاف

می‌آرند فرمان بدستخط خاص مشتمله طلب پادشاهزاده [illegible]

[illegible] این مهم [illegible] صادر فرمودند و پادشاهزاده از کابل متوجه

[illegible] سلطنت گشتند و بعد رسیدن لاهور بادشاهزاده محمد اورنگ

زیب بحضور رسیدند و بصوبه‌داری چهار صوبه دکن [illegible] مقرر فرموده

[illegible] موافق خواهش پادشاهزاده والاتبار همراه نموده بعد

[illegible] پادشاه

خان [illegible] دارا شکوه [illegible] کرور دام

[illegible] انعام مقرر ساختند [illegible] سلیمان شکوه [illegible] دارا شکوه در کابل

بجا گذاشتند و وقت رخصت [illegible] سلیمان شکوه [illegible]

با جیغه [illegible] که [illegible]

[illegible] بنگاله

[illegible] غلام رضا نامی

[illegible] شاه ایران

دلی ترک از نسبت خود را بد چون [illegible] از ابتدا انجا لوی

نمود که از طرف اعلیحضرت نیز با تالیقی و تربیت او مامور گردیده بود بکمالات

[illegible] خود آشنای به شهرت و معنی گفتن و مطایبه های رنگین و لطیفه

گوئی نمودن هیچ جوهر استعداد خود را بجز آنکه بادشاه طلا یافته مکرر فرمودند

که افسوس مرزا با این کمال بحال خود نیست و الا در خور منصب و قابل قبول

نموده بمال بخشش [illegible] تعلقی کند [illegible] غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است با از اشعار رنگین او سفینه ها

[illegible] مجالس مشحون [illegible] علاوه دیده که در حالت سکرات

که [illegible] مدامت [illegible] به حالت از چشم چشم او جاری بود

[illegible] دوستان حضار گفت مرا از خدا یاد کنید در آن حالت بدیهه

این شعر [illegible] بر زبان [illegible] که میاوی فراموشش مکن

در وقت مرگ [illegible] میمیرم [illegible] فراموش کنم ذکر وقایع

[illegible]

جشن آغاز سال [illegible] موافق [illegible] منعقد گردید

خسرو ولد [illegible] محمد خان از منصب [illegible] ده لک روپیه سالیانه مقرر فرمود

متوجه لاهور گردیدند مرشد قلیخان خواجه دیوانی کل دکهن و محمد صفی

را به بخشی گری و واقعه نگاری چهار صوبه دکهن مرخص فرمودند و سعادت

[illegible] و سواد لاهور از مقرب خان [illegible] اشکر بادشاهی گردیدند [illegible] رستم قندهاری

را بسبب آنکه [illegible] ضعف پیری عوض منصب [illegible] هزاری [illegible] سالانه

مقرر کردند [illegible] زاده تقرب خان که از طرف پدر رشته

قرابت [illegible] و امرای [illegible] و اعیان دیگر داشت

[illegible] در عنفوان شباب بمجموعه کمالات [illegible] علم و عقلی بهره ور گردیده بود

و در نظم [illegible] وقت خود بوده خبر رسیدن آنکه به بندر سورت [illegible]

حاکم [illegible] زار [illegible] با عزاز [illegible] بعد رسیدن

حضور [illegible] و جوهر کمال صوری و معنوی

او بظهور پیوسته منظور نظر تحسین و عنایات خاص گردید هیچ یک از تازه آمده

ایران بعمل نیامده بود [illegible] خواستند که تجویز تقرب خان بمنصب [illegible]

تامل با یکی از جمله نشینان سراپرده عز و دولت سرفرازی بخشند اما از آنکه

مزاج او اصلا [illegible] او در دماغ او جا گرفته بود و میل بحسن امردان زیاده داشت

[illegible] تن بحکم اختیار نماند و بر اراده خاطر پادشاه اطلاع یافته باز حکم

مجموعه قصد و مضافات قبیل [illegible] الفیلان [illegible] غیر مشهور می شدند

بانگ کبیر در حوالی به خزانه عجالتاً رسانیدند و تعلیم دادن خان را با ابراهیم

خان [illegible] او باصعوبت [illegible] سوار بصوبه کابل روانه ساختند که از انجا

بر انجام قلعه گیری کوشیده مدد و معاونت نمایند میر احمد خان ولد رسالت

خان [illegible] تهانه [illegible] محالات صوبه خاندیس و سیف الله عرف

که از حیدرآباد رسیده [illegible] خدمت [illegible] ول و نصیر اباد

معرض [illegible] و [illegible] که سابق [illegible]

و در سنه هزار و [illegible] حیدرآباد رواج یافته بود و در سنه [illegible]

برهانپور [illegible] سیف الله [illegible] روانه شدن بادشاهزاده

از ملتان [illegible] معه فعاله بیلدار روانه ساختند

با [illegible] بعد رسیدن بملتان خدمت محل با اسباب زیادتی در انجا

گذاشته روانه کابل گردید رستم خان که با مصالح قلعه گیری ده هزار دوازده

سوار بطریق [illegible] موافق ارشاد حضور تاریخ معین

ساعت [illegible] هفتم جمادی الثانی بپای حصار رسانیده بود بقصد محاصره

[illegible] را از [illegible] قلعه و خندق [illegible] ساخت بهادران [illegible]

بجانب علی مردان خان تسلیم نموده بودند و دو لک و شصت هزار روپیه از جمله
پیشکش قبول نمودند دارا شکوه التماس نمود که بدو دفعه محمد اورنگ زیب
بهادر بقندهار رفته کاری نساخته امیدوار است این دفعه برای تسخیر قندهار
غلام مامور گردد قبول نموده در لاهور توقف فرموده برای فوج بندگی
و سرانجام مصالح قلعه کشایی حکم نمودند دوازده توپ کلان و خورد و هفده
توپ هوائی و چهارده هزار بان [illegible] هزار گوله خورد و کلان و سرب و باروت
و غیر ذلک با نفایس همراه مقرر کردند و بنجاره ها را برای رسانیدن رسد
اهتمام نمودند و هفتم جمادی الثانی ساعت محاصره مقرر کرده اواخر
ربیع الاول مطابق اوایل اسفندار کوچ قرار یافت و چهار لک روپیه انعام
و دیگر الا بعد رخصت عنایت فرموده بیست لک روپیه از نقد و جنس
مساعدت مرحمت نمودند و از امرای نامدار و راجهای جلادت نشان و بهادران
رزم آزما و دلاوران معرکه آرا از حضور و صوبه کابل و دیگر اطراف که اکثر در صحابت
سابق رفته بودند مجموع هفتاد هزار سوار منصبدار و تابین و پنج هزار برقنداز
و بانکی و ده هزار تفنگچی و شش هزار بیلدار و دو [illegible] و پانصد سنگ تراش
و نقب کن و شصت فیل جنگی مست سوای فیلان بادشاهزاده و امرا که

خود را بقلعه خواهیم انداخت بادشاهزاده امرای همراه را طلبیده بانواع

دلجوئی و امیدواری استمالت بهلسیدا منیر رائی نموده گفت که مرا اورنگ زیب

منصور نماید که بی تسخیر قلعه از پای قلعه حرکت نمایم یا دست از شما بر

بر دارم و مکرر فرموده که سر شما را آبروی بفتح قندهار بجا باید ماند همه در جواب

ابتداء خدمت و سرخروئیت و اطاعت امر باظهار جلادت تصدیق

قول بادشاهزاده نمودند و آنچه در پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب

و بستن دمدمه از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمده

و جانفشانی که دلاوران جانی فدا کن بعرصه کارزار و را از روی تسخیر آن

قلعه آدم کش مفتح فاتحه بست و طوابع آن بر روی کار آورند تحریر

تفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته اختصار دور افتادنست چون بادشاه

وقت رخصت تاکید فرموده بود که اول تسخیر قلعه بست و زمینداور رنجه میرزا

تزلزل در دل محصوران قندهار انداخته بادشاهزاده قرار داده اند

خود با جمعی در پای حصار قندهار بکار فرما شدند و رستم خان را معه جمعی

قلعه کشا برای تسخیر بست و طوابع آن رخصت فرمودند بعده

که رستم خان و نجابت خان و راجهای جلادت نشان و غیره امیر بست

جان باز آتش پیکار را جوانان ورزاور ... و تیر جلوی بکار بردند

و دلیرانش نیز برآمده بی باکانه باهم آمیخته مصافحه بکار نموده خواجه جان

با جمعی از ازبکان مقتول و زخمی ساختند و چند نفر از مردم قلعه نیز کشته شدند

وان روز رستم خان [illegible] بروی دروازه قلعه دورتر از گوله رس فرود آمده

و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته برای ملاحظه اطراف و تعیین مورچال

و دواندن نقب تا سه پهر روز جلوه گر بوده باغ [illegible] بعد از طی منازل

و هموار گذار و عبور از گلهای تنگ ناهموار نزدیک بقعه رسیده متصل باغ مرزا کامران

فرود آمد و صبح آن برای ملاحظه و تجویز اسباب قلعه گشایی سوار شده رستم خان

با امرای دیگر کار طلب جابجا تعیین و معین نموده مورچال قسمت نمودند

و همراه هر یک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیری تقسیم آوردند و هر یکی در زیر

زیر دیوار قلعه [illegible] و دواندن نقب [illegible] مخالفت نیز روی نمود و مدد [illegible]

جا یک دست [illegible] موفق [illegible] بخصوص محمد جعفر میر آتش

که نسبت بهمه امرا آن صاحب [illegible] پیشتر قدم و زیاده ساعی بود و بر آن

بر سر منبر در روزی [illegible] رسید که چنین [illegible] بر سر زمین

چه لطف [illegible] در جواب باظهار رفته گفت که دو روز [illegible]

داده و زجر که نمک بحرامان [illegible] آمده [illegible] نمی توانم پوشید
و اضر بعد چند روز که کار بر او تنگ شد قلعه را خالی گذاشته جان بسلامت
بیرون برد [illegible] سیمانت [illegible] کالنجر [illegible] دیگر قلعه جات از زیر دست
نجابت خان [illegible] مفتوح شد [illegible] آمد و قلعه [illegible] جان فدا کرده بر آن قلعه
قلعه جات مفتوحه [illegible] تیغ [illegible] کشتن استقامت
نتوانسته [illegible] شاهزاده روانه نعمت
[illegible] رستم خان
بعد فراغ قلعه های مذکوره [illegible] بعضی مفسدان نواح کرمند
قزلباش [illegible] اوقات و صرف مصالح
قلعه [illegible] فایده [illegible] رسیدن خبر تسخیر
قلعه جات [illegible] آن نواح [illegible] رستم خان بقصد گوشمال زمینداران
بدخصال [illegible] خلاف [illegible] بظهور آمد و فرمان تاکید
[illegible] رستم خان خود را بخدمت
بادشاهزاده رسانده باتفاق [illegible] خصوص
محمد [illegible] که [illegible] جان در رفت و

ز با یلانجوه چهل هزار سوار به سماجی قلعه بلوت دکور بسنکه و زمیندار اورا رسانید

و از هر طرف تهیه نموده بالای برج کار آمده و از قلعه ها گوله های توپ و تفنگ

و زنبورک آتش بارکردن نهاده فیروز مهدی قلی قلعه دار بسبب ثبات حوصله

بکار بیهوده که توپهای قلعه گشتای کلان اسرار و غروی دروازه قلعه آورده

جنکلو کم نهاد نیز بر دیوار قلعه مذکوره محفوظ ساختند سبب یا بستند

قلعه دار نیز تهاجرا بعد التماس امان به پایان رسید و بعد عهد و پیمان بحال

ماندن جان قلعه گرفته آمده برستم خان ملاقات نمود و مردم

پادشاهی به ضبط اموال کرده بوده قابض شدند و رستم خان

نفقه از جمله نقد و اسپ و فیل بحال مهدی قلی بیک نمود چون سرکار او

او قلعه دار قلعه که جنک بود از ملوک شیعه تمام بسر برده مضمون خان نمود

که الحال محصور بوده و جان بر آبرو با سید جلیل الجاه این قلعه جات

با او داده فایده ندارد و علوم میشود این دفعه قندهار نیز تصرف

قزلباش نخواهد ماند بهتر آنست که تو هم بالفعل قلعه آماده بجوع آری و خود را

و مال را از تهلکه برآری سید نزد خود طلب نمود ... مهدی

قلی بیک در جواب کیفیت که من مثل پیر عمر عقل خفته که حوصله یا

بیست و هفت درعه و هفتاد و پنج درعه طول ساخته توپهای قلعه کشای

عالم آشوب بالای پلها برده و بر دمدمه های دیگر توپهای هوائی

و بانهای بیشمار بالا آورده بسر دادن گوله ها طوی حصار و انداختن

بانهای پران از شمار شروع نموده خرابی بسیار از

خراب ساختن عمارت و دیگر نقصان مالی و جانی بمحصوران رسانیدند

و از افتادن گوله توپ هوائی در انبار باروت خانه و قلعه وقت تقسیم

باروت آتش در گرفت و سقف آن خانه با جمعی که دران کارخانه

بودند بحراجخان نقب کیها را که اطلاع داشت و سنگ تراشهای کوه کن را

فرمود که از زیر حصار قلعه نقب انداخته و از زیر رسیده خاکهای زیر دمدمه را

خالی ورزیده برآورده بروت پیدا که تا خبردار شدن دمدمه نشینان

چاهی و پرستان نمودار گردیده و توپها با چند نفر علیه آنها دران چاه جا گرفت

و جمعی از آن دو سه نفر توپچی را بالای چوب زنده بسته مقابل برنگاه لشکر شاهی

هدف و نشانه و گوله توپ و تفنگ و حقه ساختند خبر تردد و کارهای درست

بسته از محصوران و ایمرایان بی مروت هنگامه بسیار بظهور رسانیده و در حمله

صنائع و کارنامه که کمتر از توپ بند الهی محکم اند از پادشاهی نمود آن بود

و تسخیر قلعه تعیین نمودند تا ساختن دمدمه ای فلک اساس و تردد های دیگر
اسبابی عقیدت نشان را جمع ساخته از روی تاکید و تهدید و وعده و وعید
بخاطر آورند که اگر کوته بینی خود رتبه شما را مثل اوزبک زیب عبرت
نصوص نسازد و باز از پای حصار فتح نانموده برخاست تا که
اینسجهت یکی از شما را باز زنده نخواهم گذاشت که روی زن و فرزند
ببیند و من بخدمت حضرت چه توانم نمود محمد جعفر باظهار کمال
عقیدت تصدیق قول بادشاهزاده نموده ترغیب سعی و تردد بهم چشمان
بهادر میمود و خود بیشتر از آنکه در حوصله نسبت گنجد ساعی بود و بعرض
میرسانید که بعد تصرف آمدن قلعه بهر صورتی که باشد از احدی محصوران
زنده نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح بهم
بخاطر طریقه ترحم و اکرام نمایند و جان بخشی نمایند بادشاهزاده میفرمود
که بادشاهزاده باز در رحمت گشوده اند در صورت رجوع حصم
نمودن ضرور نیست هر چند کار نقب و مورچال پیاکاره و تیک
خندق و حصار میرسید بضرب گوله های بیابی ضایع و باطل
میکردید و محمد جعفر دمدمه کلان فلک باسه برج یک یک سوپه بارتفاع

صداقت پیوند نوشته و تقریر چند از آن می نگارد که بندگی از پسران بادشاهزاده

بازی بانوی بطریق توپ شکوفان و آواز فتح قلعه بندر کب و کل ساخته نام

آن قلعه ها بر کاغذ نشسته چندی را بصورت ... لباس ... اطاعت نگاه داشته

چند توپ از چوب تراشیده برج و ... چند فرمودند

که از اطراف بعد یورش نمودند و بعد سلب ساختن صدای دار و گیر و خالی

نمودن تفنگهای خالی از گوله فتح قلعه نمودند و حکم نواختن شادیانه فرمودند

و امرا نظر گذرانیده تسلیمات مبارکباد تقدیم رسانیدند بعده که بعرض

بادشاهزاده رسید شاهزاده بزبان آفرین و تهنیت آن فتح

کشاده خلعت عنایت نمودند و همه امرا مامور گشتند که آداب

بجا آرند روز دیگر محمد جعفر بعرض رسانید که چند روز است که از محصوران

صدا نمی آید که از محصوران اطلاعی نمی شود و اثر دود و ... توپ و بندوق

پیدا نیست و گفت بوی مردها از اندرون حصار می آید معلوم میشود از اثر

توجه بالمن بادشاه بلای طاعون زده یا عابد جان و حال قلعه دار

و دیگر قلعه نشینان اکبر دیده و اکثر عمله محصوران بجان از قلعه قالب

تهی نموده اند بعد از آن به ترتیب یورش پرداختند و بخوش وقتی ... تمام

که از بالای قلعه روبروی قوتلغخان بادشاهزاده بلند اختر توپ کلان را

بجمع بسته بی نام چند گوله روانه نمودند و بعضی آدم و چارپایی بکار آمدند و خانجات را

ضایع ساختند از توپچیان اهل هندوستان یکی داو خواسته توپ

از مقابل آن توپ آورده چنان بجربه علم اندازی نمود که در تیر دوم سوراخ

[illegible] آن توپ را شکسته نابود ساخت و چند روز از آن توپ اثر صدا نبود

[illegible] اینجا بعد از سیمان مکان ناگهان گوله می آمد و نشان توپ سوای برخاستن

دود آن ظاهر نمی گردید آخر از زبانی یکی محصوریان که بتقید آمده بود معلوم گردید که سر آن

توپ را بجهت [illegible] نوا جدایت گذاشته بودند که وقت سر دادن سوای

دود و صدا اصلا امر دیگری نمی گشت و در بعضی نوشته ملک حسین نام ملازمان

بادشاهی که متصدی تفنگ صراحی بنام یکی از سیفیان شاهزاده بود بدست

جانشینان رستم خان افتاد و او را مغضوب و محبوس نمودند رشید خان

معروف محمد بدیع که در آن ایام محاصره بطریق تعینات بود و تنها بتجان تعلقه دیوا

[illegible] لطایف از جمله روی داد محاصرات بطریق روزنامچه وقایع نوشته مسمی بتاریخ

[illegible] ساخته و بعرض بادشاهزاده رسانیده انعام گرفته اگرچه زبان خامه را

جرأت بیان همه مذکورات آن نیست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف

جمعی از مخذولان برافراخته بالای هم افکنده بغوغا و [illegible] فتنه را بآسمانی
[illegible] نمودند و بعضی بسمت برج پایین تا رسیدند و قدم بادیه عدم
گذاشتند و برخی خود را از دیوار بخندق و پیش [illegible] مراتب بعد [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] سوار دران [illegible]
[illegible] بحصار [illegible] که تا [illegible] بجستجوی میت خود
[illegible] نمودند [illegible] از بالای قلعه که در [illegible] ایام
[illegible] بهر [illegible] چون دند و رجپوتان [illegible]
[illegible] بکمال [illegible] رسانند بالای [illegible] انداخته آتش [illegible]
میگیرند دیگر [illegible] شاهزاده [illegible] نموده که روز محمد جعفر
[illegible] بر [illegible] دیوار شاهزاده
[illegible] که [illegible] اسباب [illegible]
آمد و [illegible] عالم [illegible] بادشاهزاده
[illegible] حاضر آوردند هر دو غوغا
[illegible] بیکساعت [illegible] سر [illegible] حسب
[illegible] ساخت [illegible] کمان

بوسیله زینهای آسمان پایه رفعت و کمندهای جرات و امن
نرد و بر کمر همت بستند و از همه طرف چندین هزار آدم غلو عام نموده
چهار پایه و کمر بقصد تسخیر قلعه انداختند برای جانفشانی مردانه نفس
و پاس بلند ساختند و از اطراف توپها با چندین هزار تفنگ شعله
افشان ترکش حیرت افزای ملازمان کمال نیم جان محصوران گشتند
حتی بازده بیست هزار نفر ملازم عام با نیزه شمشیر تفنگ آرزو تمام و صدر سنان
انداختن خاص و عام کمر بستند در هر چند هر باره و بالای آن هوای دلاوران قلعه
زیاده بیکر و صد او ندا از قلعه بلند گردید که کار کمند بستن کمر
با آنکه بهادران و لشکر بازان جلادت پیشه جانباز که بالای سر حصار رسیدند
رسیده و دست امید قلعه گیری بهیچ وجه پاره نزدند و براهنمائی جرات
آتش بادلاوران پای حصار با رفعت شروع ببالا رفتن نمودند یک
پایه با برج و مکر این بهادران جان نثار تا زمانیکه قالب مردهای جان باختند
قلعه رسیده و صدای زنبور و بکمیل کردیده و چندین هزار گوله و سنگ
کوه ربا و حقه بر سر با ابطال و بالای آنها و بیدان گرفت
و چون امان بالای حصار رسیده و تا رسیده رجعت نمود

سرانجام داده این مهمات مطلوبه محمد جعفر امام رخصت از شهرت این بر

تولیدات شکر و لیکن شد که بسی تمام انجمن مرغوب و مطلوب

داده بود موجب ... القضای امام موعود امید مفتوح شدن قلعه

... از قلعه کشت و ... خاص ... مفتوح

... که ... و النسبت از ... شهادت ... مرتب

... بحیره ... کار ... اختیار ... و الفعال

... قرار ... خود ... مطلوب رسانده و ...

... که ... قلعه ... قلعه ... ترتیب

... احوال ... چون اصل ... محل

... طالب ... کار ... بر ... دیوار ... کنار ... حصار

... مردم ... شاه ... را ...

... ...

... قلعه ... محمد ... امر ...

... قلعه ... که ... محال قلعه ... فرض ... کردار

نموده ... کرد ... شاه ... ماه ...

وقتی بفضلای [illegible] رسیدم که صدای [illegible] و ولایتی [illegible] واقعه شاه عاقبت

بنای بلند شده بود و سپاه در جوش و خروش [illegible] تمام [illegible] روز

[illegible] تمام شده بود که در مکری [illegible] زبان آمده که [illegible] حالی

گذر به اصفهان اتفاق افتاد که شاه جهان [illegible] تا [illegible] خبر [illegible] بود

از زبان الهام بیان [illegible] و وضاحت حال آن مژده [illegible] رسید

محمد جعفر [illegible] و دیگر هواخواهان شکر این نوید گویا [illegible] آنچه [illegible]

بجا آوردند از غرایب دیگر خبر آورده که محمد جعفر [illegible] از ریاضی دانان

کمال [illegible] را آورده بعرض رسانید [illegible] و در تسخیر [illegible] بکر داشت

تمام دارد التماس مینماید که اگر یک [illegible] که پنج هیئت و چنان صفت

و شمایل موصوف باشد با شراب کهنه [illegible] و بعضی مصالحه

مطلوبه دیگر عنایت [illegible] باشد از خوف [illegible] چند هزار

[illegible]

[illegible] روز

قلعه مفتوح خواهد گردید در [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

[illegible] جماعه [illegible] تا آنکه هیچ [illegible] نماندند مگر [illegible] بر داشت و از بالا

[illegible] بعضی [illegible] زیاده گوله و تفنگ [illegible] و بل سیاه و چادر

[illegible] بصورت [illegible] سبز با شعله آتش و سنگهای خورد و

کلان [illegible] تگرگ [illegible] گرفت و فرصت تردد سر

[illegible] آن قوم [illegible] و جمعی کثیر از سادات

[illegible] مغلان [illegible] و افغانان قدیم [illegible] و راجپوتان

جهالت [illegible] زیاده [illegible] از انجمله از مردم

[illegible] ضیاء الدین خان [illegible] و خواجه خان و محمد شریف

[illegible] محمد یوسف [illegible] محمد سعید [illegible] و محمد حسین و

[illegible] خواجه [illegible] امیر [illegible] شناس [illegible] و

[illegible] تفنگ [illegible] گشته [illegible] کشته و زخمی گردیده

حاصل [illegible] یورش [illegible] زیاده از ده هزار جوان بکار

آمده [illegible] آن زخم [illegible] بکار [illegible] و آبروز

[illegible] بادشاهزاده [illegible] گشته [illegible] افسوس [illegible] رسانیده

[illegible] خلق [illegible] و دران تردد واقع شد

دفعه یورش القصه بعد از آنکه نتوانستند تمام قلعه بکیله

آسمان پایه منصوبهای شمع مجموع بجهت شمال ... ساختن

موجود یورش مصالح کرد و ... گرد ... ورشنامی

آزما کاردیدگان پیاده ... بیلداران چوبالای ساخته

وجهد طرح ... جانبازی تمام ... قلعه

بالای حصار ... خود ... بجهت

واپرج خان و ... خان ... کاشغر ...

بدستور گشته ... مغلیان ... محمد جعفر ... خان

تهوری شرط ... سلسلهای ... جان

هزار چندین طرف هر از و ... انگیز ... حشر ... بسته

بهادران یورش کومک ... تیر ... تفنگ ... کیله

بعد ... میر ... محصوران ... سرا ...

الا بردن ... ساختن ... نزدیک

قرباد القدر آتش محمد جعفر و عبدالله ...

فالدیم صدا ... از ... دراهتمام

هرچند تلاش نموده‌اند فایده نکرد الا وجه [illegible] نیافتند و از کار

[illegible] [illegible] [illegible] عمارت [illegible] [illegible] [illegible]

گذرد از آن [illegible] ابراهیم [illegible] ساخته [illegible] با [illegible] خانه

اختراع نموده‌اند [illegible] تا برای تخته [illegible] لحاف و پارچه

[illegible] کار کلفت چوب [illegible] [illegible] چوبهای از

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساخته

و تخته‌ها [illegible] [illegible] آن [illegible] در مدت

محافظت [illegible] [illegible] [illegible] نفع

برزوی [illegible] [illegible] [illegible] علف

از باریدن برف و باران و رسیدن [illegible] زمستان

[illegible] و دیوار تخته [illegible] [illegible] شدند

[illegible] [illegible] [illegible] خط خاص

برای [illegible] [illegible] [illegible] از رستم خان

قلعه [illegible] [illegible] [illegible] و ران

و [illegible] [illegible] [illegible] توپخانه مصالح

کتاب … وقتی اللوا … در تربه خود جانفشانی … بودند … آورده

مخاطب و معاتب ساخته … همان کلمات … بزبان آورده

خود … گفته ایم که ما … مراجعت نزد … حصول

مطلب … جان خود را … زنان و فرزند

… میدانستند … را در خود میدانم از این کلمات بعضی رنجیده

خاطر گشتند و بسیاری از … اطاعت … بسیاری و انفعال

… ساختند و موجبات پیش

بردن … و جمله فعله موجبات

… اگر خود را در انجا … بینند

… صدمات گلوله و سنگ و سایر آلات … محفوظ خواهند

… خواهد بود و …

… بتوقف … و تجربه

کاران … تخته های چوب بصورت … میرسانند

… در انجا … خود را رسانند

با عقال خود … محفوظ گردیدند محصوران اطلاع

[illegible] سلطنت بحضور [illegible] منصب [illegible] هزاری

با منصب [illegible] مرتبت بخشی گری [illegible] مفتخر گردید [illegible] مسجد

[illegible] اکبرآباد که از سنگ [illegible] حکم شده بود در مدت هفت سال

[illegible] با تمام رسید [illegible] سلطنت

[illegible] مطابق [illegible] هزار

[illegible] دارالخلافه [illegible] مستقر الخلافه اکبرآباد [illegible] شدند

[illegible] داشت

اکبرآباد [illegible] دارالخلافه [illegible] بعرض رسید

[illegible] برادر [illegible] برخاسته

[illegible] بطرف [illegible] شد

[illegible] عریضه [illegible] سلطان [illegible] محمد خان

[illegible]

[illegible] خزانه

[illegible]

[illegible] راه

[illegible] نموده [illegible] شده [illegible] بعضی [illegible] کیان [illegible] نموده شاهزاده

از [illegible] کتب [illegible] افغانان [illegible] بخارا [illegible] زیاده

[illegible] خلیل [illegible] روانه [illegible] شدند [illegible] مقام

نموده روانه شدند [illegible] همراه [illegible] خان و باد

[illegible] و [illegible] و اقرباء [illegible] و اغا [illegible] و دیگر مفسدان

اطراف آن [illegible] که [illegible] بوده [illegible] شدند از

[illegible] تفصیل آن [illegible] نوشته

[illegible] جند [illegible] و مقام

نموده [illegible] جهان آباد

[illegible] محمد [illegible] ایران [illegible] آمده

نموده [illegible] شاهزاده

[illegible] گشته

[illegible] خان

[illegible] نسبت

[illegible] حصول

[illegible] مقرر کرده [illegible] بعد

درآورده و بندوامرای حضور [illegible] مامور گشتند چون
شب [illegible] همان [illegible] باهم جشن طوی [illegible] [illegible] راجه
جگت سنگه اتفاق افتاد. دران جشن مبلغ سی هزار روپیه از سرکار
[illegible] از طرف بادشاهزاده و پانزده هزار روپیه
از جانب نواب قدسیه بادشاه بیگم و دیگر جواهر آلات
که مجموع یک لک روپیه [illegible] [illegible] [illegible] کرده
[illegible] تمام از [illegible] [illegible] [illegible] فصاحت و بلاغت
تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقرر ساختند
و [illegible] مرصع و خنجر مرصع [illegible] [illegible] یک لک و چند
هزار روپیه و [illegible] [illegible] [illegible] کشمیر و بنگاله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هزار روپیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] زبان عربی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیک نموده و قشون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عارضه [illegible] و مرض طاعون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضور [illegible] باشند

تمام باعزاز [illegible] نمانده [illegible] صبا [illegible] و در [illegible] که [illegible] و استحکام

رسانیده [illegible] بمبلغ نقد [illegible] محمد جعفر [illegible] کوچ

از خان [illegible] صاحب [illegible] داده [illegible] بالدوله

بالوا صوبه [illegible] محمد [illegible] هزاری [illegible]

هزار ۳ [illegible] سه هزاری و اضافه [illegible] احمد [illegible] بحضور

برادر سوار از هزار [illegible] هزاری [illegible] و اضافه [illegible] از اصل [illegible] سوار که

دیگر عنایات [illegible] نام [illegible] خصت [illegible]

و ملک [illegible] والفقار [illegible] که [illegible] شده [illegible] رفت

رفته خان [illegible] حکم [illegible]

دواداب [illegible] والفقار [illegible] آقا [illegible] بحضور

سلاطین روم [illegible] و [illegible]

باعزاز [illegible] بحضرت [illegible] از [illegible] و نکر

هزار [illegible] موضع [illegible] آقا [illegible] نامه [illegible] تمامی

و حویلی [illegible] موده [illegible] نقد [illegible]

حقیقه [illegible] موجود [illegible] احتیاج [illegible] و [illegible] قابل

[illegible] طلا [illegible] عادلشاه [illegible] از نظر گذشت

[illegible] هزار روپیه قیمت [illegible] احمد نگر [illegible]

[illegible] پیشکش

قطب الملک [illegible] طلا از نظر گذشت [illegible] هزار روپیه [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احکام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گشت کار

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] عمارت [illegible] و از [illegible]

[illegible] تحفه [illegible] بود و برای و با اثر تمام [illegible] و از

[illegible]

[illegible] خصوصیت [illegible] از

[illegible]

[illegible]

[illegible] را

[illegible]

[illegible]

وکلیم خوش [illegible] طرح [illegible] موافق طول و عرض

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] شکوه

ساخت [illegible] برای [illegible] که [illegible] مبلغ از سرکار

[illegible] طریق تقاوی [illegible] فرمود که [illegible] فصل

[illegible] المعمول در آن [illegible] علی [illegible] و لا [illegible] تشخیص

[illegible] نموده [illegible] تقسیم غله نموده کرمان

[illegible] ساخت [illegible] قسم اول [illegible] از آب باران

[illegible] و [illegible] بعضی

[illegible] در [illegible] دیگر [illegible] جنب از

آب [illegible] غله [illegible] باشد سیوم حصه

[illegible] باشد برای رعایا

و سوای [illegible] خشخاش

[illegible] نظر بر [illegible]

[illegible] از [illegible] حصه

[illegible] برای [illegible] قرار داد

[illegible] آب [illegible] که از [illegible] آورده

[illegible] آن [illegible] جنس جای [illegible] زیاد

ذات ملک جم بر تخت پیوسته سلطنت بی‌نظیر و بی‌مثال نمی‌آمد لعد گار روزگار

بعد از ایام ملک تیمور خشاء ... و ... غیر مکرر

... و برابر ترکی

... منوری گشته

... از ترکمان ... متصدی ... شد

... ساعد ... موصوف

... پادشاه دستور

... کردار ... دوری

... کار خدا ترس

... کرد از آن

... قابل ترکی

... و از آنجا

... و ... اللاثر بودند

... حال

... کار

دو فواین درج میکرده واترا سکه آنچی میخوانند که هزار و چهار صد و رعیه

کسری بالا میشود و هر سکه بدانست حصه مقرر و هر حصه ازو را مسوبه خواهند

و تمام مدار کشت کار و حساب مملکت است هر چند که در صوبه

جهات دکن نیز اکثر حساب سکه پول می آید اما بیشتر ازو اسم اوست

و در دفاتر ثبت میکرده و حساب آن چنین است که خوانند پول

چهار سکه رعیتی آنکه مراد از هر سکه سه هزار و ششصد دام کمتر باشد

و در ... ملک از این جوده و هر سکه می باشد یک ... ماشند

یک ... که ... بکار است آنرا گویند و در صوبه

و اطراف آن ... سکه را یک ... خوانند و ... ذا

یک اوست گویند و بار لفظ اوست اطلاق نمایند ...

و هر مزارعی که حقیقت کاو داشته باشند و هر ... ان حقیقت

کاو و قلبه ... نمایند ازو ... اوست گویند و دیگر اصطلاح ...

دکن که ... در دفتر ... ثبت ... محصول ... زراعت

باغات ... باغ ... که ... جات ...

خواه جنس غله و خواه ... کرده ... جنس ... باشند ازو ... باشند

مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل رسم در مقابل تشخیص جریب

قلتوق بیای جریب مقرر فرموده یعنی یک نوع جریب از حبوبات

و بقولات و جنس اعلی گرفته نظر بر نرخ و کمیت بهم رسیدن

حاصل مزروع نموده فی بیگه دستور نمود که بعد بمرور زمان

از هر جریب بقرار مختلف باز یافت نمایند این وجه مقرری که فی بیگه

از هر جنس بگیرند در سه چهار صوبه ملک دکن بدهاره مشهور شده

شهرت داشته و بیگه بسیار میشد کم شد قلبحان و وقف جریب

نظر بر اینکه بر رعایا محصول تحمل نماید و فرق بدین تخمینا گرفتن

تخفیف رعایا حسن شیوه خود دیده تمام طرف جریب میگرفت

[illegible] رعایا پرداخت روز بروز در افزونی آبادی ملک

و محصول [illegible] افزوده دیگر بیاید دانسته که اطراف ملک

دهلی و اکبرآباد و مرادآباد بیگه خود که رعایا بر کنارات میان بدیگر

و احکام و مال داده بسته دار [illegible] هزار و دو صد و [illegible]

و بیگه و فرقی [illegible] سه هزار و ششصد و [illegible] می باشد که مراد از

[illegible] بیگه [illegible] باشند و باز بیگه نامه واداران از طرف پادشاه

طرف در ماه کشیدند و قریب هفتصد و هشت کس از لشکر
پادشاهی کشته شدند و مضاعف آن از مردم بدسگال علف
تیغ و هدف تیر و سنان کردیدند بعد رسیدن کومک دیگر
که از طرف فوج بهادر خان بود رسیدند بر آنها فتح یافتند و دیهات
و مکانهای ملک آنها را سوختند و آدم و چهارپای بسیار باسیری
آوردند و از سوانح سال بیست و هشتم از جلوس صاحب قران ثانی مطابق
سنه هزار و شصت و چهار جشن شروع سال بیست و نه از جلوس مطابق
سنه هزار و شصت و پنج هجری زینت افزای در و دیوار دار الخلافه
و کامروائی عالمی گردید و اواخر جمادی الآخر این سال سعد الملک
علامی سعد الله خان که از وزارت او هندوستان را رونق گرفته
بود بسبب آزار قولنج چهار پنج ماه کشید و خود پادشاه مکرر
بعیادت او تشریف برده مبلغهای خطیر بمستحقان رسانید
ازین سرای فانی بروضه جاودانی انتقال نمود لطف الله پسر کلانرا
که دوازده ساله داشت منصب هفتصدی صد سوار عنایت
فرموده دیگر فرزندانرا بسبب خوردسالی با وجود کمال لطف در

مطلب

بلند عنان همت خامه را بطرف تحریر معطوف میسازد و الغرض
سپهیکه [illegible] بدخشی که از بندهای روشناس با تیمور
بیک گفته میشد با هفتاد نفر تالی برای کدخدائی طرف پشاور
که جاگیر داشت میرفت یکی از مفسدان الضلع که با او مدام
اظهار عداوت مینمود و پیغام ادعای ترک سلوک سابق
و اخلاص بمیان آورده خود را بلباس اطاعت و [illegible]
[illegible] رسانیده نسبت و الحاج تمام بکفالت قسمهای
مغلظه التماس تعجیل نمایان نموده بخانه خود برده و اطراف راهها
بدامنه ساخته با [illegible] نفر منصب دار با اسم و [illegible]
نوکران
متعینه او و چهل نفر [illegible] بجمله معتمدان او را با خود طعمه تیغ [illegible]
گردانید حکم شد که بهادرخان ناظم پشاور در تنبیه و استیصال
او و دیگر مفسدان ضلع سعی تمام بتوقع آرد بهادرخان دو
هزار سوار برای کومک [illegible] بدسگال تعین نمود و پنجهزار سوار
مفسدان مقابل آمده بعد زد و خوردی که بمیان آمده و
[illegible] فوج بهادرخان را

چون سابق وجه حق التحصیل که فی صد مقرر بود منجمله صد عمال محال خالصه مجرا میکرفتند سعد الله خان فرمود که بعد از این وجه حق التحصیل تحصیل در آید وجز ابدرا در تحصیلات مستوفیان کفایت انجام محسوب نمایند مثلا در صورتیکه سرصد ده روپیه حق التحصیل در سند و تصدیق عامل درج باشد بعد ازکه صد و ده روپیه تحصیل در آورده داخل جمع نماید ده روپیه مجرا دهند در یصورت ده یک حق التحصیل کفایت سرکار نقصان عمال شد از ابتدای بنای این بدعت هر چند در حق ظلمه بود ان نیک عاقبت مدتی اظهار ندامت مینمود و میکفت کاشکی آنروز دستم تعلیم کیرا نمیکرد دیدار آری بر عقلا ظاهر است که کفایت دراجرا بدعت و مردم آزاری وسختی در حق ارباب حاجت نمی باشد ملک پرداخت ملک وحال رعایا وجذب ضعفا باعث کرد آوردی خزانه ونیکنامی بادشاه ووزرا میکردد دیکر چون وقت محاسبه کروریان مقرر بود که اکر از صد روپیه کمتر فاضل عمال میشد مستوفیان مجرا نمیدادند ودر صورتیکه صد یا از صد زیاد فاضل کروری برمی محسوب مینمودند یکی از مستوفیان کفایت پیشه وقت محاسبه

حق انصاف مغفور داشتند مع وابستهای دیگر یومیه مقرر نمودند
عبد النبی نوکر عمده او را منصب هزاری و خطاب خانی عطا فرمودند
که بعد ان بفوجداری سرکار متهرا مقرر گشته نوعی در تنبیه متمردان
و سرکشان انضلع کوشید که تا حال دران سرزمین ضرب المثل است
و مسجد جامع در متهرا که الحال باسلام آباد موسوم است یادگار
گذاشته و دیگر نوکران معتمد سعد الله خان نیز هر کدام فراخور حالت
از عطای منصب سرفرازی یافتند آن دستور مغفور سوای کمالات
صوری و معنوی و کسبی و صفات ذاتی از وسعت خلق و ترحم
بحال زیر دستان و محتاجان و دیانت و امانت که بهترین خصال
نیک عاقبتان است بسیار داشت گویند قسمی مهمات ملکی
و مالی را در مدت اجرای حکم وزارت سرانجام داد که هرگز
قلم او بر بنای بدعت و مردم آزاری که لعنت آن تا روز ابد بر بانی
او میماند جاری نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات
که دران نقصان مال و رعایا و مساکین باشد میکوشید نقل نمایند
که روزی وقت محاسبه یکی از عمال مستوفی قلم بند نموده گذرانید

یافته کمتر بنظر آمده که خود ظالم و فرزندان او از طرف رزق وا بعد خوش عاقبت باشند بل بواسطه اول نام و نشان آن بمعاقبتان فرزندان با نوع ذلت و خواری از صفحه روزگار برافتاده بر خلاف سعد الله خان که از تاریخ وفات آن نیک ذات تا عهد تالیف این تاریخ قریب هفتاد سال رسیده همه سلسله فرزندان او دوست کام زیست نموده اند خصوصا مجموعه خوبی و اخلاق متوسلان فرزندارشد حفظ الله خان که نبیره سعد الله خان باشد با وجود ایام شروع شباب بحکم حسن عقل تا بادوست و بیگانه سلوک مرعی میدارد و بر وقت سررشته رزم و بزم بالا از دست نمیدهد با تغیر احوال ان شاء الله تعالی در ذکر سلطنت ناصر الدین ابو المظفر محمد شاه بادشاه خلد الله ملکه بجهزاری رسیده مفصل بزبان قلم خواهد داد القصه رای رگهناتهه داکه بیشکاری باستقلال خالصه داشت و از تربیت یافته های سعد الله خان بود فرمودند که تا تعین دیوان مقدمات جزو وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافه هزاری تا چهارصد سوار نموده خطاب رای رایان مرحمت فرمودند و بموجب

یکی از عمال دیوان مجرا دادن فاضل یک قلم بدعت ابطال کشید
عامل نزد سعدالله خان استغاثه نمود سعدالله خان بر التماس او
دستخط نمود ای مستوفی دور از انصاف مثل در زبان هندی ما مشهور
است لینا لینا دینا دینا خصوص که ضابطه سرکار جهان مقرر باشد
که از صد کمتر فاضل مجرا نمیدهند و تا صد و زیاده بر آن محسوب نمایند تو مجرا
به بدعت نموده عامی بد عاقبتی برای ما و خود راضی میشوی دیگر بر عقلا منکشف
جهان دیده که بصفت مردم آزاری و اخذ مال مردم بیچاره و آنکه نباشند
ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب زیاست
بر غربا و ضعفا و مظلومان میگذرد و هر احسان و رعایتی که از اهل
مکنت و دولت در باره ارباب غرض و محتاجان بعمل می آید
از زبان مستمندان صالح و طالح در مکافات آن دعا یا نفرین
بمضمون واحد اکثر ماهیا بر می آید که آنچه تو در حق ما کردی حق سبحانه
تعالی نصیب فرزندان تو سازد و از آنست که آنچه جامع اوراق
اوراق در مدت پنجاه و پنج سال حد تمیز دیده عبرت از روی غور
مشاهده نموده و از روی مطالعه و انتخاب کتب تواریخ اطلاع

زیب نیز و بنیاد و بموجب ارشاد بوالد حیدرآباد فرمان صادر گردید
که اگرچه اعلی آنست که قبل از رسیدن گرز برادران آنخطا کابلند
را خطا بازگشت نموده درخلاص میر جمله استرضای ما حاصل کرده
باشد والا بعد ورود حکم جدید و تهدید شدید اطاعت امر
خواهد نمود اما در صورت عدم قبول حکم ثالث و مترود بودن بر آن
طریق ناصواب باید که آن فرزند تعیین فوج نموده ملک خود با لشکر
گران عازم تنبیه او گشته بجزای کردار رسانده میر جمله را خلاص
نماید و احکام زود خود را رساندن در رفاقت نمودن بنام شایسته
خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجه های اطراف صادر شده
چون قطب شاه با وجود فرامین و نشان پی هم تن با طاعت نداده دست
از مقیدان بر نداشت دریای غضب و غیرت آن صاحب قران در تموج
آمد و ابتدا در اواخر سال سنه بیست و نه جلوس بلند شاهزاده
محمد اورنگ زیب سلطان محمد را با لشکر بسیاری از امرای نامدار بر وا...
بشهرت که بخدای با صبیه شجاع در بنگاله بعقد روانه ساخت
لب خود بشهرت شکار طرف قندهار داده از خجسته بنیاد

المانتن او چند دیبهان را که در ساده لوحیِ پانظیر او بود و طمع مفتون داشت

واز تربیت های افضل‌خان نبوده و چند کاه در خدمت بادشاه‌زاده

دارا شکوه بخدمت مشغول بود بادشاه ملتمس اقبال کرده بخدمت

دارا لانشا و خطاب رائی سرفرازی بخشیده چنین حقیقت تعدی

قطب‌شاه در حق میر جمله و محمد امین پسر او که از نوکران مقرب او بود بنداز

عرضه میر جمله که مشتمل اراده رسیدن حضور در صورت خلاصی

موروثی داشته بود بعرض رسید حکم در باب عدم مضرت بحال او

روانه ساختن پسر پسرش بنام قطب‌شاه صادر شد بود قطب‌شاه

برخلاف آن بعمل آمده بود باعث خفت و قید نمودن میر جمله کوشید

باز فرمان برائی خلاصی آنها داده نمود و نه فائده تبخشید که اسباب و

اموال میر جمله را بضبط در آورد بادشاه‌زاده محمد اورنگ‌زیب

نیز در نمودن موجب ارشاد بوالد حیدرآباد نوشت اثر از خلاصی

آنها ظاهر نکردید لهذا فرمان مشتمل النعمت تهدید اثر مصحوب

عزیز بیگ و نیاز بیگ گرز برداران زبان فهم روانه ساخته

زبانی نیز کلمات نصایح بپیغام فرموده شد بادشاه‌زاده محمد اورنگ

ها طرف بلند گردید و سلطان محمد بهشت گرد‌های گلکنده نزول فرمود
لهذا آن زلزال تمام در آن مرز و بوم افتاد و پای ثبات عبدالله قطب شاه
و امرای او از جا رفت و شهر حیدرآباد وا گذاشته با فرزندان
و عیال و مال هرچه توانست در یک روز بر داشته خود را
بقلعه ارک گلکنده رسانید لهذا از اجناس سنگین مثل فراش خانه
و چینی آلات دیگر اکثر گذاشته عبدالله شاه مع فیلان و اسپان
بسیار و مال زیاده از اندازه شمار تجار و امرا در شهر ماند تخمینا
سوار و ده هزار برقنداز سپاه داری موسی محلدار برای نگاهبانی
سرکار و مردم شهر نگاه داشت بعده که از چار طرف مردم لشکر
و تاراجیان حمله آورده پای زد و خورد در میان آورده داخل شهر
ها هر طرف شعله آتش کشیدند و نایره قتال برافروختند و دست بر غارت
کشودند عبدالله شاه محمد ناظر نام را که ماده فساد و غبار همه
جمله همان بود با صندوقچه جواهر و نامه عذر آمیز مشتمل التماس منع تاراج
و اظهار قبول عرض اطاعت فرستاد اگرچه محمد ناصر را با همراهان
مقید ساخته صندوقچه مرسوله را قبول نفرمودند اما تاکید کلا گید

برآمدند و برای تیاری عمارات قلعه ارک شهر نوآباد خجسته بنیاد
اورنگ آباد هفت هشت کروهی قلعه دولت آباد که سابق
بکهرکی زبان زد بود و از مدت چندگاه زین العابدین خان داروغه
اهتمام ساخته بودند و باتمام آورده بود چنانچه درین عهد در
صوبه جات دکن رنگینی و خوبی او شهره هست تاکید فرمودند بعد
رسیدن شاهزاده سلطان محمد نزدیک ولایت تیلنگ قطب شاه
آن غافل از نیرنگی روزگار در فکر تهیه ضیافت افتاده شروع به
فرستادن میوه و اقسام شیرینی نموده یکبار که شهرت نزدیک
رسیدن قراولان بیگانه و فوج قراول که اطراف قلعه را فرو گرفتند
بگوش آن مدهوشان بادۀ غفلت رسید سراسیمه کار و بار خود
گذاشته از بیخودی مستی بهوش آمده سوای اطاعت چاره کار ندانسته
محمد امین با والده او و بعضی از خواص مصحوب معتمدان فهمیده کار نزد سلطان
محمد فرستاده و پیغامهای چرب و عجزآمیز و نشان مشتمل بر عذرهای
نامسموع ارسال داشت و محمد امین را که نزد شاهزاده رسید نالش
زیاد نموده و فریاد دست انداز بی لشکر و صدمات سیلاب افواج بادشاهی

ندامت و عذر خجالت نموده اما از زبان مردم معتبر خارج ظاهر شد
که برای طلب کومک و معاونت بعادلشاه و زمینداران عمده
نوال نوشته عنایت عبدالله شاه رفته و باستحکام برج و باره
پرداخته و می پردازد تا آنکه بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
هشت کروهی گلکنده در بتهه میر جمله رسیده مضرب خیام نمود
در روز دیگر سوار شده اطراف قلعه برای تعین مورچال و زدن
خیمه دولتخانه متوجه شدند در ضمن هرکاره خبر آوردند که هفت
هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده کرناتکی برقندازان اطراف
لشکر بشوخی تمام جلو ریز نموده وارد شده اند و از بالای قلعه که هم
توپ تفنگ و بان متصل باریدن گرفت سلطان محمد را بنجام
نمودند که با فوج خود سوار شده طرف چپ مستعد باشند
و از انجا حرکت ننمایند مذبع بعد ان آنطرف بپردازد و از
هر طرف امیران کار طلب و بهادران نام جو مقابل فوج
دکن مستعد کارزار گشته ترددنمایان بروی کار آوردند
و زد و خورد غریب دار و گیر عجب بمیان آمده تا شام نه کیف

برائی منع تاراج و آتش زدن فرمودند هرچند که بعد سوختن
اکثر محلها و عمارات و غارت رفتن چندین لک روپیه مال
از کارخانجات عبدالله شاه و دیگر سکنه که از هر جنس واحد لکها
بحادثه تاراج رفت باقی شهر از سوختن محفوظ ماند و محمد بیگ
نام را برائی محافظت فیلان و اسپان و دیگر اموال باقی مانده
قطب شاه مقرر فرمودند و از عقب او میر محمد امین را با جمعی از فوج
خود تعین نمودند که رفته عبدالله شاه را بقید قلم آورده مردم
معتمد خود و بادشاهی برای محافظت آن نگاهدارد درین ضمن میرزا
عبداللطیف حاجب بادشاهزاده که در گلکنده می بود با فیلان
و اسپان فرستاده عبدالله شاه که همراه حکیم نظام الدین
بر فاقت میر عبداللطیف بامید شنع کشتن او فرستاده بود
بخدمت بادشاهزاده رسید بعد ملازمت هر دو فرمودند نظام
الدین را با محمد ناصر تا رسیدن میر جمله و مستردساختن مال
بالتمام در قید نگاهدارند و مثل آن قطب شاه یازده فیل و شصت
اسب و قدری جواهر و دیگر اشیائی میر جمله فرستاده پیغام اظهار

خود را رسانده بود و کارزار عظیم بمیان آمد و جمع کثیر از هر دو طرف
کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند امیران
نزد بادشاهزاده آوردند میر عبداللطیف را برای آوردن
میر جمله با باقی اشیای او تعین فرمودند در عرض خبر نمودار شدن
فوج عظیم دکنی تا طرف خیونی رسید بادشاهزاده مقابل آن فوج
متوجه شده مقابله و مقاتله از دو طرف گرم از بالای تکری قلعه نیز
تکرگ گوله و اقسام آتشبازی می بارید چندین مردم نامی و
غیر نامی در معرض تلف آمدند و غریب رستخیز دار و گیر تا تمام
روز در میان بود و شیخ میر خوافی و محمد بیگ نیز آتش زخم
کاری برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد هستی بباد دادند
و آخر روز هر دو لشکر بنجانه و خیمه های خود آمدند و روز دیگر
خبر نزدیک رسیدن شایسته خان و افتخار خان و دیگر منصبداران
چانده بکومک بادشاهزاده انتشار یافته بود میر
داماد قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمده برای عفو تقصیرات
ملتجی گردید درباره او مهربانی مبذول فرمودند و آنچه از جواهر

بازار کارزار گرم بود و جمعی از مردم بادشاهزاده بکار آمدند
و زخمی گردیدند و بعضی از راو تهائی نامی با مردم بسیار قطب شاه
کشته و زخمی گشتند و بادشاهزاده به دولتخانه خود مراجعت
نمود روز دیگر میرزا خان و کارطلب خان و راجه کیرسنگ وغیره
امرا جابجا برای پیش بردن مورچال و تدبیر کندن نقب مامور
و مقرر نمودند درینولا قطب شاه میر فصیح نام را با چهار صندوق
جواهر و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ با ساز طلا و مرصع
وغیره اشیا فرستاده معروض داشت که برای معذرت
و التماس عفو جرایم ما در خود را مغرور ستم اگرچه بعید
غرض مردم را از تردد قلعه گیری باز داشتند اما میر
فصیح را بار ملازمت نداد ندو اشیاء مرسوله را
قبول نفرمودند روز سیوم ان جبار بیک
خراسانی نوکر عمده عبدالله شاه با چند هزار
سوار طرف مورچال میرزا خان نمودار گردید
مردم اینطرف خبردار شده عمده میرزا خان

پیشکش سابق و حال میان آمد و در دو عریضه مشتمل بر تهنیت
سلطان محمد معه دو فیل و چهار اسپ با ساز طلا و نقره برای شاه
شاهزاده و دو فیل دیگر و اسباب و ظروف طلا و نقره
برای شاهزاده بابت میر جمله فرستاده و درخواست ماذون
نمودن و آمدن والده قطب شاه معه لوازم نسبت نمود شایسته
خانرا فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود نویسند
قبل از رسیدن استمالت نامه والده قطب شاه روانه شد
همان که خبر بر آمدن او از دروازه قلعه رسید میر ابوالفضل معمور
را باستقبال فرستاده بدیره شایسته خان آوردند و روز
دیگر بخانه سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان پادشاهزاده را
ملاقات نموده دو فیل و دو اسپ گذارند بعده که بخدمت
بادشاهزاده نامدار طرا آوردند هزار مهر و پنج فیل و پنج اسب
معه ساز مرصع و طلا و نقره پیشکش نموده بعد چند روز
گفت و گو درمیان بود که [illegible] در وجه پیشکش از نقد و جنس که در
مدت چند سال معه باقی گذشته و حال ادا نمایند تعین تاریخ

وغیره آورده بود قبول نموده تا انفصال مقدمه موقوف داشتند و بعد

رسیدن شایسته خان اکثر امور حالی و رجوع کار بار صلح بعهده

شایسته خان که خالوی بادشاه زاده میشد مقرر نمودند درینولا

از حضور بادشاه منشور نوازش گنجور با عنایات دیگر برای

بادشاه زاده والا گهر عطای منصب هفت هزاری دو هزار

برای سلطان محمد اکبر لغایت آن روز بمنصب سرفرازی نیافته بود

فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات خطابخشی بنام عبد الله

قطب شاه در جواب عرضداشت او معه فرمان تسلی و طلب

بنام میر جمله نزد بادشاهزاده و بادشاهزاده فرمان قطب شاه

را تا انفصال معامله پنهان داشته در اخفای آن مصلحت ندانست

و بندگان کار طلب جان نثار را در پیش بردن امور حالی سرگرم

ساخت و بعضی نوکران عبد الله شاه بامید بندگی بادشاه

رجوع آوردند تا آنکه قطب شاه مکرر التماس اظهار ندامت

و عفو جرایم مصحوب میر احمد و میر فصیح نموده پیغام وصلت صبیه

خود بقبول کلی مبلغ کلی از نقد و جنس بطریق جهاز و ادای باقی

مستعد کارزار شده بکوتوال خود می پیوستند و هر چند سرداران
طرفین بسزا و ال تعین نموده در دفع آن فتنه می کوشیدند ممنوع میکردند
فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف علف تیغ و هدف
تیر و گوله جانستان کردند و باز تمام شب فوجها آراسته مقابل باهم
بر فیل ها سوار مانده و گاه گاه شتر نال و تهال بر همدیگر میزدند
و صبح ناشده از سر نو بازار کارزار گرم ساختند و بسیار مردم عمده
مردم عمده و بیشتر سواره سواران روشناس از نزد عبدالله شاه
و بادشاهزاده میرسیدند و برای دفع فساد پیغام تهدید آمیز
میرساندند و لیکن هیچ حاصل دست از جنگ باز نمیداشتند و
مگر مغلوب گردیده فرار اختیار نموده بدستوری که در اندرون
باز از طرف دیگر نمود ار گشته بکارزار می پرداختند بدین قرار
روز و دو شب هر مرتبه معرکه قتال گرم بود که آدم بیشمار از هر دو طرف
تلف و علف تیغ شدند و مردم بادشاهی بیشتر بکار آمدند و می
کردند در ضمن خبر رسیدن میر جمله همراه عبداللطیف برای طلب او
رفته بود لیکن او نیز برای دفع نایره آشوب نزد سرداران طرفین

نسبت مقرر کرده والده قطب شاه بخانه خود مراجعت نمود از شهرت بیخودانه

مصالحه مردم مورچال از مکان خودها برآمده بخاطر جمعی تردد مینمودند در

میراسد الله بخاری خارکی از دو سواد سن برآمده بجائی حضور میرفت گوله

اجل از بالای قلعه ناگهان رسیده برادر خورد در همان واحد کار

او را اتمام ساخت و از اتفاقات در همان روز جمعی از فوج متعینه اطراف

دوردست که برای کومک عبدالله شاه روانه شده بودند و تجر

از مذکور صبح بطریق ایلغار رسیدند و کوتوال گلکنده که برای طلب

آنجماعه رفته بود رفیق بوده گروهی لشکر رسیده غافل برکمین

لشکر ریختند و دست بر غارت و قتل مردم دراز نمودند و سپاه

همراهکی بدفع مضرت آنها پرداختند و نایره قتال و جدال بلند گردید

و کار بجای رسید که بمجرد رسیدن خبر بفوج سالیسته خان و دیگر

امرای بی آنکه بپادشاهزاده و سرداران صاحب مدار خبر شود در حصت

حاصل نمایند از هر طرف فوجها بمدد و کومک مردم کومک

هکی رسیدند و مردم عبدالله قطب شاه نیز کرم سوخته تاراج فوج پادشاهی

بودند بی اطلاع قطب شاه از اطراف دور و نزدیک جوق جوق

خوب نموده آورده و رسمیات شالی که بتحریر تفصیل آن نمی پردازند بجا آوردند
روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را معه همراهان مرخص ساخته رعایت
نقد و جنس نمودند و آواخر جمادی الاول سنه مذکور که معرکه آرای
رزم به مجلس بزم مبدل گردیده عروس با چهارده لک روپیه نقد
و جواهر و شش لک روپیه دیگر لازمه جهاز بخانه آمد فرمان عطوفت
آمیز که از نزد بادشاه برای قطب الملک استقبال نموده شرط
آداب بجا آورده فرمانرا گرفت بعد از آن بادشاهزاده بخانه
میر جمله تشریف بردند و او یک قطعه الماس نامزاشیده و
ده لعل و نه زمرد و شصت دانه مروارید و یک نیلم و پنج فیل با زین
طلا و یراق نقره و پنج اسب برای شاهزاده سوای آنچه بسلطان محمد
و سلطان محمد معظم گذرانید پیشکش نمود و اوایل رجب بفوز فیروزی
طرف خجسته بنیاد اورنگ آباد کوچ فرمودند و امرای کوملی را امرعرض
نمودند و به تضمین فرمان حضور مشتمل عطای منصب پنجهزاری چهار هزار
سوار و خطاب معظم خان معه خلعت خاصه و جمدهر مرصع و علم و نقاره و
غیره برای میر جمله رسید و معظم خان اداب بجا آورده گرفته در رکاب

رسیدند و رفع فساد کرد و بعد رسیدن قاضی عارف نام را با فرمان
و خلعت که برای میر جمله آمده بود مقرر نمودند که برده بتفاوت نیم کروه
فرود آمده بعد استقبال نمودن میر جمله باو سپرده آداب ملازمت
پادشاهزاده ارشاد نماید میر جمله که قاعده دان همه دستور آداب
سلاطین هندوستان بود استقبال فرمان نموده بدستور قاعده
دانان هند فرمان را گرفت و روز دیگر نصیر خان و میر شمس الدین و مالو جی
باستقبال رفته نزد پادشاهزاده آورده ملازمت فرمودند سه
هزار هون و اسپان و دیگر تحف نثار و نذر گذرانیدند و جمدهر مرصع
و اسپان با ساز طلا و فیل مع یراق نقره همراه خلعت عطا فرموده حکم
نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساختند و دو ساعت
نجومی در خلوت مذکورات بمیان آورده باعزاز مرخص نمودند و
روز دیگر فرمودند که همه مورچال از پای حصار بردارند و قاضی و میر عدل
را با شیخ نظام که از فضلای معتبر بود برای عقد مع جهیز و تسبیح مروارید و
فیل با ساز یراق و چیلهٔ نقیت نزد قطب الملک فرستادند و
قطب الملک تا دروازهٔ قلعه استقبال نموده فرستادها را در مکان

بعده که رقعه بیگم بمطالعه خاص در آمد او را حکم حبس فرمودند

بیدمانع داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند

که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر

است رعیت مال گذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه

و افزونی لشکر بادشاهان است آنفرزند چگونه باین بدنامی ظلم

ناپاک راضی میشود که برای اظهار حسن تردد اضافه آوردن

مرتبه در تشخیص حاصل سعی نموده که رعایا لاعلاج گشته فرزند خورده سال بسال

بعوض آنها فروخته ادای محصول نمودند بندر سورت جای تردد مردم

هفت اقلیم است خبر آن بپادشاهان اطراف رود و برای این بدنامی

آن علاوه ناخوشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه

بر این بند آزاد آن برگشته طالع اطلاع یافتند زبان از شفاعت او باز

داشت آری بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده

باید پرداخت مده رخصت ظلم در هیچ حال که خورشید ملکت

نیابد زوال خرابی مباد بنیاد جهان چو بستان خرم ز باد خزان

باز از مظلوم مایل مباش ز دود دل خلق غافل مباش دهد دیگری بادشاه

پادشاهزاده روانه کردید بعد عرض تردد پادشاهزاده

اضافه بهزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه بیست

هزار پانزده هزار باشد عطا فرمودند شایسته خان را بخطاب

خانجهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار سرفرازی

دادند و عرضداشت قطب الملک مشتمل اظهار بربادی نیز و عدم

و عدم طاقت ادای پیشکش بسبب حادثه تاراج مال و پامالی

ملک بعرض رسید بیست لک روپیه که تفاوت بعضی ابواب

بود منجمله باقی پیشکش سابق معاف فرمودند چون حقیقت تعدی

و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر

ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر برطرف فرموده گرز بر

دار تعین نموده طلب حضور نمودند بعد که ملازمت نموده حکم شد

که سر دیوان عام در داشتن او سر دهند از وزه کلای او بر چیند

که اطراف برای نجات او دویدند فایده نه بخشید تا انکه

متصدیان پادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه برجیع آورده

بهاران بعجز و الحاح رقعه خلاصی جان او بنام پادشاه حاصل کردند

باعث فرو نشستن آتش غضب بادشاهی و جان بخشی آن
بدکردار مردم آزار گردید و دیگر از اعبرت حاصل شد از بمقوله حکم
سیاست دترداری که در پرداخت حال رعایا و آبادی ملک از آن
بادشاه رعیت نواز بظهور آمده بسیار مسموع گردیده بعده
که میر جمله معظم خان بحضور رسیده ملازمت نمود انچه از نقد
وجواهر از انجمله یک قطعه الماس بوزن دوصد و شانزده سرخ
بعد دولک و شانزده هزار روپیه قیمت آن نموده بودند و هفت
فیل معه یراق دو دفعه پیشکش نمود جمله پانزده لک روپیه بقیمت در آمد
و از اصل و اضافه شش هزاری ششهزار سوار نموده خدمت
وزارت و قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه
با ساز و یراق طلا و نقره و پنج لک روپیه نقد عطا فرمودند چون
بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافه امر ساختن مسجد اعلی که چنان
مسجد در ممالک محروسه هندوستان از ابتدای اسلام
بنا نیافته و وصف آن بدیدن تعلق دارد فرموده بودند بسرکار
خلیل الله خان و دیگر صاحب اهتمامان در مدت شش سال و ده لک

عدالت اساس رعیت پرور دیوان نمود حکم باحضار آن نامه

تباه و بارگیر نمودند و نقص راجداری ~~دلیلان~~ را کنانهه که نیابت

ودارت داشته‌ مه کلائی ان بدعاقبت از طرف نواب

بادشاه بحکم نیز پابوس شده بد ورجوع آورده باهزاران عجز و

زاری برای رفع بلائی ان مبتلا بانواع بلا نا محبت انه عدکذرانده

بودند بخدمت بادشاه و اوکر عدالت گستر برقابوئی وقت

عرض رساندکه اگرچه درماده چنان بدبخت ظالم هرکه التماس شفاعت نماید

اول مستزاوار عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایاکه

برخوانالش دار بدبر ذمه او طلب است و مبلغها مطالبه بادشاهی

ازو بازیافت باید نمود بدون وصول وصول زرمظلومان و

ادای مطالبه سرکار درکشتن او تامل لازم است حکم شود که

بعد از وصل ساختن حق ستم رسیده‌ها و زربادشاهی او را

بیاداش اعمال او رسانند التماس او بدرجه قبول رسید آمد و فرمودند

که بسزا او محصلان رسیده بحواله راجه رکهنانهه نمایند کنه العوبد

تحقیق حق رعایا رسیده را باینها رسانده درنصورت فی الحال

ها نعمت جیل با تحف دیگر مرسله قطب الملک از نظر گذشت سه
لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت زنج کرده وام انعام بدارا شکوه
از کمال لطف عام مرحمت فرموده جمله از سابق ولاحق شصت کرور
دام تنخواه کردیده چون در دار الخلافت اثر وبا وطاعون که از اثر
تهرالهی است ظاهر شد بطریق سیر وشکار از شاهجهان آباد نهضت
رایات علیات سمت فیض آباد واقع شد سید مظفر توپخانه
بخراست دو نیم تعلقه سری نگر سرفرازی یافته بخطاب همت خان
سربلند گشت وراجه سری نگر اطاعت وانقیاد نموده پیش از یکدوماه
کنار گنگا وجمنا تفریح کنان وصید افکنان بدار الخلافه سایه
گسترده بعد رسیدن حکم مهم بیجاپور بپادشاه زاده محمد اورنگ
زیب بتهیه سرانجام برآمدن کر دآوری امرا وسپاه کومکی
پرداخته بعد از آمدن شاهجهان خانجهان عرف شایسته خان
بموجب حکم از خجسته بنیاد گذاشته امرای دیگر با خود رفیق ساخته
ترتیب توپخانه ودیگر مصالح قلعه گیری نموده از اورنگ آباد
برآمده چنان مصلحت قرار یافت که ابتدا بتسخیر کلیانی ودیگر قلعه

روضهٔ باتمام رسید قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان تاریخ
اتمام آن یافته اند بعرض رسید که عادلشاه بیجاپوری که از بسی
بی اعتباری بدار القرار انتقام نمود و از اولاد نمانده علی نام مجهول
النسب را او بجای پسر پرورش داده بود امرا السلطنه
برداشته اند و بعضی نوکران عمده با او موافقت ندارند حکم
بنام بادشاهزاده اورنگ زیب صادر شد که خود را از حجسته بنیاد
به بیجاپور رسانده قلعه و ملک بیجاپور را بتصرف اولیای دولت
درآرد و مهابتخان و نجابت خان و شرزه خان و غیره صوبه داران
و امرای اطراف قریب صد امیر با افواج بطریق کومک
باهمراه شاهزاده دادند محمد امین خان پسر میر جمله که از عقب
رسیده بود سه هزاری سه هزار سوار نموده فرمودند که میر جمله خود
را نزد بادشاهزاده کامکار رسانده شریک مصلحت و
معاون باشد و مهر و دستخط نیابت وزارت محمد امین خان
باتفاق رای رایان می نموده باشد و سال سی و یکم از جلوس
آغاز گردید جشنی با نوعی عنوان هر سال زینت یافت بیجاره

می آوردند و سوار و پیاده و بسیار از هر اطرف کشته و زخمی گردیدند اگر خواهد مجارایات ایام محاصره را مفصل بزبان قلم دهد تا بمطناب کلام منجر می گردد و حاصل سخن از زبردستی بهادران قلعه کشا و تدبیر صایب یادشاهزاده کشورکشا چنان کار بر محصوران تنگ کردید که پیغام عجز و پیام بیان بمیان آورده عهدهای لشکر را شفیع جرایم کرده قاکرده خود ساختند و مبلغ کرورها روپیه بطریق ضیافت و پیشکش قبول نمودند پادشاهزاده عالی همت اصلا راضی نمی گشت درین ضمن اخبار موحش از حضور دادشتاد درمن اعلیحضرت و استیلای دارا شکوه انتشار یافت و چاره ناچار کار بر قرار صلح انجامید و دار و مدار نموده از پای قلعه برخاستند درین سال انقلاب بدور سلطنت اعلیحضرت رو نمود و شورشی عظیم برپا شد که با شرح این حرج تنگ سا زیست چون هفتم ذی الحجه سال مذکور شاه آب بستن انواع فالسا علی حضرت را اعاده مساند جسمانی استیلا ساخته از تدبیر مملکت باز داشته و لسبی دایه سوی تدبیر بر نصیر دارا شکوه مادر روز کار بدافزرند فتنه و فساد بر منصه ظهور رسیده آمدند سعه قضا کرد و زمین کشید فتنه خیز بد امان خود اتش فتنه بر زخار

پردازند

ها و معمورهای آباد زرخیز نواحی بیجاپور پرداخته بعده بمهم بیجاپور به
بنابران اول بر سر قلعه کلیانی رفته در اندک مدت که شرح
آن نمی پردازد به تصرف درآورده و بعضی مکانهای مشهور معموره
دیگر را به اسم تخیه نرده ده بهاء در ان کشورکشا متصرف گشته مبلغهای
خطیر از نقد و جنس و توپخانه بدست آورده سپاه را آسوده
ساخته کمر همت بر تسخیر بیجاپور بسته متوجه آن صوب شدند و
فوجهائی بیجاپوری از مقابل بهادر و سپاه نمودار گشته هر روز
بطریق قزاقان اطراف لشکر تاخته بعد از زد و خوردی که میان
می آمد روی بفرار میگذاشتند تا بپای حصار رسیدند و جابجا
امرای رزم دیده کارآزموده برای قایم نمودن مورچال و
دواندن نقب مقرر نموده سرگرم کار ساختند و محصوران
باستحکام شرح و باره پرداخته بزدن نقب و تفنگ و انداختن
بان و سنگ و دیگر اقسام آتشبازی و غیره آلات حرب
پرداختند و گاه گاه وقت شب مردم قلعه برآمده بر مورچال
میریختند و روزانه نیز فوجهائی بر اطراف لشکر دهنی تاخت ی

فی الجمله صحت یافته در فکر عده واله اند و از انجاکه تا حال صورت عزم و

آراده المستفق مهربان معلوم نگشت و جواب عرائض نرسید و مجدد

از نوشته جات وکیل دربار سمت وضوح پیوست چون مذکور منکیر

درمیان است ملحدزاده چوز و رایان جیسنگه و سترسال و دیگر مردم

بصوب احمدآباد و نیته تعین می نمایند و صوبه گجرات را از برادر عزیز تغیر کرده

کسی را میخواهند بفرستند و خبر است که مهابت خان و قاسم خان

را با آن طرف تعین می کنند بنابران تبازگی مصدع میگردد که هرگاه

کیفیت معاملات این نهج بوده باشد دیده نباشی خاطر عاطر حیثیت

و تدبیر اینکار که روئی داده چه قسم اندیشیده اند و این نیازمند را

پای صلاح و صواب و بیداین ان قدم پیش نمی تواند نهاد چه باید که

بر تقدیری که تغیر صوبه گجرات وقوع نماید ملحدزاده کلان تا سومنات

سنگ و جمع کثیر را قرار داده اند بمالوه بیاید و خود در ایام استیداد

مرض میفرمودند که همان میخواهم یک مرتبه صحت یافته خاطر خلیفه

را از بند و بست ملک بوجمع سازیم تا معاملات بجائی نماید

نرسد مصلحت چیست امید که هر چه زود تر جواب اینمراتب را عنایت

زخواب گران فتنه برداشت سر پر از کینه شد خلق با یکدگر تفصیل این

اجمال بر سبیل اختصار آنست که اعلی حضرت دارا شکوه را پیش از همه

پادشاهزاده می خواستند و رعایت خاطر او را بر مراعات دیگران مبدا میداشتند

ازین جهت پادشاهزاده های بمقتضای بشریت تا بحقیقی دل بر می از داشتند

واو نیز سلوک نامسلوک معهود داشته در پی خفت و شکست ایشان می

کوشید لیکن غافل ازینکه سعی چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش

بسوزد و از بادی مخالف مقبلان را چه باک تا البته بر خلاف مقتضای تدبیر

دور بینی با اعلی سپاه پادشاهزاده عهد و پیمان در میان آوردند که وقت

کارزنگ یکدیگر را معاونت و مظاهرت نمایند چنانچه دو مکتوب سرافراز

الخشن بسیم محمد اورنگ زیب بهادر شجاع و مراد بخش و عهدنامه محمد

ابراهیم ... که ارباب تجربت از ان تنبیهی بر گیرند مکتوب شجاع

معروض داشت مخلص خواند لیکن بعد از گذارش مراسم اخلاص معروض

میدارد که آنچه از روی صدق مولات این نیازمند بر نظر مبارک

مسموع شده بفیض یکجهتی برای خدمت نوشت قبل ازین متواتر

معروض داشته هر چه در حق لاعلاج گفته بر همین منوال است که اعلیحضرت

نشود و اگر این حرکت بالفعل نباشد وجه آن با ایشان نوشته شود جواب
نگارش رفت که آنچه آن برادر عزیز بدین مطلب اندیشیده‌اند مستحسن است
و ما نیز بر آنیم که تا مخالف خود را جمع نکرده باشد باید به راحت اما چون وقوع
قضیه ناگزیر تا حال نرسیده روز بروز آثار صحت ظاهر میشود از جای خویش
حرکت کردن و باظهار بعضی مراتب پرداختن مناسب نمی‌نماید بلکه
آن گرامی برادر نیز بایستی بیش از استفسار و تحقیق اخبار غبار شورش
نمی انگیختند و لشکر را بصوب سوبه نمی فرستادند و قلعه آنجا را محاصره
اکنون کار بجای که نباید رسید رسید بروی از استخلاص حصن خاطر جمع
سازند تا جمعی که فراهم آورده‌اند در رکاب ایشان باشند بعد از آن اگر
اراده توجه مصمم گردد از تاریخ ساعت اطلاع داده خواهد شد تا نیاید
تعلل بعمل آید چون از نوشتجات وکیل هویدا گشته که قصد مخالف آنست که
بلجندی برای مصلحت متعرض اخوان نگردیده از راه محبت دو دست داده
لکراحیا تا نوشته مشتمل بر نهی از انجا برسد در برابر ان عجب باید نوشت
جواب انعقد سه بدین عنوان مرقوم شد که اگرچه انتقام گفتگو تا اعلام را
شایان نیست ولیکن آن برادر عزیز برده از روی کار برداشته‌اند

نموده قلمی نمایند و از جهت تشیید مانی الضمیر منیر الهی بخشند که سبب از
فوات فرصت و گذشتن وقت آنچه صلاح باشد بعمل آید مکتوب

شجاع صاحب مشفق مهربان سلامت درینولا برادر عزیز بجان برابر
از راه یکجهتی و یگانگی مطلبی چند باینجانب نوشته استدعای جواب نموده بود
و این خیرخواه مرادانچه در هر باب بخاطر رسیده بان کامگار نامدار نوشته
مصحوب ملازم ایشان ارسال داشته اند لیکن چون کیفیت انجام آن را بگرامی خدمت
معروض داشتن لازم می نمود بنابران صورت سوال و جواب را مفصلا بمسامع
علیه میرساند تا بعد اطلاع بران اگر نوشته این مخلص پسند طبع شریف
گردد فبها والا آنچه بخاطر عاطر پرتو صواب اندازد قلمی فرمایند
که مطابق آن مقرر داشته ایشان را نیز بران آگاه سازد و اولا مرقوم
بود که مخالف را فرصت آن نباید داد که بجمعیت پردازد چه اگر مردم باو
بگروند و استقلال یابد که هرگز بجنبش مبادرت کند تدبیر کار او دشوار
خواهد شد پس بنابراین تقدیر متوجه دفع فتنه او گردیده ساعت نهضت
آنطرف را مقرر باید ساخت و همه گردنکشان اطلاع باید داد و طی
مراحل بنمط قرار گیرد که در یک وقت از هر سه جانب بمکان مقرر رسیده

بمیان آمده امید که این مراتب را بخاطر گرامی آورده بهرچه زودتر از مقتضیات

رای صواب نما باشد اعلام فرمایند زیاده چه تصدیع دهد

مکتوب سید مراد بخش برادر عزیز بجان برابر کامگار عالی مقدار

من از تخلف صیانت [illegible] بهره مند و برخوردار بوده [illegible] باشند

و بر سیت که مطالعه مفاوضات مهر افزائی آن گرامی برادر بهجت

بخش خاطر مشتاقان نگردیده موجب این معلوم نشد [illegible]

الهی از فتح قلعه کلیان وا پرداخته بیازدهم محرم بکام دل داخل ظفر

آباد بیدار شدیم و عنقریب بمقدمه معالجه [illegible]

او ملک آباد مهم خواهیم ساخت اخبار عمده جهان [illegible] زودی

که مذکور شود [illegible] که از نوشتجات [illegible] دیده

باشد از آنجا که خاطر خواهان خبر خیریت اثر ان برادر

عزیز بود این نوشته را بمحبوب [illegible] ارسال داشتم

بزودی ارسال دارند [illegible] اشتیاق [illegible] آن گرامی [illegible]

افزون تر از آنست که بتحریر در آید [illegible]

مرغوب مطلب [illegible] والسلام [illegible]

اظهار ملایمت از آن طرف نسبت بایشان معقول نه لیکن بر تقدیری

که چیزی نوشته باید سر رشته رفق و مدارا را از دست ندادن و چیزی چند

که موجب غفلت معاند تواند بود در جواب نگاشتن و بدین افسانه شیرین

او را بجواب خبر گوش داشتن انسب و اولیست و بعزم ما معهود و نقصان ندارد

ثالث آنکه مکتوب بهوک از جمله فرزندان و ما آنوقت یکی آنست که اگر

مخالف ما یکی از برادران بمقام پرخاش در آید و دیگری دیگر مدد و معاون

بوده نگذارند که اراده فاسد او بفعل تواند آمد بر تقدیر وقوع این

قضیه صورت اعانت چیست و چه نوع از یکدیگر خبر توان گرفت

در جواب نگاشته شد که قرار داد ما آنست که بعون الله تعالی

فتوری بمیان راه نخواهد یافت اگر مخالف بدین قصد از طرف

کند این نیازمند بی توقف بر او یورش رسیده متوجه پیش خواهد شد

و از آنجانب صاحب مشفق ما همان عزیمت پیشه خواهند فرمود تا قدره

الا با جمیع اعانی جمعیت تفرقه قرین خود نتوانند بیک طرف پرداخت

همچنین اگر بجانب دیگر روی ادبار آورد باین عنوان ارکان

ثبات و قرار او متزلزل باید ساخت این بود تفصیل سوال و جوابی

موافقت یافته بود و قواعد مودت و موالات که از دو جانب
عهود و مواثیق استحکام پذیرفته مجدد گشته چنانچه باید تا یمان کبیرالالقاب
موسس ساخته با خود مقرر کرده که بعد استیصال آن دشمن دین و دولت
دااستقرار و انتظام امور سلطنت نیز بر جاده قویم وفاق و اتفاق استقامت
ورزیده با همایون و تیره همه وقت و همه جا در همه کار رفیق و شریک باشند
و با دوست ما دوست و با دشمن ما دشمن بوده در هیچ حال از مرضیات
خاطر عاطر بیرون نروند و از جمله ممالک محروسه موعود شد
تا بچه حسب التماس ان درة التاج حشمت و کامکاری بایشان وا
گذاشته شود قانع و خورسند گشته افزون طلبی نماید چنانچه بنابرآن
از روی وفور شفقت و ملاطفت و نظر مراتب که تعهد بایشان
آن نموده اند مرقوم قلم والارقم میگردد که انشاء الله تعالی
تا از زمانی که از آن برادر حمیده اطوار نیکو خصال خلاف
یکجهتی و یکرنگی و حق شناسی بوقوع نیاید اشفاق و مهربانیهای
ما در باره ایشان روز افزون خواهد شد و نفع و ضرر جانبین را
کلی دانسته در جمیع اوقات شرایط اعانت و امداد و مراسم

پادشاهزاده محمد مراد بخش متحلی شد چون درین هنگام خجسته
آغاز فرخنده انجام که آوان طلوع نیر سعادت و اقبال و زمان
سطوع صبح عظمت و اجلال است و شاهباز بلند پرواز همت جهانبان
کشا در هوای صید مقصود بال گشوده و اعلای اعلام دین مبین
سید المرسلین علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها وجهه
قصد گردانیده مقتضای نیت حق طویت معروف آنست
که سپاه غازیان ظفر لوا ممد بازوی مجاهدان نصرت انتما
نماد الحاد و زندقه منیست و نابود شود و گرد تفرقه بر ساحت احوال
خستگان عرصه وسعت آباد هندوستان جهت نشان
کار نمایان جید الجهاد جهاد اعظم گردون مقام والای
کرام ممالک احتشام جزاهم الله تعالی عن المسلمین خیر الجزا
نشست گوهر شرک بصفا گشته بجوزه در آمده و نشنیده اوراق
بمیان سرابرای [illegible] سرافرازانه کامکارانه مد اسعاد تأیید مقتضای
همت [illegible] عالی همت والای دولت آخر که اجل مواهب
بابن نخبه حمل نموده درین مهم طاعت محمود توفیق موافق

ابن عم و خدا و رسول مجتبی را گواه گرفتیم و این وثیقه را بمحبت مزید
اطمینان و استظهار خاطر آن گرامی برادر بمهر نقش نگین مبارک
خود مشرف و مزین گردانیدیم باید که ایشان نیز منطوق آیه
کریمه اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا را مطمح نظر
سعادت اثر داشته در باب لوازم معاهدت که مورث
نیکنامی دنیا و آخرت است باقصی الغایه کوشیده بر این منهج
صواب مستقیم باشند و اوضاع پسندیده خود را از وصمت
تغیر بوجهی که شاید صیانت نموده گفته نابخردان
کوته اندیش را که از غایت دنائت همت و رکاکت
فطرت جلب منافع روبه و تحصیل اغراض فاسده خویش
بر صلاح حال و مآل ولینعمت مقدم میدارند و اشاعه اخبار
طرق در آمده با قاویل باطله مموهه هنگامه شورش و فساد
را گرم میسازند و از آن وحشت اشعار سعد این جز دزدان
نباید و شعار پسندیده غنا امتناع کنند و پیوسته بهر شغلی
سعادت افروز خسرو و رعیت پرور و صلاح گزین باید که

بکومکی و اتحاد او را با بلیغ وجهی مرعی خواهیم داشت و الطاف و مراحمی
که از ما و شما بعزیزتر از جان مبذول است پس از حصول مامول و بر
افتادن ملحد نامقبول همان لحظه بلکه بهتر از آن معمول گشته دقیقه از
دقایق آن مهمل نخواهیم گذاشت و بوفای وعده پرداخته چنانچه
سابق مقرر شده بود صوبه لاهور و کابل و کشمیر و ملتان و بهکر و تته
و تمام آن ضلع را تا ساحل خلیج عمان بآن نامدار والا تبار واگذاشته
در این باب مضایقه را محال نخواهیم داد بعد فراغ از استیصال ملحد
نکوهیده افعال و جمع نمودن لشکر و قبا داد و از جانب همین دولت
خدا داد ابد اتصال از رفاقت و همراهی آن تازه نهال
بوستان سلطنت و اقبال در آن کار لازم و ناگزیر است
به توقف ایشان را بدان حدود در زوانه نموده اصلا و قطعا بتاخیر
رخصت راضی نخواهیم شد و مشرب عذب محبت و مودت
و صداقت و فتوت را از غبار انفاس ارباب غرض که اشرار
الناس اند از صفا نیندوخته خبرهای بعید دارند و کامیابی ایشان
از عالم الانسان و انسان الناس نخواهیم اندیشید در صدد

از ادای مالگذاری گشتند دارا شکوه سلیمان شکوه مهابت نور ه ا
خود را با راجه جیسنگه بمقابل شاه شجاع تعین نمود و نام بردها
به بهادر پور دو نیم کروه از بنارس که بنگاه او بود رسیده بفاصله
یک و نیم کروه برابر لشکر او خیمه زدند بیست و یکم جمادی الاول
آوازه کوچ به بهانه تغیر مکان انداخته ناگهان بر لشکر او ریختند
او بامداد از ترس فرار اختیار نموده بمونگیر رسید وار دوونه
اموال و خزانه بتاراج داد و در مونگیر هم توقف نکرده روا
بنگاله گشت مونگیر و پتنه به تحول دارا شکوه مقرر شد نوکران
شجاع که در معرکه اسیر پنجه تقدیر گشته بودند دارا شکوه
آنها را باکراه باز طلبداشته انواع اهانت رسانید و بعض را
بقطع دست تعذیب نمود و در همان ایام تعین سلیمان شکوه
مهاراجه جسونت سنگه را بصوب اجین و شاه قاسم خانرا
باستیصال مراد بخش همراه جسونت سنگه تعین نمود بیست و دوم ربیع
الاول این سال این افواج دستوری یافتند نام بردهای به
اجین رسیده دایره کردند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب

معاشرت سلوک نموده این مشعل خورشید ضیا را از باد سموم

سرد این روزگار نگاه دارند وفقنا الله تعالی و ایاکم بما یحب و یرضی

والله یحق الحق و هو الذی یهدی السبیل انتهی درین ولا که اعلیحضرت بخاص

و عام غسلخانه نمی آمدند دارا شکوه در عین استیلاء مرض

اعلیحضرت را از دار الخلافه شاهجهان آباد بمستقر الخلافه

اکبرآباد برد و تا آخر این وقایع آنجا بقبضه اقتدار او باشد و وکلای

شاهزاده‌ها و نوابان نامدار را از نگارش اخبار دربار

منع کرده و راه اخبار اطراف و اکناف ممالک مسدود ساخت

و افواجی که بتسخیر بیجاپور سر کرده که بادشاهزاده سزاوار

افسر و دیهیم متعین بود بحضور طلبید غیر از نجابتخان و معظم خان

و شهنواز خان دیگران در آن ضلع کسی نمانده و فتح بیجاپور که نزدیک

رسیده بود در حیز تعویق افتاد و شاه شجاع که در بنگاله بود

به بنارس رسیده و محمد مراد بخش در گجرات خطبه و سکه

بنام خود ساخت و میر علی نقی را که دیوان و مانع بالغراو بود

بدست خود بقتل رسانید از این آشوب‌ها مالکذار دست

از برهانپور نهضت نمود و بعد عبور دریای نربده در اثنای راه محمد مراد بخش بملاقات فایز گشت در این روز موضع سرهیه عمله پرگنه دیبالپور دوازده کروهی اجاین بفاصله یک نیم کروه از افواج جسونت سنگه و قاسم خان بتاریخ بیست و یکم رجب مضرب خیام شد روز جمعه بیست و دوم شهر رجب این سال بعزیمت راسخ و دل مطمئن بقصد رزم و پیکار هر دو شاهزاده با وقار سوار دولت گشته متوجه صفوف پرداختند و با دفع بر پرچم اعلام شاهی و زید الفقه خدیو مظفر از پس مقام و چند کوچ بیست و هشتم شعبان بحوالی گوالیار مرکز رایات ساختند و دارا شکوه اعلیحضرت را که بسبب حرارت هوای اکبرآباد متوجه دار الخلافه شاهجهان آباد شده بودند از استماع این واقعه و فرار جسونت سنگه از نزدیکی آن شهر بر گردانیده بمستقر الخلافه اکبرآباد برده بفراهم آوردن اسباب حرب پرداخته قریب هشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار و اسلحه وادوات پیکار بیحساب همه اندیشانه سر بر سلطنت بخدمت

از شنودن واقعه در باب بمقتضای وقت بجمع لشکر و توپخانه و افزون
اعتبار بندهائی پرداخته غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و
هشت محمد سلطان را با بخابخان برسم منقلا به برهانپور فرستاد
و شاهزاده محمد معظم را در صوبه دکن مقرر کردند و محمد اکبر را با
برده کیان اقبال در دولت آباد گذاشتند و سلطان محمد
اعظم را در رکاب نصرت همراه گرفته دوازدهم جمادی الاولی در
موضع هرسول منزل اولین فرمودند میر عسکری که ثانی الحال
عاقلخان مخاطب شد بحراست اورنگ آباد و مامور گشت و مرشد
قلیخان بخدمت دیوانی به تغیر میر ضیاء الدین مفتخر گردید و در هر
سول یکمقام کرده بیست و نجم شهر مذکور به برهانپور سایه
معدلت انداخته یکماه در آن شهر توقف شد غره جمادی ا
لآخر سنه هزار و شصت و هشت سال سیوم ابواب
کلفت و اندوه بر روی اعلیحضرت گشاده ساخت و در نوروز
اسباب عشرت و الم اماده گردید پر از فتنه شد باز روی زمین
بلا دست داد و بداماں کمین نهاد شاهزاده محمد اورنگ زیب

صورت بستنی نیست صرفه در نیست که چندی بصوب پنجاب که در

تنزول ایت است شتابند و خدمت حضور فیض گنجور با بین مرید

مرشد پرست واگذارند صلاح خواهد بود که عبث قتل جماعه

مسلمین بمیان نیاید از انجا که پرده دار قضای خواست که امر دیگر

بمنصه شهود آید گفته پند برای نیافت دارا شکوه محمد امین

خان خلف میر جمله را که سزا وار سلطنت بمقتضای مصلحتی دستگیر

نموده در دکن گذاشته بودند همان برسازش کرده مقید کرده

ساخت اعلیحضرت از پس سه چهار روز او را اخلاص کردند

خلیل الله خان و ضیاء خان وغیره سرداران معتبر خود را بدلیو زود فرستاد

و بضبط در آوردن معابر و گذرهای دشوار گذار چنبل تاکید

بلیغ نموده خود نیز با سپهر شکوه که بیاب بسیر خویش بست و پنجم

شعبان متوجه دهلپور گشته به پنج منزل در انجا رسید و انتظار

مهین پور و افواج همراهی او میکشید شایسته خلافت محمد اورنگ

زیب به نیروی تا مید ایزد و متعاقب افواج عدو طالب بعد و

منزل از گوالیار با تفاق زمینداری واقف کاران رمانیده مره

اعلیحضرت عرضه داشت ارسال نموده بودند خلاصه مضمون آن ایراد می‌باید که بسبب تصرف شاهزاده کلان اختیار ملکی و مالی آنحضرت نمانده و بگفته او سایر فرزندان را دشمن انگاشته هر چه تجویز می‌نماید فرامین صادر میفرمایند و اکثر مطالب صحیح داعیان دولتخواهان را بطریق ناشائسته خاطرنشان کرده چنین بسینکه بالشکر گران بقصد انتزاع مختصر ملکی که باین مرید نامزد شده بود فرستاده این خیرخواه خلایق ناموس نامعلوم مهمت را پیش گرفته بخاطر قرار داده که بسعادت ملازمت اشرف رسیده حقیقت معامله بوجه معقوله خاطرنشان اشرف سازد چنین سنگ خبر دوده این مرید یافت هنگام کوچ سد را در دیدنا چاران کوتاه اندیشان سست رای را شکست سخت لعون صوب الهی داده از راه برداشته شد اگر اراده دیگر بخاطر می‌داشت بدست آوردن او چقدر کار بفضل الهی در حال شنیده میشود که شاه بلند اقبال لوای خصومت افراخته باراده مقابله بدمو پور رسیده‌اند چون مواجه ایشان با من مرید بر نمی‌آید بهیچوجه

ترتیب افواج داده بقصد محاربه سوار شد اندک راهی طی کرده عیان
گشته منتظر نبرد ایستاد و خاقان موید در آن روز حرکت مناسب
ندید و در دایره اقبال فیروزی مآب بمراسم هوشمندی
پرداختند بسیاری از لشکر مردم دار اشکوه از حرارت هوا
و قلت آب بخاک هلاک انداختند وقت شام برگشته
بخیمه خود مراجعت کرد فردای آن روز سزاوار خلافت محمدی صلی الله
علیه وسلم به سرانجام اسباب پرداختند جنگ عجیب و کارزار
غریب روداد دار اشکوه را از شاهد ماهی هوی بهادران
داد و کبیر رستمان و کشته شدن اکثر سرداران علی الخصوص
رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه روپ سنگ و دیگر
سرداران بانام دل از جا برفت درانچنان حال سراسیمک نزدیک
فیلی سواری او رسید از فیل فرود آمده به سلاح و یراق پابرهنه
بر اسپ سوار گشت سپاه او را از اضطراب بیجا او تدبیری
راه یافت یکی از خدمتکاران او ترکش بر کمرش می بست نشانه
تیر قضا شده بر خاک مذلت افتاد از معاینه اینحال ننگ عار

افزائی
رمضان المبارک از آب اتک که غیر متعارف عبور نموده حیرت
خاطر دارا شکوه شدند در اثنای اعلیحضرت او را گاه
نصایح سود مند مشعر بر مصالحه فرموده اثر نکرد و بلکه قرار دادند
که خیمه بادشاهی در میان ما در لشکر بر اندازند راضی نگشت
چون تخم محبت او در خاطر فیض ماثر ریشه دوانده بنهایت
بالیده که داشت بجهته سرسبزی احوال او خواستند که خود مصدر
رزم و پیکار گردند آن کوتاه اندیش بسبب فطرت غافل از
گردش ایام نافرمان تن بقبول این معنی نداد اعلیحضرت چون
از افراط محبت بهیچوجه آزردگی او را متحمل نمیشدند دیده و دانسته
رضا بقضای الهی داده به اختیار خویش گذاشتند تا مقدور در
امداد خزاین و اسباب حرب و ارسال ادوات پیکار و آنچه لازمه
شفقت بود دریغ نداشتند و استماع این اخبار باعث فرید
وسواس و غبار ملال خاطر الهام ماثر شایسته سریر خلافت میشد
دارا شکوه از لاهور بقصد مقابله راه پیمود ششم رمضان به
فاصله یک نیم کروه هر دو لشکر برابر همدیگر نشستند دارا شکوه

قندیل جواهر و مرصع آلات و اشرفی برداشته با سپهر شکوه
و زوجه و صبیه و دیگر پردگیان و دوازده سوار دیگر رو
فرار بدار الخلافه شاهجهان آباد گذاشت بادشاهزاده
موید و منصور این ظفر و فیروزی سپاس ایزدی بجا آورده
دارا شکوه تا رسیدن دولتخانه گذرانیدند ارکان دولت
تسلیمات مبارکباد فتح بتقدیم رسانیدند از دوای
این روز بعمارات شکارگاه سموگر قدسی منزل گردید دویم
روز معذرت نامه متضمن روداد بخدمت اعلیحضرت ارسال داشتند
پیش از همه محمد امین خان بشرف ملازمت فایز گشت و
بعنایت خلعت و اضافه هزاری بمنصب چهار هزاری با هزار
سوار سرافراز گردید از روز دوم این منزل مقام فرمودند
اعتقاد خان عرف میرزا بهمن یار ولد یمین الدوله آصفخان و
جعفر ولد الله وردیخان و غضنفر خان برادرش و فاخر خان
نجم ثانی و دیگر بندها ناصیه سای آستان اقبال شدند
دهم رمضان رخت بباغ نور منزل مرکز رایات جلال گردید

برخود پسندیده فرار اختیار نموده بعد ورود داراشکوه بر
انقلاب غنان رفته از دست و پا از رکاب و سپهرها شکوه
نیز باو ملحق شد بنسیم فتح و نصرت بر اعلام عالمگیری وزیده و غنچه
دلهای اولیای دولت بشکفت گو درکه شادمانه و
زمزمه فتح سامعه هواخواهان دور و نزدیک را از غلغله
نوید ظفر و فیروزی پرآوازه ساخت در بین قتال آنقدر
خلایق و زمینداران خبر داقتاده که بشمار در نیاید
سپاه ظفر نصرت از هر کنار شکستند از حصم شمار زمین
شد زمین گشته در دشت کین ز تصویر بی جان چو دیباچه
چین و از لشکر ظفر اثر مردم روشناس اعظم خان شدت
حرارت و عرب بیک سرافراز خان و هادی دادخان روشنایی
و سید ولاور خان مسافر ملک بقا شدند دیگر کسی
از مردم عالمگیری ضایع نشد داراشکوه هزاران حسرت
و حرمان وقت شام باکبرآباد رسید و تمامی بهره
شب در منزل خود با نهایت خوف و هراس گذرانیده

الله وردیخان بفوجداری متهرا سربلند گشت اعلیحضرت دیگر
فرمان در باب ملاقات مصحوب فاضلخان و خلیل الله خان که
با علیحضرت اخلاص درست ندا شتند فرستادند شایسته
سلطنت خلیل الله خانرا در خلوت بار داده فاضلخانرا اندرون
نطلبیدند خلیل الله خان طلب اعلیحضرت در لباس ناخوش
وضع بدعرض نموده قید کردن اعلیحضرت و تسخیر قلعه و ضبط
خزاین را مصلحت دانسته شایسته سلطنت خلیل الله خانرا بحسب ظاهر
نظر بند نگاهداشته بفاضلخان جواب دادند که بسبب وقوع بعضی
امور خاطر از آن حضرت جمع نیست ظن آنست که هنگام ملازمت
بمقام انتقام در آمده قصد امر دیگر نمایند آمدن خیرخواه صورت
نمی یابد و بعض عرایض بنظر در آمد که حضرت قسم یاد کنند
که لشکر با من مریدیم بحکامه اراده و بصدد اینها نمایند اعلیحضرت
این را قبول کرده بلکه نوشتند که پیشتر مردم ما قلعه بیایند
تا بالای دروازه تشریف آورده بدیدن آن فرزند دل خوش سازند
خوشنود خواهم گشت شایسته خلافت عرضه داشت بمضمون در

اعلیحضرت فرمان معذرت عنوان مصحوب فاضلخان میر

سامان و سید هدایت الله فرستادند نامه ش

بار یافته

بهره ها خلعت عنایت در پوشیده مراجعت نمودند

اعلیحضرت

و فدائی از روز بار فاضل خان و سید هدایت الله بنام

رسانیدند و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیری فرستادند تاریخ

اعلیحضرت گذرانیدند اتفاقاً یک برگرفته شد درین

طاهر خان و قباد خان و دیگر امرا بملازمت رسیدند دوازدهم

شانزدهم محمد سلطان و ماجانجان برای تسلیه دلهای

سکنه مستقر الخلافه شهر فرستادند درین تاریخ هم خسرو

و بهرام پسران نذر محمد خان و محمد بدیع پسر خسرو کامیاب

ملازمت گشتند چهاردهم خانجهان ولد بخت الدوله

باغوای دارا شکوه مقید شده بود پیش از روز اعلیحضرت

او را اخلاص کردند بخدمت رسیده و پانزدهم قاسم خان

و اسد خان بخشی دوم و نامدار خان و ظفر خان و عبدالنبی خان

و دیگر بنده ها بملازمت سعادت فایز شدند جعفر ولد

الحال کارفرمائی تقدیر رقم عزل مطلق بر جریدهٔ اوراق سلطنت

اعلیحضرت کشیده صفایح لیل و نهار را باسم بادشاهی

و خطاب ظل الهی محمد اورنگ زیب مزین گردانید انشاء الله

تعالی بتفصیل ذکر محاربات و جهاد کفار دکن و محامد اخلاق و

اشفاق آن ماٴئید تائید یافته مظهر لطف الهی عنقریب

در جائی خویش نگذارش خواهد در آمد بر ناظران این مجموعه

پوشیده نماند که اگرچه مسوده اوراق در اختصار انتخاب جلد

احوال صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی که سی و

یکسال و سه ماه قمری و چند روز که ازانجمله ایام نه ماه در شدت

و اختلال سلطنت گذشت فرمان فرمائی نموده اند هر سه جلد

مشتملست بر چهل هزار بیت کتابت بکمال جهد بکار برده و از

هر ورقی و از هر ورقی دو سه فقره و از هر صفحه سه چهار سطری نه

انتخاب نموده که مجموع شش هزار بیت نمیرسد اما باز نظر بر

اعتقاد دانشمندان مختصر پسند که وقت مطالعه بملال خاطر منجر

نگردد و خار از طول کلام نبت لهذا از مطالعه کنندگان نکته

پای دیوار قلعه آمدن از احتیاط و حزم دور است مگر
حضرت در حویلی اسلامخان با وزیرخان تشریف فرمایند
آنجا ملازمت می توانم نمود آخرانهم صورت نگرفت
بار دیگر اعلیحضرت فرمان مشتمل مقدمات ترغیب و تحریص
ملاقات نگاشتند شایسته سلطنت اینمرتبه پیش از اظهار ما
اعتذار و نگارش معذرت چنان برگذارد ندکه بسبب وقوع
بعض امور مکیت کونه حجابی درمیان آمده از ملاحظه گرانی طبع
اشرف مغلوب واهمه است اگر بحکم مرحمت نامتناهی ابواب
قلعه و مداخل و مخارج آنرا بکسان مرید سپرده ازین واهمه
ایمن و مطمئن سازند بمقام تلافی تقصیر آمده بملازمت اقدس
رسیده رضا برضای اشرف میدهد و امری که بموجب استحکام
و تصدیع آنحضرت باشد بروادار آن نگرددا اعلیحضرت تسکین
دریافته مداخل و مخارج ابواب قلعه بملازمان شایسته حلال
نشد بند بهفدهم رمضان محمد سلطان از درک ملازمت
اعلیحضرت دریافته ارک مستقر الخلافه را تصرف خود درآورده

بدین معموری ملک و خزانه بعمل نیامده و نخواهد آمد تذکر خلاصهٔ سلسلهٔ دودمان
صاحبقرانی خلد مکان ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
غازی خلد آرامگاه که بواسطهٔ یازدهم با میر تیمور میرسد
اگر تنبذ کار محامد بادشاه عدالت اساس حق شناس
ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر اورنگ عالمگیر بادشاه
غازی پرداز و خواهد که اوصاف و محاسن آنمجموعهٔ کمالات صوری
و معنوی از علم با عمل و شجاعت با تدبیر و صلاح و تقوای مفصل
بزبان قلم دهد از بیم رشتهٔ اختصار دور می افتد کلمهٔ چند خالی
از تضنع عبارت باحاطهٔ تحریر می آرد اولا از ابتدای نشو و نما
شباب اجتناب تمام از ارتکاب کبایر بمرتبهٔ منیع که تا
انقضای روزگار رعایت با وجود جهانداری و سلطنت مملکت
وسیع هندوستان عشرت نشان چشم و گوش و دل و زبان را
آلوده بهیچ حرام کبیره سوای مقدمات امور جهانبانی که لازم ملزوم
سلطنت است نیالوده و در اجرای احکام اسلام و تقویت
دین متین محمدی صلی الله علیه وسلم طبیعت او امر و مناهی الهی حیات تن

که خطا پذیر توقع دارم درین باب معاف دارند دیگر ارباب
هوش و دانش پژوه ظاهر و مبرهن است که اگر بر احوال سلاطین
سلف از روی تواریخ بنظر غور وقت ملاحظه نمایند بدستوری
که آن دستور جهانبانی صاحبقران ثانی در امور جهانستانی
و سلطنت و ملک ستانی داری از پرداخت احوال سپاه و غور و
خبررسی حال رعایا مالگذار که از طرف حکام ظالم بر آنها حیف و
میل نرود و ملک سال بسال از طرف افزونی محصول مال و بحال
آمدن حال رعایا و آبادی دهات و قصبه جات رونق پذیرد
کوشیده و باوجود صرف کرورها که هر سال برای تسخیر و مهم دکن
و بلخ و قندهار و دیگر زمینداران سرکش اطراف و انعامات
ایلچیان ایران و توران و روم و هدایای سلاطین هر مرز و بوم
و عمارات عالی بیشتر از عهد اکبر بادشاه تا حال همیشه زیاده
از مبلغ بیست و دو کرور روپیه سوای جواهر بیرون از اندازه
قیاس و چندین کرور روپیها طلا آلات نقره در خزانه باقی
و موجود بود در عهد هیچ بادشاهی از سلاطین هندوستان

ملک رعیان نزد او جمله اسرار مملکت تا بهین رسد که
عدلش خبرها بپای درخت آب کرده تبرها کند سیل اگر جانبدار
خرابها شود زهره ابر از بیم آبها باقی ذکر حسب الخلاق و اوصاف
آن برگزیده آفاق بر محل موقوف داشته تحریر مدعا پرداخته
سمند تیز رفتار خامه را بجولان می آرد در سنه هزار و بیست و ثلاث
از نهانخانه عدم بعرصه وجود قدم گذاشته تاریخ ولادتش آفتاب
عالمتاب یافته اند در سال سی و یک جلوس صاحبقران ثانی مطابق
سنه هزار و شصت و هفت بموجب حکم اعلیحضرت بمهم بیجاپور
عنان توجه معطوف داشت بعد فتوحات نمایان چنانچه باحاطه
بیان در آمده قلعه کلیانی و اکثر توابع صوبه احمدآباد بیدر که بعد
فتح ظفرآباد و محمدآباد موسوم گردیده بتصرف در آورده بتسخیر بیجاپور
کمر عزیمت بست بعد رسیدن بپای قلعه ترددات رستمانه به
ظهور آمده بعد که مورچال و نقب تا بپای حصار رسانده کار
بر محصوران تنگ آورده و از آنکه مفتوح گشتن قلعه بامروز و فردا
منجر گشت و علی عادل خان باظهار عجز و امان رجوع بصلح و قبول

تقید لگام بر دهن صیت نیکنامی و دین پروری او گوش زد هوش

سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در

زمان بادشاهزادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار

و جنگی که با فیلان نوزاده مست جنگی بظهور آمده و بر صفحه روزگار

یادگار مانده بگذارش در آمده و محاربات که در ایام شورش

سلطنت که در یکسال چهار جنگ عظیم نمایان دریائی

عزت که هر یکی شیر بیشه شجاعت خاندان امیر تیمور صاحبقران بوده

نمودن بود با وجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج استقامت

ورزیدن و سر رشته تدبیر از دست ندادن و دل و حوصله نباختن

و با جمعیت خصم غالب آمده را از جا بر داشتن بجز تائیدات

و فضل ایزدی متعلق عمل بر چه توان نمود از بسکه دل روشن و

رای صائب داشت و در ایام بادشاهزادگی چهل سال بکمال

عقل در امور ملکی و جهانبانی بطریق سلاطین عدالت گستر کوشیده

مشق فرمانفرمائی در امور سلطنت [illegible] اگر افلاطون وقتش دانند بجاست

و اگر ارسطوی زمانش دانند بجاست [illegible] و دل روشن که از کار

و بدنامی پیش قدمی الهی را بر خود بسته‌اند ذکر و بعد رسیدن

اخبار فساد افزای مذکوره متواتر از اطراف رسیده ناچار آن شاه

ذو الاقتدار با بیجاپوری صلح نموده بشرط قبول کرور روپیه از نقد و

جنس دست از محاصره بیجاپور بر داشته متوجه خجسته بنیاد اورنگ

آباد گردیدند درین اوان بظهور انجامید که شجاع با لشکر

گران عازم پتنه گردیده و صدای مخالفت او بمخالفان اطراف

تا دار الخلافه رسید و ازانکه اعلیحضرت را با دارا شکوه

از ابتدا محبت و الفت بافراط بود و اکثر بخاطر داری او در همه

باب میکوشیدند درین وقت که از انحراف مزاج خود بحال

نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر او متوجه شدند

بموجب التماس او امرای همرکاب شاه والا جناب و اکثر متعینه دکن

و کومکی مهم بیجاپور بتاکید اکید طلب حضور نمودند و بعضی ترک

رفاقت نموده روانه دار الخلافه گردیدند و تفرقه تمام در انتظام

فوج راه یافت و نیز خبر رسید که چون بیشتر خزانه در مستقر

الخلافه بود دارا شکوه باراده متصرف شدن خزانه هر دو جا و

پیشکش آورد از نوشته‌جات دارالخلافه بظهور پیوست که
که هفتم ذیحجه سنه مذکور شاهجهان بادشاه غازی را عارضه
بدیه روداد و صحت مزاج با متداد مرض و حبس البول انجامید
و اینمعنی باعث خلل ملک و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید
داراشکوه که ولیعهد گفته میشد و چشم بر راه جهان‌بانی بعد
در ینوقت فرصت وقت را غنیمت دانسته زمام اختیار سلطنت را
بکف اقتدار خود درآورده و کلای محلکهای عدم تحریر وقایع دربار
گرفته راه تردد قاصدان بادوسافران بنگاله و احمدآباد و
دکن را مسدود ساخته و چنین در کل صوبجات اخبار خلل افزا
مذکوره بدآک چوکه زبان رسیده زبان زد خاص و عام
گردیده تفاوت تام در امراء واقعه طلب و زمینداران مفسد
پیشه و رعایای مالگذار راه یافته و فتنه جویان هر گوشه و اطراف
و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر بغی و فساد برداشته اند
و نیز ظاهر گردید که بعد رسیدن خبر شجاع صوبه دار بنگالا و محمد مراد
بخش در احمدآباد بنیاد ممهد اسمی چهار شاهیکر سکه و خطبه بنام خود نمودند

گردید و شجاع از صدمهٔ تعاقب فوج تا تعلقهٔ حاکم نشین خود بند
نگردید و بعضی از همراهان نامی شجاع دستگیر گردیدند و آن ولایت
بتصرف منصوبان داراشکوه درآمد و امرای اسیر گشته را
بحضور روانه ساخت و داراشکوه آنها را تشهیر داده بعضی را
مقتول و جمعی را محبوس ساخت و نیز ظاهر گردید که داراشکوه
در همان ایام سلیمان شکوه را مقابل شجاع مرخص نموده بود مهاراجه
جسونت را با قاسم خان و امرای دیگر و توپخانهٔ حضور و فوج
و توپخانهٔ خود روانهٔ مالوا ساخته برای سد راه مراد بادشاهزاده
دکن و صوبهٔ احمدآباد گردیدن مامور نموده که همه امرا باتفاق یکجا آمده
رسیده اگر خبر حرکت بادشاهزاده محمد مراد بخش از احمدآباد
بیشتر از خبر کوچ صاحب اختیار دکن برسد قاسم خان با چند
امیر کارزار دیده و توپخانه مقابل او شتابد و در صورتیکه بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب در حرکت سبقت نماید همه بندهای بادشاهی
باتفاق سر راه او بگیرند و الا مهاراجه بتقاضای وقت بعمل آرد
و تمام صوبهٔ مالوه را که علاقهٔ داراشکوه در اقطاع خود مقرر نموده عمال

را از دار الخلافه با حالت شدت مرض بمستقر الخلافه آورده

اوایل ماه ربیع الاول سنه هزار و شصت و هشت راجه جیسنگه را

با چند امیر صاحب فوج بسرداری سلیمان شکوه برای مقابله شجاع تعین

نمود و چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید شجاع نیز با شجاعان

ناآزموده کار لشکر خود مستعد کارزار گشته کشتی های جنگی را

بتصرف خود آورده متوجه مقابله و استقبال سلیمان شکوه گردید

وبفاصله دو کروه رسیده مقابل فوج راجه فرود آمد راجه

بعدم شهرت جنگ باشتهار تبدیل مکان از ان مقام سوار

شده قبل از طلوع آفتاب که هنوز شجاع موافق معتاد خواب هر روز

سر از بالین غفلت بر نداشته خمار آلوده نشئه دوشینه بود جلو ریز

رسیده بقتال و جدال پرداخت و آن ناتجربه کار خبردار گشته

وقتی سر از خواب نخوت بر داشت که از دست رفته بود و ناچار

سراسیمه وار خود بنواره رسانده بر کشتی ها سوار شده با جمعی

از متعلقان و مخصوصان راه فرار اختیار نمود تمام اردو معه خزانه و فیلان

و توپخانه و دیگر کارخانجات بغارت در آمد و دست خوش تاراجیان

دزدی و دیگر جنایت زهر آدم را برآورده و در شهر شهر میدادند و از روزها مغز فارغ از آلایش و زکار را بهمت و مظنه دزدی گرفته نزد او آورده بودند حکم زهرها برآوردن آن ستم رسیده فرمود وقت شکافتن پهلو و سینه آن مظلوم به آسمان نموده با دل جگرسوز و سینه افگار آواز بلند گفت که از درگاه منتقم حقیقی امیدوارم که هر که مرا بدین تهمت مبتلا ساخته بدون ثبوت ملک شد خود نیز ببلای تهمت ناگهانی گرفتار گردیده بمجازات خود گرفتار برسد قضارا در همان هفته راه‌ها از ترود قاصدان مسدود ساخته بودند یکی از خوجه سرایان منسوب بشاهزاده که با علی تقی عداوت جانی داشت خطی بمهر و خط جعلی علی تقی بنام دارا شکوه درست نموده در موم جامه پیچیده در دو ورق یکی از قاصدان داده چنان تدبیر بکار برد که بدست مردم چوکی که برای محافظت این بندوبست مقرر بودند افتاد و قبل از طلوع آفتاب آن خط از نظر بادشاهزاده گذشت بعد مطالعه حکم طلب برگشته اختر تاکید تهدید آمیز نمودند در حالتی که علی تقی بعد از فراغ نماز صبح تلاوت کلام الله مینمود سزاولان شدید بهم رسیده و صفت

تجربه کار تعین فرموده که بروقت کار و محاربات مدد رسانند و

مصالح کوشند و الا احمدآباد و بندر سورت خبر رسید که بادشاهزاده

محمد مرادبخش در وسط ماه محرم الحرام سکه و خطبه بنام خود نموده بقصد

ابرام حضور خواجه شهباز نام خواجه سرا را با فوج و مصالح قلعه

گیری برای تسخیر قلعه ارک بندر سورت و بدست آوردن خزانه

آنجا روان ساخت و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت

و محاصره نمودن قلعه و دوانیدن مورچال و نقب و پرانیدن

برج و دیوار یکطرف و بتصرف آوردن قلعه و متصرف شدن

خزانه آنجا تجار را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض و دستگردان

طلب نمود بعد قیل و قال بسیار و چند روز معتقد بودن تجار حاجی زاهد

و بیرجی بهوره گر در آن ایام عمده تجار بندر سورت بوده اند باهم اتفاق

نموده پنج لک روپیه هر طور سرانجام داده سند بمهر خاص بادشاهزاده

و کفالت خواجه شهباز حاصل نموده بود اکثر از دیگر رو خلاص گشتند

دیگر بظهور پیوست که علی نقی که دیوان و معتمد الدوله محمد مرادبخش گفته میشد اگرچه

در صلاح و تقوی و فضل و دیانت انتها بر روزگار بود لاکن از آنکه به ثبوت اندک تقصیر

دولت چنین خیراندیش را بداندیش مخاطب ساخته معاطب سازد

آن بادشاهزاده ساده لوح از کلمات گستاخانه او زیاده

بر آشفته بی محابا برچهی کرد دست داشت بر سینه او زد و دیگر

از اشاره نمود که همانجا کار او تمام ساختند چنانچه آخر بدعوی

خون آن بقصاص رسانده و بر محل بذکر خواهد درآمد چون این اخبار

دهشت بنیاد انتشار یافت ذو الاقبال اطلاع یافته بی

آنکه بفکر سکه و خطبه افتد تدبیرات عاقلانه کار فرموده بکار داوری

لشکر و ترتیب توپخانه پرداخته بپادشاهزاده محمد مراد بخش از روی

کمال افراط محبت نامه التیام آمیز مبنی بر مبارکباد و تهنیت پادشاهی

نوشته دران درج نمود که اگرچه مرا هیچ وابستگی با لوده کردن بکار

نیست و آزاده بیت الله برخود عزم جزم نموده ام و در مقابل زیاد

سری برادر بی شکوه و شجاع برگشته روز هرچه بخاطر ان زنده

اخوان رسیده نموقع و بجا بوده بکفالت خدا و کلام او مارا رفیق

شفیق و معاون بی نفاق خود دانند لیکن آن انکه چند بدر بزرگوار هنوز

در قید حیاتست همراه برادر باتفاق احرام طوف کعبه پدر بسته بنیرای

رخت پوشیدن نداده بحضور پادشاهزاده در حالتی که غضب آلود

برچهی در دست گرفته بر کرسی نشسته بود حاضر ساختند و آن اجل رسیده

پنجهزار بتمهید مقدمه نظر بعقیدت و فدویت خود بگمان آنکه برای امور

ملکی بدان اضطراب طلبداشته اند گستاخانه شتابتر از پیک

اجل خود را اندرون بارگاه رسانید پادشاهزاده آن خط را

که حاصل مضمون آن نوشته سراپا تأیید و پیرایی بود که اگرچه بحسب ظاهر وجه محبت

پادشاهزاده محمد مراد بخش میباشیم اما در باطن از حلقه بگوشان

آن درگاهیم و منتظر شاهراهیم که بر وقت قابو یافته ام قسمی که مامور فرمایند

مسموم سازم یا زنده محبوس نمایم بدست علی نقی داده قبل از آنکه

بر مضمون خط اطلاع یابد استفسار نموده که هر که بداندیش ولینعمت

باشد سزای او چیست علی نقی در جواب گفت حرامخوار نمک بحرام

را بانواع عقوبت باید کشت و بعد دریافت مضمون خط نظر بر

درسوختی که داشت از واسوختگی پدر او بانه بر زبان او جاری گشت

که صد افسوس حق سبحانه تعالی با وجود عطای سلطنت اینقدر عقل

و تمیز کرامت ننمود که میان دوست و دشمن تفریق نماید و از تلبیس بدخواهان

نهال گلشن اقبال همایون فال در همان سال بعرصه وجود آمده باتالیق خواجه منظور ناظر با دیگر برده گیان جوم در قلعه دولت آباد گذاشته بادشاهزاده محمد سلطان را با نجابت خان که از طرف سلسله میرزا شاهرخ عم میشد و جمعی از امرای کار زار دیده پیشتر بطریق هراول روانه ساختند و خود بدولت همرکاب فتح و نصرت دوازدهم شهر او متوجه دار السرور برهانپور گردیدند و معظم خان میر جمله را که پسر او در حضور بخش و نائب زیربود بتقاضای مصلحت بل باشاره او مقید ساخته همراه بادشاهزاده در قلعه دولت آباد گذاشتند مرشد قلیخان را که در دیوانی دکن جوهر تردد و کاردانی او ظهور آمده بود و آثار جلادت و جانفشانی که مورونی داشت از ناصیه او مشاهده نموده منصب دیوانی خود فرموده داروغگی توپخانه همه آن ساخته در رکاب همراه گرفتند و با وجود جدا گشتن بسیاری از بندهای بادشاهی بموجب طلب حضور قریب سی و پنج هزار سوار تا این وقت با سعادت همرکابی حاصل نموده بودند بعد از که داخل برهانپور گردیدند سید دلاور خان پسر سید عبد الوهاب خاندیسی که از پیش بهادر بنگاله

خیره سری آن مغرور باده خود رائی پرداخته اگر معذور باشند و دیدار
مبارک حضرت میسر آید در دفع فساد و آشوب و فتنه کوشیده
عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از بادشاه
حق آگاه خواسته آید والا بعد فراغ نسق سلطنت ~~ان برادر~~
ان برادر و تادیب محل ~~شکان~~ ازان برگزیده اخوان رضای
بیت الله خواسته عازم کعبه مقصود خواهد گردید باید که تا خبر درین
باب جایز نداشته رو دیگر عزیمت رفاقت بقصد حضور بسته
از راه دوحید احمد آباد مرحله پیما گردند و ما بر آنطرف آب نربدا
با فوج دریا موج رسیده ایم نوشته بدین مضمون روانه ساختند چون
سررشته آغاز سال جلوس بعد انقضای سال دهم که بمنع تاریخ
تحریر سوانح حکم فرموده اند بدست نخواهد ماند سرفی بر سخن مختلف نگاشته
می آید ذکر توجه بادشاهزاده ها از ...
از اورنگ آباد تا بقصبه الله ... غره جمادی الاول سنه هزار و شصت و هشت
بادشاهزاده محمد معظم را در قلعه ارک خجسته بنیاد اورنگ آباد گذ
دران سال با تمام رسیده بود نگذاشته شاهزاده محمد اکبر را که ان نو

گفته میشد و واسطه ملاقات شیخ گشته بود بزبان مبارک بلا بادشاهای کشور

اشاره بدست بالا برداشتن فاتحه نموده بکمال ... در برهانپور برای

سرانجام امور ضروری و تحقیق اخبار دربار مقام نموده اول فروردی

اواخر جمادی الثانی که شروع سال ... و دو جلوس صاحب قران

مطابق سنه هزار و شصت و هشت بود محمد طاهر شهید را

مخاطب بوزیرخان ساخته صوبه داری برهانپور مرحمت فرموده

رایت ظفرآیت طرف دار الخلافه برافراشتند همانروز اثر

فال نیک مآل ظاهر شد که عیسی بیک وکیل حضور که دارا شکوه

مقید ساخته بود اعلیحضرت او را اخلاص نموده مطلق العنان ساخته

بودند بطریق ایلغار جریده خود را بخدمت ولینعمت رسانده

بر حقیقت تسلط دارا شکوه زیاده از آنچه شنیده میشد

و رسیدن مهاراجه جسونت و قاسم خان با لشکر بیکران

باجین اطلاع داد از آنکه در کمال بی سر و سامانی آمده بود ده

هزار روپیه نقد معه منصب و خطاب سزاوار خان عطا فرمودند و اکثر

بندهای بادشاهی و والاشاهی را در هر منزل اضافه و خطاب

مشهور آن صلع (؟) گفته میشد و چندین از متعینه آنصوبه بشرف اندوز ملازمت گردیدند گویند زبده اقطاب زمان شیخ برهان قدس سره از بزرگان دین بوده اند و به اعتقاد وی گرویده اند و هدایت شان اعتقاد کرده یک خاص بنده آن شاه ذوالاقتدار از حسن عقیدت رسوخیت تمام بخدمت شان رفته التماس نمودند که دارا شکوه از شاهراه دین نبوی برگشته قدم بباد به ضلالت گذاشته بتقلید ملحدان چند که تارک فرض الهی اند تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده و درین ماده رساله مسمی بمجمع البحرین تالیف نموده پدر بزرگوار را از سلطنت بی اختیار کرده کمر بر اراده باطل و قتل مسلمانان بسته امیدوارم که برای دفع شر او فاتحه بخوانند شیخ در آن وقت برای نماز از خانه برآمده استاده بود ملاقات پادشاه ذوالاقتدار نموده بودند راضی بقعد (؟) نشستن نگشته در جواب فرمودند که از فاتحه ما چه میشود شما که پادشاه اید دست بفاتحه بردارید ما هم به طبیعت شما در آنچه رضای خالق و خیریت خلق الله باشد از خدا مسئلت خواهیم نمود شیخ نظام که از مقربان بود از پادشاهزاده نامدار دشمن گذار

مگر آنکه بعد عبور از آب نربدا راجه سیورام گور قلعه دار ماندو آگاهی یافته

بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود و قاسم خان بعد اطلاع خبر نزدیک از شنیدن

رسیدن محمد مراد بخش باستقبال شتافته بعد اطلاع پیوستن با فوج

اختر برج جهانبانی با جمیع مایوس گشته مراجعت نموده گو ملکیان دار الشکوه

که در قلعه دهار و دیگر اطراف صوبه مالوا بتصرف بودند از انتشار خبر

افواج ظفر امواج بمهاراجه پیوستند و راجه معه قاسم خان آمدن دیده

موکب همایون از مکان خود بیک منزل پیش آمده بتفاوت یک نیم کروه فرود

آمد شاهزاده ظفر اقبال یکی از برهمنان فهمیده را نزد مهاراجه فرستاده

پیغام داد که ما را مطلب از نهضت و حرکت قصد ملازمت و عیادت حضرت

ولی نعمت است و اراده جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت همرکابی

حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار کرده باعث قتل و خونریزی

بنده های خدا نگشته بوطن خود برود راجه اطاعت امر اعلیحضرت را

دست آویز عدم قبول پیغام ساخته جواب ناصواب داد صفهای فیل

هر دو طرف در ترتیب فوج پرداختند و از طرف شاهزاده عمده ممالک العباد

آراستن توپخانه عمده و سوزه و آراستن فیلان کوه شکوه و چهاره نمام

رحمت می‌نمودند که توضیح آن خارج از طول کلام نیست تا آنکه در منزل چهارم

بعرض رسید که شاهنوازخان صفوی بوسوسه خیالات باطل بحکم در برهانپور

مانده بتقاضای مصلحت شاهزاده محمد سلطان را با شیخ میر مامور فرمودند

که به برهانپور رفته او را گرفته در قلعه ارک برهانپور محبوس سازد

دهم رجب از آب نربدا عبور نمودند محمد مرادبخش که بعد رسیدن

نامه محبت آمیز از احمدآباد برآمده بود بیستم رجب در منزل دیپالپور

رسیده ملاقات نمود و از هر طرف گرمی رشته اخوت و وداد

و رسمیات تواضعات و ضیافت بمیان آورده و از سر نو عهد و پیمان

بالمشافهه درمیان آمد میرزا میرشمس الدین مختار را خطاب مختارخان و

محمد مشهدی را خطاب اصالت خان معه نقاره و سید عبدالرحمان پسر سید عبد

الوهاب را خطاب سیدالاورخان عطا فرمود با جمعی از ملازمان خاص جنگ

را حکم نمودند که همراه سوار خاص می‌رفته باشند چون بر سر معبرهای آب

و گذرهای خشک چنان بند و بست شده بود که بیلداران آب را بحکم تردد

و عبور متعذر می‌نمود تا رسیدن رایات ظفر پیکر بهضت گروهی از اعیان

اجین مهاراجه را از رسیدن لشکر شاهزادهون و قرار خبر نبود

جان بجان آفرین که سپردند از ضرب شمشیر آبدار چندین سرهای
سران نامدار را از تن جدا ساختند راجپوتان جنگجو و کافران
کینه توز خوکه بدرا خون سپر قشقه کشیدن نشان سرخروی
میدانست بمرتبه دلاوری بر روی کار آوردند که سرهای بیشمار در
خاک و خون غلطان و گوی سم اسپان پردلان گردیدند از جمله راجهای
نامدار مکند سنگه هاره و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال
داس جهاله و دیگر راجپوتان بی باک رام رام گویان از حیات دست
شسته دست از دل و جان شسته چنان مستانه خود را بر توپخانه زدند
که انتقام توپخانه از هم پاشیده و مرشد قلیخان لعد تردد نمایان
جان نثار بیرا با تمام رسانده و بر هراول کار تنگ کردیده و شوخی
از حد گذرانیدند بیت همه سرکش و جاهل و جنگجو چو شمشیر امن دل
سخت روی هائیه بحر وغا حملکی بمقدم همه بسته چون موج ها ما
هم ذوالفقار خان چون عرصه بر فوج شاهزاده سلطان محمد تنگ
دیدند بدستور ناموس پرستان هند مع همراهان از اسپان پیاده شده
چون شیر بان حمله آورده بر بدکیشان کافرکیش گرفته داد مردانگی

تا می شاهزاده محمد سلطان بهمراهی نجابتخان و جمعی از سادات بارهه

و افغانان جلادت پیشه و دیگر مبارزان رزم جو مقرر کردند و ذو الفقار خان

عوض محمد بیگ را بالعقبی و دلاور شاه هراول شاهزاده نمودند و شاهزاده

محمد اعظم را طرف جرنغار تعین فرمودند نجابتخان در میمنه و میسره و بجای

امرای جان نثار و دلیران شیر شکار که اگر بشود صبح الجماعه پر دارند الطیول

کلام منتجز میکرد مقرر ساختند و خود بهمعنان فتح و نصرت در قول جا گرفتند

و مهاراجه جسونت سنگه با آراستن لشکر پرداخته قاسم خان را با توپخانه

عظیم عالم آشوب بادشاهی و دارا شکوه با انبوه تمام مع فیلان

کوه شکوه هراول قراول و دیگر امرای کار زار دیده و راجپوتان

جهالت پیشه یمین و یسار و فوج التمش مقرر کرده مقابل بر دو افتاد خواست

بعد [illegible] رویت جمعیت لشکر [illegible] قدم بمعرکه کارزار

گذاشتند اول به پیغام بان آتش فشان و گولهٔ توپ و تفنگ سوزان آتش حرف

[illegible] مشتعل فروزی رزم [illegible] مبارزان [illegible] گرم [illegible] و دیگر

وجوه [illegible] قتال و جدال اشتعال می پذیرفت تا کار به تیر و سنان

جانستان رسیده از جمله دلاوران جانباز [illegible] که از جانبین تیغ [illegible] رسیده

ن

بر روی کار آمد و آنقدر مخالفان طعمه تیغ و هدف تیر و سنان بهادران

گشتند که برای طیور و وحوش ان قطعه زمین از گوشت ان ناحقکاران سفره

طعمه سالها مهیا گردید معهذا راجپوتیه دست از یراق کوته

کوتاه نموده پا از ثبات پائی جهالت بر نمیداشتند در ضمن بهادر شاهزاده

محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه

جسونت تاخته بغارت و تاراج برداخت و جمعی کثیر مثل دیبی سنگه و

شوجی و مالوجی وغیره سرداران دکن با هشت نه هزار سوار برای

حراست مال و عیال بنگاه راجپوتیه و قاسم خان بودند دو سه

سردار از انها با جمعی کثیر بعد مقابله و مقاتله رخت هستی بباد فنا

در دادند و از جمله بقیه السیف دیبی سنگه که خود را از شجاعان

و مدبر پیشگان انگروه میگرفت نظر بر عاقبت بینی و پاس آبرو و ناموس

از اسب غرور پیاده گشته باظهار عجز و امان بخدمت بادشاهزاده محمد مراد

بخش رسیده و بجان و مال و عیال امان خواسته فریاد الامان

الامان را شفیع جرایم ساخته مامور گردید از جمله تردد رستمانه آن

شیر بیشه شجاعت که در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر

داده زخم سرخ روئی برداشت و شاهزاده محمد سلطان و نجابتخان با همراهان

بدنیروان جهالت پیشگان بکومک ذوالفقار خان پرداخته حمله آور گردیدند

و هر ساعت هجوم راجپوتان زیاد میگردید و مانند سیلاب بلا اطراف فوج

شاهزاده فرو گرفتند و هرچند شکن خان و شیخ میر و مرتضی خان در

شرط جان نثاری کوشیده خود را بران گروه زدند گرد ادبار

کفار بشمشیر آبدار فرو نشاندن نتوانستند شاه تهمتن چون ان

جلادت و کوشش مردانه گروه مشاهده نمود فیل گردون شکوه سواری

خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش برده به پشت گرمی همت

و توجه رایت ظفراثر غلبه بر مغلوبان دین ظاهر شدن گرفت و دمبدم

از پرتو نور فیروزی اثر علم مجاهدان تاریکی شب مجاهدان کفر کردار کم

میگردید تا آنکه نسیم فتح وزیدن آغاز نهاد و از راجپوتان پشته

پشته کشتها هر طرف بالای هم افتادند بیت زبس راجپوتان

بیکار جنگ ها که نشنند از جان بناموس و ننگ ها فتاد آن قدر

کشته در کارزار که شد بسته راه گذر بر سوار ها ز خون خسار دلاوران

صفحه روی زمین را سرخ روئی تازه و تقویت زیاد از حد اندازه

با چندین سرداران نامدار در ان محاربه علف تیغ بهادران گشتند
و ارسلان بکر شاه فتح نصیب گ بعد ازین بپادشاه خلد مکان و انچه
بر زبان خامه جاری کرد و بنگارش خواهد در آمد سوائی مرشد قلیخان
دیگری بکار نیامد و چند امیر زخمهای نمایان برداشتند و از مرهم
لطف بی پایان بادشاه ظفر انجام همه زخمها رو بالتیام پذیر
چنانچه عبد العزیز بیست و یک زخم داشته بود از مغفرت جانی
محفوظ ماند و برادر بمبارکباد یکرنگ اللسان گشتند سلاطین
و امرا تسلیمات تهنیت بجا آوردند پانزده هزار اشرفی و چهار فیل
با ساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر از پیشکش خاص در جلدوی
نزد بادشاهزاده محمد مراد بخش نوازش نمودند بیت همین تا
بر آید بتدبیر کارها مدارای دشمن از کار زار شاهزاده محمد
سلطان را اضافه بخهزاری مرحمت فرمودند و نجابتخان را بخطاب
خانخانان و عطای لک روپیه و فیل سرفرازی
دادند و میر ضیاء الدین حسین را که همت خان شده بود مخاطب
باسلام خان ساختند و خواجه کلان خواند را که عموی محمد ...

راتھوڑ

بکار برده مکند سنگ پاره و بجان سنگ سیسودیا و تن بسنگ بستند

و ارجن گور و دیال داس جهاله و موهن سنگ هاڑه بدالبوار بو

و تنزلزل تمام بجای انجاعه بدانجام راه یافت و خوف و هراس عظیم

در دل پر امید و بیم مهاراجه جا گرفت و بر خلاف دستور راجهای

نامدار عار فرار بر خود هموار نموده بدل صندل سفید روئی

قشقه ننگ بدنامی دایمی بر جبین خود کشیده راه وطن اختیار نمود

و قاسم خان و دیگر نوکران عمده بادشاهی و دارا شکوه نیز

برفاقت سردار فرار نمودند و از طرف شاه ظفر نصیب صدای نقاره

فتح و شادیانه فیروزی اثر بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان

مع خزانه و کارخانجات بادشاهی و امرا بدست بهادران اقبال

دلیران چو فارغ ز هیجا شدند بتاراج بنگاه اعدا شدند

ز دشمن که بخت اکبر او داشت پشت همان بس که بدبرد و سامان گذشت

بدست اندر آمد بیاورها ز خون حمله را دست و پا در حنا آنچه در عالمگیر

نامه درج است و در نامه آن شاه عدو کمال بعد از شاه بیجاپور بدست

خاص بعد این فتح نوشته اند شش هزار سوار و پیاده

لشکر ظفر قرین از گذر باب آب دریا عبور نمود و مجمل از وقایع حضور آنکه
چون سواری کرم اکبرآباد و بمزاج صاحبقران ثانی موافق نمی‌نمود متوجه
دارالخلافه شدند دارا شکوه ازین مراجعت بادشاه را
نمود و از خبر هزیمت مهاراجه سراسیمه کار خود گشته بالحاح
و لجاجت پدر بزرگوار رنجانیده طرف مستقر الخلافه برگرداند و
در کمال اضطرار تهیه پیکار گرفته با امیران نامدار رکاب بادشاهی
قدیمی و جدیدی خویش که جمله شصت هزار سوار می‌شد چابک سوار
جمعیت توپخانه و پیاده بیشمار و فیلان کوه شکوه مست
جنگی را همگی جمعیت مهاراجه‌های اطراف و فوجداران
کومکی نواح قریب لک سوار توان محسوب نمود برآمد و چون
معظم خان میرجمله را خلد مکان وقت برآمدن از خجسته بنیاد از
راه حسن تدبیر بالتماس خود و چنانچه بزبان قلم داده مقید
ساخته بتقاضای مصلحت در خدمت شاهزاده محمد اکبر نگاهداشته
بود دارا شکوه این معنی را ابراء نمونه میرجمله دانسته محمد امین
خان ابن میرجمله را مقید ساخت و تعویل شهور اعلیحضرت خود ارادهٔ

مبتدا اصالتاً دیوانی و نیابتاً صوبه داری مالوا عنایت فرموده حکم

نمودند که از مصالح نقدی و جنس هرچه ضرور باشد بعرض رسانند

او التماس نمود که اولا اراده غلام اینست که از جمله جان نثاران رکاب

ظفر انتساب باشد و در صورت اطاعت امر کدام وقت درخواست

مصالح و کومک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبله نموده

سعادت دو جهان میدانم بعد این عرض بخطاب کفایت خان و عطای

خلعت و اسپ و فیل معزز ساختند عالم سنگ نام را که زمیندار عمده [illegible]

آن ضلع بود مورد عنایات گردانیده مخاطب براجه نموده همراه کفا

تعینات فرمودند و اجین را بدار الفتح موسوم نموده بهمه بندهای رکاب

دو چوب پایه و نرد و اضافه و دیگر مراعات و نوازش فرموده از حوالی

اجین اواخر رجب کوچ نمودند و بیست و پنجم شعبان در سرحد گوالیار

نزول واقع شد نصرتخان ولد خاندوران بخطاب موروثی خود سرفرازی

یافت چون احتیاط معبرهای آب چنبل از طرف دارا شکوه بر سر کار

خورده بصف شکنخان داروغه توپخانه حکم نمودند که باتفاق ذو الفقار خان

بطریق استعجال از آب چنبل معبر قلب دار عبور نماید غره رمضان

چندین بیگ بخاک هلاک افتادند و انجه بود و الا قید از زیر

با لشکر خود سوار شده مقابل فوج خصم ایستاده چشم بر راه

آمدن لشکر مخالف بر پشت فیلان و اسپان روز باخر رسانیده

صرفه در تیز جلوئی جلو ندیده سبقت در جنگ ننموده همه خانمان

مغرب و عشا ادا نموده تمام شب بهوشیاری و خبرداری شب تا انکه

زمان صبح امید بسر آوردند همین که خسرو زرین کلاه با تیغ

عالم ستان سر از دریچه مشرق بر آورد هر دو طرف از سر نو

ترتیب فوج پرداختند خلد مکان ذو الفقار خان و صف شکن خان

را معه همراهان به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان

مست جنگی را غرق آهن ساخته عقب توپخانه استادگی دادند

و بادشاهزاده محمد سلطان را با خانخانان وغیره نوزده امیر نامی

که هراول مقرر گشته بودند پیش اهنگ کرده اند و شاهزاده

محمد اعظم را که معه اعظم خان و دیگر امرائی نامدار زیاده از

زیاده از نسبت امیر همرکاب ساخته بودند از طرف برنغار اماده

کارزار گردیدند و بادشاهزاده محمد مرادبخش با فوج خود

برآمدن نموده از بعضی ارکان سلطنت و داراشکوه مصلحت پرسیدند
داراشکوه از راه ناتجربه کاری و خانجهان عرف شایسته خان
از روی پخته کاری و رعایت جانب داری خسرو ظفر اقبال
مصلحت ندادند هر چند پادشاه در این معامله مجد شدند حتی حکم برآوردن
پیشخانه فرمودند فایده نداد و خلیل الله خان را با امرای دیگر
بطریق هراول پیشتر مرخص نموده خود در انتظار سلیمان شکوه
چند روز بیرون مستقر الخلافه توقف نموده متوجه پیکار
شاه والا تبار گردید ششم رمضان المبارک هر دو لشکر
کوه شکوه نزدیک همدیگر رسیده به تفاوت یک کروه فرود
آمدند و روز دیگر داراشکوه به تهیه فوج بندی و آراستن توپخانه
عالم آشوب فیلان کوه شکوه پرداخته سوار شده قدری راه
پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب یک کروه بعرض
زمین را زیر پای اسپان آهن پوش و فیلان فولاد تن گرفته
در شدت حدت هوا که از تپش حباب آتش می بارید تا
آخر روز استاد چنانچه آن روز از تابش آفتاب و حرارت زره و بکتر

موج بحر گشت آمدند ابتدا السر دادن گوله و بان آتش فشان کوش
تیز رو آزمایان هر دو صف را گرم قتال و جدال ساختند و هر دم
و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و ننگ شعله افروز میگردید
تا کار بکارزار از تیر و سنان جان شکار و بیکار فیل نبرد آن
شیر صولت انجامید و از هر طرف چندین هزار تیر در هوا بهوای
سینه مخالفان به پرواز آمد و بعد از آن کار به تیغ اعدا و خنجر
جان گداز و زبانه نوک شیر شکار برکشید و زره‌ها هزاران چشم
خون از هر چشمه چشم باریدن گرفت سپاه انبوه و تیغ
بر هم نهاده زره دیده از بیم بر هم نهاد سپهر شکوه همعنان
رستم خان که خود را رستم زمان میگرفت طرف توپخانه
شاه ظفر اعتصام نموده از صف آتش بار گذشته نزدیک
بود که خود را بهراول رساند درین ضمن گوله از توپخانه فوج نصرت
انجام بر فیل نامی حشمت اساس رستم زمان خورد و نخجیر از زمین
صدمه فیل افگن ناملایمان بچهره آن رستم وقت آب گردانید
و عنان عزیمت از مقابل مهام‌ملک گردانده طرف بیدنار گرم

بجانب جرنغار زینت افزای فوج گشت بهمان دستور موج

بلتیمش لب بهار برشیخ میر وغیره دوازده امیر رزم آزمای بکار

و یسار معمور نمودند و بر طرف افواج دریا امواج فوج جهانبخش در

آمدند و خود شاه خورشید شعاع در برج حوصله آسمان شکوه

مانند اختر تابنده جا گرفته زینت بخش فوج فتح قرین گردیده

بهمعنانی توکل و همکاری فتح و نصرت بدستور شجاعت

پیشگان سلف از بسیاری لشکر مقابل نه اندیشیده قدم

مسابقت بر ابر فوج عدوی پرشکوه چون کوه پرشکوه پیش

گذاشتند و از آنطرف نیز دارا شکوه بدبدبه و شکوه

تمام بافوجهای هراول و یمین و یسار و توپخانه آتشبار و

فیلان زیاده از شمار در وسط نهار که حرارت آفتاب

خورداد ماه الهی عالم را در تب و تاب داشت وسعادت

واقبال جمعیسایه زوال از برگشته اختران بدعاقبت

میکر بخت واختر نکبت اثر پرحصلتان عاقبت تباه درخا

هبوط و پامال سمهای میر دفوج آرا گردیده و امواج فوج دریا

وعنان عزیمت طرف محمد مراد بخش منعطف ساخته برق کردار مقابل آن
شیر معرکه وغا خود را رسانیده و با صف ها بهم در آمیختند بیت بلا آتش فتنه
را کرد تیز ♦ تو گفتی بد بیدار شد رستخیز ♦ چنان تیغ کین بالا شد آتش
بلند ♦ که جستی ز جا جوهر تن چون سپند ♦ و خلیل الله خان که سپه سالار
فوج دار الشکوه بود با چهار پنج هزار ترک کماندار و راجپوتان جهالت
آثار اطراف فیل پادشاهزاده محمد مراد بخش فرو گرفته حمله های فیل
افگن آوردند و پادشاهزاده شیر نبرد در مقابل چنان هجوم و غلبه ترک و
خصم داد مردی داده به تیر شست خود چندین تن دلاور را از آنجا
بخون آغشته ساخت و چندان تیر بر حوضه و بدن آن نتیجه دودمان
تیموری رسیده بود که حوضه پر بر آورد و از هر عضو پادشاهزاده
خون جاری گردید و از صدمات حمله های صف ربای مبارزان
آن طرف زخم بان و گوله تفنگ و تیر بیشمار بفیل سواری پادشاهزاده
نامدار رسیده بود و فیل خواست برگردد آن سپه دار با وقار
فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند رنتمن راجه رام سنگ راتهور
مروارید بیش قیمت بر سر بسته موافق داب سرداران جانباز

خان پسر فوج آن بود میل نموده لیکن زد از بهادرانه و تردد نمایان زخم برداشت
بهادر خان معه همراهان کوشش مردانه بجا آورده و نیز تردد نمایان زخم
تیغ بر روی برداشت و از غلبه و حملهای پیاپی خصم سید دلاور خان
پسر سید عبد الوهاب و مالک خان با جمع کثیر ثبات قدم ورزیده نقد جان
عزیز را در راه ولینعمت نثار نموده بود و تزلزل تمام در لشکر فیروزی
اثر راه یافت حسین خان پسر اسلام خان با ولد و زخمدار و دلاور خان
با ازان دیگر مقابل رستم خان رسیدند و از اطراف و دیگر فوج
التمش و اردی پای شیخ میر بعد بسر باران تیر تفنگ رسیده
تردد نمایان و چپقلشهای پیاپیان کرده سید حسین خان و سیف
خان و محمد تیغ خان و عرب بیگ و محمد صادق زخمهای کاری برداشتند
فوج رستم خان را هزیمت دادند و پای ثبات سپهر شکوه نیز از
جا رفت و دارا شکوه از مغلوب گردیدن هراول سالار خود اطلاع
یافته خود را معه فوج قول بر آن عرصه رسانده با اظهار شجاعت جلوریز از
توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه فوج ظفر موج خلد مکان رسید و از
شدت شلک توپ و تفنگ و بانهای بجان ستان ثبات قدم نتوانست ورزید

رانا آن شاه والا نژاد گذشته دست از جان شسته حمله آور گردیدند
و تیر و ادب ... گانه بعرصه ظهور آوردند و رستخیز عظیم دران عرصه دار و
گیر بلند گردید و از هر طرف نمایان دران جلادت شان نقدهای کم بضاعت
جان را برابر پشیز اعتبار نموده بر کف اخلاص برای نثار قدم تسلیمات
گذاشته بضرب شمشیر و نیزه سینه گزار و تیر رعد و صلابت دوز
کار بر مخالفان بد روز تنگ آوردند و هر مرتبه جوهر شجاعت بروی
کار و عرصه ظهور آمد سرهای بیشتر سران آن بدکیشان زیر
چوگان سم سمندان مبارزان هر طرف چنین گوی غلطان میغلطید
ز بیداد تیغ جدائی فکن سر از تن جدا ماند و تن از کفن
و با وجود کشته شدن بیشتر از آنها بعضی راجپوتان جهالت شان
و کوششهای فراوان خود را بقول بلکه نزدیک فیل سواری
خسرو عدو مال رسانیدند و آنچه شرط سپاهگری و داد نمودی
در زمره راجپوتان با نام و نشان می باشد بظهور آوردند از آن
جمله راجه روپ سنگه راتهور که از کمال جهالت و جانبازی خود را
برابر فیل سواری خاص رسانیده برق کردار از اسپ فرود آمده

فیل

هندوستان با همه همراهان زعفران پوش جلودریز برابر فیل آن بادشاهزاده

افگن آمده گستاخانه زبان بهرزه گفتن گشاده گفت با این همه میخواهی

بادشاهی نمائی و مهابت تمام بر مهاوت بانگ زد که فیل را بنشان و برهی

که در دست داشت ترازو نموده بر بادشاهزاده انداخت آن

بادشاهزاده شیر نبرد حمله او را بدفعه بخانه کمان در آمده تیری بر سینه

آن کافر رسیده او را بیسانده از خانه زین بزمین رسانید و راجپوتان همراه

خیره سری او بیشتری علف تیغ و هدف تیر جلادت دلیران بادشاهزاده

گشتند و کمتر جان بدر بردند و بسیاری از نوکران عمده محمد مرادبخش

بکار آمدند و زخم برداشتند از آنجمله خواجه میر و الدمحرر را و راق که میر

تزک آن بادشاهزاده ذو الاقتدار بعضی زخم ها برداشت از استماع

اینحالت شاه گردون وقار ذو الاقتدار بطریق استعجال القصد امداد

بادشاهزاده محمد مرادبخش متوجه گردیده خواستند که خود را رسانند

راجه سترسال هاره و رام سنگ و بهیم پسران بیتهل داس گور و روپ

سنگ راتهور و راجه سیورام و اکثر راجپوتان جهالت نشان که

که با دارا شکوه بدل جا عهد جانفشانی بسته بودند بهیئت مجموعی بسند

بعد حضور فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل فرود آمده

بکمال اضطرار فرصت کفش پوشیدن نیافته پی یراق خود را

باسب رسانید از ملاحظهٔ چنان اضطراب بی‌موقع و تبدیل سواری بجای

دل لشکر نیز از جا رفت و سپاه یمین و یسار از نظر چون

فیل سواری دارا شکوه را خالی دیدند گمان کشته شدن یا زخم

خوردن یقین مبدل ساخته رو بفرار آوردند و در همانحالت

یکی از خواصان او که ترکش بند دارا شکوه رسانده بر کمر او می‌بست

گوله قضا بدو رسید و دست او برید از وقوع اینحالت هواخواهان و

امیران اطراف در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست دادند

و متفرق گشتند و خود نیز از مشاهدهٔ تفرقهٔ سپاه نقد حیات

مستعار را بر امید سلطنت نسیه اختیار نموده ننگ فرار بر

خود هموار نمود و قدم ثبات او لغزید و بر اتفاق سپهر شکوه و

چند رفیق شفیق در طریق هزیمت پیش قدم و همقدم گشتند براه

اکبرآباد مرحله پیما گردیده و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر پیکر

وزید و صدای شادیانهٔ تهنیت و نصرت بلند آوازه گشت

زیر شکم فیل خود را انداخت و بچستی و چالاکی شروع به بریدن

زن و خرطوم فیل نمود بعد فدویان اطراف برای اقدام چنان

جرات او اطلاع یافته قصد آن جفاکار بدکیش نمودند شاه

بلند اقبال از مشاهده تهوری آن خام طمع بی باک بدمات تعجب

نموده از راه انصاف و جوهرشناسی نخواستند که چنان

کسی طعمه تیغ و سنان دلاوران گردد و فرمودند که نامقدور

زنده دستگیر نمایند اما بهادران نظر بر سوی ادبی که از و بظهور

آمده بود پاره پاره اش نمودند و از جبقلشهای مبارزان نامدار

و حمله های بی بدلان شیر شکار رستم خان و راجه ستر سال

و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سیف خان و بهادر خان باربه

و یوسف خان برادر دلیر خان که از افغانان تهور پیشه مشهور

بود از پا درآمده نقد هستی بباد فنا در دادند و دارا شکوه

از مشاهده کشته شدن چنان سرداران رشته امید فتح

او از آنها قوی بود و تیزروی توپخانه لشکر او بود و ندمنو هم و هیبت آتش

های کارخود کردید در بنهم از صدمه بانهای آتش فشان یکی از آن

ازانجمله بازده امیر ورکاب ظفر انتساب که ازانمیان اعظم خان
باوجود نرسیدن زخم بعد اتمام جنگ از شدت حدت گرما و تابش
آفتاب بچنگ اجل گرفتار گردید محسوب گشت شش ار جان
نثاری بتقدیم رسانندو بیست امیرو نوکر عمده بادشاه زاده محمد
مراد بخش که ازابتدا تا آخر جنگ مقابله و مقاتله با او در میان
بودنقد جان درباختند و از همراهان دارا شکوه سوائی مردم
که بعد اداسم آنها بر داخته از مردم بی نام ونشان القدر
کشته گردیدند که از احاطه بیان بیرونست و با دارا شکوه
منجمله لک سوار و هزار سوار که از انجمله اکثر زخمی بودید زعاقبت
نمودند و بی مشعل وقت شب بمستقر الخلافه رسیدند و
دارا شکوه از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد حضرت اعلی
رفته در حویلی خود فرود آمده هرچند که پدر نزد خود طلبیدند نعذر دفعیه
نموده بعد انقضای سه پهر شب با سپهر شکوه و زوجه و یک صبیه
و چندین از خدمه محل و امرای خاص و جواهر و زر بوده و اشرفی آنچه
توانست با خود گرفته بدلی دارالخلافه شاهجهان آباد اختیار

وشاهزاده‌ها و امرا آداب مبارکباد بتقدیم رسانیدند شاکر و گردون
اساس سپاس برای شکر و سپاس درگاه ایزد متعال از فیل فرود
آمده متوجه کعبه شکرانه ادا نموده به خیمه دارالشکوه آورد
چون جوانب خیمه او همه کارخانجات بتاراج رفته بود در همان خیمه فرود
آمده بدلبری و نوازش و تحسین و آفرین ملازمان جان نثار برای
والم زخمهای بندهای عقیده کیش را بتداوی و مرهم عنایات براحت
مبدل ساختند چون بر بدن و چهره بادشاهزاده محمد مراد بخش
تیر بسیار رسیده بود و از بسیاری زخمها و رفتن خون زیاد
باستقامت حوصله و خوشوقتی امید سلطنت خود داری مینمود
والا از غلبه ضعف هوش بجا نمانده بود سر او را بر زانوی شفقت
خود گذاشته بانواع دلبری باستصواب جراحان بعلاجهای او
پرداختند و بزبان مبارک مکرر مبارکباد سلطنت تسکین بخش
دل محمد مراد بخش گردیدند و بادشاهزاده ساده لوح نیز زبان
بمبارکباد فتح گشاد و از جمله نوکران عمده بادشاهی و شاهی مردند
بادشاهزاده و یک امیر نامی روشناس بکار آمدند

گردیدند و بادشاهزاده سلطان محمد را همراه خانخانان برای
نسق شهر از دست انداز لشکر و اد باشیان و تسلی رعایا
روانه فرمودند خانجهان از العد عطای اضافه مخاطب باميرالامرا
شایسته خان ساختند و اسد خان و قاسم خان و نامدار
خان و ظفر خان و سید شیر خان بارهه و حسین بیگ خان و عبد
النبی خان با جمعی دیگر از امرا و نوکران معتمد حضور آمده سعادت
ملازمت دریافته مورد عنایات بی پایان گردیدند بعد تشریف نزول
در سواد مستقر الخلافه بهفدهم رمضان سنه هزار و شصت و هشت
هجری گرسی و یکساله و سه ماه از جلوس صاحبقران گذشته بود
بادشاهزاده محمد سلطان را خفیه حکم فرمودند که بشهر رسانیدن
بعضی پیغام التیام آمیز بخدمت اعلیحضرت سوار شده بعد داخل
شدن قلعه اول به بند و بست دروازه پرداخته
مردم معتمد خود گذاشته بخدمت جد بزرگوار رفته بعد ابلاغ
پیغامهای خوش صاحبقران مثنوی سازد و چنانچه بادشاهزاده
بقلعه رفته موافق فرموده بعمل آورده طوعاً و کرهاً صاحبقران ثانی

نموده از عقب او اعلیحضرت بعضی کارخانجات ضروری با چند امیر
قریب بیست هزار سوار همراه آنها داده روانه ساختند نزدیک قزل
ملول بدو رسیدند و تا پنجهزار سوار با او فراهم آمدند و خلد مکانی دوم
رمضان المبارک از سمرقند بفتح و فیروزی کوچ نموده عریضه بخدمت پدر بزرگوار
مشتمل بر شکوه وضع ناهموار از اشکوه و رسیدن او بفراراده
فاسد و معذور بودن خود در مقابله نمودن و هزیمت یافتن خصم از تائید
الهی نوشته ارسال داشتند و اعلیحضرت بتقاضائی در جواب
تسلی نامه بدستخط خاص نوشته مصحوب فاضلخان خانسامان
و سید هدایت الله صدر فرستادند و همراه آنها قبضه شمشیر خاصه
باسم عالمگیر معه پیغامهای دلبری نیز شرف ورود بخشیده اهل شکون
رسیدن شمشیر باسم مبارک عالمگیر بتفعل نیک گرفتند و زبان
مبارکباد این فرده غیب آخر بهمین لقب ملقب گشته طنطنه افزائی
هفت اقلیم گشتند آشنا ساختند و محمد امین خان و خانجهان
پسر آصفخان که بسبب هواخواهی پادشاه عالمگیر مغضوب چند روز
محبوس بودند قبل از امرای دیگر رسیده شرف اندوز ملازمت

بند ساختند بعده که دارا شکوه نزدیک شاهجهان آباد رسید از صدمه
تعاقب موکب بادشاه عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بر و بهادر فرود آمده
در گرد آوری اسباب و اسباب تجمل که داشته هر چه از سرکار بادشاه و
آنچه از امیران توانست بدست آورده در انتظار رسیدن سلیمان
شکوه که بعد از جنگ شجاع در پتنه تای بود چند روز گذرانیده
چون دانست که اگر زیاده توقف نماید به پنجه قهر عالمگیر گرفتار خواهد
گردید با لشکر تازه که ده دوازده هزار سوار رسیده بود روانه
پنجاب گردید و سلیمان شکوه برای زود رسیدن نوشته جات بسیار جسیم
روانه نموده و عریضه مبنی بر عذر میسر نیامدن ملاقات از ناموافقت آن
ایام و شکوه همراهان برادر بخدمت اعلیحضرت نوشته و خلد مکان
مگر اراده ملازمت پدر عالیقدر بقصد معذرت آنچه از
تقدیر الهی بظهور آمده نموده چون مرضی حضرت شاهجهان در عنایت
دارا شکوه غالب تر اعتنا نشستند و سررشته اصلاح کار
از دست رفته بود مهره در ملاقات نداشته بهمه تعاقب خصم
برداختن خانخانان را اضافه هزار سوار و ده اسپه و دو لک روپیه نقد عطا

بیست

و هفتم ماه مذکور از زندانی ساخت و از بین همه خاطر جمعی حاصل نموده به بند و بست مهمات

سلطنت و نسق ملک و تغیر و تبدیل حکام پرداخته محمد جعفر الدوله

و روحیخان را برای ضبط جمله میوات جاگیر دارا شکوه بود

مرخص ساختند حکام و ضبط کاری و محالات میلاد و و و حیان محالات دیگر روز دیگر نزدیک

با امینای معتمدین اباد آن کار کار آزموده روانه فرمودند

نور دهم ماه مذکور نواب قدسیه بادشاه بیگم بنت شاه جهان باشاره

حضرت اعلی آمده با برادر سعادتمند ملاقات نمود و بعضی کلمات

ارشاد آمیز گفت و شنید در آمد و جعفر خان را که در ایام حکام شرع

شروع شورش از تغیر معظم خان میر جمله بوزارت موفر گشته

بود بار ای رایان و قرب خان و باقی امرای نامدار آمده ملازمت

نموده بیست و ششم لک روپیه مع چند فیل و اسب قدری جواهر

ببادشاهزاده محمد مراد بخش تواضع فرمودند و بیست و دوم

رمضان واصل مستقر الخلافه گشته در حویلی دارا شکوه شرف

نزول بخشیدند محمد امین خان را خدمت میر بخشی و تربیت خان را

صوبه داری اجمیر و خانزمان را صوبه داری و قلعه داری ظفر آباد و قلعه

معالجه بدر بعد الا قدر مقرر نموده ذو الفقار خانرا قلعه دار ساخته
بادشاهزاده محمد اعظم را فرمودند که بخدمت جد بزرگوار رفته
سعادت ملازمت و رخصت حاصل نماید لیکن بعده که بادشاهزاده
رفته بالعقد اشرفی و پنجهزار روپیه نذر گذرانید حضرت اعلی در عرش
مرحمت گرفته رخصت کنان مرخص فرمودند و خانه ور ابرار ابن قاسم
قاسم باره که از طرفداران داراشکوه در اله آباد بود مقرر ساخته
و اکثر امرا با طراف صوبجات مرخص گشتند و بهادر خان را بطریق
بتعاقب داراشکوه رخصت فرمودند عبد الله بیگ ولد علیمردانخان
و اعتقاد خان و دیگر امرای بندهای بادشاهی از نزد سلیمان
شکوه برخاسته آمده بودند بعد ملازمت مورد عنایات
بادشاهی ها نه گردیدند و از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه دار الخلافه
بقصد تعاقب داراشکوه گردیدند فرمانی که اعلیحضرت بدستخط
خاص خفیه مصحوب یکی از معتمدان نزد مهابتخان صوبه دار کابل روان
ساخته بود شرح آن بزبان خامه میدهد که از مخلصان با عقیدت
شان مهابتخان بعنایات و توجهات بادشاهانه مستظهر ماخته

فرمودند و بهمان دستور بنده ذوالفقار خان و شیخ میر و فتح جنگ خان

و یکه تاز خان و دیگر اکثر بنده های عقیدت نشان که از انها نمودهای نمایان

بظهور آمده بوجهی که همه را از عطای اضافه و نقاره و خطابات و فیل و

نقد کامیاب ساختند و امام قلی بیگ که از شجاعان کار طلب اغرنیه

بود و از و در قراولی و محاربات نبردهای رستمانه و کارزار نمودار اثر

مشاهده فرموده بودند از اصل و اضافه بهزاری چهار صد سوار نموده

بخطاب اغرخان بادشاه مغولستان و ترکستان که کلان تر

اجداد اعزه تیموریه بلکه همه و خان اغرخو خان خواندند بعضی ویرا

اسلام میان دودمان مولخان جد اغرخان چنانچه در ذکر

سلاطین سلف دهلی مفصل بزبان قلم داده و در اغرنامه

بتفصیل درست از و یافته دیگری بدین خطاب میان مغولان

علم شهرت در هندوستان نافراشته بود سرفرازی بخشیده

هفت هزار روپیه انعام مرحمت فرمودند بادشاهزاده محمد سلطان

مع فاضلخان میر خانسامان باتالیقی اسلامخان و جمعی دیگر از معتمدان

در مستقر الخلافه و خدمت صاحبقران ثانی گذاشته بلاهور بخانه زاد ابرا

معامله از آن مشکلتر روی داده شخصی که متکفل این امر خطیر تواند

بجز آن امیر نباید بر سر آید با شجاعت دیگری نیست و از شکوه من

بلاهور می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسب در کابل فراوان

افسوس که از مثل مهابتخان که زمانه از مهابت او در تزلزل آمده

کاری نکشاید و همچون شاهجهان سرداری بدست مردود آن

گرفتار ماند همین که آن والاشان با سامان مذکور عزیمت

انصوب کند و جلوریز از لاهور بگذرد نصیریها نابرخوردار را

بجزای اعمال رساند و صاحب قران ثانی را زنده اند ساخته

اند بر آید به بیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب

و مراتب دنیوی حقیر خواهد بود   این کار از تو و مردان

چنین کنند بفرزندان ارجمند نوشته ام که خود را با وکلا

که همیشه مآل حال آن فرزند درین است غلامی من هم درین

حاصلست دنیا جای سهل است با کسی وفا نکرده و نخواهد

کرد نیک نامی بر صفحه روزگار یادگار خواهد ماند مهابتخان

چگونه خواهد پسندید که صاحب قران ثانی در بند ماند و شخصی

بوده‌اند که از ناسازکاری و شماتت خراسانیان بدکردار شنیده
باشند که چه قسم چشم‌زخم بآن دولت فرزند دلبند علیه ارشد والا شکوه
رسید و این بی‌سعادتان بدعاقبت چه سلوک ناهنجار نموده و [illegible]
چون فرزند معظم بعد از شکست روانه لاهور شده در ینوقت
مخلص درست اعتقاد را نظر بر حطام دنیائی [illegible] از نامداخته جهانبانی
نام و ننگ باشد بغیر از خلف الصدق مهابتخان یعنی مهابتخان نمانده در ما
مای نسبت اهند انظور اخلاص آن عقیدت کیش باظهار درد دل
خویشتن واحد چشم مبارک و تلافی دارم و آن ابتر وقتیکه خراسانیان
حضرت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته بودند الشیر بیدو عا
از کجا بکجا طی منازل نموده با مصالح عدوبار رسیده آن حضرت
آرامگاه را از چنگال دلو سیاران برآورده روزی چند باختیار
خود که نهاده شده بر تخت ابن سرتونشانده استقلال داده
مدعیان را بسزا و جزای کردار رسانیده و این نیازمند درگاه
الهی را از زانوی مسر خمول و وادی محنت برآورده بعد از قضیه ما
رضوان منزلت حضرت شاهجهان به دار السلطنه آمده بود در الحال

او نکردیدم و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته با وجود سر رشته سلوک سلاطین را از دست نداده اصلاً از عدم ایفای عهد و پیمان برادر توجه نمی‌نمود و گاه و بیگاه درخلاء و ملاء بیباکانه بخدمت برادر خود را میرسانند تا روزی که بمنزل متهرا رسیدند و برای مصلحت امور ملکی او را طلبیدند وقت عزیمت بخیمه برادر همان سید نیک اندیش سر راه آمده همان مضمون گذشته را التماس نمود و از و گردانده گفت که چنین مردم را باظهار عقیده خود میخواهند میان ما و برادر رنجش پیدا آرند حاصل کلام چهارم شوال اول روز همان که بدستور روزهای دیگر بدیدن بادشاه عالمگیر آمد بحسن تدبیر الخسرو زمان که بتقدیر یزدان موافقت نمود و بند کر تفصیل آن نمی‌پردازند مقید کردید و چنین از طرف هجوم و شورش مردم مرادبخش خصوص فوج مغلیه که بدل و جان فدائی بادشاهزاده بودند وسواس داشتند چهار فیل بیک ترتیب با جمعیت برابر شهرت برآوردن مراد بخش بچهار سمت برآورده روانه ساختند از انجمله بادشاهزاده بر فیلی که طرف قلعه سلیم گده دهلی برفاقت شیخ میرخوانند روانه ساخته بودند ثت نده بقلعه مذکور رسانند خزانه و فیلان و کارخانجات سربسته

اگرانکه

بدام تدویر عالمی را رام نموده برتخت کامرانی کند بااین حال

عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او

بادشاهزاده محمد مرادبخش باکثر صفات پسندیده و شجاع منش

و دست بیعت آراسته بود بوی و صفای باطن و حسن عقیدت نسبت ورزیده

به برادر قول بزرگانرا که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند بخاطر نیاورده بطریق

وثیقه و مجموعه عهدهای دلفریب و تواضعات نقد و جنس

عاریت و امانت چنانچه بذکر در آمده بایشان بمراسم رعایت نسبت

والاشاهزاده عالی گهر قبل از جنگ و بعد از هر محاربه بظهور آمده

گذشته خیال مطمئن خاطر کردیده بود با وجودیکه مکرر امرای

نیک اندیش و خواجه سرایان اورا خبردار از مکاید روزگار

ساخته بودند اصلا اندیشه ناموافقت زمانه غدار در دل راه او

نمی یافت بعد از رسیدن معتمر فاضل صالح که بر صلاح و تقوی او خود

بادشاهزاده و اعیان لشکر اطلاع داشتند در خلوت التماس برادر

نمود که خوابی دیده ام که مناسب کرمی اختلاط و جرأت سلوک با مرزا کفته

ذو الاقتدار است و در تعبیر خواب این عاجز کم اختلاف رو داده متوجه

بعرض رسید که دارا شکوه بسهرند رسیده بیست لک روپیه خزانه

را که راجه تودرمل از محصول پنجاب موجود داشت و از رسیدن خبر دارا شکوه

نسبت بعقیدت خود و بخدمت عالمگیر خزانها را در مواضعات

غیر مشهور مدفون ساخته خود طرف جنگل سوالک فرار نموده بعد

زر مذکور براه نمای زمینداران آن سر زمین تصرف خود در آورده و هر جا

از دریای پنجاب عبور مینماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته

بیشتر میرود و داود خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلونډی معبر قلب

ست گذاشته و آب دریا در طغیان زور دارد و نیز همان ست جیله

بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور توپخانه و ... روپیه

خزانه آنجا را با کارخانجات پادشاهی تصرف در آورده و در فراهم

آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد بلشکر شنیدن این خبر با وجود

شدائد سفر هشت ماهه که جنود لشکر کشیده بودند و تصدیعات

لا و گل از وفور رحمت الهی بعد نزدیک رسیدن بدار الخلافه

بعد زیارت بزرگان شهر و قلعه داخل نشده در باغ اعز آباد که

الحال باغ شالیمار موسوم گردیده نزول فرمودند و روز جمعه غره

پی آنکه دام و درمی بتفرقه حادثه تاراج رود و بضبط سرکار در آمد بیت نبندد شکسته بستن

هشیار مرد * کند آنچه نتوان بشمشیر کرد * ابراهیم خان ولد علیمردان خان

و سید فیروز خان بارهه که رفاقت مرادبخش نموده بودند با علی قلیخان

که از نوکران عمده قدیمی مرادبخش بود با چندی از مردم نامی دیگر آمده

ملازمت بادشاه نمودند و خواجه شهباز بالبسیاری ترک کار بار تعلق

دنیا نموده مدت نوکری اختیار نمودند ازانجمله خواجه میر والد مسود اوراق

هفت سال منزوی بوده چون از نجابتخان سلسله او بمرزا شاهرخ

می رسید بسبب غرور بیجا بعضی ادا های خارج از وی سر می زد مصحوب نام

که منجمله منصبداران عمده و از مصاحبان و همدم نجابتخان بود چند کلمه پیغام

نصیحت آمیز مشتمل بر منع اطوار مذموم او نمودند آن اجل رسیده

بعد ابلاغ پیام که باعث بد ماغی نجابت خان گردیده دو سه کلمه تند و

تلخ نظر بر خلامی که باو داشت از طرف خود نیز بر زبان جاری ساخت

نجابت خان از شنیدن آن بر آشفته شمشیری که بر مسند پیش خود

داشت چنان غلاف کشیده انداخت که کار او را تمام ساخت

بعد عرض از منصب برطرف و مغضوب خدا از مجرا ممنوع نمودند تا تقصیر

وطاهرخان وغیره هفت هشت سردار نامی مقرر نمودند که بر سر معبرها رفته

مقصوبان دارا شکوه را برخیزانند کشتی ها بتصرف خود آورده

در معبر قابل عبور برجمع نمایند و از عقب آنها شیخ میر و رشیدخان با

چند از امیر نامی دیگر بطریق هراول روانه ساختند ابراهیم خان

پسر علیمردان خان که بهواخواهی محمد مراد بخش منصب قبول نموده بود

پنجهزار روپیه در ماهه مقرر فرمودند هفتم ذی قعده خود از کنار سواد دار

الخلافه متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند جعفر خان را از اصل و اضافه

شش هزاری شش سوار نموده و تسلیم صوبه داری مالوه تعیین وزارت

فرمودند بعد از آن بمنزل کرنال رسیدند خبر برخاستن فوج مخالف

از معبر آب عبور نمودن افواج بادشاهی بعرض رسید در همین ضمن بظهور

پیوست که سلیمان شکوه بعد سر کردن بسیار که راجه جی سنگه

و دلیرخان و دیگر امرا همراه در کنکاش میان هم نفاق نیز بمیان آمده از و

جدا شدند از صدمه تعین لشکران حضور راه سری نگر اختیار

نمود و چون زمیندار آن ضلع توقع داشت بعمل نیاید بلکه تکلیف نمود

که مردم زیاد از خود جدا نموده با مال و عیال وارد آن جبال

ذیقعده سال هزار و شصت و هشت هجری در ساعت محمود و زمان

به اصغر در خانه پدر اکبر بنظر سعد برجیس و بهرام رام گردیده جلوه تفوق فیروزی

بغدادی نما زجمعه آن زیبنده افسر و اورنگ بر سریر کشور بند

جلوس فرموده طنطنه شادیانه بگنبد سبز گردون رساند

و صدای کوس و کرنا و ندای تهنیت از زبان که و مه از مه تا ماهی

رسید اما مراسمی که لازم ملزوم سریرآرایان می باشد از نقش

سکه و خطبه بجلوس ثانی بعد استیصال مخالفان دیگر موقوف

داشتند از جمله تاریخ که صاحب طبعان یافته اند اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول و اولی الامر منکم پسند طبع دشوار پسند افتاد و شهنشاه

ملک اورنگ سزاوار سریر پادشاهی نیز تاریخ یافته اند شاهزاده

محمد اعظم را بتسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده با عطای نقاره و

دیگر مراتب ممتاز ساختند درین والا بعرض رسید که سلیمان شکوه

اراده گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را به پدر

برساند امیرالامرای شایسته خان را مع لودی خان و فدائی خان

مع دیگر امرای همراه او گرفتن مامور فرمودند و خلیل الله خان و امیرخان

که بعد صلح یا جنگ بر عالمگیر براه برادرانه ملک را میان هم قسمت نمایند وازین

غافل که گفته اند بیت کسی را که ایزد کند یاوری همی گر آید که با او کند داوری

نه دارند نتوان ستد بخت را نشاید خرید فر و بخت را اراده

پادشاه حقیقی با نهدام اساسی که سرنوشت باشد بدستیاری هیچ

معمار تعمیر نیابد و بزوال و بر کندن ریشه شجر دولتی که برگشته

قلم تقدیر جاری گشته باشد باب یاری هیچ تدبیر سبز نگردد

و خبر رسید که دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب

داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد و از صدمه

تیغ عالم ستان عالمگیر میسر نیامد و بعضی مردم عمده و زمینداران

صاحب فوج از شنیدن مد اقبال بزوال پادشاه گردون

وقار و عزیمت آنحضرت ظفر اقبال طرف پنجاب از و جدا شدند

و بقیه فرار سمت تهته و ملتان دارد و راجه جیسنگه و دلیرخان و دیگر

همراهان سلیمان شکوه بحضور رسیده ملازمت نموده مورد

عنایات گردیدند الحال کلمه چند انچه از زبان راویان ثقه و مؤتمنان

التعهد در باره راجه جسونت شنیده براست و ایه سخن بزبان قلم

اتالیق او

مدد ایام اقبال سپری شد بنابران باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که

بود و جمع کثیر دیگر ترک رفاقت او نمودند و همگی بالفعل سوار همراه آن برگشته

ایام ماندند و بهادر خان که بسبب شدت بیماری از وجد [illegible] شده بعقب [illegible]

عدم استطاعت لهذا آن برگشته روزی [illegible] از آنجا [illegible] اوزده

براه نموندن محمد شاه کوکه وغیره همرا با وماند بود بغدر دوانیسری بکر گردید

زمیندار آنجا بطمع خزانه و جواهر همراه او بالای قلعه کوه برده مثل محبوس

نگاه داشته بعد عرضی بامیر الامرا حاکم [illegible] ارسال نمود که از تعاقب سلیمان

شکوه طرف مستقر الخلافه مراجعت نموده خود را بخدمت بادشاهزاده محمد

سلطان برساند درین اوان خبر رسید که دارا شکوه بعد لاهور

رسیدن و خزانه بدست آوردن در جذب قلوب مردم بانعام

و نشان و وزایم اوردن سپاه کوشیده زیاده از بیست هزار

سوار سوای مردم قدیم و متعینه مقرری آن صلع جمع ساخته و پنجهزار

سوار دیگر بسرداری سپهر شکوه همراه فوجها از سر معبر [illegible] رفته بودند

داود خان برای سد راه لشکر بادشاهی روانه ساخته و نیز معلوم گردید

خط عهد نامه باظهار کفالت کلام [illegible] بنام شجاع نوشته و در آن ذکر ساخته

بلا ملال طعن گلنبه اند راز کلان بخواهر او پیغام نمود که ابروی ما همه

راجپوتان یک است و مادهٔ شیران را غیرت از شیر نر زیاده

باشد باید که از طرف تو هم کلمهٔ غیرت افزا که گوش آن ابرو باخته

برسد همشیرهٔ او با همدم رازنها گشته روزی بتهیهٔ ضیافت پکوان

مرغوب طبع راجه پرداخته به پزنده آن اشاره نمود که در پختن

اوردن پکوان درنگ زیاده بکار خواهی برد بعده که من سبب تاخیر

از تو استفسار نمایم بجای ظرف برنجی دیگ آهنی که [illegible] ملت دارد

می باشد و در روغن بجوش می آید بار کرده ام و بعد از انتظار

بسیار که اشتهای راجه سرشار گردید و خواهر راجه از روی بیدماغی

سبب تاخیر استفسار نمود باورچی آن موافق ارشاد عذر خواست

همشیرهٔ راجه برآشفته گفت که تقصیر این همه درنگ طبع لیس یعنی باز

بحضور راجه نام آهن بر زبان می آری و نمیدانی که مهاراجه از نام آهن دل

می بازد راجه از شنیدن این نوا نا آرام و عیش نبندکانه خانه و وطن

برو تلخ و ناگوار گشت و دل از یار و دیار کنده عرضه داشت برای

جرایم مصحوب معتمدان درگاه پادشاه خطابخش ارسال داشت و بعده برای

مبد ها چنان مسموع گردیده که بعده که مهاراجه جسونت بر خلاف طریقه
راجهای عالی تبار از معرکه فرار نموده خود را بوطن رسانداز آنکه
زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت باین نام و ننگ می باشد
چنانچه برای ها همان اسم خاندان خود را زنده باظهار شوق تمام
می سوزند زن کلان راجه که دختر راجه ستر سال بعد او را مطعون
ساخته از اندرون زنانه همخوابگی را ترک نموده در وقت کلمه و کلام
زبان بطعن و کلمات ملالت انجام آشنا می ساخت روزی
گل چنبلی از باغ راجه آورده نزد او گذاشته بودند بعد ملاحظه نمود
روبرای آورده گفت که گل امسال چرا کم بو است راني گفت گل
همان بوی سالهای دیگر دارد اما چون راجه را قوت شامه بسبب
پائی دادن بینی که باصطلاح اهل هند مراد از آن آبرو باشد نمانده در
بوی تفاوت ظاهر میشود راجه از شنیدن آن مقال غرق عرق
انفعال و ملال گشته از آنکه بخانه هر یکی از زنان ها که شب نوبت
او می رسید میرفت اشاره از آن نوا بگوش او می رسید هر یکی
همخوابی زنان نموده بخانه همشیره خود رفته خواست چند روز

که تعبیه نموده بر ورعبور مینمودند یازده مقام فرمودند وراجه جیسنگه

که با وجود کساله همه یکسال در رکاب رسیده رفاقت نموده بعضی

از بی سر و سامانی بتصدیع میگذرانند بوطن مرخص ساخته و

از انکه توره همراه لشکری بتعاقب داراشکوه تعین فرموده بودند

نبود واکثر اسباب زیاده همراه بادشاهزاده محمد اعظم داده روانه

لاهور ساخته خود بدولت بجریده بطریق ایلغار باخیمه و کارخانجات

مختصر بتعاقب آن برگشته اختر روانه شدند درین اوان بعرض رسید

که خزانه و بعضی کارخانجات داراشکوه را حاجب خان بلیع و بعد عبور

از دریای راوی کنار ملتان تاراج برد و در لشکران نیز گشته وادی

حیرت تفرقه افتاده و بدین سبب در ملتان نیز استقامت نتوانست و رزید

در روانه بهکر گردید از شنیدن این خبر هر منزل فرمودند که برای تخفیف

تصدیع لشکر منزل مختصر مینموده باشد اوایل محرم الحرام کنار

آب راوی متصل ملتان مضرب خیام گردید خلیل الله خان وغیره که بموجب

حکم کنار آب توقف نموده بودند بخرنخان وغیره دو سه امیر همراه

داراشکوه را که از وجدا شده بودند آورده ملاقات فرمودند و

یافتن باد ل پر از نفاق رو بہار گاہ خدیو زمان آوردہ سعادت ملازمت

حاصل کردہ مورد عنایات گردید و در حوالی جون بعد رسیدن خبر

حرکت سپہر شکوہ راجہ جیسنگہ را نیز مدد امرای سابق تعین فرمودہ

بودند قبل از آنکہ راجہ برسد خبر روانہ شدن دارا شکوہ

از طرف لاہور طرف ملتان بطریق فرار اشتہار یافت

و معروض گردید کہ سپہر شکوہ و داود خان بعد سو ختن و غرق

نمودن کشتیہائی دو سہ معبر نزد دارا شکوہ روانہ شدند

و طاہر خان با دیگر بندہائی بادشاہی خود را بلاہور رساندہ

بضبط ملک و مال پرداختہ و راجہ راج روپ زمیندار عمدہ آمدہ بایہ

از دارا شکوہ جدا شدہ روانہ حضور گردید بعد عرض این مژدہ

راجہ جسونت را برای محافظت دار الخلافہ رخصت فرمودند

و بندہ امرای اعظم معظم خان مصلحتا در دولت آباد مضبط ساختہ

بودند برای خلاصی و روانہ نمودن او بسلطان محمد معظم نوشتند

پنجم ذیحجہ خود بدولت بر سر معبر رسیدہ با جمعی از مقربان

از آب گذشتند کہ نشنہ بسبب عدم کشتی برای عبور تمام لشکر

المظفر در سواد بکنار شاهجهان آباد نزول فرمودند و [illegible] داودخان
که از داراشکوه جدا شده بار اول بحضور لامع النور رسیده بود
از نظر گذشت و فرمان عنایت بنام او صادر گردید درین آوان
عرض رسید که محمد شجاع نزدیک قلعه رهتاس رسیده و در آمد ایما
قلعه دار منصوب کرده داراشکوه بموجب اشاره او حواله مردم
شجاع نموده بهمان دستور سید عبدالجلیل بارهه قلعه دار چنار بوده
سید قاسم حارس اله آباد را پیوستند و قلعه جات را تسلیم نمودند
و روز بروز بر فوج همراه او می افزاید از شنیدن این خبر بادشاهزاده
محمد سلطان فرمان رفت که امیرالامرا در مستقر الخلافه نگاه داشته
خود را با باقی فوج قبل از رسیدن موکب همایون نزدیک اله آباد رساند.
چشم بر راه حکم باشد و خود بدولت داخل قلعه دارالخلافه شده حکم
جشن وزن شمسی سال چهل و یکم شمسی نمودند و هفتم ربیع الاول بزم
جشن وزن سال چهل و یکم قمری آراسته گردید اگر خواهد تعریف بزم
جشن هر سال پردازد از سررشته اختصار بدر می افتد لهذا
باشاره هر یکی از جشن سه گانه جلوس و وزن قمری و شمسی سال بسال

شیخ میرزا باتفاق صف شکن خان و دیگر امرای رزم آزما برای تعاقب داراشکوه
رخصت فرمودند شاه نوازخان که بتقاضای مصلحت ملکی در برهانپور
مقید بود حکم خلاصی او با فرمان صوبه داری احمد آباد و گجرات بنام آن اجل
رسیده بدانجام صادر نموده از اصل و اضافه شش هزار سوار فرمودند
و صوبه داری برهانپور بنام معظم خان مقرر فرموده او را از طلب حضور موقوف
نمودند درینضمن خبر شجاع که لشکر گران فراهم آورده بعد رسیدن
نوشته جات عهد و پیمان داراشکوه بر قوت طمع او افزوده
و بارادهٔ مقابله عالمگیر و هوس سلطنت از بنگاله روانه گشته کوچ
بکوچ می آید رسید متوجه شد [illegible] احمد خان [illegible]
محمد [illegible] بعد شنیدن خبر حرکت شجاع اول تنبیه و دفع
شر او را بر دیگر کارها مقدم داشته از ملتان طرف پنجاب عنان
توجه معطوف داشتند و بطریق استعجال بلاهور رسیده فیل
سوار از شهر لاهور گذشته و سیر قلعه بنظر تجلی نموده از روز در
باغ فیض بخش نزول فرموده خلیل الله خان را صوبه دار لاهور نموده
بلا توقف سلخ محرم از لاهور متوجه دار الخلافه شدند و اواخر صفر

ملازمت
وبتقاضای مصلحت چند روز رفیق شجاع بعد وقت بازیافته بحضور رسیده
نمود و سی هزار روپیه و زیل منصب سه هزاری مخطاب مرزا خانی
عطا فرمودند بعده که نزدیک قصبه کهجوه که ازانجا محمد شجاع چهار
کروه بود درهمان دو سه روز پادشاهزاده محمد سلطان در ان
نزدیکی رسیده انتظار بادشاه می کشید رسیدند بادشاهزاده
آمده ملازمت نمود درهمین منزل میمنت نشان معظم خان که از
راه اراده شتافته دور دکن را که سوای سامان جنگ همه سامان
را گذاشته بطریق ایلغار یلی نموده خود را رسانده بعد شرف
اندوز ملازمت گردید و حکم فوج بندی فرمودند اگر بتفصیل مقرر نمودن
امیران پرداخته از سر رشته مطلب دور می افتد به مجمل اکتفا
مینماید هراول پادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان که سید مظفر
خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و اداد خان و بهر سنگه راتهور
و قزلباش خان با چند امرا دیگر همراه کمک او نموده مقرر ساختند
ذوالفقار خان را با توپخانه جهان آشوب سمت امیر نامی مقدمه الجیش
هراول نمودند و راجه جسونت سنگه را با اکثر راجهای نامدار طرف

اکتفا خواهد نمود و دین جشن نجابت خان را که مغضوب و از مجرا ممنوع بود بعفو
جرائم و عطای خلعت و بحالی منصب کامیاب فرمودند و داود خان
از دارا شکوه جدا شده بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرفرازی یافت معظم
خان صوبه دار برهانپور حکم رفت که نایب در برهانپور گذاشته
خود را بحضور رساند شانزدهم ربیع الاول از دار الخلافه کوچ فرمود
مهاراجه جسونت را با خود گرفته متوجه مقابله محمد شجاع گردیدند چون
نزدیک بنارس رسیدند برای تمام نمودن حجت بر محمد شجاع صفحه
صحیفه نصیحت آمیز باو نوشتند فائده مرتب نگردید و بعرض رسید
که بادشاهزاده محمد سلطان از اکبرآباد به الهآباد رسیده
و محمد شجاع بنارس داخل شده مبلغ سه لک روپیه از صرافان
و تجار آنجا گرفته و تعدی بحال سکنه آنجا میرساند و خسرو خان
نام را برای تسخیر جونپور روانه ساخته و مکرم خان حاکم جونپور
چند روز محصور بوجه آخر کار مجبور گردیده با خسرو خان ملاقات
نمود در همین اوان میر ابو المعالی را از شجاعان نامور گفته میشد

موج می زد و نود هزار سوار موجود در ان دشت پر وحشت معرکه آرا گردید

بیت ز مانند تنور محشر عرض میکرد زمین از جمع وسعت قرض میکردند

چنان از جوش لشکر قحط جا بود که نقش سایه دوش هوا بود اگر سیماب

بارید چو باران نماندی بر سنان نیزه داران و حکم فرموده بودند که

اردو و بهیر هر جا که باشد همانجا باشند و از جای خود اصلا حرکت

ننمایند و محمد شجاع نیز ترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود سلطان زین الدین

با سید عالم بارهه و سید قاسم خان و جمعی دیگر هراول نمود و زین الدین

پسر بزرگ را با مکرمتخان صفوی و چند سردار نامدار برطرف برانغار مقرر

کرده هراول بلند اختر جمعی از امرای کارزار دیده قرار داده

فوجی عظیم جانب جرانغار مقرر ساخت بهمین دستور جا بجا

فوج طلیمتش طرح و چنداول تعین نموده خود باله وردیخان و عبد

الرحمن بن نذر محمد خان و جمعی از امرا در قول جا گرفت و روز دهم ربیع

الثانی روز یکشنبه مطابق بیست و سوم دی ماه الهی چهار گهری روز

بر آمده هر دو طرف فوجها آراسته بقصد پیکار و کارزار مقابل

سوار شده بودند سه پهر روز گذشته بفاصله گوله رس بهمدیگر رسیدند

بر لغار جر بمد دهرا اول نیز توانند رسید تعین نمودند و فوج با دشاهزاده محمد اعظم معظم بلند مدار و مرزا خان و راجه رائی سنگ و بعضی امرا رزم آزما طرف جرنغار مقرر فرمودند همچنان کنور رام سنگ و راجه امر سنگ چندراوت و دیگر راجپوتان تهور نشان و بسیاری از مبارزان شیردل فیل نبرد فوج طرح جا بجا قرار گرفتند و بادشاهزاده محمد اعظم را با خود در حوضه فیل خاصه نشانده چون فوج معظم خان بسبب ایلغار نمودن هنوز نرسیده بود فرمودند که فیل مرکوب او برابر فیل سواری مبارک باشد و محمد امین خان بخشی پسر معظم خان و گنج علی خان با دیگر دلاوران طرف میمنه بطریق فوج ملتمش مامور گردیدند و چندا و ر بخواص خان وغیره با فوج احدیان نامزد فرمودند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه خصم افکن صف شکن که هریکی را سیلاب طوفان بلا توان گفت با اسلحه و یراق جنگ آرایش داده عقب توپخانه و فوجهائی دیگر تقسیم نمودند حاصل سخن چنان لشکری مستعد و موجود گردید که تا نظر کار میکرد نشانهائی فیلان صف ربا و برق سنان دشمن گذار مبارزان جلوه گر بود و هر طرف سپاهی بکتر و زره پوشان

راجه جسونت بد سگال که از روز ازل جامه بدنامی فراپوش قامت مجسم

ادبار او دوخته بودند بگمراهی عقل باطل و ماده تباهی که در دل ایشان

بارادهٔ فاسد در شروع عمل به هر جا بهم باتفاق راجپوتان و همراهان

دیگر از جای خود حرکت نموده دست تعدی و تاراج نمودن

به بهیر لشکر پادشاه فیروزی اثر دراز نموده تاراج و غارت کنان

راه او بار پیش گرفت و دران آشوب بر لشکر و بهیر پادشاهزاده

محمد سلطان فتور و حادثه عظیم رو داد و اکثر خیمه و مال و ناموس [illegible]

مال و متاع بیش شوفی راجپوتان بی دین گردید حتی خزانه و توشکخانه

اکثر کارخانجات پادشاهزاده بحادثه تاراج رفت ملک تا

لوازم دولتخانه پادشاهی از خانه و خیمه نماند که دست تطاول راجپوتیه

واده باشان واقع طلب بانجا نرسید و بسیاری از خزانه

بالادستی و بعضی کارخانجات و دواب پادشاهی و جمعی از امرا

و منصبداران از دست اندازان مفسدان بدکیش و کافر نعمتان بداندیش

پادشاه رفت و محبت آن و تاختند با هر طرف بلند گردید و آنگ

جفاکار ناکارها با کافه تاراج کنان راه دارالخلافه اختیار نمود

رسیده آخر و تر از کم جراتی شجاعان شعله افروزی گوله توپ و بان بر
یکدیگر میبردند و قراولان شیر شکار مصافحه و دست بازی بیکار مینمودند
کاربدار و گیر تیر و سنان نرسیده روز بآخر رسیده و هراول لشکر را تمام
شب با حتیاطی که باید بعضی از پشت اسپان فرود آمده و برخی بر جای
و حوصه فیل برای آخر رساندن شب ستاره میشمردند بخروار
تمام کوشش بر آواز بودند شب حاجیله فرداجه زاید و معظم خان
که دستوردان با تدبیر بود چهل توپ دشمن کوب را از جای کوچیده
بودند در تبسلی سواد لیل تبدیل جا نموده طرف دیگر جانب مقابل
حلقه زنجیره بند چیده و در اهتمام و پاسداری لشکر آرام برخود حرام
ساخته تبسلی مبارزان میکوشید و از همه مورچال خبر میگرفت و
بادشاه ظفر انجام گردون اساس تا سه پاس شب بپاس عبادت
زیر خیمه مختصر مشغول بوده بنیاز تمام از درگاه قادر بی نیاز جویای صبح ظفر
گشته در نماز و اوراد بسر بردند که ناگاه غلغله عظیم هوش ربا از
لشکر برخواست و صدائی هنگامه رستخیز بلند گردید و تا دو سه گهری
سوائی آواز و آشوب سبب آن معلوم نگردید تفصیل این اجمال آنکه

بطبیعت آن بدسگال دست تعدی و تطاول برای تاخت و تاراج
دراز نموده خود را کنار کشیدند و بسیاری ترک رفاقت
لشکر و بی نعمت نموده طرف شجاع خود را رسانیدند
و هیچ نمانده بود که زمام اختیار سرداران تمامی از دست
رود و تفرقه و رستخیز عجیب رو داد تا آنکه خلل عظیم در ثبات
قدم فدویان عقیدت نشان افتاد و جمعی از نوکران عمده
اخلاص کیش بقصد و اراده لشکر خصم براه فرار پیش گرفتند
و برخی گر برای گرفتن خبر خیمه و مال و عیال از رکاب ظفر
طراز انتساب جدا شده برگشتند تا بجایی منافقان و حوصله
باختگان بهانه طلب رسید بلا اغراق از ضعف لشکر
زیاده نبات النعش وار متفرق گردید بهر حال با اینهمه اختلال
احوال گر بهادران شیر نبرد و جگر باخته بودند بادشاه گردون
وقار که عمدا سواری فیل را بسواری تخت روان برای تسلی
دل پیاده داده کار تبدیل داده بود تا دمیدن سپیده صبح
بشگفته روئی و بشاشت طبع تبسم کنان میفرمودند که بدین

بعد که آن حضرت دیاوه قار برین ماجرا اطلاع یافت اصلا سررشته تدبیر از
دست نداده و بالکل تغیر در دل در یامتان آن شهریار راه نیافت
خود برای تسلی دلها حکمان بر تخت روان مانند کوه تمکین سوار
گشته بتاکید تمام جابجا لیساولان و مدقحیان تعین نموده حکم فرمودند
که هرکه هرجا هست از سر دار و فیل سوار حرکت نماید و هرکرا از جا
بجا بیند همان گرفتار نمایند بحضور آرند و ساعت بساعت در پی
استقلال و آشوب لشکری افسر و خصوص آن بکار گرا اول
شب آراده سفر از خاطر داشتند بان محرم راز لستیجاق پیغام رسانده
بود که آخر شب چینان اراده دارم و عالم گیر که برین حادثه اطلاع
یابد استقلال باجنه تعاقب من خواهد نمود والا در همه صورت
خلل و آشوب عظیم در لشکر عالم گیر رو خواهد داد و در آنوقت شما
جلو ریز بر لشکر خصم تاخت آرید و فرصت وقت را غنیمت دانسته
بوسیله تردد نمایان فوج برهم خورده رو برود ابر دارید لقینکه در
اندک تردد و حمله همه فوج غرق سیلاب بلا خواهد گردید لهذا از غریب فتنه
و آشوب ناگهانی که بظهور آمد اکثر ظاهر بینان از مشاهده الحال

کشته و زخمی گردیدن چند نفر آغریه الظرف سعید بیگ استقامت ورزیده داد تهوری داده آخر مغلوب گشته بار ثبت اختیار نمود و آغرخان باد وسه سر بریده بحضور پادشاه عدو گیر آمده مورد آفرین گردیده وظهور این معنی نزد اهل معنی شگون نیک ولشان فتح لشکر ظفر قرین ظاهر گردیده وزبان بمبارکباد گشاانده و بادشاه گردون رکاب ملک اقتدار بعزم رزم و پیکار جوشن توکل پوشیده وزره نصر من الله وفتح قریب در بر کرده تیغ بخت و تائید حمایل کرده بدستور روز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شده چهار گهڑی روز برآمده مقابل فوج غنیم معرکه آرا گشتند و محمد شجاع نیز تغیر فوج بندی نموده بود داده مجموع لشکر خویش را باستظهار بسیاری لشکر یک صف قرار داده توپخانه را پیش رو داشته خود در وسط فوج جا گرفته زین الدین پسر بزرگ و سید عالم و شیخ ظریف و ملی چه حسن خویشگی در دست راست و سید قاسم و بلکرم خان و عبد الرحمان پسر بزرگ محمد خان طرف چپ قرار داده

وسیله توفیق منافق و موافق برروی کار و محک عیار
آمده و اصلاً بد خوئی و تندخوئی که نشان دل و حوصله باختن آن
ظاهر نمیگردیده و در آن رستخیز که بر شجاع تحقیق گردیده آن کافر
بدکیش زحل صفت از خانه شرف به بیت الوبال و نکال
خویش رجعت نموده ایمعنی باعث شورش و تفرقه لشکر ظفر اثر
مقابل گردیده و بر جمعیت و تقویت فوج او افزوده بجرات تمام
آماده کارزار گردیده بمیان ما غبار فساد شب مانند و نژاد
و گرد ادبار انگیخته آنکافر تیره روز بنور فروغ عالمگیر مبدل گردیده
و چون جنگ ما چهار با کوکبه اقبال صبح جهان افروز عالم
آرا گشت و شاهنشاه خورشید نظیر فلک سریر از سر نو بتدبیر
ترتیب فوج بر جرخ هم خورده ما پرداخت درانحالت اغرخان با
جمعی اغزیه بخدمت قراولی مامور بوده برابر سعید بیگ که او
نیز از سپاهیان بیگانه جوانان اغزیه خود را میگرفت و از طرف
شجاع مقابل قراولان سپاه بنگاله را اغزیه فوج ظفر موج رسیده
همراه ما بسیار جلادت کشیش با هم آمیخته پیکار دلاورانه نموده با وجود
کثرت

عدو دوز و خدنگ زره شکاف مبارزان شهامت خوی
هر چه طرف را سرگرم مصاف ساخت و از هر طرف چندین نبرد آزما
تیر از خانه کمان تقدیر بشست دلاوران حکم انداز بی نظیر جدا
گردید و از مطرات بارش تیر پران نیستان جانها بار در هوا
بجلوه درآمد از هر عضو پهلوان زنده پوشش کفن به پوشش لاله
زار نوبهار شکفته گردید و از بس تیرباران که آمد بجوش
افلاک ابر باران جوهر زره پوشان بجنبش درآمد و دریای خون
شد از موج خون شستن میان لاله گون زنگار پولاد لشکر شکن تیغ
کوه لرزید بر خویشتن درین هنگامه دار و گیر سپه عالم پناه از
طرف فوج شجاع با سه صد فیل کوه اساس جنگی مست بر جرنغار
لشکر نصرت شعار تاخت و از صدمه فیلان و حمله سواران ترکی
حکم فیل صف بر باد داشت و شتابنده فوج دست چپ تزلزل عظیم راه
یافت و اکثر دلباختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نموده چون آنکه
کوشش و آمیزش بمیان آمد دل و جانها از دست داده
بهزیمت اختیار نمودند و ازین معنی فتور عظیم و تفرقه تمام در لشکر

صف کارزار آراسته قدم جرأت پیش نهاده گذاشت ابتدا از
غریدن توپ سیه دل و ناله زنبورک آتشین و زلزله آوازه اجل در شش جهت
گنبد قیرگون پیچید و صدای کوس و کرنای رزم در آن زمین و مرز بوم
بوم انداخته دل جگر باختگان را سیماب وار در اضطراب بیقراری افگند
و برای پردلان تهورنشان از نالیدن هر توپ سیه درون شادی
دوبالا افزود و هر ساعت و هر دم هنگامه بازار برق افروزی و
دشمن سوزی گرمی تمامی پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ جانستان
از مهره پشت مخالفان غلغله مرگ ناگهان بگوش هوش باختگان
می‌رسید درین حالت از توپخانه لشکر ظفر اثر گوله توپ بر فیل
سواری سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب و مرکوب
ضرر جانی نرسید لیکن یک پای فیلبان و یک پای خواجه نعمت بسته
بود برید و اینمعنی باعث دل باختن اکثر بددلان تازه بعرصه کارزار
آمده ناآزموده کارکردید بعد که کار از خروش رعد توپ و
صاعقه ریزی تفنگ گذشت و نوبت امتحان ناوک اندازان
ینجطای ختا و روم و قدر اندازان هر مرز و بوم رسید و آمد و شد تیر

عدو

اینحال نرخ فیل کوه تمثال سواری خود را طرف خصمان مایل گردانده
اسپ خواری بر سر آنها تاخته باتفاق آن نهنگان دریای غیرت و شیر
صولتان بیشه شجاعت آهنگ جنگ و دشمن کشی نموده درین
دار و گیر اکثر دلباختگان از ہیبت خورده را غیرت دامن گرفت
و عنان کشان بپای سوار فیل پادشاه رسانند و با عدم لشکر
[illegible] خود ثبات قدم بظهور آمد اگر رستم و اسفندیار درین
کارزار بدیده انصاف نظر کنند بی اختیار آفرین می گفتند
دلیران زرکین در هم آمیختند بهم رستخیزی برانگیختند
باوجود آنکه از دست برد بهادران اسلام یاری از دست رفته
باز بجنگ آمد و بسیاری از مخالفان تیر جنگ براه عدم
شتافتند و زخمی گردیدند و آن پیش قدمی دلاوران یارای
بحال نماند دست از ستوخی برکشیده داشتند و زخمهای دو منی
سه منی بخرطوم آنها داده بودند هر بار که حمله می آوردند از
مشاهده آن چشم گردون سیاه و سپید می گردید و هم
قدمی پیش میگذاشتند چندین را کس م کوب پالا از هم جدا

ظفر انتسام افتاد حتی فیلسواران با نام و نشان از ننگ عار فرار
نه اندیشیده از اطراف قول مبارک در آمده کذاشته راه همت
پیش گرفتند و کار بجای رسید که زیاده از هزار سوار در رکاب
بادشاه گردون قباب نماند لشکر مخالف از مشاهده این حال
بمقال مبارکباد و نواختن شادیانه فتح دل یکدیگر را شاد نموده
آغاز نموده و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون
یکبارگی تاختند بادشاه عدو بند ظفر قباب چون شیر ژیان
بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست نداده بتیر دشمن دوز دمغ
سر مخالفان میمنه و در نیمن مرتضی خان از میسره بهادران
از فوج التمش و حسین علیخان از طرف چپ و آغز خان شیر نبرد
با جمعی از آغزیه خود را مقابل جمله فوج خصم رسانده هر یکی با معدود
جانباز چند که با ایشان مانده بودند بدستور ایشان جانثار رو
تهور پیشگان جان سپار دستمانه سر راه مخالفان گرفتند
و جمعی از مبارزان عقیدت نشان ایران و توران و بخارا
کمان در آمده داد دلاوری دادند و بادشاه عدو مال از مشاهده

تمام فوج برنغار روآورده و از سرداران برنغار پیغام التماس کمک نمودند

و بعضی از همراهان از خشونت [illegible] استماع تفرقه فوج که از طرف [illegible] رسیده بود

که خود را بمدد برنغار رسانیده باشند لهذا از آنکه قابوی فرصت به جنگ ظفر [illegible]

افتاده که اگر قبل [illegible] تقسیمات مخالفان گردد ما را سبب خواری بر

آنها لی ما خواهد [illegible] تمام داشت [illegible] قول کمک ظفر پیکر

از طرف برنغار [illegible] و پیاده بیشمار توپخانه [illegible] از طرف [illegible]

بعد از آن [illegible] مهره لعبت باز فلک [illegible] چه نقش مراد بر

کام آمد لهذا مقابل خصم [illegible] و برودت قائم ماندند سرداران برنغار پیغام استعانت

و مدد [illegible] و به فوج اعدا در آمده و اکثر شکست [illegible] امید وار [illegible] خورد

کومک نمودند در خلال این جنگ فیلی از اسلام خان [illegible] بان زخم

فوج برنغار بر [illegible] بر [illegible] سیف خان و اکرام خان که با

برنغار بودند ثبات قدم ورزیده [illegible] و فوج اعدا اکثر شکسته

در همین حالت [illegible] بیک [illegible] توپخانه برنغار یکبار آمده تزلزل تمام

در فوج [illegible] توپخانه [illegible] سپاه از طرف [illegible] جنگ [illegible]

استماع [illegible] تا الوقت خصم [illegible] بر [illegible]

مرکوب

می ساختند تا آنکه یکی از آن سه عفریت کوه پیکر مقابل فیل مرکوب

مبارک رسیده و رعدکردار بخروشید شهنشاه گران قدر کوه وقار

از حمله آن بلای سیه مست از جا نرفته سررشته ثبات قدم

و حوصله از دست نداد بیت بمردی ز جا کی سر موی نشد ز راه

چنان سیل کوه گون نشد تمکین سررشته زبس پیکرش ها بجنبید جز

بعض از پیکرش ها در فیلسواری بنجر انداخته بیکی از قراولان

حکم انداز فرموده که به تفنگ جانستان کار فیلبان بسازد

جلال خان نام از دور انداز موروبارال فیلبان خیره سر را از

تکیک او آن فیل جنگ جو در حرکت بود از بالای آن کوه سر

نگون ساخت و بجلدی فیلبان دیگر بر او سوار شده آن دیو

نژاد را بفرمان خویش در آورده همه وتان آن دو فیل دیگر از

مشاهده این حال از قول ها گریز گذشته بجانب دست راست

جنود مسعود حمله آور گردیده درین اثنا بلند اختر با چند سردار نامدار

مثل شیخ ولی قرملی و شیخ فرید و حسن خویشکی و محمد معظم

معاف برلغار رو آورده از جمله فیلان دیگر مادی نام بره تا تنزل

شده با اظهار خجالت و ندامت بپادشاه ظفر اقبال پیوستند بعد از آن

شجاع رو بهزیمت گذاشت و نسیم فتح و نصرت بر لشکر عالمگیر وزید و غلغلهٔ

مبارکباد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند گردید و ازین بشارت زنگ غم از دل

بر جوهر تیغ ابدار زدوده و سوفار تیر دشمن چون زیر لب پرخنده گشت و از صدای شادیانه

و آواز کرنای نشاط افزای ادنی و اعلی حتی چهارپایان لشکر برقص آمدند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع تاختند و خزانه و فیل و اسپ و اسباب تجمل هر چه

بدست هر که خوش تاراجیان گردید و یکصد و چهارده توپ و پانزده فیل

خاصه با قدری خزانه و جواهر در سرکار بضبط در آمد باقی اسباب غارتیان به

هر که آمد با و معاف فرموده شد و بادشاه از فیل فرود آمده بنهادن پیشانی

بدرگاه قادر بی نیاز دو رکعت نماز شکرانه ادا نمودند تحسین و آفرین

دلاوران و وعده عنایات بادشاهانه رطب اللسان گشتند مصلحت صواب

بین قرار بر آن یافت که شجاع برگشته بخت را مجال قرار گرفتن و باز جمعیت

جمع سپاه ساختن ندهند لهذا بادشاهزاده محمد سلطان را با فوج خود و جماعه

و از امرای سپاه نامدار هر که از رفاقت مانده بود بهانی تعاقب

او متوسل مقرر شدند و خود ظفر لشکر پیشتر بالای ... و شش مبارک بعد

را بهمت داوه خود را مید و بر نقار چشم شیر زبان رسانیدند از شکوه
صلابت خصم گداز بکمیتها نرسیده باعث تقویت تمام فوج ما مغلوب گردیدند
جمعی دیگر تزلزل آورده و جوانان رزم آزما و جلادوران شعله خوی و دو
پدید آمد از بجاسن گردید و از هر طرف بران فوج مقابل تاخته سیلاب خون
از هر گوشه و کنار آن رزمگاه روان ساختند و دوان زده خورد
شیخ میر قزلباش که عمده شجاعان فوج شجاع بود به باجمعی دیگر از نام آوران زمین
علف تیغ بهادران گردید و حسین خویشگی تیر زخم کاری از خانه
برزمین است نگون شده همراه او جمعی کثیر طعمه تیر و سنان دلاوران
گشته و بلند اختران مشاهده برق تیغ آتش اثر ایشان بسیاران
و خونریزی مبارزان گریزان گشته خود را به پدر رسانیدند و از ظهور
این عطیه الهی لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قول شجاع تاختند و بیرم خان مکرم
خان صفوی از شجاع جدا شده خود را بخدمت شاهنشاه گردون رکاب رسانید
و او را بر حوضه فیل سوار گذاشتند و این معنی باعث تقویت لشکر نصرت قرین
و برهم خوردن نسق فوج شجاع گردید و متصل آن عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان
و شمشیر بیگ و الله وردیخان از لشکر خصم جدا گشته از دوچین زنهاریان شاهی

شجاع سید قاسم که قلعه داری الٰه آباد از طرف شجاع داشت و عبدالجلیل را در قلعه گذاشته
رفاقت جنگ اختیار نموده بود خود را بقلعه رسانده باستحکام برج و باره پرداخته
بعد رسیدن شجاع و تکلیف رفاقت بعذرهای معقول اطاعت ننموده و بعد از
تمهیدات بسیار و میان آمدن بعضی عهد و پیمان امان جریده برآمده با شجاع
ملاقات نموده رسمیات تواضع بجا آورده وا رمدار کرده بوعده از عقب رسیدن
شجاع را پیشتر روانه ساخت و بعد رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان
بهبود کار خود درین دانست که عریضه مشتمل بر ندامت ایام گذشته که فوج تعین
کرده بادشاهزاده را بسرداری خاندوران دخل نداده بود و اراده بندگی
با ارادت تمام در خدمت بادشاهزاده نوشته کلید قلعه باستصواب معظم خان
فرستاده و بادشاهزاده عرضه داشت او روانه حضور نموده بعد عرض فرمان
صادر شد که او را استمالت نموده روانه حضور نمایند و صوبه داری و قلعه داری
الٰه آباد بخاندوران که از ابتدا بدو مقرر بودند و بخدمت تسخیر او در نیامده فرموده
بود مقرر فرمودند و صوبه بهار تربیت بداود خان و صوبه جونپور بمکرم خان
تفویض نمودند مخفی نماناد که در ایام تعاقب دارا شکوه و مدافعت شاه
شجاع عرایض شایسته سریر خلافت و جواب فرامین اعلیحضرت ارسال داشته

گران بها که سمت داخل پوشاک خاص اعلیحضرت بود بما عنایت فرموده فاتحه
خیریت خوانده و باعظم خان و محمد افتخار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه
و داعوه خان و فدائی خان وغیره چهارده پانزده امیر های همراه بادشاهزاده نامدار مقرر
فرمودند چون تمام کارخانجات بادشاهزاده خصوص توپخانه بتاراج راجه
جسونت رفته بود حکم شد که توزیع همه کارخانجات بقدر رمز و مکمل نموده باب تقرر
خلعت و شمشیر خاصه و چند سر اسب برای بادشاهزاده والاگهر فرستند و یکهفته
در آن مکان نصرت نشان مجلس آرائی عنایات بلیه با پایان امرائی رکاب کشیده تا بجمیع
و بقدر جلیه و اندازه تردد از خوشامد منصب و نقد مفتخر و ممتاز ساختند
از انجمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه عطای ده لک روپیه و دیگر عنایات بادشاهانه بهره گرام امتیاز
بخشیدند تفصیل عنایت دیگر امرا و بزبان قلم دادن بطول سخن منجر میگردد لهذا
بخلاصه کلام می پردازد که بیست و هفتم ربیع الثانی از منزل کهجوه کوچ فرمودند راجه
جی سنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود آمده ملازمت نمود و اوایل جمادی الاول
کوچ بکوچ متوجه مستقر الخلافه بودند موصول شد بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر
مژده فتح نمایان بر شجاع رسید مجملی از تفصیل این مقدمه با خاطر نشان گذار و کلیه مرتب

که مردم نمودند تا در چنان وقتیکه کردند بما از چهار طرف بر خاسته بود اگر بفعل آمد

این گروه از بندگان چه سان همراهی می‌نمودند و کار چگونه پیش رفت می‌شد

خطاهای آنها داده می‌شود اگر خطاهای گذشته این مردم تجویز بخشیده آمد

شاید هویدا گردد که کدام طایفه با چنین عنایات شایسته‌تر بوده اند دیگر

اینکه مکرر التماس نموده اعلیحضرت اگر دستاویز نوشتجات انگریز که اثری

بران مترتب نمی‌شود موقوف فرمایند اصلح است لیکن چون آنحضرت [illegible] فرموده

باشند که او این توقع که از خود باید کرد انها کنند لازم دیدگاه ابواب نوشتجات

مسدود و خفیه خواجه سرایهای شود بپشت اگر عمده اسبابش شود تا آنها

بحضور طلب نمایند در غیبت سابق چنانکه کلمه ناملایم بجناب معلی بر

زبان خامه گذشته باشد آری در باره برادران خود نوشته بودند و آن

بر بی ادبی و بی جرم محمول شود اعلیحضرت خود بروز پیرو اگر پیش از ایام محنت

گذشته اند و هیچگونه آسیبی از آنها متوقع نبود تا حال چه قسم یاد می‌فرمایند

اگر این مردم بد جمعی را که عداوت آنها از حد در گذشته و بکرات محاربات

کرده راه فرار اختیار نموده بنوعی که بیان واقعه شد نماید قصور

داده و دیگر قوم نوبه گاه تصرف در اموال و دیگری خلاف مسلمانان نمایند مستور

اند اگر درین اوراق جمع نماید بتطویل انجامد سامع را ملال افزاید لیکن بنابر
خبرت و عبرت بعض مقدمات آنرا انتخاب نموده بر می نگارد و صورت سوال جواب
باندک تامل ظاهر خواهد گشت در عریضه نوشته اند که این مرید بتوفیق الهی حقیقت
و بنیان و عدم ثبات آن بنوعی که هست دانسته در اطیعوا الله انقدر مقصر است که پیش
رسول نجا النها والدعوه مرتبه سیوم را چون تواند که لیکن با اهل روزگار بقدر مقدور
در اطاعه اوامر و نواهی الهی و پیروی شریعت مصطفوی کوشیده تا وقتیکه عنان
اختیار در قبضه اعلیحضرت بود بحکم والا بتمشیت مهمات مطلق نپرداخته از انجا که
بتحقیق انجامیده بود که شاهزاده کلان در ایام بیماری اعلیحضرت استقلال
تمام پیدا کرده در ترویج و هدم بنیان دین رسول علیه السلام کمر
بسته غبار الحاد در عرصه مملکت بر انگیخته انچه پیدا از اندیشه انکه از نهاد آن
منجر بخرابی بلاد و تفرقه عباد بود مستوبات در نظر داشته از برهانپور روانه شده
در انوقت غیر آن دشمن دین مبین که مخالفت با او گناه باشد در میان نبود
خدا نا خواسته باشد اگر بحمایت آن حضرت اندیشه از بدکیشی از قوه بفعل
بر آمده عالم از ظلمت کفر و عدوان تاریک گشته کار شرع شریف از رونق می افتاد
از عهده جواب آن روز باز خواست بر آمدن معذور بود دیگر اضافه و رعایتی

راجه و اضافه هزاری عطای لک روپیه و نقاره و دیگر عنایات بلند آوازه ساخته

با همراه محمد امین خان تعین نموده امیدوار فرمودند که بعد از استیصال

جسونت و طرح جهد پور با دو رحمت غره ماه بعد بنام امیر خان حارث دار الخلافه

حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر محمد مراد بخش را از قلعه ارک دار الخلافه

بر آورده همراه شیخ میر روانه قلعه گوالیار سازد هجدهم جمادی الاول نزدیک

مستقر الخلافه رسیده در باغ نور منزل نزول فرمودند امیر الامرا و جمع دیگر

از امرا ملازمت نمودند فاضل خان خانسامان لک روپیه نقد و جنس از اموال

داراشکوه از نظر گذرانید بعد از چهار مقام امیر الامرا را با جمعی دیگر

متوجه اجمیر راه دار الخلافه گشتند بادشاهزاده محمد اکبر معتمد محل

بموجب حکم از دکن بحضور رسید سید قاسم خان بنجاهی رسیده شرف

اندوز ملازمت گردید ذکر حادثات تشتت داراشکوه و تفرق

[illegible] شمه از احوال سراپا ملال داراشکوه

می نگارد که بحالت ابتر به بهکر رسید از میسر نامدن بار بردار و ترک رفاقت

بیشتر از همراهان و صدمه تعاقب فوج عالمگیر جمعی از خدمه محل و نقره و طلا آلات

و بعضی اسباب زیاده سنگین را با چند خواجه سرای معتمد بسید عبد الرزاق

از نجابت

که خزاین و اموال ملوک و سلاطین برای مصالح ملک و ملت است ملک و میراث

که زکوة این اموال داده نمیشود انچه تعالی هر چند گاه یکی را از نظر یافتهای

درگاه خود بجهت سرانجام مهام معاش و معاد کافه انام و ایصال حقوق

مسلمین و مستحقین برگزیده حل و عقد امور مکلف کفایت سپارد

بگرد انچه ازین عالم اسباب است تا بکجا رو نهد اگر تشریح این بحث شود

مثنوی نظام ... عذر شود و مجملا ازا اوار که راجه جسونت بی جمعیت لکاله

که بعد ... ادای خارج که از سر زند و تاراج و غارت کنان نزدیک

مستقر الخلافه اکبر آباد الی ازان جمعی ... نمود و بعضی هواخواهان خاص اعلیحضرت

و مردم عام داکان و امیدوار شد برای تسلط صاحبقران ثانی که زنده اند

گشته استقامت ورزیده تردد نمایان و سعی بی پایان ازو بظهور خواهد

آمد و بیشتری از منصبداران اطراف و محرمان و همه مان اختیار مستعد

رفاقت و کارزار گشته جویای فرصت گشته بودند آن بد جوهر از

معذور
مروت بالا بالا عبور نموده راه وطن پیش گرفت بعد عرض محمد امین خان بخشی

را با عبد الله خان و جمعی از دیگر امرا برای تنبیه و گوشمال آن بد سگال مرخص

بعض لحظات
نموده و ندور ای سنگ راتهور را که برادر زاده و مدعی دولت جسونت

شنیدن مراجعت فوج بادشاهی که درین فرصت دو سه هزار پیاده

همه و زمیندارانیکه بعد اختیار نمودن رفاقت داراشکوه منزل

بهمراه داده بود بر جمعیت او افزود و از نقد و جواهر و خلعت

رعایت بحال زمیندار مذکور نموده دختر او را برای پسر خود سپهر

شکوه نامزد مقرر کرد زمیندار بعد از رسمیات و تواضع

طرفین رخصت خواست بعد نزدیک رسیدن باحمدآباد شه

نوازخان صوبه دار احمدآباد که یک صبیه او به بادشاه عالم

گیر و صبیه دویم سیوم به محمد مرادبخش و شجاع منسوب بود

و بسبب محبوس فرمودن چندگاه در قلعه برهانپور از بادشاه

ملال خاطر داشت باتفاق رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان

بر آمده استقبال داراشکوه نموده در مدد و سرانجام

ضروری کوشیده باعزاز و دبدبه بادشاهانه داخل

احمدآباد و نوزده لک روپیه نقد و جنس محمد مرادبخش که در

احمدآباد بود بتصرف داراشکوه در آمده بفراهم آوردن

زر و سپاه و جذب قلوب زمینداران اطراف پرداخت

نوکر قدیم در قلعه بهکر گذاشته پیشتر روانه گردید ما بین پایان از تراکم
اشجار خاردار و پیش آمدن راه های ناهموار و افتادن باربردار و نیافتن آب شیرین بسیار
در زمین شوره زار و کنار رودبار ها که صدمات تعاقب افواج علاوه آن همه گردید
گردید هیچ جا استقامت نتوانست ورزید در فوج او کمال تفرقه رو داد از جمله
بیست هزار سوار که در لاهور فراهم آمده بودند زیاده از هزار سوار نماندند دیگر
تصدیعات که از ناهمواری وضع روزگار مردم آزار رو داده بود عاید حال
داراشکوه برگشته بخت گشته تحریر تفصیل آن تا کجا قلم را رنجه دارد خلاصه
کلام آنکه فوج عالمگیر تا سیوستان تعاقب نموده براه تهته رسیده دارا آمد باره
دیگر پیش افتاده سد راه گردید داراشکوه ناچار از طرف کچه که جنوب ملک است
سرگشته وادی حیرانی بود راه احمدآباد اختیار نمود و بعد عرض حکم مراجعت سپه دارا
فوج صادر شد و از فوج بادشاهی از صعوبات راه و بی آبی و امتداد کشیدن
تعاقب و تلف شدن چارپایه سواری و باربردار ضرر جانی و مالی زیاده از دم رسید
و آدم بسیار در زمینهای دشوار گذار ضایع گشتند و عقب مانده طعمه تیغ مفسدان
انقلیع و چوشیس گردیدند و اکثر سپاه پیاده و بحال تباه همراه شیخ میر و
یره بحضور مراجعت نموده مشرف شدند و در ملازمت گذشتند و داراشکوه از

سرگرم آراده مقابله و فتح ثانی با عالم گیر فتح نصیب ساخت
پنج روز و پنج منزل نبود که عریضه آن کافر باطل مبنی بر تاکید طلب
واستحکام عهد و پیمان تقدیم جانفشانی بمیر رسید چون ازین اخبار
مذکوره بپادشاه عدو گیر ظفر نصیب رسید از مهرا گذشته
متوجه اجمیر گشتند و بنام محمد امین خان که برای تنبیه جسونت
تعین گشته بود بمقتضای مصلحت حکم فرستاده و ازان
مهم باز داشته طلب حضور نمودند نزدیک آب نربده طی
مرزا راجه جیسنگ رسیده بترتیب فوج پرداختند وبلوساطت
مرزا راجه جیسنگ خفیه بپیام فرمان عفو تقصیر و استمالت نامه
از طرف عمده امرای صاحب اختیار حضور بنام راجه جسونت
روانه ساخته امیدوار بحال داشتن خطاب مهاراجه
منصب و جاگیر وطن و معاف فرمودن ملازمت فرمودند
و سید قاسم خان شجاعی را بعطای منصب سه هزاری
هزار سوار و خطاب شهامت خان سرفرازی بخشیدند
حسین علی خان را با دلیر خان و راجه جیسنگ و جمعی

ولی بسیاری از نوکرمن واری نامی آنفضل را برعایت نقد وجواهر

وعطای منصب وخطاب باخود رام ومطیع ساخت وحکام نموده

به بندر سورت وکنبایت ومحال سیر حاصل الفعو به لعلن

بضبط خود درآورد ودر توقف یکماه وهفت روز بست هزار

سوار با قدری خزانه فراهم آورده از بندر سورت توپ بسیار

طلبیده هر روز بخیالات فکر تازه می پرداخت وبعد از شنیدن

خبر شوخی راجه جسونت که در جنگ شجاع نسبت به بادشاه

بظهور آمد وباخبار کاذبه تزلزل افزای دیگر جابجا ودرهمه

صوبجات انتشار یافت بر تقویت جمعیت ظاهر وباطن

افزوده وبعد از نزدیک رسیدن راجه جسونت که وطن او

قریب جودپور را احمدآباد مراسلات شفقت آمیز باهدایه بآن کافر بد

کیش بمیان آورده عهد وپیمان رفاقت ازو حاصل نمود

واوایل جمادی الثانی شاه نواز خان را باکوملکیان همراه گرفته

از احمدآباد برآمده نوشته جات راجه جسونت مشتمل اظهار

اطاعت رفاقت تملق وترغیب تمام وطلب اجمیر بهم رسیده

اجمیر از آوازه آمدن داراشکوه استقلال باخته بحضور رسید شمهٔ از سلوک
راجه جسونت که با داراشکوه نموده بذکری ارد بعد بر آمدن داراشکوه
که راجه بقصد استقبال او از جودپور بر آمده بود و در ضمن منشور لامع النور
مبنی بر کشیدن قلم عفو بر جریده اعمال آن بد خصال با نوشته راجه جیسنگه که متکفل
عدم ضرور طرفین گشته بود با استمالت نامه اعیان دیگر رسید از نوید
روح پرور جان بخشی مطمئن خاطر گشته در اخفای ان کمال احتیاط بکار
برده قرار وعیدی که با داراشکوه بمیان آورده بود بر طاق نسیان بلند
گذاشته فسخ عزیمت نموده بخانه خود مراجعت نموده بعده که خبر رجعت
ان بد عهد نکوهیده افعال بداراشکوه بدون تحقیق سبب رسید نهایت
مکدر خاطر رسیده گردید و رسل و رسایل تملق آمیز نزد او روانه نمود سوال
دگر جواب دگر رسید اینمعنی زیاده باعث خار خار دل بیقرار و ملال
افزای خاطر داراشکوه گشت و بست کروهی جودپور رسیده چند مقام
نموده و دونی چند نام هندوی معتمد زبان دان خود را که با جسونت رابطه
التیام نیز داشت روانه نمود و بالحاح و لجاجت تمام پیغام ایفام عهد
و قراری که بمیان آمده بود نمود و دونی چند نزد او رسیده بخیدین تمهید و

از امرای جان نثار هراول مقرر فرمودند و صف شکن خان را بدستور

سابق با هتمام توپخانه سرگرم ساختند و شیخ میرزا که بعد

رساندن مراد بخش بقلعه گوالیار بحضور رسیده بود با میر جان

برادر او در اچه رای سنگ و بعضی امیر کار زار و دیده عقیدت

ایشان بلتمش قرار دادند و امیر الامرا و کیج علیخان و چندی

از بهادران رزم آزما برنغار مقرر نمودند و جرنغار بسردار

پادشاه زاده سعادت توام محمد اعظم برفاقت دیگر

امرا رونق گرفت و محمد امین خانرا با چندامیر نامدار طرف

یمین تول مبارک و هوشدار خانرا با چند سردار جان نثار

جانب یسار نامزد فرمودند و عبد الرحمن خان بن نذر محمد خان

و فاضل خان و شیخ عبد القوی و جمعی از فدویان

جانسپار با خود مقرر نمودند و قول را بهر کار سرفرازی

بخشیدند و بهمین دستور جا بجا تدبیر فوج قرار داده

حکم فرمودند که در کوچ هر روز تا روز مقابله بدان برگشته روز بدین

آئین در رکاب ظفر انتساب سوار میشده باشند بر بیت خان صوبه دار

بجای رسید و بجوابهای عذر آمیز بدستور سابق مرخص ساخت و سپهر شکوه
با دیده پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب روز کار میدانست نزد پدر
آمد داراشکوه قطع نظر از امید اعانت آن بدعهد غدار نموده حیرت
زده و مضطرب گشته نمیدانست که چاره کار چه سازد درین ضمن خبر رسیدن
خسرو عدو گیر نزدیک اجمیر رسید چار ناچار قرار کار بر کارزار داده
بتقاضای وقت صرفه در جنگ صف ندیده بکوهستان نواح اجمیر درآمده
مکان قلب برای بستن مورچال دران جبال اختیار نمود و بعضی راههای
آن دره را از برداشتن دیوار خام و سنگ چین نمودن و توپ و تفنگ
چی براش گذاشتن استحکام داده باستظهار آن فکر خام سد راه سیلاب
فوج خصم گردیده و ندانست که هیچ تدبیر علاج یورش و برشش تیغ تقدیر نتوان
نمود بهر حال جانب خویش که مورچال نخستین سر راه بهادران کوه نورد
شیر نبرد بود بسید ابراهیم مخاطب بمصطفی خان سپرده دو سه امیر کار
زار آزموده را رفیق او ساخت و مورچال برابر آن بفیروز میواتی که
بر شجاعت و کارطلبی او اعتماد کلی داشت واگذاشت و طرف چپ
مورچال شه نواز خان را مع پسران و دیگر معتمدان رزم دیده کماشت

طوطیه کلام نصیحت وعجز آمیز ابلاغ پیام ورسالت بجا آورد فایده نبخشید

ودر جواب گفت من بر قول وعید خود راسخم اما فی الحال مصلحت این است

که داراشکوه خود را باجمیر که مسکن وملجاء راجپوتان اطراف ست رسانده

استقامت ورزد تا اقوام وعمده راجپوتان ما نزد او جمع وفراهم آیند من

هم سپاه واتباع خود را جمع ساخته واسباب حرب فراهم آورده بروقت

خود را خواهم رساند بدین جواب عذر آمیز دفعیه نموده دوبخند را مرخص ساخت

و داراشکوه از مراجعت دوبخند که ناکام از نزد آن بدنام برگردید عقل

وهوش باخته ضرور تا باجمیر آمد واثر از گردید کی ورفاقت هیچ راجپوت

ظاهر نگردید بحکم آنکه صاحب الغرض مجنون بار دیگر دوبخند را نزد آن

بدکیش غدار مکار فرستاد هرچند دوبخند بر او افسون فسانه دمید فایده

نبخشید وتحقیق شد که همه جواب او عذر ودفعیه بود وخبر رسیدن فرمان

عفو جرایم وامید عنایات بنام آن فاجر بدنام نیز انتشار یافت

داراشکوه از استماع این خبر زیاده سراسیمه کار وبا رخویش گشته سپهر

شکوه را نزد راجه نکوهیده خصال با پیغام الحاجت باظهار کمال قبول

منت احسان فرستاد سپهر شکوه رفته چندانکه بلابه والحاج کوشید

آتش نفشان حصار شعله یک لخت نمودار گردید و از هر طرف مورچال داران گروه

جوانان نبرد خود بهیئت مجموعی برآمده برو مردم بادشاهی ریخته دست برد و شوخی

زیاده مینمودند و از زدن بان و گوله توپ و انداختن سنگهای کلان و حقه‌های

آتشبار کار و فرصت تردد بر لشکر بادشاهی تنگ می‌آوردند و چون مورچال

محصوران در کمال استحکام بود تردد جانباز ان پیش رفت نمی گردید و مردم

بادشاهی ضایع میگردیدند تا آنکه شب چهارم بادشاه عالم ستان اکبر بندهای

اخلاص کیش خیر اندیش را طلبیده از روی تاکید وعده و وعید ترغیب بر تردد

دلیرانه فرمودند روز دیگر راجه راجپوت زمیندار جمون که همراهان او در کوه

نبردی و قلعه کشائی شهرت داشتند پیاده‌های خود را از عقب کوه پهوکر

پهاری که محصوران مورچال دار آنکوه از زدن گوله تفنگ و انداختن سنگ

فرصت چشم برهم زدن نمیدادند و انه ساخت و آن کوه نوردان تیز جنگ

افغان وضعی خیران چون برق پیران با اسلحه جان ستان مقابل مورچال کوه

برآمده هر کرا اجل او از خوردن گوله جانستان میرسید همانجا گذاشته قدم پیش

نهاده نشان راجپوت را ببالای کوه رسانده علامت اثر فتح نصب نمودند

و خبر این عجوبه را که از عقب جان بازان کوه نورد بسر فت با قهر بیم زدند و

وازانجا که دملة سپهر شکوه را با مردم او مقرر نمود و بر پشتهٔ اطراف مور

چال توپها چیده برقند از آن پخته کار حکم انداز نگاه داشت و خود درمیان

جا گرفت و بادشاه فتح رکاب بعد رسیدن بمکان کوه دربس از جنگاه

که اجمیر ازینجا ۳ کروه بود وازملجاء دارا شکوه باندک تفاوت که کوله رسد

فرود آمد داروغه توپخانه را به پیش بردن توپخانه امر فرمود و جا بجا

اطراف ومقابل پناه مورچال بسته آهنگ جنگ و پیش بردن مورچال

نمودند و بهادران جنگ جو ودلاوران شعله خو گرم دارو گیر گشته قدم جرأت

پیش گذاشته همدیگر را فرصت پیش قدمی نمیدادند خصوص پردلخان

و سید نصیرالدینخان وکنی ومرشد قلیخان و شیخ میر و دلیرخان و دیگر

فدویان جانسپار تا سه روز چپقلشهای مردانه نمودند و امیرالامرا از

یکطرف مورچال پیش آورده از زدن گوله توپ کوه ربا و تفنگ برق

کردار کرد ادبار به سر دل باختگان محصوری بیخت واز حملهای دریای

مبارزان هر طرف و یورشهای پی در پی بهادران کوه کن غلغله رستخیز

عظیم سراپا بیم در جوف کوه و گنبد نیلگون گردون پیچید و اطراف آن

کوه بر شکوه ملجاء دارا شکوه از زدن بان و پی هم رسیدن گولهای

کثیر از جان بازان هر دو امیر بکار آمدند اصلا ملاحظه جان خود ننموده در مقابل آنهمه صدمات

هوش ربای نالهای توپ زهره شکاف که با صدای کوه زیر و بم گشته باعث

تزلزل دل اهل مصاف گردیده بود از همه مبارزان پیش قدم بودند و چندان سر

تن پامال سم سمندان دلاوران گشت که نشان از سر و صورت آنها پیدا

نبود بانکه دو زخم و تیر بدست دلیر خان رسیده دست راست او را از تردد باز

داشت باز هر چه از دست او برآمد کوتاهی ننموده دست از جنگ باز نداشت

برانگیخت رزمی چو بارنده میغ · تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

برآمد ز قلب دو لشکر خروش · رسید آسمانرا قیامت بدوش · در آمد دو

دریا بغرش چو ابر زهرشته سر برون زد ز هر برج · از سعی شاه نواز خان و

دیگر کوه نشینان رزم جو که از پناه مورچال برآمده دلیریهای رستمانه مینمودند

و ترددهای مردانه بروی کار می آوردند چه برنگارد خصوص شه نواز خان از

راه غیرت و خجالتی که در خدمت بادشاه دوست نواز دشمن گداز داشت

سوای آنکه از باختن جان برد هر دو ولینعمت دفع شرمساری نماید علاج دیگر

نداشت لهذا نزدیک بظهور آثار فتح آنقدر کوشید که بسرخ روی از معرکه دار و گیر

رخت هستی بربست و در برابر مقابلان ره نورد بادیه ناکامی آمیخ میر گراز

جنگی مخالفان که سر او گرفتند سر و کار بنبرد افتاد و راجروپ از روی جلادت

و جانفشانی بر آنها غالب آمده جمعی را کشته و زخمی ساخته چندی از همراهان

را بکشتن داده پیاده جنگ کنان حمله آور گردید درین ضمن جمعی دیگر از مورچال

دارا شکوه بمدد پیاده های هزیمت خورده رسیده آنها را بر گردانده بر راجروپ

زور آوردند دلیر خان از مشاهده این حال دلیرانه قدم بمدد راجروپ گذاشته

از دست راست درآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت

و فدویت بی نظیر گفته می شد بحرکت درآمده با همراهان کوه نورد گردیده

تردد واقعی بر روی کار آورد و امیر الامرا و اسد خان و هوشدار خان و

راجه جیسنگه با راجپوتان یکبار جوا از هر طرف یورش نموده تهورهای بعرصه

ظهور آوردند اگرچه دران یورش برش تیغ همه فدویان جان نثار که با ظهار

جلادت تردد مردانه مینمودند بجلوه ظهور آمد اما در ابتدا پیشی قدمی از راجروپ

و در هم الله و آخر کار اثر فتح و دیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن مرد مردان

الشیخ میر خوافی و جلادت دلیر خان افغان بود که با ظهار جلادت در مقابل

مدت بیادران مورچال دارا شکوه که بلا فاصله تا کمرکوه بلا و تا الجای بزنبار

تفنگ و دیگر شرار های آتش و آلات جانستانی میبارید جو اجمع

بظهور آید زهی سعادت و دوجهانی او بعد حال نزدیک بشام که از صبح ظفر ظاهر
گردید و نسیم فتح و نصرت وزیدن گرفت عجب قتال و جدال بمیان آمد که
فلک کهن سال نزدیده و آن حال در حیرت بود دارا شکوه که بر بلندی کهسار ایستاده
علامت برگشتگی طالع خود مشاهده میکرد و هر کسی بدلوح نموده مردم هزیمت
خورده خود را بترغیب جنگ و نام و ننگ مینمود از ملاحظه افتادن شمع
حیات شاه نواز خان که همان نشان سرنگون گردیدن نشان و علم جباری
او بود و معاینه نمودن بالا آمدن رایتهای لشکر بادشاه ظفر نصیب موج
فوج بهادران جان باز هوش و تدبیر و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه
و فیروز میواتی و چند اتاقی خدمت حرم در عمل اول پاس شب که تا آنوقت در
مورچال سپهر شکوه جنگ قایم بود مرحله پیمای بادیه ناکامی گردیده فرار
اختیار نمود و از مردم عمده دیگر هیچکدام رفاقت روز بد آن برگشته روز که
خدا ناروز نصیب هیچ کس نکناد نتوانستند نمود و اکثر از همراهان عقیدت
کیش که مال و عیال خویش در اجمیر گذاشته بودند برای خبر گرفتن آنها شتافتند
و جمعی بامید جا و در رفتن عرض و ناموس مع اسباب پرداختند و بعضی از رسیدن
زخم های کاری و بباد رفتن سر و سامان و فرار نمودن نفران بهم آمده و

شهامت ذاتی و ارادت باطنی جان نثار نمودن سعادت دوجهانی خود

میدانست آنچنان مستانه وار رستمانه جلادت را کار فرمود که وقت

رسیدن گولهٔ تفنگ جان ربا که در همان آن آوازهٔ غلغلهٔ مژده بالا برآمدن

مبارزان با نام و نشان قلعه کشایی مع نشان فتح بگوشش عقیدت سروشی

او رسید و بقصد استقبال اجل خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیتی را

بدین زمزمه گویا ساخت — جان واد نشن بمژده و خجلت همی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست — و بسید هاشم خواهرزاده

و ردیف خود که بر حوضهٔ فیل بجای خدمتکار نشسته بود گفت من زخم درست

بکمر بند من زده تا بلند شدن صدای شادیانه که همین دم نسیم فتح و فیروزی

برین لشکر و عدو مال بی زوال خواهد وزید قایم نگاهدار که مبادا بر حال من

مردم من اطلاع یافته دست از تردد باز دارند و مردم خصم مطلع گشته

قدم جرأت دلیرانه پیش گذارند و همان زمان سرمایهٔ نقد جان در کار دولت

نثار نمود سبحان الله این حسن عقیدت و صفای نیت که دران جان بل

ایمان در معرض تلف است انسانرا برای ترقی جاه و مال و جلب جلال خود

و فرزندان در خدمت مخلوق می باشد اگر عشر عشیر آن بدرگاه خالق ذو الجلال

رستم زمان و از اسباب وقت توان شمرده نمودن در وقت انقلاب

حادثات چنان که بگذارش آمده از جا در نیامدن و سررشتهٔ رزم از دست

نداده ثبات قدم ورزیدن نه کاریست که بجز تائید فضل یزدانی و امداد طالع عالمگیری

محمول بر چیز دیگر توان نمود القصه بعد از استماع ادبار کی مخالف زمان شکر و

ستایش بادشاه حقیقی کشوده از واقعه شیخ میر وشته نوازخان افسوس

زیاده نموده و فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک خواجه معین الدین چشتی

مدفون ساخته مبلغی از سرکار بمستحقان رسانند و بر کنار تالاب انا ساگر

چند مقام نموده برادر امیرخان شیخ میر را خلعت ماتمی عنایت فرموده

تسلی زیاده نموده بمراعات دیگر سرفرازی بخشیدند و فرزندان و اهلیه شته

نوازخان را نیز نظر بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت

ساختند و راجه جسونت که از ظهور تقصیرات و خجالت زیاده از اندازه قیاس

بحضور نمی توانست رسید بوساطت راجه جیسنگه فرمان عطای منصب

هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه داری احمدآباد و معاف فرمودند ملازمت

معه خلعت صادر فرمودند برای تعاقب دارا شکوه راجه جیسنگ را لک روپیه

و بهادرخان کوکه را سی هزار روپیه عطا فرموده با پردلخان و دیگر دلاوران و

ناله دران شب تاریک گردیده مجموعی آورد و معه کارخانجات و فیلان و
اسپان و خزانه که مفصل بزبان خامه جاری خواهد گردید بجاده تاراج و ضبط
سرکار در آمد چون دران شب تار و ذره تحای و دشوار گذار کوه خبر
بتحقیق بر آمدن دارا شکوه تا یکپاس از شب گذشته بلشکر ظفر اثر نرسید اسد
خان و هوشدار خان و دیگر امرای جلادت نشان از طرف مورچال خود گرم
داروگیر برق اندازی بودند تا آنکه بر فرار خصم اطلاع یافتند و انهمه امان دارا
شکوه نیز اکثری از جان پدر بردن آقای خود خبر نیافته در مورچال خود ها
قایم بودند خصوص عسکر خان و سید ابراهیم خان با چند امیر دیگر سه چهار گری
بعد فرار دارا شکوه دست و پا زده همین که بر کیفیت حال واقعی مطلع
گشتند با دل و بدن پر زخم بوسیله صف شکنخان پیغام امان داده مامور
گردیدند اما از دست برد و تا ختن و تاراج جان سوای رخت بدن هیچ
نمانده بود و با دل و بدنهای مجروح بحضور آمده مورد عنایات عفو تقصیر و
عطای منصب گشتند نزد منصف پیشگان کارزار دیده و صاحب تجربه ظاهر است
که در فرصت یکسال چهار جنگ بچنین نهنگان دریای غیرت و شیران
بیشه و نبرد دیدن شگان دودمان امیر تیمور صاحبقران که هر یک بروز رزم

رمضان سه هزار و شصت و نه مطابق بیست و پنجم خورداد ابواب عیش و عشرت

مع اسباب طرب و فرحت بر روی هواخواهان دولت گشاده و آماده

گردید و در و دیوار دیوان خاص و حجرهای اطراف دیوان از آرایش

اقسام فرش و اقمشه طلاباف و کلابتون دوز آراسته گشت آنقدر

زربفت و انواع قماش زری بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع

آن ذخیره زر و سیم اندوختند و رامشگران تنازو مقلدان سپید پرداز

و مغنیان سراپا عشوه و ناز محفل آرا گردیده باصول گوناگون صدای خوش

و خروش شادی بلند ساختند معنی ز طنبور شد گز دار تکرو دجا

فوج غم خوار روزار شراری برانگیخت تار رباب که گردید انگشت

مطرب کباب تخت مرصع که بخت خویش را از قرنها بدین نوید موعود مینمود

از شرف قدم بوس آنخسرو فلک سریر بر خود بالیده زبان طعن بر شرف

برجیس و کیوان آسمان گشود و دامن دامن زر و گوهر بار باب حاجت

و اهل طرب رسیده و عالمی ذخیره معیشت سالها اندوختند منبر از فخر ذکر

اسم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر غازی سر افتخار

بر فلک برین سود و از سعادت نقش نام آن زبده دودمان امیر تیمور گورکان

امیران عقیدت کیش مرخص ساختند و صد فیل معه کارخانجات دارا شکوه

بتضبط سرکار در آمد و جمعی از همراهان آن سرگشته وادی حیرانی سر بزیر

سایه لطف در آورده بعطای منصب سرفرازی بخشیدند چهارم رجب

سنه هزار و شصت و نه متوجه دار الخلافه شدند تربیت خان با وجود تقصیر

بیجوهری که قبل از رسیدن دارا شکوه فرار نموده بود از راه عطابخشی باز بصوبه

داری اجمیر مقرر فرمودند بعد رسیدن فتحپور بمنزل نورس بانو اهلیه شاه

نواز خان تشریف برده تسلی بخش ماتم زدها گردیدند بعد از کوچ از فتح

پور عرضداشت بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان مشتمل بر آوارگی شجاع

از اکبرنگر معه اهل و عیال و بتصرف آمدن آن ملک چنانچه بتفصیل بذکر خواهد در

آمد رسید برای بلند ساختن صدای شادیانه حکم فرمودند سلخ رجب داخل

دار الخلافه شدند [illegible]

[illegible] چون اصل جشن جلوس ثانی

آن برگزیده یزدانی موقوف بر قلع ریشه مخالفان آن زیبنده سریر فلک

نظیر گردیده بود درین ایام بنصرت انجام که بدست یاری مفتاح شمشیر جهان کشایی

عالمگیر خاطر از رفت و روب خاشاک بدعیان دولت برآسود بیست و چهارم

بهمراهان بیگم دو لک روپیه بپادشاهزاده محمد معظم دو لک روپیه بپادشاهزاده

محمد اعظم با دیگر مرصع آلات و فیل و اسپ مرحمت فرمودند و یک لک روپیه

بنونهال حدیقهٔ سلطنت محمد اکبر عطا کردند و پادشاهزاده محمد اعظم را

دوازده هزاری و محمد اعظم را از اصل و اضافه ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند

و بر مراتب همه امرای حضور دو دو افزودند هشت لک روپیه عادلخان

بیجاپوری معروض داشت از نظر گذشت ملا شاه که از گوشه نشینان

مشهور کشمیر و پیر و مرشد داراشکوه بود تاریخ جلوس بنظم آورده

ارسال داشته بود بعد عرض بپسند افتاد صحن دل چون گل خورشید شکفت

آمد حق و غبار باطل از رفت ۰ تاریخ جلوس شاه حق آگه را ظل الحق

گفت الحق حق گفت ۰ اگرچه اعلیحضرت برخلاف عهد سابق که تاریخ

سال و ماه شمسی را بر ماه عربی و سال هجری مقدم نوشتند ترک ادب

دانسته ممنوع نموده مقرر کرده بودند که ماه و سال عربی را مقدم بر تاریخ

و سال شمسی مینوشته باشند باوجود از زمان قدیم پادشاهان سلف

توران و هندوستان جشن نوروز مینمودند و بر خردپیشگان حساب

دان ظاهر است که بدر حساب فصل خریف و ربیع و کم زیاد شدن بودای

چهره سیم و زر سکه زد گردید بر اعتبار مهر و ماه چرخ نظارم افزود — از سکه
اقبال شه مهر نظیر سیم و درم ستاره شد نقش پذیر از سکه او غلغله در
چرخ افتاد گردید زر از سکه او عالمگیر — در عهد صاحبقران ثانی یکطرف
اشرفی و روپیه از کلمه طیبه و اسم خلفای راشدین مزین میگردید فرمودند
که چون دراهم و دینار زیر پای کفار می آید و اکثر جای نامناسب می افتد
از شرط احتیاط و پاس ادب دور است نقش سکه را بدین سجع مبدل
سازند سکه زد در جهان چو مهر منیر شاه اورنگ زیب عالمگیر
و در اشرفی روپیه مهر بجای بدر مسکوک ساختند چون فتح مرو بار روز
یکشنبه اتفاق افتاده بود فرمودند که همان روز یکشنبه را در ایام
هفته روز جشن اعتبار نمایند اگر بتفصیل انعامات ایام جشن آن کان
کرم پرداز د بطول کلام منجر میگردد بتحریر انعام بشاهزادها و بعضی مقربان
و عمدهای خاص زبان خامه را آشنا می سازد و سوای آنچه ارباب طرب
و استحقاق طبق طبق زر و سیم ببخشش درآمد پنج لک روپیه بپادشاه
بیگم و چهار لک روپیه بزیب النسا بیگم و دو لک روپیه بزینت النسا
بیگم و یک لک و شصت هزار روپیه ببدر النسا بیگم و لک و پنجاه هزار روپیه

از جمله احکام خیر انجام شرعی که برخلاف عهد سابق در اطراف بلاد مقرر گشته
بود بلکه در حضور نیز نبود مقرر ساختند این ست که ملا عوض وجیه که از
فضلای مشهور آن زمان گفته می شد دوازده هزار روپیه در سال وجه معیشت
داشت بمنصب هزاری و خدمت احتساب حضور سرفراز و مامور فرموده
حکم نمودند که در همه بلاد محتسب تعین نمایند و چند نفر احدی همراه محتسب
تعینات فرموده احکام برطرف نمودن اجرای بت پرستی که کفار در
همه شهرها علانیه مینمودند و خرابات خانها و قمار و فواحش صادر نمودند
از باقی احوال پرملال دارا شکوه آنکه وقت غلبه سپاه و بهادران که در آن
کوه محصور گردیده بود نظر بر ملاحظه مال کارخانه محل را مرصع آلات
و جواهر و ظروف طلا و نقره و خزانه که توانست بر دوازده فیل و چهل
و پنجاه شتر و استر سوار و بار کرده از صدمات حوادث روزگار خانه بدوش
گشته چند خواجه سرای معتمد را با دو سه نوکر عمده قدیمی اعتمادی و جمعی
از راجپوتیه طرف ناسک فرستاده گوش بر آواز و چشم در انتظار لعبت
بازی فلک مردم آزار داشت وقت برآمدن از دره و هزیمت از سر
سپاهی و حاصل بودن شب تار باتفاق که همه فیلان و شتران با خود بگیرد درو

چهار فصل ایران و توران و سه فصل هندوستان و بخته شدن و بکمال
رسیدن هر یکی از جنس حبوبات و بقولات ماکول وغیر ماکول و فواکه و
اقسام سبزه و گل و ریاحین موقوف بر دانستن و گردش ماههای
شمسیست و بر رشته حساب ان بدون اطلاع ابتدای روز تحویل
جرم نیر اعظم برج حمل قادر بودن هیچ جه میسر نیست و هر که از علم تنجیم
بهره دارد میداند که با وجود نوروز مجوسیه که حساب ماههای فرس قدیم
بران نمایند و در جمله هفت ماه مختلف در حاشیه تقویم جدا ثبت میکردد
هر چند در نام ماههای فرس و ماه جلالی و نوروز سلطانی تفاوت
نمی باشد و بیک نام خوانده می شوند با نوروز تحویل افتاب کار و
مناسبت ندارد اما بادشاه عالم کیر نظر بر انیکه نوروز سلطانی با
نوروز مجوسیه که در کرمان و بندر سورت کرا که مجوسیه و اتش پرست
و پارسیه موسوم اند دران روز جشن مینمایند دیگر هیچ طبقه از اسلام
دران روز شادی نمی نماید شبه واقع شده با ظهار مزید صلاح و تقوی
ان جشن را ممنوع و موقوف فرمودند و مردم عام و بعضی متعصبان مذهب
امامیه و اهل سنت جماعت محمول بدیکر سببهای غیر واقعی نمودند دیگر

بدست مردم بادشاهی افتاد وچند شتر بتصرف زمینداران رفت وداراشکوه

در کمال سرگردانی بی سروسامان گشته بعد هشت روز که بطریق ایلغار طی مسافت

نمود نواح احمداباد رسید متصدیان احمداباد بران ماجرا اطلاع یافت سوای

سید احمد بخاری که اورا صوبه دار کرده در شهر گذاشته بود همه باهم اتفاق

عدم اطاعت داراشکوه نموده سید احمد را نگرفته مقید ساخته باستحکام

شهر وبندوبست قلعه حاکم نشین پرداخته اما در کارزار وممانعت از

داخل شدن شهر گشتند داراشکوه چون دید که برگشتگی ایام همه جا استقبال

وپیش قدمی مینماید دل از تصرف شهر بر گرفته به پرگنه کری که هفده کروه

از احمداباد دست رفته بکانجی کولی که از مفسدان ان وقطاع الطریقان

سرکش مشهور آنضلع گفته میشد رجوع آورد بسبب انکه تیر ازما

گذرد وبه مزاج احتیاجست احتیاجست احتیاج نمو کانجی کمر خدمت

بسته بعد تقدیم ضیافت جمعی از کولیان همراه داده بسرحد ولایت کچه

رساند درینحالت گل محمد نام از نوکران حلال نمک او که حاکم بندر سورت

ساخته بود با قدری خرچ راه وپنجاه سوار ودوصد پیاده خود را رسانیده

رفیق روز بیکسی گردید وزمینداران کچه که وقت آمدن باحمداباد بشرط

شد میسر نیامد و خود با سپهر شکوه و فیروز میواتی و یک فیل سواری زوجه
وصبیه و همه‌چه از زیور و جواهر بامردو ناموس و دو خواص چنانچه بجز آمده
دست بپای سمت احمدآباد کی دیده بخواجه سرایان و چند راجپوت از
مروت دور و نوکران معتمد دیگر که بران فیلان و اسباب گذاشته بود
تاکید نمود که زود خود را از عقب رسانند دران هنگامه همان راجپوتان
و معتمدان نمک حرام دست غارت و بیداد بران مال دراز نموده با هم
برگشته گریبان کرده هرچه توانستند شتران پر از بار و استران
سبک رفتار پر از نقد و جنس گران بها با خود گرفته بدر بردند و خواجه
سرایان را که بر فیلان سواری زنانه گذاشته بودند و شتریک انجام
خواران نکردیدند از ملاحظه تعاقب افواج بادشاهی همان دو سه
فیل سواری عوارات را نزد داراشکوه رسانده سرمایه نجات
خود دانسته بند ازان هراس و وسواس دران شب تار خون خوار
عقب داراشکوه روانه گشته بعد هشت پهر که شب و روز راه رفتند
بعد پیوستند باقی قطار شتران و استران که راجپوتان و نوکران نمک
حرام حصه رسد بقسمتی انداخته رو بصحرا و اوطان خود آورده بودند پاره

کند کش نیاید بکار، و دارا شکوه بصلاح بعضی نیک اندیشان عقل باخته
و آرزوی بار دیگر بجنگ آوردن دولت از دست رفته و خیال محال اندیشه
حب ریاست بامید آنکه ملک جیون نام افغان زمیندار دادر که از
جمله آزاد کردهای احسان و مرهون منت جان بخشی داراشکوه بود
و بنامه و پیغام رسوخیت و عبودیت قدیم ظاهر کرده بتکلیف
طلب در تعلقهٔ خود نمود روانه آن سمت گردید چون بحد وطن او رسید
ملک جیون برآمده مانند اجل ناگهان استقبال نمود و سد راه سرگرد
افتادنش بکشان صید دام فنا سوی خویش، همرفت شادان و دامن
کشان کشیده و قضا تیغ کین از میان. بعد ازآنکه میزبان حق ناشناس
بچاپلوسی زیاده از اندازه قیاس برده بخانه خود فرود آورد و بنفاق
کمر خدمت بربست درین ضمن زوجه داراشکوه که از چند گاه آزار اسهال
داشت و الم ناامیدی از غم علاوه جان گشته بود ازین کلفت سرای
فانی بروضهٔ جاودانی انتقال نموده آن واقعه او که باهم محبت بافراط داشتند
عالم عالم اندوه بر غم و الم او افزود و بدانکه عقل و هوش باختن و سرگشته
احتیاط و تدبیر از دست داده و دلیل منکبت بر غفلت عقل میافزاید نظر

خدمتگاري بجا آورده دختر خود را نامزد سپهر شکوه باميد ترقي و بهبود حال

خود نموده بود درين سفر نکبت اثر اصلا خود را آشنا نساخته با فرستادها

دارا شکوه به پرروئي جواب داده ملاقات ننمو داري ؎ بوقتي که دولت باو

يار بود هنوز به پيش تيره نميمود ؎ بوقتي که بخشش نشد دستگير انکه ز خدنگ

گذار از حريز آخر الامر دو روز انجا توقف ورزيده راه بهکر اختيار نمود

چون بکنار سند رسيد فيروز ميواتي که تا اين روز بيکسي رفيق بود از

مشاهده ناموافقت روزگار و برگشتگي ايام دل از رفاقت داراشکوه

برداشته روانه حضور بادشاه گرديد بعد که ان سرگشته برگشته طالع بولايت

چانديان رسيد صحرانشينان انديار سد راه او شدند بلکه بقصد دستگير

نمودن بغلبه ازدحام پيش آمدند بزور سعي همراهان گل محمد از جنگ انجماعه

رهائي يافت چون بسرحد تعلق بکسان رسيد و مرزا ملکي که سرگروه

انقوم بود باستقبال برامده بمکان خود که ازانجا تا قندهار دوازده منزل

بعد برده باعزاز و اکرام تمام داب مهمان پرستي بجا آورده صلاح رفتن

ايران داده خواست تا قندهار رفاقت نمايد و درين باب مبالغه از

حد زياده نمود ازانکه گفته اند ؎ چو تيره شود مرد را روزگار ؎ همه آن

بموجب اشاره ان ناپاک بی مروت سیه چار گروه رفاقت نموده

ناگاه بی باکانه دست تعدی بران بادیه گرد وادی سرگردانی و رفقای

او دراز نموده یراق همرا گرفته معه مصیبته و دیگر خدمه محل مقید ساختند و نزد

ان میزبان مهمان نواز وفا پرست نیک سرشت اوردند و در مکان

محفوظ مقید نموده حقیقت حال براجه جیسنگه و بهادر خان که تعاقب

او داشتند نوشت و بباقر خان فوجدار بهکر بر خطی بحریر آورده

برحسن تردد خدمت خود آگاهی داد باقر خان همان روز و همان ساعت

عرضداشت خود را با خط ملک جیون همراه قاصدان سریع السیر بحضور

روانه نمود بیست و یکم شوال سنه دو جلوس بعرض رسید بعد مطالعه

بحرمان خاص اطلاع داده تا رسیدن خبر ثانی در اخفای ان کوشیده اصلا

زبان و لب باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساختند تا انکه عریضه بهادر

خان نیز مشتمل بر رسیدن بر سر آن اسیر دام بلا و بدست آوردن

او بسعی و مدد ملک جیون پی هم با عرضداشت او رسید و حکم بنواختن

شادیانه نمودند و از بحر که خانه بخانه انتشار یافت عالمی زبان بدشنام

و نفرین ملک جیون کشاده برای ملک جیون خلعت و فرمان منعطا ی

بر گردش ایام نموده ملک جیون را دوست جانی تصور نموده کل محمد را که

با جمعی رفیق روز پیکسیه و سپاهی عقیدت کیش بود با خواجه معقول

که او نیز از همه مان محرم جان نثار بوده از خود جدا ساخته همراه تابوت

بیگم مغفوره روانه نمود که بلاهور برده در مقبره ملا شاه میر بدخشی که سپرد

بود بخاک بسپارند و خود با چند خدمتگار و خواجه سرای ناکاره مانده بعد از

چند روز که از روئه سلوک ملک جیون بوی شیوه نفاق بمشام او رسید

و امید اعانت بملاحظه خطر جان مبدل گردید از آمدن پشیمان گشته اراده

نمود که بعد فراغ از ماتم زوجه مرحله پیمای سمت قندهار گردد و تکلیف

امداد و رفاقت چند منزل بمیان آورد ملک جیون در ظاهر قبول کرده در باطنش

حب بمنش آمد ترقی دولت بوسیله دستگیر ساختن آن سرگشته وادی

حیرانی بلا بر حق احسان اختیار نموده و از غضب باز پرس عالمگیر

بادشاه نیز اندیشه بدل راه داده بحسب ظاهر در تهیه سرانجام راه کوشیده

روز اول با جمعیت خود همراه بر آمده بمنزل رسانده صبح آن بعذر آمیز

انکه رفع بعضی احتیاج فرد میان سفر و جمعیت دیگر همراه گرفته خود را

از عقب میرساند رخصت خواست و یکی از برادران را با جمعی همراه نموده بنا

دام بلا را بر حوض فیل نشسته از دروازه لاهوری داخل دار الخلافه ساخته

از رشته چاندنی چوک و پیش میر دو دروازه قلعه گذرانیده از میان بازار

و چوک سعد الله خان در نظر خلق جلوه داده بدهلی کهنه برده در خواص پوره

خضرآباد آورده مقید ساختند بهادر خان مشرف اندوز ملازمت گشته

مورد عنایات بی پایان گردید روز دوم بختیار خان عرف ملک جیون

که برای ملازمت داخل شهر گردیده همین که برسته چاندنی چوک

نزدیک رسید بعضی از هواخواهان جگر سوخته دارا شکوه با جمعی از او

باشان و اصناف پیشکوان و لجهای بازار از هر کوشه و کنار فراهم

آمده بهیئت مجموعی بر سر ملک جیون ریخته آنقدر خس و خاشاک

و خشت و کلوخ بر سر او و افغانان همراه ان بی حمیت زدند که

باعث هلاک چند نفر گردیدند و بعضی را مجروح ساختند و جمعی را از

اسپ بغلت و خواری فرو کشیدند و همه جا از در و بام تماشائیان

زبان بدشنام و نفرین نسبت بآن بدنام بی دین دراز نمودند و غلغله

عظیم برپا کردیدند نزدیک بود که بازار فساد از هنگامه هجوم عام رونق

تازه گیرد و فتنه سراپا ستم از مادر دهر زاید کوتوال آگاهی یافته با جمع انبوه

منصب هزاری دوصد سوار وخطاب بختیار خان معه گرز برادار با
فرمان عنایت عنوان بنام بهادر خان روانه ساختند دریں ولا چون
مکرر بعرض میرسیده بود که سلیمان شکوه در پناه زمیندار سری
نگر بطریق محبوسان مایوس استقامت دارد برا جرب حکم فرمودند
که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح برنگارد که نظر بر بهبود حال خود نموده
و از مآل کار خویش اندیشیده سلیمان شکوه را روانه حضور سازد و یا
از تعلقه خود بر آرد و الا نتیجه نیک نخواهد یافت دریں سال امیر
الامرا شایسته خان از صوبه دار مستقل صاحب اختیار دکن نموده رخص
فرمودند چون اخبار نکوهی سوای بد نهاد که مفصل بگذارش خواهد در آمد
بعرض میرسید برای استیصال او تاکید نموده جمعی از امرای کار طلب
تجویز امیر الامرا تعینات نمودند از وقایع شرقی بعرض رسید که شجاع
وقت رفتن از اکبر نگر تبانده الهوردی خان را بابسر او چنانچه مفصل بذکر
خواهد در آمد بقتل رساند بعده که معروض گردید که بهادر خان دارا شکوه
را بابسر او بحضور آورده فرمودند که پدر و پسر را با طوق و زنجیر
حوض فیل نشانده بطریق تشهیر بشهر در آرند مطابق حکم ان هر دو اسیر

وریحت قلعه و همه مساجد و عمارات باغات را تعمیر نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible] چون پادشاه حق شناس عدالت اساس بدرگاه خالق

العباد نذر بسته بود که اگر سریر آرای هند گردد نظر بر رفاه خلق الله

سوای محصول فی چهل دو و از هنود چهل یک از مسلمین که موافق حکم

شرع متین خلفای راشدین و پادشاهان دین دار سلف گرفته اند

باقی کل ابواب محصول که خلاف طریق محمدی در طریق و بلاد و پرگنات

بیست و دو صوبه هندوستان فرمان روایان سابق گرفته اند و

مجموع محصول که چند بابت منجمله ان که بتعداد نخواهد در آمد دو سه

برابر کل حاصل ایران و توران می شد معاف و مرفوع القلم فرمایند

خصوص درین ایام که بسبب اختلال احوال ملک و حال رعایا و عبور

لشکر که از صدمات امواج سیلاب افواج دریا امواج که تا دو سال

دشت بیمای اطراف سمت شرقی و شمالی و جنوبی بودند برای سکنه

اکناف قلمرو هندوستان حکم تلاطم چهار موجه طوفان دریا داشتند و کمی

باران نیز در بعضی بلاد علاوه گرانی غله و خرابی مال و نان شد ضعفا گردیده لهذا

بندهای بادشاهی شتافته در دفع فساد کوشیده ملک جیون را سالم

از خود جای بقلو رسانند و روز دیگر موجب حکم بعد تحقیقات بالی

فساد ملا که یکی از احدیهای پیش قدم این جرات با چند چیله دارا شکوه

گشته بود بدست آورده بفتوی علمای زمان که شر قلیل برای

دفع خیر کثیر خاصه در حق جماعه که مخالف امر خلیفه کردند جایز است بقتل

رسانند و متصل آن که اواخر ذیحجه سنه مذکور باشد دارا شکوه سلا

بعد اجماع بعضی از فضلا بر اوردن کتب تالیف او مسائل مشتمل بر برابر

داشتن کفر و اسلام و برادر توام خواندن هردو و اثبات انکه دارا

شکوه پا از دایره شرع متین بیرون گذاشته بودند بوج ساخته نعش

مدعی دولت و سلطنت را بر حوضه فیل انداخته دوباره زنده و مرده

او را از دشت بازار شهر کهنه و نو تشهیر داده گذرانده در مقبره همایون

برده مدفون ساختند و سپهر شکوه را فرمودند که بقلعه گوالیار

رسانده محبوس سازند و درهمین سال امر شد که قلعه مستقر الخلافه

اکبرآباد ساخته عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر را که سنگ حاجی

ندهشت بوقوف معماران جابجا دست بسر حاجی ساخته شکست

دیوانیان میکردید سوای آن حاصل ایام بازار عرس بزرگان و جاتره کفار که

در سال یکدو بار در هر معبد خانه اطراف چندین هزار اهل حرفه و اصناف گرد فراهم

آمده معاملات مینمودند و از مسکرات و خرابات و قمارخانها و شرشماری

و طوعانه و جرایب بنجاره و نزکدی و محصول غله که خراج زمین آن رعیت

مال گذار بسرکار واصل ساخته بشهر و قصبه جات بیارد و چهارم حصه

زری که بابت قرض وغیره حکام بصاحب مال از مدعی الیه میدهانیدند و

جرمانه و شکرانه و احتسابه و چهار بست که از هر موضع و محال محصولی سایر

و مال عمال از رعایا گرفته داخل کاغذ جمع مینمودند و فروعی کل ابواب فوجداری

و بابت میر بحری وغیره از کل قلمرو صوبجات معاف و داخل ممنوعه درگاه

والا نمودند و سوای آن تا بحال آمدن نرخ ماکولات محصول کل منڈوی ها

غله را که ازین نیز مبلغ خطیر میشد به بنجاره وغیره معاف فرمودند و برای

اجرای این حکم احکام جهانمطاع عالم مطیع معه گرز برداران و احدیان

بهر بلاد روانه فرمودند و حکم نمودند که از وکلای فوجداران و جاگیرداران

مچلکای عدم اخذ ابواب مذکوره بگیرند و وقت فرمودن خدمات تعهد

اجتناب ازان کدام و درم ازین ممنوعات بگیرند میگرفته باشند اگرچه

در الغای عهد بحکم او خوا بعهد کم کوشیدن در کفاره دیگر سیات که لازم
ملزوم ریاست است و اجب اجر عظیم دانسته اولا حکم معافی محصول
باندری یعنی از زمان قدیم معمول بود که در بلاد و بنادر معموره ممالک محروسه
اصناف کران و اهل خرقه هرچه از جوهری و صراف گرفته تا قصاب و نخود
و سبزی فروش در کوچه و رسته بازار بادشاهی غیر زمین ملکی خود نشسته
بکسب و کار بیع و شری می پرداختند هر کدام کرایه زمین مقرری در هفته
و ماه بسرکار میدادند و مبلغ کلی ازین بابت بعد فوت و فروگذاشت
متصدیان در خزانه عاید میگردید معاف فرمودند دیگر حاصل عمده از راهداری
بود که بر سر کل معبرهای آب اطراف صوبجات و طرق که مابین هر منزل
سه چهار چوکی نشانده فی عرابه و شتر و گاو و اسپ و آدم سوای محصول
جنس از تجار و مسافرین و مترددین عاجز از قوت بعنف و تعدی گرفته
ابواب جمع مینمودند و مبلغ خطیر بعد دست برد راهداران داخل سرکار میشد
حکم معاف آن نمودند اگرچه مجموع هفتاد و هشتاد بابت در شمار معافی در
آمده اند که بعضی از آن بشمار می آرد اما ازین هر دو صیغه مبلغها زیاده
از اندازه قیاس که از تات مات الوف تجاوز مینمود و داخل نسخه

ممنوعه که داخل وامهای سایر پرگنات بوده می بایست وزرا نظر بر

کفایت سرکار نموده شریک اجرای حکم پادشاه گردیده ان وامهای

ابواب معافی را از نسخه دیوانی و سررشته تنخواه برآورده باقی دام را

تنخواه نمایند و حال انکه وزرای کفایت انجام اصل دام را در نسخه بحال

داشته باعث دام بلای جان رعایا و وبال حال ضعفا گردیدند و جاگیر

داران زیردست دوروست بدست آویز تنخواه گردیدن وامها

دست از اخذ ان ابواب برنمیدارند و ظلم راهداری که زمینداران

مفسد پیشه بتقلید حکام زیاده ازانچه باحاطه بیان توان آورد از مسافرین

و مترددین و تجار بظلم و تعدی میکنند بجای رسیده که بسیار شنیده

و دیده شده که ازینمعنی باعث کشته شدن جمع کثیر از مردم قافله و

بتاراج رفتن تمام مال و عرض و ناموس قافله گردیده خصوصا جمعی

که از سفر بیت الله زن و مرد در کمال عسرت حال بر میگردند و کماشتهای

حکام نزدیک بندر سورت تا دار الخلافه دو روز سه روز نگاهداشته

بزجر و خواری رخت بدن آنها را گشته میگیرند مسود اوراق مکرر مشاهده

کرده که بر سر راهداری مردم عجزه را که از طواف کعبة الله برگشته عازم

بادشاه رعیت پرور عالم نواز رعایت چنین گذاشت مبلغهای زیاده از
اندازه قیاس که آزمات الوف و کرور ها تجاوز نموده بود نمود اما نفس الامر
آنکه سوای محصول پاندری که مدار اخذان بیشتر از اضاف کران بلاد اعظم
پای تخت و حاکم نشین بود از میان برخاست و چند بابت جز دیگر بر عایا
معاف کردید باقی بیشتر ابواب مثل راهداری و میر بحری و فروعی تعلقه
فوجداران و جاگیرداران بدو سبب معاف نکردید هرچند از طرف
بادشاه مرفوع القلم گشت لیکن حکام بدانجام بدستور سابق صریح
علانیه تا زمان حال میگرفتند اول سبب عمده آنکه عالمگیر بادشاه بعد
ظهور چنین نافرمانی که مکرر رعایا از تعدی فوجداران و حاکمان غافل از
بازپرس روز جزا و از خدا بیخبر جوق جوق بحضور آمده فریاد و واویلا
مینمودند سوای حکم تحقیقات در تعین احکام تاکید تهدید آمیز بای
سیاست از راه مطابعت شرع شریف بمیان نمی آمد که باعث عبرت
دیگران شود دیگر بعد ثبوت بعضی را بکمی منصب و عزل خدمت معتوب
میساختند و بعد چند روز باز بوسیله مربیان بحال مینمودند دوم سبب
عدم اجرای حکم و اطاعت نمودن جاگیرداران عمده آن بود که بعضی ابواب

هراس او گردید و توقف دران مکان که سابق هم درهمان قطعه زمین
از لشکر دارالشکوه شکست یافته بود و وسواس نحوست آنسر
زمین در دل داشت مصلحت ندانسته اواخر جمادی الاول خودسلا
به تبینه رسانید و از جمله کارهای بیوقت که در خلال این احوال به
اختلال بخاطر او رسید بفکر کدخدائی زین الدین پسر کلان افتاده
دختر ذوالفقارخان مار بورا که بحسب اتفاق درانجا بود بخوشی و
ناخوشی بعقد او درآورد و از صدمه امد آمد فوج بادشاهی درانجا
نیز پاینده نگردید و خودسلا بمونگیر که یکطرف معموره آن کوه و طرف
دیگر آب واقع ست و در ایام فرمان روای افغانان مابین دریا کوه
حصار مستحکم بطول یک کروه و ربع جریب کشیده اند و خندق زیر
دیوار بآب رسانده اند رسانیده باستحکام برج و باره و بستن
مورچال پرداخت و توپهای نواره را طلبیده جابجا نصب نموده
راجه بهروز نام را که از زمینداران مشهور آنسر زمین بود و با محمد
شجاع بتقاضای وقت دم موافقت میزد طرف راه دشوارگذار
کوه را باد مقرر نمود و بهمه جا مردم رزم آزما با مصالح جنگ گماشت

اوطان محروم خود بودند مابین راه بندر سورت و بندر باز گشته و زخمی

ساخته عریان نموده دران غارهای سر راه انداختند و بجسز

ذات پاک حق کسی بغور و فریاد ان مسافران مظلوم نرسید اگرچه

داستان واقعات قتال و جدالی که میان محمد شجاع و معظم خان

گذشته و شرح آن حد و پایان ندارد اگر خواهد عشر عشیر آنرا مفصل

بنگارد باعث ملال مطالعه کنندگان و سامعانست اما بالجمله شمه

از جمله حوادثات لیل و نهار که بر شجاع برگشته روزگار گذشته و محاربات

که میان افواج بادشاهی و آن بدفرجام از ابتدای اوایل جمادی الاول

لغایت آخر رمضان که مراد از یکسال و پنجاه باشد رو داده بتحریر

می آرد بعده که محمد شجاع هزیمت یافته از اله آباد چنانچه بگذارش

آمده بنارس رسید در بهادرپور دو نیم کروهی بنارس رحل اقامت

انداخته حصاری اطراف لشکر خود کشیده بخیال محال اندیشه مورچ

چال بسته هفت توپ از قلعه چنار که در تصرف او بود طلبیده در

مورچال نصب نمود و در گردآوری دیگر مصالح جنگ بود که خبر

رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان تزلزل افزای دل پر

گذار برای اشجاع مختار وار تعین نموده معظم خان بعد از تسخیر مونگیر که
که محمد حسین نام را در انجا قلعه دار ساخته متوجه تعاقب شجاع گردید
همین که فوج هراول نزدیک منصوبان شجاع رسید قبل از انکه معظم
خان بفکر و تدبیر جنگل بری پردازد یا بپیغام رام ساختن زمینداران مذکور
بمیان آرد خواجه کلان افغان بپیام رجوع اوردن نموده خلعت و قول
عطای منصب بادشاهی طلبیده ببهانه بندوبست راه از اسفندیار
جدا گشته جلوریز باظهار اطاعت بخدمت بادشاهزاده و معظم خان
رسید و اسفندیار معموری ناچار فرار اختیار نموده خود را بشجاع
رسانید و خواجه کلان هادی فوج بادشاهی گشته خود دست افواج ظفر
امواج را بلا تردد تیغ و تیر بر سر شجاع برگشته اختر آورد شجاع از ملاحظه
آن ناموافقت ایام در نکاهانی توقف ورزیدن مصلحت ندانسته
راه فرار طرف اکبرنگر اختیار نموده بدانجا رسیده به بندوبست استحکام
اطراف آن پرداختن فایده برای تقویت دل خود و سپاه ندانسته خودرا
از آب گنگ گذشته خود را بخصوص اباد و هر جا مناسب داند و اتفاق
افتد رسانده بگرد اوری توپخانه و سپاه و دیگر اسباب جنگ بپردازد و درین

همین که معظم خان نزدیک بآنحدود رسید و در محاصره نمودن آن معموره

و کوه تضییع اوقات دانسته از راه حسن تدبیر با راجه فیروز بنامه و پیغام

مودت التیام و امید رعایت و عنایت بادشاهی او را رام و رفیق

ساخته چنان تردد نمود که براهنمای زمیندار کوه را دست چپ

داده از راه جنگل در آمده خواستند بجد دنیته و تبریک سر بر سر شجاع

رسیده از همه طرف بداخل کهی واذوقه بر وتنک سازند محمد شجاع

نظر بر عاقبت بینی از انجا نیز فرار نموده خود را به رنکامتی که از انجا تا

اکبرنکر ~~سازند~~ مسافت پانزده کروه دست رسانید چون امکان نیز

یکطرف کوه و جانب دیگر دریا بدستور مونکیر داشت باستظهار استحکام

آن لنگر اقامت در انجا انداخته بکردآوری مصالح جنگ پرداخت

و جابجا بر مورچال مردم کار طلب مقرر ساخته خواجه کلان نام افغان را

که زمیندار و واقف کار آنسرزمین بود و بدستور راجه فیروز دم موافقت

باش برگشته رو زمیزد مدار علیه تردد و بندوبست مورچال قرار داده

اسفندیار معموری را که از نوکران جلادت پیشه معتمد شجاع بود برفاقت

او مقرر کرده برای سد راه کردیدن فوج بادشاهی در جنگلهای دشوار

خبر فرار راجپوتان نیز بدو رسید لهذا برای تحقیق خبر و تخفیف باد به بنگاه
خود که دو سه کروهی پایل طرف اکبرنگر بود برگشته آمد دران فرصت الله
وردیخان که از خبر آشوب راجپوتان خبر نداشت و از ملاحظه بد مددی ایام
شجاع و مدد اقبال عالمگیر بادشاه اراده رسیدن بخدمت بلو شاهزاده
داشت خود را باکبرنگر رسانده برفاقت جمعی دیگر که با او عهد موافقت و
رفاقت بسته بودند در حویلی خود آمده بفکر برآمدن بندوبست در و بام پرداخت
که اگر تا برون آمدن از شهر اگر مردم شجاع خبر یافته بممانعت پردازند
عهده آنها برآمده بهیئت مجموعی رو بلشکر بادشاهی آرد شجاع برای
اراده او اطلاع یافته بشهر اختلال فرار راجها و برگشتن معظم خان بقصد
تعاقب آنها و رجوع آوردن بعضی امرا طرف شجاع متوجه اکبرنگر گردیده
میرزا بیگ نام را با جمعی برای فهمانیدن و مستمال ساختن الله وردیخان
و در الا بهر وجه بممانعت و مقید گردانیدن او کوشیدن تعین نمود و از عقب
آن سراج الدین جابری را فرستاد که بهر افسانه و افسون اظهار اختلال
فوج بادشاهی او را بدام آورده بکفالت عهد و پیمان امان نزد شجاع
بیارد فرستاده بعد بلند گردیدن صدای زد و خورد با نواع افسون و اظهار

مابین جمعی از راجپوتان بانام ونشان مثل راو بهاو سنگه هاره وکنور رام سنگه پسر جی سنگه و امر سنگه چندراوت وکرد هر داس کور و چنتر بهوج جوان وغیره از محض شهرت غلط دارا شکوه در جنگ اجمیر که در السنه عوام انتشار یافته بود ان طایفه کوته اندیش بدکیش چند روز در رفاقت بادشاهزاده وقت سواری و فرود آمدن بعذرهای عذرآمیز نفرت و دوری گزیده روزی قابو یافته خیمه و اسباب زیادی را انداخته آتش زده راه فرار اختیار نمودند بادشاهزاده خواست حکم تعاقب آنها نماید معظم خان از راه تجربه کاری مصلحت ندانسته ماندن و رفتن آنجماعه را یکسان تصور نموده بدلاسای باقی لشکر پرداخت بعده که شجاع از اکبرنگر بقصد گذشتن از آب گذر او کاچی که از رنگاماتی بمسافت دوازده کروه واقع است برمی آمد سراج الدین جابری دیوان خود را معه ابوالحسن که از همراهان کار طلب او بود برای بعضی امور ضروری در اکبرنگر گذاشت و الهوردیخانرا معه سیف الله خان پسر او که از طرف آنها وسواس مفارقت اختیار نمودن داشت باخود گرفته بر سر معبر رسیده کشتیها را تقسیم نموده خواست بگذرد بسبب شدت باد و تلاطم دریا آن شب عبور نمودن میسر نشاید در نیمی

عبور سد دریافت بعد تردد و کوشش زیاد چند کشتی مهیا ساخته مردم کاری

بسرداری فتح جنگ خان و رشید خان انصاری و لودی خان و راجه

سبحان سنگه وغیره سوار کرده بران پشته دریا که مورچال خصم قایم گشته

بود تعین نمود و در انجا عجب قتال و جدال بمیان آمده و محاربه که دران کل

زمین رو داده بتحریر تفصیل آن نمی دارد حاصل سخن بعد زد و خورد بسیار که

از هر دو طرف جمعی کشته و زخمی گردیدند و خون ریزی زیاد رو داد آن

جزیره از تصرف مردم شجاع بر آمده و بهادران فوج بادشاهی در انجا

مورچال قایم نمودند و مردم شجاع از مورچال بند انداختن گوله توپ

و تفنگ جرات زیاد نمودند و سرداران مورچال ظفر اقبال سخت جانی

بکار برده تردد مردانه در مقابل اینها نموده نگذاشتند بعده مردم شجاع

خواستند که بر کنار دریا و مکان گوله رس مورچال قایم نمایند تاج خان

نیازی با جمعی از اغریان جلادت پیشه بر سر آنها تاخت آورده چندی از

مردم بادشاهی بکار آمدند و بسیاری از انطرف غرق بحر فنا گردیدند و جمع کثیر

از هر دو طرف زخمی گشتند اما نگذاشتند مورچال کنار آب قایم نمایند و بمواره

نواره جنگی در مقابل افواج ظفر امواج تردد مینمودند گاه و گاهی کشتیها

اخبار و رفع آمیز قول امان داده مستمال ساخته باخود گرفته نزد شجاع روانه
شدند و مابین راه غافل بر سر پدر و پسر و همراهان ریخته یراق همه گرفته
به بیحرمتی تمام دستهای آنها بسته همین که پیش شجاع حاضر ساختند
حکم کشتن هر دو نمود و خانهای آنها را بضبط در آورد دو سه روز دیگر
در اکبر نگر توقف ورزیده بعده از گذر اب دوکاچی عبور نموده و تمام
نوازه و کشتیهای جنگی را که مدار تردد رسم غله و مصالح جنگ از جهت
از اطراف معبرها فراهم آورده بقید خود در آورده و در فرصت رسیدن لشکر
بادشاهی بسیاری از مصالح توپخانه نوازه فرود آورده پشته قابل مورچال
در سواد باقرپور بهم رسانده مورچال بسته توپها بران چیده و مردم کاری
کارزار دیده جابجا گذاشته مستعد و آماده ممانعت فرود آمدن لشکر دریا
موج بادشاهی گردید بعد رسیدن بادشاهزاده باکبر نگر و گذاشتن
مراد بیگ با جمعی برای محافظت شهر معظم خان که بر گذر دوکاچی
رسید از آنکه نوازه در تصرف مردم شجاع بود پشته دریا را نیز بدست
مورچال و دمدمه بران بسته برای انداختن توپ بر لشکر ظفر اثر ملجا
خود ساخته بودند معظم خان بعد رسیدن بران گذر که راه تردد

بطریق شب خون برسر مورچال لشکر شجاع تعین نموده وآنها به نیروی مردی وپا

نوردی نموده از انطرف آب رسیده غافل برسر مورچال ریخته دست بقتل و

غارت کشاده بجستی وچالاکی تمام شش توپ برداشته بکشتی درآورده و دو

توپ کلانرا از زدن میخ در کشی ناباطل ساختند وبلا آفت مراجعت

نمودند باز بار دیگر بخاطر معظم خان رسید که شبخون ودست برد بهتر از

دفعه اول برسر خصم بکار باید برد وهفتاد وپنج کشتی پر از مردم کاری وجانباز

با سرداران نامی مثل اهتمام خان وشه باز خان ورستم بیک وزیر دست خان

برادر فتح جنگ خان ورسولخان وغیره ده دوازده امیر کارزار دیده که همه

یکی رستم وبهمن وقت بود آخر شب نوزدهم شعبان المعظم ازانطرف

آب تعین وروانه ساخت که صبح ناشده برسر مورچال خصم برسند

از انکه سرداران شجاع از صدمه شبخون اول شب وروز لوازم هشیاری

وجاسوسی بکار می بردند وازین اراده معظم خان خبری بگوش آنها رسیده

بود سید عالم با چند فیل مست جنگی وجمعی از مبارزپیشگان با نام وننگ

عقب پشته وآبکند مستعد جان بازی کمین نموده شب بپایان رسانده

بوده ومردم مورچال را نیز خبردار ساخته اشاره نموده بودند که بعد

جنگی بسمت اکبرنگر رفته برسر محمد مراد بیک منصوب کرده بادشاهزاده شوخی

زیاد از زدن توپ و تفنگ مینمودند و معظم خان هرچند سعی مینمود عبور

نمودن از آب میسر نمی آید و از شنیدن تردد فراهم آوردن کشتی که معظم

خان مینماید و علی قلیخان را مع جمعی از مبارزان کارزار دیده محاذی یکطرف

فوج شجاع گذاشته و ذو الفقار خان و اسلام خان و فدائیخان با بعضی

دلاوران روبروی خود شجاع قرار داده در قابوی عبور سعی فراوان بکار

می برد شجاع نیز برای مزید احتیاط اسفندیار معموری و نور الحسن را

با جمعی آنطرف آب بطریق نگهبان که شب و روز خبردار و کوشش براوانه

بودند گماشته هر روز نایره گوله توپ و تفنگ درمیان بود یکماه

برین و تیره گذشت درین ماین شجاع مردم زیاد از خدمه محل و اسباب

تجمل را همراه زین الدین پسر خود بملجا تانده که کنار آب از معموره های

پر از ذخیره سالهاست از عاقبت اندیشی روانه ساخت و معظم

خان درین فرصت بحسن سعی و تدبیر صد کشتی فراهم آورد اما هرچند

کوشش مینمود از صدمات بارش گوله توپ و تفنگ روبرو و اطراف

دریا عبور از آب میسر نمی آمد تا شبی ده کشتی پر از مردم سرباز کارطلب

کوچه بیگ او را از هم دریدو اهتمام خان نیز بعد تردد نمایان با جمعی از همراهان

شرط جان نثاری بتقدیم رسانید و رستم خان و رسول خان کارزار

رستمانه نموده با بسیاری از رفقای خود بکار آمدند و زبردست

خان تردد بیها درانه نموده سه زخم گوله و تیر برداشت و چند مردم کشتی

عقب که کشتیهای پیش را در گرداب بحر بلا دیدند بکومک رسیده جلوه

کشتی گردانده رو بفرار آوردند و مردم دو سه کشتی که بعد کشته و زخمی شدن

چند نفر مغلوب هراس گردیده بودند دستگیر مردم کشتی خصم گردیدند

القصه اگرچه از مردم بادشاهی چه در خشکی و چه در جنگ نواره تردد ات

مردانه بظهور آمد اما چشم زخم عظیم بمردم فوج بادشاهزاده رسید

و از جمله مردم شش کشتی یکی نجات نیافت که کشته و زخمی با دستگیر

نگردیده باشد و بسیاری را کبان کشتی را آب هلاک از گذشت و زورق

رق حیات بیشتری بگرداب اجل فرو رفت بعد این حادثه چون موسم

برشکال رسید گرد غبار بیکار شب و روز از قطرات مطرات رحمت

الهی نشست و نشو پذیرفت و نایره قتال بلا و کل و طغیان ناپهایی

قلب و تلاطم دریا مبدل گردید

رسیدن مردم بادشاهی بمقابله پرداخته مورچال را خالی نموده آنها را
بطریق فرار طرف سید عالم گشتند قریب بصبح ابتدا کشتی پر از مردم جنگ
آهنگ که اهتمام خان بطریق هراول سردار هفت هشت کشتی بود بکنار
دریا رسیده برسر مورچال ریختند متصل سه کشتی دیگر رسیدند و باظهار تهور
و ملاحظه خبرداری کشتی انتظار دیگر کشتیها نکشیده برسر مورچال ریختند
مردم مورچال گریزان شدند و بیشتر تعدیان جانباز نشانهای اهتمام خان
بران مورچال نصب نموده بتعاقب گریختها پرداختند درینحالت سید
عالم با فیلان فوج ربا برسر مردم اهتمام خان رسیده دار و گیر خورد غریب
بمیان آمد و فوج دیگر شجاع که بر نواره جنگی با مصالح توپخانه هم براه
چنان تشکار و مستعد کارزار بودند بمقابل دیگر کشتیها رسیده بمدافعه فرود
آمدن آنها پرداختند و نایره قتال میان دلاوران کشتیهای هر دو طرف
درگرفت و از طرفین بزدن گوله توپ و تفنگ و انداختن بان کمر همت
بستند و نشه بازخانزاد که از دلاوران نامی گفته می شد و از روی جلادت
خود را بمدد اهتمام خان رسانده بود مقابل با فیل مست اتفاق افتاد
ولی محابا بجنس آن بلای سیاه در آمده نتوانست برآمد و آن عفریت

مي آيد نصيحت پدر اثري نمود بادشاهزاده رم خورده خاطر مي بود و تلخي
نصايح علاوه ملال استقلال و اختيار معظم خان ميکرديد و حاسدان
در بهم انداز از آتش زنه کلمات فساد انگيز روز بروز بر کدورت خاطر
بادشاهزاده مي افزودند تا آخر کار نغمه تار افسون مخالف و بيدمان
عرب و عجم منافق موافق آمد و قصد کرديدن بسوي خود پيش نهاد دل
خويش ساخته اواخر ماه رمضان شروع سال دوم از جلوس وقت
شب باتفاق امير قلي داروغه توپخانه خود که ماده شعله افروزي و بيدانگي
اين فساد همان بود قاسم علي مير تورک و چهار پنج خواجه سرا و چند
خدمتکار محرم کار و بعضي بيدمان همراز خانه برانداز بر کشتي نشسته از نقرف
آب کنگ خود را رسانيده و شجاع خبر يافته بلند اختر پسر خود را
همراه جان بيک نام نوکر عمده خود باستقلال تمام باستقبال فرستاده اين معني
را از فضل الهي و عطيه غيبي دانسته در احترام و اکرام بادشاهزاده کوشيد
و چند کشتي معه مردم معتمد جنگي براي آوردن اسباب بادشاهزاده تعين
نمود و در نيمه افشاي راز سربسته بمرتبه در لشکر و خيمه بخيمه انتشار يافت
که معظم خان خبر يافته مردم براي منع بردن اسباب تعين نموده مانع آمد

چون شجاع ازراه زمانه سازی وبکار بردن
انواع تدبیر میخواست بادشاهزاده را طرف خود کشد واکثر اوقات
بارسال رسل وتحف که دام رام ساختن جوانان ناتجربه کار وکمند
صید دلهای سموم زده بهانه طلب روزکار ست دل بادشاهزاده محمد
سلطان رابدست آورده بود رفته رفته سررشته تدبیر تذویر آمیز
را بجای رساند که تقبول صید خود وبیغامهای آدم فریب دیکر لغزشی
درعقل وثبات عقیدت بادشاهزاده راه یافت ودران ایام بسبب
همدمان تمام که اوقات شان تمام صرف غمازی ودرهم اندازی بود
وجوانانرا از صحبت پیران تجربه کار نفرت وبهمالان بی کمال
که ماه زوال مال وجان وایمانند آمیزش والفت تمام می باشد و
ازین غافل که کفته اند — صحبت نیکوان زدست مده که چو سر
بشتوی رصحبت به با دو عاقل هوا نیامیزد بیک هوا از دو عقل
بگریزد — از آنکه بادشاه تجربه کار اختیار زمام تمام لشکر یا اتالیقی
بادشاهزاده ازراه عاقبت بینی معظم خان سپرده بود ومعظم خان
کاه کاه دربعضی امور که بتقاضای ایام شباب از بادشاهزاده بظهور

بفاصله که از اکبرنگر بهم رسانده باتفاق امرای دیگر در انجا بسر برد و شجاع

درین ایام قابو تردد یافته باستظهار توپخانه نواره چنانچه مجملی از تفصیل ان

بزبان خامه جاری خواهد گردید اکبرنگر را از تصرف مردم بادشاهی بر

آورده اکثر وقت برسر فوج معظم خان می آورد تفصیل این اجمال انکه

شجاع بعد از رسیدن برشکال و پیوستن بادشاهزاده محمد سلطان

بدو که باعث کمال تقویت او گردید خواست در تانده که از معموره های مشهوره

صوبه بنگالاست چندی روز طرح اقامت انداخته بگرد آوری لشکر و فراهم

آوردن مصالح جنگ نواره پردازد درین ضمن خبر شنید که رحمن یار که از

خانه زادان با نام و نشان بادشاهی گفته می شد و شجاع او را مخاطب

برشید خان ساخته بندوبست جهانگیرنگر پای تخت صوبه بنگالا بدو

سپرده بود از مشاهده مساعدت طالع عالمگیر آفتاب شجاع و بر

گشتگی ستاره دولت شجاع اراده پیوستن بمعظم خان مرکوز خاطر

نموده با منور خان پسر معصوم خان زمیندار عمده الضلع که اکثر مرزبانان

ان نواح طایع صلاح و امر و نهی او بودند عهد موافقت و رفاقت

بسته اشاره بفراهم آوردن نواره نموده جویای قابوی وقت از

چون ازین سوانح فتنه انگیز کمال اختلال در لشکر ظفر اقبال بادشاهی راه
یافت واکثر بندهای بادشاهی ودل دست وپا باخته سراسیمه تأمل کار گردید
اگرچه معظم خان نیز ازین مزید ماده در خبرداری امور جلال وتسلی امرای موافق
ومخالف ودلداری سپاه وهمه همراهان زیاد از زیاد کوشیده عدم می
آورد وبعطای خلعت وجواهر ووعده ووعید سراپا رجا وبیم دل
همراهان از دست آورده در تدارک این قضیه ناملایم می پرداخت درین
اوان خبر رسید که داود خان صوبه دار پتنه بموجب حکم حضور برای
کومک غره رمضان مع فوج شایسته از پتنه روانه شده که از انطرف
آب گنگ خود را برساند و دلیر خان نیز از حضور مامور مرخص گردیده برفاقت
داود خان میرسد اما چون از فرو گرفتن آب برشکال که تمام روی زمین
اطراف اکبرنگر زیر آب ناپدید گردید واز تلاطم امواج بدون نواره تردد
متعذر گردیده بود وشکستن دل عمدهای فوج وسپاه بسبب پیوستن
بادشاهزاده شجاع علاوه آن گشت سوای این تدبیر بخاطر معظم
خان نرسید که ذوالفقار خان واسلام خان وفدائی خان وراجه اندر
من را در اکبرنگر گذاشته خود تا انقضای شدت برشکال زمین مرتفع

قضا فان دریا نورد باستظهار نواره که فوج طرف خشکی نیز از طرف دیگر خود
را بمدد میرساند بر اکبر نگر تاخت می آورد و بامردم بادشاهی که از تردد
روی دریا خصوص از عدم مصالح نواره عاری بودند امیرش نموده بسیار
بسیاری را کشته و زخمی ساخته باز خود را بنواره و مورچال خویش میرساندند
و درین تاخت عرض و مال و عیال اکثر مردم شجاعی که درانجا بودند و از
طرف فوج معظم خان اصلا ابدا انها ضرر جانی و مالی نرسیده بود در معرض
تلف می آمدند بعده شجاع سراج الدین دیوان خود را با بادشاهزاده
محمد سلطان بجهه کدخدا نمودن باصبیه خود در تانده معقد محل نگاهداشته
تاکید نمود که خود را بعد فرش و شادی طوی بدو رسانند و خود بقصد
تسخیر اکبر نگر باتفاق و مدد مصالح همراه شیخ عباس متوجه گردید و بعد
نزدیک رسیدن از طرف دریا و خشکی طرح جنگ با منصوبان معظم خان
انداخت چون راجه اندرمن اندرون شهر در عمارت شجاع فرود آمده بود
و ذو الفقار خان که اکثر دران ایام مریض می بود با دیگر کومکیان در دامن
کوه مابین شهر نو و کهنه استقامت داشت اندرمن پیش ازانکه مدد از طرف
ذو الفقار خان و همراهان او رسد بامید کومک بروقت رسیدن بمقابله

استماع اینخبر تردد خاطر شجاع افزود و زین الدین پسر کلان را با جمیع عالم خسرو نوکر عمده بشهرت بعضی امور فروری روانه جهانگیرنگر ساخته تاکید نمود که تا دست یابند برشید خان زبان بافشای راز بر بسته آشنا نسازند و آنها بجهانگیرنگر رسیده اول نواره را بحسن تدبیر از تصرف زمیندار بر آورده بعده رشید خان را بانواع حیل نزد خود طلبیده وقت بر آمدن از دیوان اشاره نمودند که غافل بر سر آن اجل رسیده ریخته کار او را باتمام رسانند بعد از فراغ آن چون از شدت ایام برشکال تمام روی زمین اطراف اکبرنگر را آب فرو گرفته بود و در عین شهر کشتیها تردد مینمودند از یکطرف شجاع خود راه رسد غله بند نمود و از طرف دیگر هر چند تمام زمیندار منجوه تردد بنجاره و نواره را مسدود ساخت لهذا کار بر لشکر بادشاهی تنگ گردید و آدم و چارپا بسیار تلف شدند در ینضمن شیخ عباس را که داروغه نواره و نیز بخشی از طرف شجاع بود با چهار صد سوار و نواره جنگی بطریق هراول برای تسخیر اکبرنگر تعین نمود و شیخ عباس همت گروپی اکبرنگر زمین مرتفع بدست آورده آنجا لنگر اقامت انداخته از انجا گاه گاه ناگاه بدستور

گردید بعد که موسم باران رو تخفیف آورد و بادشاهزاده بعد از فراغ کدخدائی

از مانده آمده با شجاع ملحق گردید شجاع با هشت نه هزار سوار و چهارده پانزده

هزار پیاده براه خشکی و استظهار دو صد کشتی جنگی بقصد پیکار و مقابله معظم

خان از اکبرنگر برآمد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان

نیز بعد از استماع خبر برآمدن شجاع متوجه مقابله خصم گردید چون نزدیک ناله قلب

عمیق که سر راه حایل بود رسیدند به بندوبست فوج پرداخت سه چهار سردار

فوج را با آغر خان و پسر محمد حیغره جمعی اغریه یکتاز که بخدمت قراولی مامور بودند

از آب به تردد تمام گذرانده از آنکه شجاع نمی خواست از نواره جدا شود مسافت

بر دیست و چهار کروه خشکی را گذاشته در مدت یک نیم ماه براه دریا طی مسافت

بعیده نموده از طرف ناله محاذی فوج بادشاهی رسیده نزول نمود و تا

هشت نه روز جنگ بردن گوله توپ و اندختن بان در میان بود و در

مابین این هفته در میان آغر خان و قراولان شجاع نبرد نمایان مردانه

روداد با وجود قلت همراهان آغریه که بیشتر از فوج بادشاهی درگذرانیدن

بنه و اسباب در مانده بودند و بقراولان شجاع کومک پی هم میرسید

تردد نمایان از شیر نبردان آغریه بعرصه ظهور آمد چون شجاع اراده عبور

ودافع شجاع پرداخت هرچند که ازو تردد واقعی بظهور آمد اما از غلبه فوج

اعدا که از اطراف زور آوردند و از کومکیان بسبب غبار نزاع نفاق

و معارضه بدلی ذوالفقار خان مدد نرسید ناچار اندرمن استقامت

نتوانست ورزید خود را بذوالفقار خان رساند و شجاع بخاطر جمعی

تمام شهر را بتصرف آورده به بندوبست آنجا پرداخت و ذوالفقار

خان و اسلام خان و فدائیخان و راجه اندرمن اواخر شب کوچ کرده متوجه

لشکر معظم خان گردیده با دل یاس پر از وسواس بدان سپه دار پیوستند

درین باب عجب فتور بر لشکر ظفر انجام در انتقام روداد جمع از اهل نفاق

باهم اتفاق نموده خود را بشجاع رسانند و بسیاری از ساکنان اکبر

نگر بوسیله خبر گرفتن و عیال رو بشهر آورده بر نگردیدند و بعضی نوکران

و متصدیان بادشاهزاده محمد سلطان که ضرورتاً بهمراه معظم خان بودند

فرصت یافته فیلان و اسپان و بعضی اسباب کارخانجات همراه

گرفته وقت شب برآمده بطریق ایلغار باکبرنگر رسیدند و بسیاری

از کارخانجات بادشاهزاده با اسباب تجار و مالیت مردم بازار بتاراج

و غارت رفت و عظیم در لشکر روداد و شجاع را تقویت تازه حاصل

آغرخان با جمعي ديگر بكار آمدند وجمع كثير زخم سرخ روي برداشتند

واز ناموران شجاع قدرانداز خان وسربست افغان با جمعي ديگر

كشته وزخمي گرديدند اگرچه بسبب كشته شدن سردار وتفرقه شدن

فوج بادشاهي لشكر بادشاهزاده از يك شعبه اب گذشت وفوج

همراه يكه تاز خان آمده به ذوالفقار خان ملحق گرديد امّا ذوالفقار خان

خان داد مردي ودلاوري داده بحمله‌هاي مردرباي بيابي وزدن

توپ وتفنگ بمرتبه نايره قتال وجدال برافروخت وباعانت

آغرخان وديگر بهادران چنان بازوي شجاعت ومردانگي را

دفع حمله خصم كشاد كه سد راه آن سيلاب بلا گرديد وچندكشتي

كه از جمله نواره انطرف بهمرگاهي شجاع دران ناله داخل شده

بود باوجود عدم فرصت دران دار وگير بمدد تدبير ورايي صايب

سوخت وهراول شجاع از آب نتوانست گذشت وبرگشته

به بنگاه خود رفت معظم خان بر بهمين مقدمه اطلاع يافته صلاح كار دران

دانست كه ذوالفقار خانرا با جمعي كه زخمي بودند بر سر بنگاه گذاشته

بترتيب فوج پرداخته بقصد تعاقب هراول شجاع خواست كه

ازاب داشت وازصدمات افواج بادشاهی جرات نمی نمود برانهمای

فراوان خورست از معبر دیگر بتفاوت چهار پنج کروه بکدزد بادشاهزاده

محمد سلطان راهراول کرده چهار فیل مست با توپخانه پیش روداده روانه

ساخت همین که بادشاهزاده نزدیک معبر یکه تازخان از سابق

مورچال سر راه آن معبر داشت رسید معظم خان اطلاع یافته ذوالفقار

خان را با فوج اغریه وجمعی از روزبهانیها بکومک یکه تازخان فرستاد بعد

رسیدن مقابل فوج بادشاهزاده بتجویز خان مذکور آغرخان و پیر محمد با

جمعی از آغریه و رسول بیک روزبهانی و پانصد سوار برق انداز و

پانصد پیاده بندوقچی بمدد یکه تازخان پرداخته برق کردار از آب

گذشته سر راه فوج هراول گرفتند و غریب زد و خورد بمیان آمده قتال

عظیم روداد و آغریه تردد نمایان وسعی لی پایان نمودند و یکه تازخان

با جمعی یکه تازی بهادرانه بروی کار آورد اما از انکه فوج غنیم سه برابر

فوج اینطرف بود و بهادران در جان نثار نمودن و در طریقه سر

بازان عقیدت کیش قدم کشتن کوتاهی نمودند یکه تازخان بادو برادر

و محمد صادق ازدو که از دلاوران مشهور بودند با چندی از همراهان

باستعجال تمام سوار شده بسر بری مقابل معظم خان بادبدبه شوکت
تمام رسیده و بگوله توپ و تفنگ و زنبورک و بان نایره قتال به
اشتغال پذیرفت معظم خان هر چند خواست بهیئت مجموعی بر فوج
شجاع یورش نماید از سخن نشنوی امرای همراه وکوتاهی ورزیدن
و جرأت نمودن آنها نتوانست بلکه بسبب خودسری و عدم اطاعت
بعضی فوج بحال نماند و فوج میسره و میمنه بمرتبه برهم خورد که قول از چند
اول تفریق نشده و هیچ امیری سوای اسلام خان نزدیک معظم
خان نمانده بود لهذا کار باستعمال تیغ و سنان نیفتاده روز باخر
رسیده چون خسرو زرنک باخته خاور رو بمنزلگاه مغرب آورده هر دو
فوج دست از محاربه کشیده رو به بنگاه خود آوردند و معظم خان
مراجعت بخیمه خود نموده از ناله بار عبور نموده بجای خود آمده بتدادی
زخمهای سپاه باظهار تحسین و آفرین و عنایات نقد و خلعت
پرداخت در بعضی خبر نزدیک رسیدن داود خان چنانچه بگذارش
آمده رسیده و در همین ایام خبر عنقریب پیوستن دلیر خان که از
بهادران و دلاوران مشهور العهد بود و او را از حضور بکومک معظم

باستعجال تمام از همان معبر عبور نماید از بسیاری لاو کل توقف

واقع شده در یخالت اسفندیار معمور را که چنداول بادشاهزاده

بود با هراول فوج معظم خان و بساره خان داروغه توپخانه مقابله

افتاد بای زد و خورد در میان آمد و جمعی از قراولان اغرسیه با

مردم چنداول در او یختند و صدای دار و گیر بلند گردید و گروهی

از افغانان و برخی دیگر از دلاوران هراول بمدد آغرخان پیوستند

و جنگ عظیم در پیوست باوجود رسیدن کومک از جرنغار فوج

شجاع پای ثبات فوج خصم از جا رفت و اسفندیار و نور الحسن

و گردهر سنگه راتهور با جمعی استقامت ورزیده تردد مردانه

نمودند گردهر سنگه بزخمهای بیابی از پا در آمد و نور الحسن و اسفند

یار زخمهای کاری برداشتند چنانچه اسفندیار را با نیم جان

از میدان برداشته بردند و جمعی دیگر نیز از فوج شجاع کشته

و زخمی گردیدند شجاع از شنیدن شکست چنداول و کشته

و زخمی گردیدن مردم عمده خود ابو الحسن داروغه توپخانه را دسته

مقابل ذو الفقار خان و بنگاه معظم خان گذاشته مع باقی فوج

در لشکر خصم رو داد و متصل خبر کشته شدن جمال غوری مع جمعی از
مردم شجاع در مقابله داود خان زبان زد هر دو لشکر گردید و شجاع
مع همه اطباع همان شب در کمال اضطرار فرار اختیار نموده برای محافظت
تابنده که خدمه محل و ناموس او بجا بود روانه گردید و معظم خان بقصد
تعاقب کوچ نموده از آب گذشت و خواست غنیم را فرصت
نداده پاشنه کوب برو تازد اما از آنکه تا تمام لشکر از نالا قلب
عبور نماید آخر روز نماند و زیاده از یک نیم کروه آخر روز طی مسافت
اتفاق نیفتاده و چون مابین منزل غنیم و فوج بادشاهی دو نالهٔ دشوار
گذار دیگر واقع شده بود روز دیگر وقتی نزدیک ناله رسید که شجاع
بر سر ناله رسیده پاره لشکر و کارخانجات را گذرانده و از بسیاری
دلدل و آوازه رسیدن فوج معظم خان اطراف خود در مکان قلب
توپخانه چیده در کمال خبرداری برای گذشتن باقی لشکر و بهیر ایستاده
متردد خاطر بود معظم خان بسبب دلدل بسیاری گل و لای ناله
تیز جلوی کار نفرموده توپخانه خود مقابل خصم چیده همانجا نزول
فرموده تا آخر روز پیغام گوله توپ و بان میانجی هر دو لشکر بود شب

خان تعین فرموده بودند انتشار یافت لهذا معظم خان صلاح صوب

دید کار دران دانست که تا رسیدن هر دو سردار نامدار دست از

بازار کشیده بدفعیه پردازد و روز دیگر از کنار تاله کوچ کرده همه جا کنار

آب رود خانه گرفته بسمت مخصوص اباد روانه شد و شجاع

از طرف دادن و کوچ نمودن معظم خان گمان ضعف و مغلوب

کردیدن فوج بادشاهی برده او نیز از انمکان کوچ نموده از انطرف

تاله کوچ بکوچ متوجه مخصوص اباد گردید و خواست قبل از معظم خان

از گذر نشستن گروهی مخصوص آباد گذشته بمقابله پردازد از اتفاق

هر دو فوج متقابل بهم رسیدند و از طرفین توپ و تفنگ هنگامه جنگ

گرم نمودند و قراولان هر دو طرف از آب گذشته باهم آویزش

مینمودند تا انکه فوج شجاع باثر غلبه سپاه و کومک نوزدهم

ربیع الثانی میخواست از آب بگذرد و در نیمی بود طالع عالم

گیر بادشاه جاسوسان شجاع خبر نزدیک رسیدن داود خان

و شکست یافتن فوج او که برای سد راه داود خان بر گذر کوسی

که بابی راه او واقع ست تعین نموده بود اوردند و تزلزل تمام

مقاتله اتفاق افتاد در بعضی فوج مدد تعیین کرده معظم خان نیز با غرض
پیوست داد و خورد غریب بمیان آمد جمعی از آنطرف کشته و زخمی
گشته رو بفرار آوردند آغریه بتحریک غیرت بتعاقب پرداختند
انجماعه باز از تقویت رسیدن مدد برگشته بجنگ پیوستند اگرچه
این دفعه چند نفر فوج آغریه ذوالفقار خان کشته و زخمی گردیدند
اما باز مردم آنطرف فرار اختیار کردند و فوج بادشاهی بفتح و نصرت
مراجعت نمود و درین منزل وسط شب نور الحسن که عمده شجاعان
شجاع گفته می شد هنوز زخمهای او التیام نپذیرفته بود از
لشکر خود با معدودی چند برآمده بمعظم خان پیوست و آن سپه
سالار با وقار او را بعطای خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد
خورسند ساخت و بهمراهان نیز رعایتی که بایست نمود همچنان در
هر منزل جنگ بگریز نموده شجاع طی مسافت مینمود تا روزی که بکنار
ناله دشوار گذار دوکاجی رسید چون آنروز خبر تفرقه شدن فوج او
در لشکر معظم خان بسیار انتشار یافت فتح جنگ خان هراول تیز
جلوی نموده بی صلاح سردار خود را مع تمام فوج همراه بران ناله زد اسلام

هر دو لشکر بجای خود قرار گرفتند و درین منزل مخلص خان و عبد الله خان
وغیره پیشتر پنج امیر نامی مع خزانه و توپخانه که از حضور روانه شده بودند
رسیدند و باعث مزید تقویت لشکر فیروزی اثر گردید و شجاع
آخر شب از آنجا کوچ نمود و بادشاهزاده محمد سلطان را با جمعی جهت
اول قرار داد و صبح معظم خان بقصد تعاقب سوار شده تمام لشکر
و توپخانه و بهیر را از آن ناله پر از دلدل بتصدیع گذرانده از روز بتفاوت
چهار کروه بمنزل لشکر شجاع نزول نمود و از آنجا توپخانه را با فوج آغریه
و جمعی دیگر دو پهر شب روانه ساخت و خود صبح ناشده سوار گشته
بتعاقب پرداخت چون فوج آغریه از توپخانه پیش افتاده یکه تاز خان
قدم بقدم فوج جنداول رسیدند و میخواستند باظهار جلادت با جمعیت
قلیل طرح جنگ اندازند معظم خان از شنیدن پیش قدم گشتن آغر
خان جمعی از بهادران یکه تاز خان باز دیگر از فوج ذو الفقار خان بمدد
آغریه فرستاد و ولی هم پیغام منع تیز جلوی نمود اما چون بادشاهزاده
خبر جرات آغر خان بدان فوج کم شنیده جمعی از همراهان را بعد فرود
آمدن برای مقابله رخصت نموده بود وقت شب میان هر دو فوج

از آب بگذرد باقی فوج که از چهره حال اکثری اراده فرار و رجوع بقوع
بادشاهی هویدا بود چه گذرد و در صورتیکه اول فوج را بگذراند خود
با مردم معدود بماند مبادا گرفتار سر پنجه دلاوران فوج بادشاهی
گردد و همچنان از جدا نمودن بادشاهزاده محمد سلطان از
خویش که آثار ندامت و ملال از صفحه پیشانی و احوال او نیز مطالعه
مینمود خاطر جمعی نداشت بعذر براهنمای بعضی همراهان بعدم خندق
عریض عمیق گرد خود کنده مورچال بسته توپخانه بران چیده حصار
دستور برای خود قرار داد و تخت بادشاهزاده را از آب
گذرانده بتانده روانه نمود چون از فرستادن پیشتری از لشکر و
اسباب فارغ شد خود وقت شب از آب گذشت و معظم خان
شادیانه فتح فرار غنیم و تسخیر دوباره اکبرنگر کوفته و برای بندو
بست نواح و تعین حاکم و کوتوال اکبرنگر و تسلی ستم رسیدها
آنمکان دو سه مقام کنار معبر دوکاجی نموده خود را باکبرنگر رسانید
در بعضی خبر نزدیک رسیدن دلیرخان و داود خان آنطرف آب
وامیدپیوستن دران دو سه روز بفوج نصرت موج با تحف و هدایا

خان نیز از راه هم پاسی جلادت را کار فرموده با افواج برنغار جلو ریز
رسیده رفاقت پیش قدمان نمودند هر چند معظم خان بنعام منع ان جرات
مینمود فایده ونبیداد و افواج مخالف انطرف نالہ صف کشیده دست
جرات بران گوله توپ وتفنگ کشادند بهادرانی که تیز جلوی نموده
بودند از بسیاری گل ولا و رسیدن گوله مجال گذشتن نیافته عنان
کشیدند معظم خان و فدائیخان نیز چار ناچار خود را رسانده قرار
بران دادند که چون چنین جرات واقع شده مصلحت برگشتن نیست
بهر وجه از رسیدن گوله و بان نه اندیشیده دلیرانه از اب باید گذشت
و همت بر دستگیر ساختن شجاع باید گماشت اما از دیگر امرا
و سپاه شرط جلادت و جانفشانی بظهور نیاید لا علاج معظم خان
توپخانه اینطرف ناله مقابل غنیم چیده برق افکنی و اتش افروزی
پرداخت و از سه پهر روز تا دو پهر شب هنگامه زد و خورد گرم بود
بعده هر کدام بجای خود ارام گرفتند صبحی که ازانجا کوچ نموده شجاع
بکنار آب گنگ بقصد عبور ریال اکبر نگر رسیده از ملاحظه تعاقب فوج
ظفر موج بتجر تفکر افتاد و بخاطر آورد که اگر خود ابتدائی با جمعی همرهان

خان بیکس رسیده آمده بمعظم خان ملاقات نموده و فوج بادشاهی
را تقویت تازه بهم رسید از انکه دران سرزمین آب کنک سه
شعبه عبور سیوم که نالهٔ بسیار قلب باسم مهاوندی از کوهای
انضلع آمده بان شعبه سیوم داخل شده کردیده بود در بنولا
جاسوسان خبر آوردند که شجاع جا بجا انطرف معبرها تا باج خان
میرقلی داروغهٔ توپخانه بادشاهزاده و غیره مردم نامی کار طلب
را برای محافظت گذرها گذاشته و خود نیز مقابل یکی از معبر ناله
مهاوندی برای سر راه گرفتن فوج بادشاهی لنگر اقامت انداخته
بعد تردد بسیار که تفصیل آن طول دارد بدپیش رفتن و مور
چال بستن داود خان و دلیر خان که مکرر از مرد و سردار آغریه
نیز ترددات جانبازی بظهور آمد از آب گذشتند کلمهٔ چند از
گشت بادشاهزاده محمد سلطان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد
چون بادشاهزاده از کمراهی وسوسهٔ شیطانی که لازمهٔ ایام
جوانیست نزد شجاع رفته بود آخر کار از مشاهدهٔ مآل کار عموی
کار برگشته روزگار که اندیشه بد عاقبتی در خدمت پدر بزرگوار

مرسوله آنها رسیده و نیز مسموع گردیده که شجاع بعد عبور خود است
بر فوج داود خان و دلیرخان تاخت آرد آخر جرات نموده
بلکه نجات از صدمه مقابله و حمله مرد و سردار نامدار غنیمت داشته
متوجه تانده گردیده و اسلام خانرا برای نسق بندوبست اکبر
نگر معه فتح جنگ خان وزبردست خان و راجه سبحان سنگه وغیره
یازده دوازده امیر و ده هزار سوار نگاهداشته وسط ماه جمادی
الاول سنه دو از انجا کوچ نموده متوجه گذشتن از آب گنگ
گردید و حمید خان پسر داود خان با صد و شصت کشتی جنگ
و ذخیره بطریق مصالح کومکی آمده بلشکر معظم خان ملحق گردید
و بعد ملاقات رعایتی که بایست معظم خان بحال او نمود و
در نیفهمی ده لک روپیه خزانه که مخلص خان منجمله هفده لک روپیه
همراه خود ما بین راه بجائی محفوظ سپرده هفت لک روپیه عجالتا
نزد معظم خان رسانده بود نیز رسید و معظم خان در فرصت
چهار پنج روز بخاطر جمعی از دو شعبه آب گنگ گذشت و دلیر
خان و داود خان که از انطرف آب رسیده انتظار عبور معظم

رسیدن اکثر کشتیهای بادشاهزاده بعد از انعام ملا خان و باد مراد

بکنار ساحل مراد رسیده بود مگر یک کشتی که دران بعضی از خدمه

محل بودند و بسبب سنگینی بار عقب مانده بود و ملا خان آن کشتی

را از نزدیک رسیدن مردم شجاع سراسیمگی روداد و درین حالت

گوله توپ بران کشتی رسید غرق گردید و کشتی فرستاده اسلام

خان بعد رسیده و آدمهای آن غراب بسعی ملا خان از غرقاب سیلاب

فنا محفوظ ماندند مگر چند کس غریق بحر فنا گشتند و اسلام خان

باخبر از تمام بادشاهزاده را باخود گرفته نوشتجات نزد معظم

خان فرستاده روانه اکبرنگر گردید و معظم خان بعد از شنیدن چنین

مژده فرحت اثر گل گل شگفته و مسرور خاطر گشته خیمه و میوه و ما حضر

با بعضی ما یحتاج دیگر نزد بادشاهزاده روانه ساخت برای باقی

خدمت کاریها و محافظت بادشاهزاده از دست برد اعدا بصاحب

برادران اکبرنگر و اسلام خان بتاکید نوشت و بتاریخ چهارم آن روز

بادشاهزاده را از انطرف آب بلشکر ظفر اثر طلب داشت و خود

با جمعی در نواره نشسته بدیدن بادشاهزاده آمده یکشنبه بطریق

از جمله سر دفتر اهل عصیان گشته و بهیچ وجه امید نجات از آتش
دوزخ نداشتن علاوه بآل اندیشی گردیده از راه خطا نادم گشته
براه صواب مراجعت نموده لشکر جدا شدن از شجاع افتاده چون
حرم او که در تانده میماند خبر عارضه بدنی او رسیده بود برای
خبر گرفتن او از عمو رخصت حاصل نموده خود را بتانده رسانده
درین ماده با اهلیه خود و چند نفر همداستان شده خفیه نوشته
نزد اسلام خان ~~نوشته~~ که در اکبرنگر بود فرستاده برازاده
خود اطلاع داده بتاریخ معین او را بر معبر دو کاجی بمعاونت
طلب نمود و ششم جمادی الاخر آخر روز قبیله را با چند آتامی
فروری و یازده نفر محرم همراز و هفت هشت خواجه سرا
بشهرت شکار ما پیچ آخر روز از خانه سوار شده بکنار دریا
رسیده در چهار کشتی با همراهان دو دو سپه راکب گشته طرف
معبری که اسلام خان بموجب اشاره با جمعی از هواخواهان رسیده
انتظار میکشیدند روانه گردیده بتفاوت چهار پنج گهری مردم
شجاع خبر یافته بر نواره سوار گشته بتعاقب پرداختند با

بر سر گذرهای قلب تعین نموده لهذا دلیرخان را بدان فوج مقابله
و مقاتله غریب روداد با وجود آنها در پناه مورچال بسیار قلب
با استظهار نواره بودند دلیرخان بحملهای مردر با چنان کار بر اعدا
تنگ آورد که بیشتر آنها طعمه تیغ دستان افغانان جلادت نشان
گردیدند و جمعی کثیر زخمی و غرق بحر فنا گشتند و بسیاری اسیر شدند و
سراندازخان که خواهرزاده میرزابیگ سرفوج بود و یکه تازخان
زخمی دستگیر شدند و مرزابیگ دو سه زخم تفنگ و تیر برداشته
با هفت سوار سالم خان بدر توانست برد معظم خان از شنیدن
چنین فتح نمایان شکر این عطیه الهی بجا آورده بر دلیرخان
آفرین و تحسین زیاد نمود ثرد دوم آنکه بعد از نزدیک رسیدن شجاع
بجهانگیرنگر که شجاع از شنیدن حادثه که بر فوج او گذشته بلنداختر
پسر خود را با سید قلی و جمعی دیگر از دلاوران نامجو رزمجو برای
سد راه فوج ظفر موج تعین نموده بود و با همین بر دولتشکر اکثر از دور
جنگ گوله و بان رو میداد تا اینکه بناله قلب و شعبه دشوارگذار
که بعضی جا تا سینه پایاب بود و راهی که پایاب داشت جمعیها برای نشان

میزبان و مهمان مانده مراجعت بخیمه خود نمود و حقیقت را بحضور
مصحوب قاصدان سریع السیر نوشته ارسال داشته و بعد رسیدن حکم
فدائیخان را با ارادت خان که همراه بادشاهزاده از سابق بود در دو منزل
حضور نمود چنانچه باقی ماجرای آن بگذارش خواهد آمد اگرچه مکرر
بزبان خامه صدق بیان داده که داستان محاربات شجاع و معظم
خان که سرداری بدان حلاوت و فدویت کم بعرصهٔ ظهور آمده
سر و پایان ندارد و هرچه خواهد در اختصار آن کوشد قلم بعجز
آمده اعتراف بعدم انتهایی ذکر ترددات او مینماید اما بعد پیوستن
دلیرخان که از پردلان یکی بهادر در کارآگهی میشمردند بدان
سپه سالار دو جنگ و تردد غریب رو داده بطریق اجمال
می نگارد اول آنکه بعد از آنکه معظم خان بعد توقف یکماه بتقاضای
وقت و امور ضروری برشد آباد تمام از ازاله دشوار گذار عبور
نموده متوجه مالوه گردید خبر رسید که شجاع سرانداند خانزاد و یکه تاز
خانزاد با دو هزار سوار جرار و توپخانه آتش بار بسرداری
میرزا بیک که از شجاع نامور گفته میشد برای سد راه گردیدن

بود و پسر او فتح خان اسپ سواره بآب در آمدند از عقب آن

ها دیگر امرا قطار بر قطار مانند موج روی آب روان گشتند

بنصف آب نرسیده افواج مقابل کمر جهد بممانعت بسته چنان آتش

پیکار بر افروختند که روی دریا از دود فرو گرفته در نظر ما قیرگون ساخت

و سررشته احتیاط راه از دست دلاوران دریا نورد در رفت و بمثابه

تگرگ بلا باریدن گرفت که بسیاری هدف ناوک تقدیر گشته سر

بجیب بحر فنا فرو برده باز سر بالا نتوانستند نمود و روی آب از

آمیختن خون مبارزان و پیچیدن دود بوقلمون وار در چشمها جلوه

میزد و جمع کثیر که جان عزیز را عزیزتر از پاس آبرو میان هم چشمان

نمیدانستند با وجود حاصل نمودن گلگونه سرخ روی زخم در پیش قدمی

بر یکدیگر سبقت میورزیدند و جمعی که نظر برآبرو نموده میدانستند که

پهلوان زنده خوشست از صدمات گوله و تیر باران برگردیدند و چون

در آن آشوب چوبهای که برای پایاب میان ناله طرفی گذرگاه

نصب نموده بودند از تلاطم موج و صدمات سوار و پیاده بحال نماند

و ریگ از زیر پا ماند بدر رفته پایاب را بغرقاب مبدل گردانید

پایاب نصب نموده بودند هرچند که او موافقت تردد لشکر و عبور اعتماد

بران پایاب که ریگ از جا بجا میشود و پایاب بغرقاب مبدل میگردد و

نشان چوب بحال نمی ماند بنمود و فوج خصم با فیلان کوه ربا از رو برو

خیرگی مینمود و معظم خان از ملاحظه رسیدن ایام برشکال همت

بر استیصال شجاع زیادی گماشت رای اخلاص پیرای آن ارادت

آگاهی برین قرار گرفت که تکیه بر اقبال بیزوال خدیو زمان نموده با

لشکر منصور از گذر پرخطر مذکور بهیئت مجموعی عبور باید نمود و همه سرداران

را شب خبردار و مسلح ساخته یکپاس شب از شب چهارم شعبان

مانده با همه امرای عقیدت نشان با برکات آورده بعضی فیل سواره

و بسیاری اسپ سواره روان گشته اول روز نزدیک بگذر مزبور که در

عرض نیم میل از بحر عمان و در تنگی راه معبر که نشان جویها باد از پل صراط

روز محشر میداد رسیدند با وجود مخالفان شروع بزدن گوله توپ

و تفنگ دور انداز نمودند بهادران مستانه قدم به بحر غرقاب بی پایان

گذاشتند ابتدا آغرخان و پیر محمد که همان ایام مخاطب بقراول خان

شده بود با جمعی از آغریه جلادت پیشه بعد از آن میر خان که بر فیل سوار

زد که نزدیک بود راکب و مرکوب نقش زمین گردند اگرچه
کار اسپ ازان صدمه ساخته شده بود اما از راه جوهر عزت
که در اکثر هر قوم و هر جاندار می باشد باز برخاست و آغرخان
نیز خود را چنان نگاهداشت که با وجود چنین ضرب از خانه زین
جدا نگردیده باز خواست اسپ را طرف فیل راند درین حالت
بخاطر او رسید که با این اسپ حمله ور بوده باخته مقابل جنیان
بلای سیاه دوباره حمله آوردن از آئین عقل دور است از
طرف عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر
فیلبان را از بالای فیل سرنگون ساخت و چون دانست که
دیگر اسپ را طاقت سواری دادن نمانده و ملاحظه آسیب
فیل نیز بود باظهار جلادت و تهوری بی آنکه توقف از فیلبانی
داشته باشد برق کردار پا از رکاب اسپ خالی نموده بچستی
و چالاکی تمام خود را بالای گردن فیل رسانده چونکه فیل در اطاعت
او نبود شیخ محمد فاضل نام خانسامان او در آن حالت گفت
شاید کمک فیل بالای کوشش او باشد بضرب آن که زیر سینا

زیاده از هزار سوار و پیاده چهار پای بیشمار غرق بحر هلاک گردیدند

و فتح خان پسر دلیر خان و چندی از دیگر مردم با نام و نشان بگرداب

فنا پیوستند و عجب قیامت و غریب رستخیز بر ایشان گذشت

بعد گذشتن از آب بدان صدمات که مخالفان زیاده از آنچه

باید کوشش و کشش بکار بردند محاربه عظیم میان فریقین برپا

گردید اگرچه دلاوری و تردد و جانبازی که از آغر خان و دیگر

بهادران آغریه در نهمت محاربات رو داده در تحریر تفصیل

آن بنظر اختصار کلام کوتاهی قلم عاجز از بیان آن کار فرموده

اما شمه در بهادری و جرأت و جلادت آغر خان فیل

بزور که درین اتفاق افتاده و از زبان راوی ثقه مسموع

گردیده و در آغرنامه نیز درج ست می نگارد که آغر خان را

بعد بر آمدن از آب با فیل کوه منظر مست اتفاقا مقابله افتاد

آغر خان باظهار جلادت شمشیر کشیده خواست بر خرطوم فیل را

فرود آرد آن عفریت نژاد کوه تمثال باشاره فیلبان

بضرب صدمه خرطوم آغر خان را مع اسپ برداشته چنان بر زمین

برآمدن معظم خان و حمله بپای آوردن دلاوران تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار آوردند بلند اختر با همراهان ازدست داده هزیمت
فوج خود خوردست خود رسانده بتلافی پرداخت و سید عالم
پیش قدم گردیده آخر کاری ناساخته پی آنکه کار بکارزار انجامد
او نیز طرح داده روانه گردید و بعد این فتح نواره و فیلان
و توپخانه بسیار سوای آنچه لکها مال بغارت رفت بضبط سرکار
و بهادران جلادت شعار درآمد معظم خان بعد از فراغ این فتح
بقصد تعاقب شجاع متوجه گردیده مابین راه شنید که شجاع
باراده جهانگیر نگر چهار صد کشتی پر از اموال و اثقال و اکثر کار
خانجات و نواره جنگی روانه ساخته خود در تهیه برآمدن است
معظم خان بران نواره تاخت آورد و از طرف دریا کشتیهای
جنگی راکه گرفته راه فرار گرفتند و تمام نواره بتصرف تعیین کردهای
معظم درآمد و معظم خان نور الحسن راکه از کارخانجات شجاع
واقف بود با دیوان و واقعه نویس لشکر برای ضبط اموال
تعیین نمود و جمعی از پیاده و مردم توپخانه همراه آنها گذاشت و خود

کوشش باید رساند این بلای سیاه را رام نتوان ساخت ازانکه
جنگ بدست آغرخان نیامد بسر خنجر که زیر کوشش فیل خلانده آن
کوه پیکر دیونژاد بجای خود استاد چون دلیرخان که برشجاعت
وتهوری آغرخان اطلاع واقعی داشت ودران حالت برآمدن
از دریا که فیل او عقب اسب آغرخان بود وانچه ازان بیشتر صورت
فیل جنگ ترد بظهور آمد از دور مشاهده مینمود باوجودی که
از خبر غرق کردیدن برادر واقعه کردیدن پسر او عالم در چشم او سیاه
مینمود فیل خود را برابر فیل آغرخان رسانده زبان بآفرین
وتحسین گشاده دوبار کرد فیل سواری آغرخان بطریق تصدق
کردید آغرخان زبان شکر قدردانی دلیرخان گشاده گفت
امیدوارم این فیل در سرکار قبول افتد و برای سواری می
اسپ از سرکار عنایت فرمایند دلیرخان دو اسپ از کوتل‌های
خاص تواضع نموده هرچند گفت فیل هم از شما باشد آغرخان
قبول ننموده از فیل فرود آمده بدلیرخان پیشکش نمود القصه
انواع شجاع که بطریق هراول بلند اختر کرم دارو گیر بود بعد

وجمعي كه در آن توقف رفاقت توانستند نمود بر كشتي رسانده وسوار گشته در يا نورد سمت جهانگيرنگر گرديده و تمام مطالب بدست غارتگران و تاراجيان واوباشان افتاد واكثر مردم خود منش دست برد نمودند معظم خان اطلاع يافته بعضي مردم معتمد را براي ضبط اموال شهر گذاشته خود را بطريق استعجال يكبار دريا رسانده بگرداوري مال واسباب متفرقه كه بيشتر آن از دست تاراجيان بدست آورد پرداخت ومردم براي محافظت عورات تعين نمود و سراج الدين ديوان واسفنديار معموري وميرمرتضي وداماي ابن حسين داروغه توپخانه ومحمد زمان ميرسامان وقاسم كوكه وغيره كه بعضي براي حفظ ناموس خود ازعلاج وجمعي از ملاحظه بركشتگي ايام شجاع مانده بودند بخدمت معظم خان رسيدند هر يكي را از عطاي اسپ وفيل وخلعت نواخته اميدوار عنايات بادشاهي ساخت ودرين ضمن خبر رسيد كه دو غراب كه پر از نقد وجواهر و طلا ونقره آلات بود با چهار پنج كشتي ديگر پر از اجناس ديگر بدست مردم دريانورد بادشاهي

بقصد بدست آوردن شجاع چنان ایلغار نمود که با چهار صد سوار
جرار یکه تاز که از انجمله آغرخان با جمعی از غریبه بود رسید شجاع که
بعد از رسیدن معظم خان بر چهار غراب از خزانه و طلا و نقره آلات
و جواهر بعضی از اسباب کار آمدنی و چهل پنجاه از ناثی خدمه محل و بعضی
از مردم متصدی پیشه با برادرزاده و پسر خوانده سید عالم بار و
سوار کرده روانه ساخته خود شجاع با شصد چهار صد نفر
هر دو پسر و بعضی خدمه از تانده بر آمده نزدیک رسیده در انتظار
رسیدن باقی اسباب ضروری و جمعی از عورات که مانده بودند
زیر درخت فرود آمده در بحر تفکر فرو رفته حیران مآل کار خود
بود در ینحالت خبر رسیدن معظم خان بکوش آن هوش باخته
رسید و در همان حال دوازده شتر و چند استر و شش فیل
پر از مطاع نفیس انتخابی که برای همراه بر داشته بود و چهل
از ناثی خدمه برقع پوش همراه صندل خواجه سرای معتمد بر سر دریا
رسیدند اما از صدمه رسیدن فوج معظم خان همه دست و دل
و پا باخته فرصت بار کردن در کشتی نیافته خود را با هر دو پسر

خان
زمیندار عمده جهانگیرنگر را که سر از اطاعت شجاع نظر بر عواقب
کار می پیچید از نزد راجه مدد نواره جنگی طلبیده از اطراف فوج کشتی
بر او نموده در استیصال او کوشیدند و در ین ایام در مراجعت
نمودن نواره ان کافر خانه چند تن هزار هند و مسلمین بجاو ته
تاراج رفت و بپامال تاخت و غارت کردید و کفار باسیری بردند
بعد رسیدن شجاع از تانده که قبل از انهم نظر بر برکشتکی ایام
زین الدین برای طلب بدرقه نزد راجه نوشته جات روانه
ساخته بود مراسلات دیگر مشتمل بر تاکید تمام و تملق تام نزد ان
کافر بد انجام فرستاده چشم براه رسیدن بدرقه که باعانت
ان خود را نزد راجه رسانده کردیده اند اگرچه بعد رسیدن نوشته
جات پسر شجاع راجه مذکور حکم بنام حاکم چاتکام تعلقه خود که نزدیک
جهانگیرنگر واقع ست برای فرستادن نوارده جنگی بطریق کومک
و بدرقه نوشته بود اما چون در انتظار یکماه کذشت و در ینضمن خبر
نزدیک رسیدن معظم خان تزلزل افزای خاطر بر کشته شجاع کردیده
و ششم رمضان که آخر سنه سه جلوس بود با هر سه پسر و جان بیک

افتاد و برادرزاده پسر خوانده سید عالم که بران کشتیها بودند زخمی
گشته دستگیر گردیدند و اموال زیاد از احاطه شمار اندوخته
صوبه داری چند ساله بنگاله بتمام مع بعضی کوتهای سربسته بر از
مال بضبط در آمد و معظم خان دوازده روز به بندوبست شهر
و اطراف پرداخته باز بقصد تعاقب آن سرگشته بحر سرگردانی
از تانده برآمده در بعضی خبر رسید که اسلام خان فوجدار اکبر
نگر بسبب نقاره خاطری که از طرف معظم خان داشت بعد
خبر فرار شجاع از تانده بحکم حضور و بی حصول رضا و اطلاع سر
فوج روانه دار الخلافه گردیده و بجای او مخلص خان فوجدار
اکبرنگر نمود و شجاع برگشته اختر یازدهم شعبان سنه سه
از جلوس بجهانگیرنگر رسید و چون زین الدین پسر او قبل از ان
بدو سه ماه بجهانگیرنگر آمده از مشاهده ایام نکبت بار آخر جنگ
که از اطوار مذموم و رویه سکنه آنجا بوم شوم در جنگ آشام
مفصل بگذارش خواهد در آمد راه رسل و رسایل مع فرستادن
تحف و هدایا در رضا آورده طرح بنای دوستی انداخته بود و منور

مسموع گردیده خلاصه سخن آنکه آن کافر بدخصال نیز باوسلوکی که بایست

نموده و بعد حیرانی و سرگردانی تمام که تقاضای ایام بد فرجامی می باشد

در آن کفرستان چنان مفقود الاثر گردید که از و نشان و اثر ظاهر

پیدا نگردید [illegible]

[illegible]

بیست و چهارم ماه مبارک رمضان المبارک جشن آغاز سال سیوم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد هجری آراستگی یافت و همه سلاطین

و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه در تبه و قسمت

کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر سرخ و سفید

گردیدند از آنجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند

خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان آنعهد بود بنقره

وزن نموده هفت هزار روپیه در انعام او عطا نمودند از آنکه بعد از

رسیدن خبر پیوستن بادشاهزاده محمد سلطان بشجاع خلد مکان

بقصد مهم متوجه شجاع گردیده مسافت چند روزه طی نموده بودند

در نیمی خبر ندامت کشیدن و معاودت نمودن بادشاهزاده از نزد

وسید عالم و سید قلی ازبک و مرزا بیک که بغایت آزوز همان چهار رفیق

از عمده نوکران مانده بودند و جمعی دیگر و خواجه سرایان و خدمه محل از

جهانگیرنگر برآمده از منزل اول و دوم جان بیک و چند نفر دیگر معه

ملا خان که مصالح لابدی سفر آنضلع ساخت از نزد آن برگشته اختر فرار

اختیار نمودند در منزل سیوم پنجاه و یک کشتی جنگی از نزد حاکم چاتگام

بموجب نوشته راجه رخنگ رسیدند بعد ازانکه از بدمددی ایام

بران بدفرجام کمنام و حادثات راه و خفتی که در قصد گرفتن قلعه

از طوابع آنضلع کشیده و ناکام آواره دشت ناکامی گردیده و متفرق

گردیدن باقی مردم همراه براو گذشته بتفصیل آن قلم را رنجه

نداشته حاصل کلام می نگارد که بهزاران خفت و خواریها و بی

اعتباری مجموعی با چهل نفر که ازانجمله سید عالم با ده نفر و سید

قلی با دوازده مغل رفاقت نمودند داخل ملک رخنگ گردید

کسی را که اقبال ازو رو بتافت نهیب قضا بر سرش دست

یافت همان کرد کزوی ندامت کشید رهی رفت کزوی بخواری

رسید در باب انجام و مال کار آن برگشته روزگار قول مختلف بسیار

آزار عقب مانده بود در مستقر الخلافه رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید

چون از بندهای عقیدت کیش کارطلب بوده باعث ملال خاطر حضرت

مکان گشت در جشن وزن قمری سال چهل و سیوم که جهانی کامیاب

فیض گردید یکی از صاحب طبعان این رباعی گفته گذرانده ه از دولت

وزن شاه فرخنده سیر زر گشت عزیز و ابرو یافت گهر در پله میزان

چو در آمد گوئی خورشید نشست در افق تا بگهر بخاتمخان که بسبب

وقوع تقصیر با وجود بحال نمودن منصب بی رانق بجرای آمد حکم براق

بستن فرمودند چون عریضه‌های معظم خان مطابق نگاشته واقعه نگاران

نیز مشتمل بر مژده فتح بنگاله و فرار شجاع از مقابل افواج ظفر امواج

و قریب رسیدن آوارگی او از جهانگیرنگر بعرض والا میرسید در جشن

معظم خان را بخطاب خانخانان سرفرازی داده از اصل و اضافه هفت

هزاری هفت هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه فرمودند

و فرمان صوبه داری باستقلال تمام صوبه بنگاله باختیار عزل و نصب حکام

انضلاع معه خنجر و شمشیر مرصع و دو فیل مع ساز طلا و دیگر عنایات روانه

فرمودند راجه کرن که در ایام توجه بادشاه زادگی از نوشته دارا شکوه بحکم

شجاع و باز ملحق گردیدن بلشکر ظفر اثر بادشاهی رسید بنا بحکم طلب
بادشاهزاده بحضور مع خلعت خاصه و نادری مرحمت نموده بودند بعده
که خبر روانه شدن محمد سلطان معروض گردید فتح عزیمت آنسمت نموده
توقف و شکار کنان از خضرآباد عنان مراجعت معطوف داشتند
در هر هفته و روز خبر غلبه فوج بادشاهی و فرار شجاع و پیوستن محمد سلطان
او بمعظم خان از روی نوشته اخبار نویسان و عرضداشت معظم خان
بوضوح می پیوست درینضمن خبر نزدیک رسیدن بادشاهزاده مغضوب
محمد سلطان بعرض رسید حکم یرلیغ زینتگاه قهر صادر شد که اله یار خان
داروغه گرز برداران سر راه بادشاهزاده رفته از همانجا مقید ساخته
بقلعه سلیم گذار از راه دریا رساند چنانچه اله یار خان در موضع شکرپور
بشاهزاده رسیده موافق حکم بعمل آورد و فدائیخان بحضور رسیده
مورد عنایات گردید و ارادت خان که او هم از همراهان کوته اندیش
بادشاهزاده بود و جمعی دیگر از همراهان اولی منصب و از ملازمت
ممنوع گردیدند و نیز معروض گردید که ذوالفقار خان بسبب عارضه
بدنی از معظم خان جدا شده برفاقت بادشاهزاده روانه شده از شهزادا

اگرچه رشته اصل اجداد او بسلسله رانای چیتور میرسانند که آن نیز بثبوت
نه پیوسته اما چون میان قوم راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزند
از بطن غیر قوم خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن
مذموم و شوم میدانند و در صورتی که در عالم جوانی و شهوت زانی
فرزند از غیر کفو بهم میرسد اورا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می
نمایند و بآن ترکه و میراث میت نمیدهند و با وجودی که مادر مولود
نجیبه و از قبیله اعیان تر از پدر باشد اصلا میان قوم آنها عزت
و آبرو ندارد و با او نسبت نمینمایند و در مجلس شادی و ماتم شریک
طعام خوراندن نمیکنند مثلا اگر زن قوم برهمن که بهترین قوم دین و رواش
همه کفار اند بطریق عاشقی بتصرف بدترین ذات هنود بیاید از انکه
با او نکاح نمی توانند نمود فرزندی که از و حاصل شود حکم ولد زنا در کمال
بی اعتباری دارد مگر در ینعهد که در اصل و نسل همه قوم بسبب فساد
زمان خلل راه یافته اگر میان قوم کهتری و کایت فرزندی از جاریه و غیر
کفو بهم رسانند و از راه دولت و اعتبار داشته باشند کدخدائی او با
همچو خود او مینمایند و در ضیافت و چیز خوردن و خوراندن با خود او از و

برخاسته رفته در بیکانیر وطن سر از اطاعت پیچیده بغایت حال
رجوع ببارگاه آسمان جاه و حضور نیاورده بود امیرخان از فوج نه هزار
سوار برای تنبیه و تادیب او مرخص فرموده بودند و کیسری سنگه که باید
عداوت داشت و در حضور خدمت میمود و تعینات در رفیق امیر
خان کردیده بود و امیرخان بعد رسیدن بسرحد بیکانیر که بدو پیغام
وعده و وعید تهدید آمیز نموده بشاهراه اطاعت هدایت نمود راجه
کرن از خواب غفلت بیدار گشته برهمنان و وکلای فهمیده کارآزموده
را همراه با عرضداشت مشتمل باظهار افسوس ایام نافرمانی و امید عفو
تقصیرات گذشته باقرار کمال ندامت و پشیمانی و اطاعت آینده روانه
نموده و بهمه جهت رضامندی امیرخان کوشیده رفاقت اختیار
نموده بحضور رسیده بعد ملازمت بشفاعت امیرخان مورد عنایات
کردیده تسلیمات عفو تقصیر و عطای منصب و وطن بجا آورد کلمه
چند از اصل و نسل سیوای جهنمی و شمه از شروع فساد آن بدنهاد بزبان
قلم میدهد انچه از مردم ثقه دکن و بعضی قوم مرهته درباب اصل و نسل
سیوای مردود بد اصل جهنمی بکار بقول مختلف مسموع شده بی نگارد

بهم رسانده ازانجا اورا گمنام گردید لهذا اورا بمقوم او ملقب به بهوسله
ساختند القصه بعد که ملک نظام الملک بحری بتمامه بتصرف صاحبقران
ثانی درآمد و ساهو بهوسله پدر سیوای جهنمی بعد اختیار نمودن نبیکی
صاحبقران ثانی که شش هزاری شده بود باز از گمراهی روز ازل فرار
نموده از راندهای بارگاه حضرت اعلی گردیده چنانچه مذکور شد درآمده سر
پناه بعادلشاهیه آورد و در همان ایام فرمان فرمای بیجاپور که از حسن
خدمت و قبول اطاعت عنایات پادشاهانه آن زبده خاندان
تیموریه مبذول حال عادلشاه گردید براهنمای کارپردازان خود
که عمده ملا احمد نائیته باشد و از صاحب کمالات ذوالاقتدار بیجا
پور گفته میشد در خدمت صاحبقران ثانی عرضداشت مشتمبر
التماس عوض و معاوضه نمودن بعضی محالات سیر حاصل تعلقه بیجاپور
با محال تعلقه کوکن نظام الملکی کنار دریا که در پناه جبال واقع شده
و مراد از بندر چیول و دانده راجپوری پایونه و چاکنه باشد و بعد
تسلط عادلشاهیه بر نظام الملک و تصرف والی بیجاپور آمده بود و سر
حدات منتهیه بسرحد کوکن قدیم عادلشاهیه که تل کوکن اشتهار دارد.

نفرت اختیار میکنند یکی از اجداد سیوای بدکردار که ملقب بهوسله
شهرت دارد و در اطراف ملک رانا سکنی داشت با یکی از زنان غیر
قوم و بداصل تعلق بهم رسانده بتصرف خود آورده مدخوله خود ساخت
ازو پسری متولد گردید و هرچند مادر و پدر و خویشان و خواستند برای
او دختری از قوم او بعقد او در آرند بسبب عشق سرشار که بدترین مرض
انسانیت راضی نگشت چون زبان طعن خویش و تبار برو دراز گردید
با زن و فرزندی که داشت رو بملک دکن آورد و بعده که بملک بیگانه رسید
با وجودیکه سرمایه دولت که عیب پوش افعال مذموم انسانست
داشت و شهرت اصل و نسب او بخاندان رانا میرسید هیچ یکی از سلسله
راجپوتیه مشهور صحیح النسب بدون تحقیق نجابت طرفین با فرزندان
او نسبت نمود ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از جمله راجپوتان غیر
معروف میکنند وصلت میان آورد و وجه تسمیه بهوسله از زبان شوخ
طبعان دکن شنیده شده که چون بهوسره بزبان هندی اندام نهانی
زن را گویند و در زبان هند بلکه فرس تبدیل را بلام و لام برا از فصاحت
کلام است چون آن بدنام دکن نام جد و آبا بان زن کم اصل الفت تمام

جاگیرداران گردیده و چون درهمان ایام بد طالع آن زبدهٔ فرجام عادلشاه بیجاپوری بعارضهٔ بدنی گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرضی که انقلاب و آشوب تمام در مملکت پر وسعت بیجاپور گرفته صوبه‌بندی و ستانی در افزونی محصول و وسعت مسافت بدان صوبه نمیرسید بهم رسیده و در نیغمی ملا احمد که بند و بست قلع کوکن از فوج او بسبب تعلق جاگیر و فوجداری بود و او از بیجاپوری آزرده گشته ارادهٔ حضور نموده فوج خود را از انجا طلبیده سیوائی بد گهر ملک را از نسق حاکم مستقل خالی یافته علم بیداد برافراخته از جوهر ناپاکی که علاوه جلادت ذاتی داشت بطریقی قدم جرأت و بی باکی بد و بتقاضای روز بروز کار سفله پرور در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای ظلم و فساد آن بدنهاد چنانچه مفصل زبان قلم خواهد آمد تا حال زیاده از دو قرن گذشته در تمام شش صوبهٔ دکن و صوبهٔ مالوا و احمدآباد روز افزونست و کار بجای رسیده که مرتبه سه شریک غالب کل محصول مال و سایر دکن گردیده و هر سال کرور ها مال از محصول پرگنات و تجار و دیگر سکنهٔ معمورهای مشهور دست

میکرد نمود و اتماس او در جه پذیرای یافت و هر دو کوکی نظام الملکی

و علاوت شاهی تعلق بجاگیر بیجاپور گرفت و از جمله آنحالات کوکی

نظام الملکی دوازده پرگنه سیر حاصل به تنخواه ملا احمد مقرر گشته بود

در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوبه در جاگیر ساهو بهوسله

تنخواه گشت و ساهو از طرف خود سیوا پسر رشید خویش

را که در کار بار امور دیوانی و پختهکاری و تدبیر رای صاحب

و سالوسی فرد فنون وقت بود و در فن حیله و تدویر و عیاری و

طریقه مفسدی و تزاری ابلیس بتلبیس در مکتب خانه تدریس

او از کمینه شاگردان خود را میدانست مقرر نموده وان سگ

بدکردار بعد رسیدن بدان تعلقه به بندوبست جاگیر خود پرداخته

شروع بساختن عمارت و احداث قلعه جات و حصار کلی

کوهی که همه آنحدود پر از اشجار و جنگل دشوار گذار و جبال

سر بفلک کشیده بود و طریقه زمینداران مفسد پیشه اختیار

کرده بمرور ایام آغاز بدست اندازی بر دیهات و معمورنامی

سر حاصل آنضلع نموده باعث اختلال حال رعایا و محصول

آن در سرکار برذمه می‌نمایند یا در تنخواه جاگیر می‌تقبول اضافه مقرر
سازند بنام پیشکاران مدار المهام بیجاپور میرسید بعده که فریاد
و نالش جاگیرداران نوشته می‌آید دران آشوب که هیچ احدی
دیگری نمی‌پرداخت فایده نمی‌بخشید و متصدیان مرتشی متوجه
حال آنها نمی‌شدند ازانکه ملک دکن همیشه خالی از فتنه و فساد
نبوده و مدام طریقه حسد و سرکشی و نفاق میان هم داشتند و از
راه خفت عقل و جهالت و دعوی شجاعت بیجا چنانچه با خاطر
بیان آمده در قطع رشته حیات همدیگر میکوشیدند دیگر از جمله
رویه مذموم صاحب مداران ملک نوکران عمده آنجا بود که بر یک
محال دو و سه کس سند تنخواه برده هر که غالب آمده دیگر را مغلوب
ساخته جاگیر بتصرف خود می‌آورد ان محال براو بحال و مقرر میکردید
و ازینچنین اطوار ناهموار که آخر باعث خرابی ملک و سلطنت
و پامالی رعایای مال گذار میگردید بسیار رواج داشت موافق
خواهش آن فتنه جویان سرکش احکام اختیار زمام آنملک بنام
او میرسید رفته رفته کار بجایی رسید که از جمله سرکشان مشهور و

و قافلهای سنگین و جهازات دریا مع عرض و ناموس هنود
و مسلمین بباد فنا حادثه تاراج میرفت واز ده حصه یکحصه ملک
آباد نمانده بیست بیست کروه دیهات و قصبه جات سر حاصل
ویرانه محض و بچراغ افتاده اگرچه بعد متقرر شدن حصه در عهد تسلط
سادات باره چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت بادشاه
شهید مرقوم محمد فرخ سیر بگذارش خواهد آمد یاره در ظلم ظاهری
کفار تخفیف راه یافته و ملک رو بآبادی گذاشته اما چون غنیم
شریک غالب گردیده نسبت سابق تسلط زیاد بهم رسانده
القصه آنچه دو دمحیل بعد تاخت و تصرف دیهات طرف کوکن قبل
از انکه فریاد جاگیرداران دران ایام پر شورش و برخوردگی سلطنت
بکار پردازان صاحب مدار بیجاپور برسد عریضه آن بدشعار مختصر
کار مع تحف و هدایای بسیار مشتمل عذر عذر آمیز انکه فلان محال
که از جاگیردار او چنین و چنان تقصیر بظهور آمده و محال کنجایش افزونی
محصول در شت بنابران به تنبیه جاگیردار مفسد پرداخته بضبط
خالصه درآورده التماس دارم که با ضافه گذارواصل ساختن محصول

آورده دریانورد قزاق پیشه با مصالح و سامان جنگ دران کشتیها
سوار کرده معاران چابک دست بران نشانده باستظهار آن سه
چهار قلعه در جزیره دریای متصل کوکن احداث نموده و سکه فلوس
در قلعه راجکر زدن باسم خود فرمود چنانچه تا حال در معموره‌ی
کنار دریای کوکن همان پل سیاه جاریست و پیشه سیواسی می
نامند و بمرور ایام صاحب مکنت و سرانجام گردیده کمر مخالفت
با پادشاه هند و بیجاپور بسته قلعه راجکر و چاکنه را ملجا و پناه خود
ساخته در پناه خیال قلب و جنگل دشوار گذار بتاخت و تاراج
ملک راوسای دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و در همه قلعها
سرانجام ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخت و علانیه طبل سرکشی
نواخت و از بیجی پیشکار مشهور رکی گردید بعده که بسر پیجای عادلخان
بحد شعور رسید و پرداخت ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل
و رسایل وعده و وعید آمیز و موثر نگردیدن افضلخان را که از مردم ایران
و امرای عمده بیجاپور بود و بسبب طعام بمردم بسیار خوراندن
بافضلخان پیتاره ملقب و مشهور گردیده در شجاعت و تهوریکه

صاحب سرانجام گردیده وازقوم مرهته مردم انتخابی فراق پیشه جمع کثیر

فراهم آورده وقریب دو صد شصد اسپ و مادیان در طویله

نگاهداشته کمر همت بر تسخیر قلاع نایی بیجاپوری ونظام الملکی

بسته واول قلعه چندن مندن را بحیله وتدبیر که تفصیل آن طول

دارد متصرف گردید وبعده دست تسلط وتصرف بغلبه تمام بر دیگر

قلعهای نایی که از ذخیره ووجود قلعه داران وحارسان تجربه کار

خالی بود دراز نمود ودرین اوان علی عادلخان ثانی که در اثبات

اصل ونسل او نیز گفت وگو بود بدین سبب دراواخر عهد اعلیحضرت

براو بادشاه عالمگیر مهم فرموده بودند وازان ایام تا امتداد مرض

اجل خلل در ملک او راه یافته بود ازینجهان رحلت نمود وپسر

در صغر سن قایم مقام او گردید وسیوا بی مردود فرصت وقت

انقلاب سلطنت راغنیمت دانسته زیاده قوت گرفته علم

شهرت فساد افراخته چهل قلعه خورد وکلان بتصرف خود درآورده

محصول پرگنات طوایع آنرا بضبط آورده ویونه وچاکنه وراجگد

را حاکم نشینی قرار داده هفتاد وهشتاد کشتی جنگی ساخته وفراهم

نفر خدمتگار پیش نباشند نمود از آنکه وقت برآمدن از مکان مردم
شجاع نامی معتمد خود را در پناه سنگهای کوه جا بجا پنهان ساخته خود
در انگشتان دست حربه که از آهن بصورت پنجه شیر میسازند و در زمان
سابق میان مردم دکن نگاهداشتن آن رواج داشت زیر آستین جامه
بغیر معلوم پوشیده نفری نوازی را در دامن کوه نشانده باو گفته بود
که وقت ملاقات افضلخان اغلب از دست من کار او ساخته
شود در آن علامت دست یافتن من دشمنه و زخمی گشتن او ظاهر گردد
تو نفیری نواخته لشکری که در گوشه و کنار پنهان ساخته ام خبردار
خواهی ساخت و توپها را فرموده بود که پر از باروت و گوله نموده
با فتیلهای روشن گوش بر آواز باشند و در آن حالت یکبار مقابل
لشکر خصم آتش دهند و افضلخان از غرور شجاعت و تهوری که
و تسلط یافتن خود در کمال بیخبری وجود و عدم سیوا را مساوی دانسته
بعد پیدا شدن سیوا از رو برو که هر سه چهار قدم پیش آمده باز بانکسار
تمام تضرع کنان آداب تسلیم بجا آورده می ایستاد اشاره بدلداری
و تسلی و پیش طلبیدن نمود و آن محیل التماس و در باره دور نمودن مردم

نیز شهوت داشت برای تنبیه او تعین نمود و افضلخان برا و
لشکرکشی نموده بعد از کوشش و کشش بسیار که بر آن ته کار کار ر
تنگ نمود در قلعه راجکد محصور گردیده بحیله و تذویر و روباه
بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار ندامت
و التماس عفو تقصیرات و قبول مبلغ پیشکش رجوع آورد و در
هر روز از فرستادن تحف و هدایا به پیغام کمال عجز و ضعف نالی
و قبول التماس اساس سالوسیه را نوعی استحکام داد که وسواس
سوی ظن در دل افضلخان اجل رسیده نگذاشت و بعده آمد و
رفت برهمنان چرب زبان سالوس و افسانه پیام قرار چنان
داد که در مکان مقرری زیر قلعه خود با چهار پنج نفر یراق فرزند
آید و از انطرف افضلخان نیز با چند نفر معدود که لشکر او
بفاصله کوله رس استاده باشند آمده در آنمکان قبل از رسیدن
سیوا بنشینند بعده که افضلخان بدانجا رسیده و سیوا بکمر و ابی
یراق از دامن کوه نمودار گردیده از دور شروع بلرزیدن و عجز
نمودن و تضرع و زاری و التماس آنکه گردیا لکی سوای چهار پنج

پیشتر اسباب تجمل و جمعیت فراهم آورد چون انگریز بعد از آن به بیجاپور
رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران بهادر شاه صاحب
فوج بیجاپور بود تعین نمود در نواح قلعه پرناله میان هر دو محاربه عظیم
روداد بعد مکر رغالب مغلوب گردیدن هر دو طرف رستم خان رو بر
بهزیمت آورد والقصه ازین دست بردها که فلک سفله پرور در مدد آن
بدگوهر میکوشید و روز بروز صاحب لشکر و مستقل میگردید و قلعها
احداث نموده در آبادی ملک غضبی خود و ویرانی و خرابی معمورهای
قدیم بادشاهی می پرداخت و بر قافلهای دور دست تاخته مال
و ناموس مردم را متصرف میگردید اما شفقت تام نموده بود و تاکید تمام
مینمود که هر جا لشکر تاخت آرد بعد بدست آوردن زن و فرزند رعایا
و مسافرین سوای آنکه هر جا که کنیز بیابند متصرف شوند دست بر عیال
و ناموس هندو و مسلمان دراز ننمایند و بغیر از آنکه برای گرفتن زر
مقرر نمودن مبلغ برذمه او بجهة خلاصی آن اسیر بغرض در قید
نگاهدارند بار او بی ادبی و بی سیرتی پیش نیابند و همچنان کلام
الله هر چه بدست آید در عزت و احترام آن تاکید داشت و آنچه

از دور بالائی مینمود تا آنکه افضلخان مردم زیاد را از گرد و نزدیک خود دور
ساخت و تعیین که آن غدار مکار نزدیک رسیده کرپه کنان خود را بر پای
افضلخان انداخت در وقتی که افضلخان سر او بر داشته خود دست
دست شفقت بر پشت او گذاشته در بغل گیرد بچستی و چالاکی تمام آن
حربه زیر آستین را بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او
ساخت و نفری چند موافق اشاره آن ناپاک صدای کشته شدن خصم را بلند
ساخته لشکر را خبردار و برای تاختن دلیر گردانید و از هر طرف گوشه و کنار آغاز
و نشیب و فراز کوه سپاه او برآمده چون مور و ملخ نمودار گشته رو بلشکر
افضلخان آوردند و از بالا آتش گوله توپ و تفنگ باریدن گرفت
و از کشته شدن سردار و هجوم و نزول بلای اطراف هیچ احدی را مجال
دست بالا نمودن نماند و آن غدار نابکار برق کردار از آن میان
جسته خود را کنار کشیده و را بتوه مردم خویش رساند و فرمود که صدای
ندای امان جان بگوش سپاه بولی باخته رسایند و فیلان و اسپان
و خزانه و خیمه و توپخانه و تمام کارخانجات بتصرف آن کافر بدسگال در
آمده و سپاه را پیغام نوکری نمودن نموده تسلی آنها پرداخت و نسبت سابق

را از خدم تعاقب افواج بادشاهی طاقت و جرات آن نبود که بعد از تاخت

و تاراج زیاده از سه چهار روز در ملک قدیم بادشاه هندوستان و بیجا پور

استقامت تواند ورزید و بعد مراجعت احدی را یارای عقب ماندن

و جدا شدن از فوج خود نبود و بدین سبب خیمه و فیل و اسباب سنگین

بار سفر اصلا همراه بر نمیداشتند و از چهل کروه و پنجاه کروه تاخت آورده

باز بهمان جلدی و سرعت رجعت مینمودند هر چند و بست که قرار میدادند

پیشتر رفت میشد آخر کار رفته رفته کار بجای رسید تا صوبه مالوا ملجا

و مسکن و ماوای ماندن مقرری آنها گردید بالجمله بعد که حقیقت غلبه فساد آن

هرزه و بعرض رسید حکم تنبیه و تادیب آنمردود بنام امیر الامرا شایسته خان

که صوبه دار دکن بود صادر گردید و بعد ورود فرمان امیر الامرا با لشکر شایسته

و توپخانه سنگین که سی چهل هزار سوار معه تعیناتان و کومکیان همراه موجود داشت

از خجسته بنیاد اورنگ آباد اواخر سنه هزار و شصت و نه متوجه سمت

پونه و چاکنه که ملجا و مکان مقرری او بود گردید و مختار خان را با هزار سوار

در خجسته بنیاد و نایب گذاشت بعد که نزدیک بسوگانو که از محال

تعلق آن بد کردار بود رسید سیوا که دران روزها طرف قصبه سوپه او دیگر

فراهم می‌آید مسلمانان که نوکری داشتند میداد و برای پاس ادب مساجد
نیز تاکید مبالغه مینمود و نوکر مسلمین نزد، برای نماز ترغیب میفرمود
و دیگر غریب بندوبست نموده بود که هرجاکه تاخت می‌آوردند سوای
رخت مستعمل غریبان و دیگ سیاه و ظروف برنجی و مسی بدست
هرکه بیفتد ازو باشد باقی جنس نقره و طلای غیر مسکوک و مسکوک
و جواهر و مروارید و قماش و رخت پوشیدن نو و مستعمل بیش قیمت
و اسپ و دیگر چهارپا و غیره از اشیای مالیت دار بکار آمدنی بتصرف
هرکه می‌آید و مجال آن نداشت که دام درم از آن تفاوت و پنهان تواند
نمود و بضبط سردارها در می‌آمد اگرچه پیش بردن این نسق نزد
عقلا مشکل مینماید اما بدین سبب پیش برده بود که در ابتدای شورش
هرگاه یکی از نامسرداران او اراده درآمدن بملک بادشاهی و تاخت
مکان و قافله مینمود هریکی از آن گروه و جماعه داران او اسم نویسی
نمودیا نموده وقت عزیمت برآمدن از مکان خود آنچه از جنس براق
و پوشاک و نقد با او بود بملاحظه و شمار درآورده در کاغذ بقید
قلم می‌آوردند و وقت مراجعت ازانکه دران ایام فوج غنیم دکی

دلاوران جانباز مردم مکان متصرف امیر الامرا در آمده امیر الامرا
داخل بونه شده در حویلی ساخته سیوا فرود آمده جای ماندن خود قرار
داد و بعد بند و بست آنجا متوجه تسخیر قلعه چاکنه گردیده و بعد از
رسیدن نزدیک حصار خود سوار شده اطراف قلعه را بنظر غور ملاحظه نموده
جا بجا برای مورچال و دمدمه بستن و نقب دوانیدن مردم کار آزموده
تعین نموده و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن قلعه بستند و با وجود و فور
بارش که در آن سرزمین پنجاه شب و روز پی باره فرصت سر بالا نمودن نمیدهد
و از فراهم آمدن غبار نزم که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد
که گاه گاه بچراغ احتیاج می افتد و در مجلس واحد هیچکدام یکدیگر را نمی
بینند و کوه‌ها از نظر غایب میشوند بندوق و باروت از کار ترد رفته بود
کمانها از چله افتاده بودند و مرتبه گاه گاه ناگاه از هر طرف نمودار گشته
آسیب و آزار ضایع کرده بدر میرفت چنان سعی و ترد بکار رفت که از هر سه
کوههای بالای دیوار قلعه را روزن مشبک ساختند و محصوران را از اسر اسیمه
مضطر ساخته معهذا فوج پای مرتبه که از اندرون شاه برج و بهای برسر مورچال
ریخته شوخی بجدی مینمودند که مردم مورچال را در تزلزل می انداختند بعده

داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا را نیز خالی گذاشته دشت بیمای سمت
دیگر گردید امیر الامرا قصبه سویه را پی قتال و جدال متصرف گشته جادو رای
نام واقف کار آنضلع را برای محافظت آنجا گذاشت و برای رسانیدن
رسد غله مردم فهمیدگی کار اطراف تعین نموده بحکام نواح تاکید نوشت
و سیوا ایی نایک لشکر خود را مامور نمود که هر طرف که فوج امیر الامرا
نمودار گردد و برای کمپ برآید بطریق قزاقان از اطراف تاخته دست
بغارت و تاراج کشایند و از هر طرف فوج امیر الامرا همه شروع
بتوپخی و دست اندازی نمود امیر الامرا چهار سپردار که همراه یازیک
چهار هزار سوار موجودی بودند برای همراه کمپ نوبت سوار شدن
مقرر نمود و در هر منزل دیگنها از هر طرف چون بلای ناگهان بر سر
کمپ ریخته دست برد نمایان مینمودند و شتری علف تیغ و هدف
تیر مبارزان لشکر اسلام میگردیدند و کفار جنگ بگریز دستور قزاقان
آنملک نموده برق کردار رو بفرار آورده باز نمودار گشته تا آخر
روز هنگامه تاخت و تاراج گرم میداشتند تا بپونه و سیوا پور که
معموره آباد کرده آن کافر بود رسیدند و بعضی بهادران یکه تاز و گرد

اسلام سوای بلدار رعمله و فعله قلعه گیری جوانان قلعه کشا و اهل حصار
بیرون گردیدند و صدای شادیانه فتح بلند گردید اما باز کفار اندرون چهار
دیوار ارک استقامت ورزیدند و یکروز دیگر نایره قتال شعله ور بوده آخر
کار محصوران تنگ آمده راو بهادرسنگه را شفیع جان بخشی ساخته ما
مون گردیده قلعه را حواله مردم بادشاهی نمودند و امیر الامرا عرضداشت
خبر تسخیر قلعه بحضور نموده بعد ضبط اجناس قلعه دار و را انجا گذاشته
خود برای تنبیه سیوا متوجه قلعهای دیگر متعلق او گردید بعد عرض قلعه چاکنه
را موسوم باسلام آباد ساختند و جعفر خان را که صوبه دار مالوا بود
برای کومک امیر الامرا تعین نمودند درین ایام بعرض رسید که سلیمان
شکوه که پناه براجه سری نگر برده بود بعد رسیدن تربیت خان معه
افواج بادشاهی که پیشتر از متعلق راجه پامال هم اسپان بهادران
گردیده بوسیله راجه جی سنگه رجوع آورده قول امان جان خواسته
برای سپردن سلیمان شکوه فوج طلب نمود کنور رامسنگه را برای
آوردن آن برگشته طالع تعین نمودند بعد رسیدن کنور سلیمان
شکوه اطلاع یافته حرکت مذبوحی لاحاصل نموده محمد شاه کوکه را که

که یکباره بست و شش روز ایام محاصره کشیده برجی که آتش دادند برج
با جمعی از محصوران پریده و بهادران جانباز در آن حالت سپر های حفظ
الهی را پیش رو گرفته و دامن همت بر کمر جهد و میان جان بسته قدم در
جانفشانی پیش گذاشتند اما چون محصوران پشته خاک و اطراف نشیب
و فراز را پناه ساخته بمدافعه پرداخته بودند تمام روز آنروز در این تردد
یورش باخر رسید و سوای آنکه از مردم بادشاهی جمعی بدرجه شهادت
رسیدند کاری ساخته نشد و غازیان شجاعت شعار با وجود فرو هشتن
پرده نیلگون شب تار عار فرار و پس پا شدن بر خود قرار نداده دست از
تردد و کارزار برنداشتند و تمام شب میان خاک و خون بدستور و طریقه
سرباران عقیدت کیش و پیش بردن مورچال و یورش میکوشیدند
همین که پرتو آفتاب عالمگیر بر در و دیوار قلعه تافت بهادران
رزم جو و شیر مردان پلنگ خو با مصالح قلعه گیری بر کفار حمله آور
گردیدند و جمع کثیر از قلعه نشینان طعمه تیغ و هدف تیر و سنان
گشتند حصار اول مفتوح گردید و بعد از کشته شدن دو صد نفر از کفار
و شهید گشتن شش صد کس و زخمی گردیدن شش صد سوار و پیاده لشکر

بودند
آواز کرده او که بگوش آنها رسید بفریاد آمده در تجسس افتادند و
افشای راز کردید بعد معروض گردیدن اول حکم منع بومید نموده
بعد بفکر قلع ریشه حیات محمد مراد بخش افتادن از لوازم احتیاط
سلطنت دانستند و پسران علی نقی را که در ایام فتور مراد بخش
کشته بود چنانچه بگذارش آمده بدعوی قصاصی پدر بشرع و
عدالت رجوع آورده دعوی خون نمودند و بینه گذرانده باثبات
رساندند بحکم شرع شریف فرمودند که نایب قاضی و خواجه سرای
حضور همراه پسر کلان علی نقی رفته بعد اظهار اثبات خون بقصاص
رساندند در باره ربیع الثانی سال چهار جلوس نخل حیات
آن بادشاهزاده برومند را از پا در آوردند تاریخ آن
صاحب طبعی گفته ای وای بهر بهانه کشتند خبر رسیدن بداق بیک
ایلچی ایران بملتان بعرض رسید مهماندار برای او تعین نموده
بنام تربیت خان حاکم ملتان و دیگر صوبه داران ما بین راه
صادر شد که ایلچی شاه عباس هر جا برسد بدستور هندوستان ضیافت
نموده در همه باب مراعات نمایند چون بسبب اختلال وضع روزگار

با او بازده بوده بکشتی داده خود متعینه کردید و بهمراه تربیت خان و کنور

رامسنکه بحضور رسیده یازدهم جمادی الاول سنه هزار و هفتاد ملازمت

نمود و از راه لطف زبان بخطابخشی و امان جان کشاده بتسلی آن دل

و جان باخته پرداخته فرمودند که بهمراه بادشاهزاده محمد سلطان که

در قلعه گوالیار مقید بود بقلعه گوالیار بفرستند چون بعرض رسید که محمد

مراد بخش با بعضی مغلان که فقیر شده در پای قلعه نشسته بودند و مراد

بخش از جمله یومیه وجه خرج خود لنگر پخته بآنها میخوراند ساخته

در فکر برآمدند تا آنکه کار بجای رسیده بود که در شب و وقت

معین که مغلان بوساطت چند نفر قلعه که بآنها همداستان شده

بودند کمند بر قلعه بستند میخواستند از قلعه برآرند از آنکه سرسی بائی

نام مدخوله محمد مراد بخش را بهمراه او داده بودند و مراد بخش را

با او الفت و دلبستگی تمام بود بادشاهزاده ز ساده لوحی که

داشت و در همه کارها از ابتدا اغلط مینمود وقت اراده برآمدن

راز دل بسرسی بائی بمیان آورده رخصت خواست سرسی

بائی بگریه و فغان آمده گفت مرا بکه می سپاری جمعی که نگاهبانان

داران روانه فرمودند و فی الجمله تفاوت بهم رسید [illegible]

[illegible]

[illegible] ازین سال حکم شد که چون در ایام صوم ماه مبارک

رمضان بسرانجام جشن و مجمع ارباب طرب پرداختن خلاف طریقه

رعایت شرع است از غره شوال ابتدای شروع جشن مقرر نموده تا نهم

باتمام رسانند و بروی عالمی از خاص و عام در فیض گشوده سلاطین

و امرا و صلحا و فضلا و ارباب نشاط از عطای اضافه و اسپ و فیل

و خلعت و جواهر و نقد کامیاب گشتند و بی بضاعتان بی سروسامان

ذخیرها اندوختند درین جشن عالم افروز مژده ولادت پسر بادشاهزاده

محمد معظم رسید و مسمی بسلطان معز الدین ساختند و بر نشاط روز عید

و جشن جلوس شادی بالا افزود و از در و دیوار آثار عیش و سرور

باریدن گرفت و صدای تال و مردنگ و چنگ و رباب و [illegible]

کدورت از دلها زدود [illegible] اصول شاهدان رقص پرداز [illegible] وجد

حال می‌افزاید و در یک اندازه دست افشانی رقاص و دلکشی رسیده

از چراغ صبر آتش [illegible] بعرض رسید که بداغ بیگ ایلچی شاه عباس در ملتان

وقوع گشت تیمهای اطراف که امساک و کمی باران علاوه آن گردید نرخ غله
و همه ماکولات رو بگرانی گذاشت و روز بروز از قلت رسد و افزونی
نرخ غله عرصه زیست و حال بر غربای بی سر و سامان تنگ گردید و
عسرت بر خلق الله بجایی رسید که معمورهای مشهور اطراف دارالخلافه
رو بویرانی گذاشتند و عالمی از برکات برخاسته رو بشاهجهان
آباد و اکبرآباد آورد و در کوچه و بازار از هجوم فقرا و ضعیف حالی
بی نوایان و مردن بی بضاعتان راه تردد بر مردم و زیست بر
خلق دشوار گشت لهذا حکم فرمودند که سوای غلور خانه مقرری ده
لنگرخانه در شهر جاری سازند و داروغهای متدین برای سرانجام آنجا
تعیین نمایند و سوای غلور خانهای شهر بر سر مزار بزرگان که
مجمع فقرا و غربا ست و قصبه های کلان مشهور غلور خانهای پنجاه
روپیه شصت روپیه روز مقرر سازند و بنام امرای عمده حضور
و فوجداران احکام صادر فرمودند که تا ارزانی هر یکی فراخور حال
خود و مراتب لنگر جاری سازند و همه جا برای تاکید و سرانجام اجرای
اینکار سزاولان تعیین گردیدند و برای محصول گزر برداران و منصب

اسپ عربی و عراقی مع ساز مرصع مروارید و فیروزه و یکدانه مروارید غلطان

آبدار بوزن سی و هفت قیراط که شصت هزار روپیه بقیمت در

آمد و دیگر تحف ایران که مجموع مبلغ پنج لک روپیه قیمت نمودند از

طرف شاه سوای اسپان و شتران و استران و زربفت و دیگر

تحف از طرف بداق بیگ از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یک ماده

فیل بداق بیگ و ده هزار روپیه بهمراهان مرحمت فرمودند و

سوای آن روز جشن که متصل واقع شد پنجاه هزار روپیه و خنجر مرصع

و پاندان مع پیاله ارگجه بدستور اول روز عنایت نمودند

و چهارده هزار روپیه بهمراهان عطا فرمودند و روز عید الضحی سه

عدد اشرفی هزار اشرفی بوزن دو صد و پنجاه توله و سه روپیه بوزن پانصد

توله در روز رخصت لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از آن

فیل دریای بود مرحمت شد که مجموع تا روز رخصت پنج لک و پنجاه

هزار روپیه مع نقد و جنس ایلچی و همراهان او رسیده و برای جواب نامه

فرمودند که از عقب همراه یکی از بندهای حضور روانه خواهیم فرمود در ه

عاقلخان استعفای منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه مقرر کرد

رسیده روزی که مهمان تربیت خان شد تربیت خان بعد از
فراغ ضیافت بجهت هزار روپیه مع تحف دیگر تواضع نمود بعده که بلاهور
رسیده خلیل الله خان مهمان ساخته موافق رسم هند و ستان ضیافت
رنگین پر تکلف نموده چهار صد قاب طعام بر سر سفره آورد و قاب
های نقره و غوری ها که از پیش ایلچی بر داشتند به پیش خدمتیان مهمان
واگذاشتند و بیست هزار روپیه و هفت تقوز پارچه با چند سر
اسپ و تحف دیگر از مرصع و طلا آلات تواضع نمود و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه والیچی خربوزه کاریز که از انجا در
ایران خربوزه نمی شود و دیگر میوه خشک و تر از نظر بادشاه
گذشت چون خبر نزدیک رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که
اسد خان و صفی خان و ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور
بیارند بعد ملازمت نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه
وارکچه و پان مع خوان و پاندان طلا و پیاله مینا عطا فرمودند و در
حویلی رستم خان تمام فرش و ما یحتاج ضروری از طرف سرکار
موجود ساخته فرود آوردند روز چهارم ملازمت نشست و تشنه

رهزني وقطاع الطريقي ومفسدي اختيار نموده بود واز سرکشي آن بدسگال
تمام سکنه اند يار در کمال اضطرار بفکر فرار بوده واز زندگاني بر آنها تلخ
گرديده بود براي تسخير آن قلعه جات وتنبيه او فرمان بنام داود
خان صوبه دار بهار صادر فرمودند داود خان سعي وکوشش
بسيار که جمع کثير از هر دو طرف کشته وشهيد گرديدند وکارزار هاي
مردانه و ترددات رستمانه از داود خان و ديگر کومکيان او
بعرصه ظهور آمد وتحرير تفصيل آن پرداختن خالي از ملال طول کلام
نيست قلعها بتسخير درآمد داود خان مع همراهان مورد عنايات
بي پايان گرديد ودرين سال صوبه داري کابل از تغير مهابتخان بامير خان
خود ف مقرر گرديد فاضل خان مير سامان از مستقر الخلافه رسيده
شانزده لک روپيه را جواهر ومرصع آلات ومرواريد از جمله پوشاک
خاص حضرت اعلی آورده از نظر گذرانيد ودر همين ايام واقعه رحلت
نمودن خليل الله خان از جهان بي اعتبار بعد از تقرر بعرض رسيد
بخانه آن مرحوم مغفور رفته بتسليه امير خان وروح الله خان وديگر وماندگان
او کوشيدند هشتاد فيل پير از مطاع بابت اموال شجاع فرستاده

چنپت بندیله که از ایام اعلیحضرت تا زمان حال گاه بغی و گاه اطاعت

اختیار نموده اکثر اوقات قطاع الطریقی و راهزنی مینمود و مکرر

فوجها بر و تعین فرموده بودند قلع ریشه فساد و قطع شجر حیات

آن بدنهاد میسر نمی آمد و در ایام شورش سلطنت فساد زیاد از و

بظهور آمده بود دیبی سنکه و دیگر امرا برو تعین شده کاری نساخته

بودند آخر از اثر اقبال عالم گیر دستگیر گردید سر او را بریده آورده بر سر

دار مکافات انگشت نمای عالمیان ساختند صبیه راجه دیبی سنکه

بعقد پادشاهزاده محمد معظم در آوردند و مجلس شادی طوی آراسته

کردیده دران جشن لک روپیه و دو لک روپیه را مروارید مع فیلان

و اسپان و دیگر مرصع آلات عنایت فرمودند و لک روپیه را زیور بعروس

مرحمت نمودند بمهاراجه جسونت که صوبه دار احمد آباد نموده بودند حکم

صادر شد که برای تنبیه سیوا خود را بمدد امیر الامرا رسانند و بقطب

الدینخان فوجدار سورته حکم رفت تا مراجعت مهاراجه نیابت

احمد آباد نماید چون زمیندار ولایت پلاموم که در صوبه بهار واقع شده

باستظهار سه قلعه قلب که در جنگلهای دشوار گذار و درشت شیوه راه

از جنس ابریشمی باف هما بجای پوشند باقی سکنه آنجا سوای آنکه ستر
مکان مخصوص عورتین نمایند برهنه میمانند و نمک برنبه دران ولایت
کم یاب و خوردن آن نامتعارفست که برچهرۀ هیچ مرد و زن آنجا هم
نمک نیست و غلول آنسرزمین بجز جنس برنج کنده و ماش دیگر کمتر
بهم میرسد خصوص گندم که اصلا کاشتن و خوردن و بهم رسیدن آن معدوم
الوجودست مگر بطریق سوغات و هدیه برای اعیان آنجا برند حاصل
زیاد آنملک ریگ طلاست که بصورت ریزه خاک آب از مکان غیر معلوم
می آرد بعد از ان محصول بیشتر آنجا جنس عود و مشک و نارجیل و فوفل
و کیله و انبه و انناس و نیشکرست و اسپ کلان و شتر و دراز گوش دران
ملک نمی باشد مگر بسبیل ندرت ببرند و هوای آنجا باسپ و اکثر جاریای
کلان نمیسازد الا فیل که دران جنگل بسیار بهم میرسد و اسپ
خورد که تانگن و گونت نیز بو بند و بری که جنسیست از پارچه سفید
پر زر دار بجای سوزنی می بافند و قطاس تحفه آنجا یارست که از آنجا
بدیگر دیار هند برند و مدار کسب و کار رعایا و تجار کم مایه آنجا و محصول
دیهات آنسرزمین بر خاک طلاست چنانچه بعد ضبط آنملک که مفصل

خانخانان از نظر گذشت بعده که خبر فرار شجاع و تردد راجه رخنگ بعرض
رسید و مکرر فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مامور فرمودن بمهم آشام که
ولایت رخنگ نیز از توابع آنست و بدو پیوسته است بنام خانخانان
صادر گردید خانخانان کمر عزیمت بر تسخیر آن ملک بست چون ذکر مهم
آشام بمیان آمده کلمه چند از وضع و زیست مردم اینجا و ملت و آئین
اینجا و آب و هوای آن دیار که از غرایب روزگار توان گفت بنده کار
می آرد گویند ملک آشام متصل است طرف شمالی شرقی بایل بنگاله که
که مسافت دوصد کروه جریبی تقریبی طولانی کنار ساحل دریای
شور واقع شده عرض آن از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی از
هشت روزه راه بیش نیست راجه اینجا خود را از اولاد پیران اویسه
وزیر افراسیاب میگرداند و آن ملک را وطن پیران اویسه میداند که سابق
آتش پرست بوده اند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مگر
هنوز که خلاف دستور و آئین کفره دیگر زیست مینمایند گشتند و مردم
اینجا از عمدها گرفته تا رعایا انسان صورتان نسناس صفت اند
کفش و دستار پوشیدن در آن دیار رسم نیست و عمده‌ها دراهها چادری

ولایت پیوسته است و باهم مواصلت دارند از مدت بیست سال
علم سرکشی و فساد افراخته اکثر جاهای متعلقه صوبه بنگاله را بسبب قرب
جوار تاخته رعایای مالگذار را با جمع کثیر از مسلمانان و هنود اسیر ساخته
بدیار خود برده مصرت جانی و مالی میرسانند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد اعلیحضرت چنانچه بگذارش آمده با سر و سامان جنگ
برای تنبیه و گوشمال آنجماعه بدانسو همت بست و بسبب عزل که در
همان ایام بحضور طلبیده وزارت باو مقرر کردند آن مهم بانجام نرسید
بعد که شجاع خود را به پناه راجه رخنگ که یکی از زمینداران آنحدود
بود رسانده اثری از مآل کار شجاع ظاهر نگردید خانخانان بموجب حکم
بعد از بندوبست جهانگیر نگر و دیگر متعلقه بنگاله وجه همت بر مهم آن مرز
بوم شوم بسته از سر نو بکر د آوری سپاه و مصالح تسخیر آن دیار پرداخت
بعد از انتشار اینخبر در انولایت چون میان راجه آشام و زمیندار
کوچ بهار باهم بسبب قرب اتصال ملک و سرحد هم چشمی و عداوت
موروثی بود از اشتهار شهرت عزیمت خانخانان هر یک عرضه
داشت بخدمت آن سپه سالار باو خاطر مستمر اظهار اطاعت

عنقریب بگذارش خواهد آمد بیست هزار نفر در دو معموره مشهور
آنجا از رعایای مال گذار بقید شمار آمد که هر یک از آنها یکتوله خالص
طلا در سرکار راجه آنجا واصل میساخت و کفار آنجا بر خلاف مشرکان
هندوستان از همه جانور ماکول آدم و غیر آن میخورند و از نیم خورده غیر
مرقوم خود حتی از مسلمانان نفرت نمی نمایند و هرگاه زمیندار عمده
و راجه آن سرزمین بمیرد زن و خدمه آنرا معه مرکوب سواری و فرش و ظروف
طلا و نقره و جنس خوراکی که در زمان حیات میت غذای او بود و
زیوری که زن و مرد عمده آنجا می پوشند و از همه ما یحتاج یکدیگر بقدر
کفاف چند روزه موافق دستور رسم و احوال و رشته همراه او و داد
در دخمه که زیر زمین بوسعت خانه کلان بجای قبر ساخته نگاه میدارند
برده بهمه جنس از وقت که بجای توشه آخرت همراه میت سنند کرد او
چیده در ناله امیدی بر روی او می بندند چنانچه از لشکریان خانخانان
که با خاطر تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر از زیر زمین برآورده
متصرف شدند و لیکن جنسی در سرکار خود خانخانان بضبط در آمد که
بسپاه تنخواه نمود بالجمله چون زمیندار آنجا که ملک کامروپ نیز بهمان

بوم بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجرهٔ حیات چندین هزار پیشوایان

و مرزبانان اند یار گشته اگر خواهنده مفصل اطلاع یابند بعالمگیر نامه

رجوع نمایند اما مجمل از ترددات آن رستم زمان با حافظ بیان می آرد

چنین روایت نمایند که نمانی نان اول بقصد تسخیر و شکار نخجیر کوچ

بهار ولایت به اسم نراین کمر سعی و همت بست چون اسم نراین

باعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه قایم مقام اسم اعظم الله که بالا

تر از و معبود دیگر موجود نمیدانند و همه دیگر اوتارها را که نایب باهمه

شمار مینمایند ازو کمتر می گیرند میدانند دران سرزمین سوای اسم

نراین بتهای اسم دیگر را نمی پرستند و همه بت های آنجا بهمین اسم

موسوم اند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تمنا جزو اسم

خود مینماید و هر سکه که بر طلا و نقره آنجا میزنند صورت همان نراین مصنوع

خود را که صانع خود میدانند بران مسکوک ساخته باسم نراینی بیع و شرا

در معاملات می نمایند و راجه آنجا دایم مست بادهٔ غفلت بوده مدار

کار ملک و مال بوزیر میگذارد و خود در عیش و نشاط میگذراند و

صانع زنت وزیر باجرو کل آن سرزمین را موافق باطن آن بد سرشتان

خود را ثبات تا سنجاری دیگری نوشته التماس امان جان و ملک

خویش و ترغیب استیصال مرغی بهمدیگر بمیان آورده بودند هستند

که سیلاب بلای ناگهان همین که بخانه همسایه راه یافت اول

از رخت هستی خود دل باید کند خانخانان او عالی هر دو بر ورق عرض

خود داشته بحضور معروض داشت در جواب حکم رسید که بقلع ریشه

شجر هر دو بدگهر باید پرداخت و خانخانان باسرانجام قلعه گیری

و موجود نمودن توپخانه نواره و خشکی و دیگر مصالح کارزار روبه

ولایت آتو آنچه از ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن صفدر

روز و غادران دیار بر روی کار آمده و بر صفحه روزگار یادگار مانده و

سعی و جهدی که در جنگل بری و صاف نمودن راه‌ها پر از اشجار سر

بفلک کشیده که طایر وهم و خیال را مجال عبور از آنجا محال مینمود در

کوهستان نموده و چند نفر از آن کافر دار الحربی آن دیار بدار البوار

فرستاده و جمع کثیر از فوج بادشاهی بمرتبه شهادت رسیدند و

اذان دین محمدی که هرگز بگوش آن دو نژادان بدخصال نرسیده بود

در بتخانهای سرپای دامن کوهستان دشوار گذار بر وحشت آن گمرهان

دواره را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکراه که پشته و جنگل پر از خار و
اشجار زهر دار سر بفلک کشیده درشت و عبور از این راه
طایر وهم را متعذر مینمود بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر
از تراکم اشجار و قابلیت راه نتوانست پرداخت خانخانان
را بهمان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازوی قوت
و تدبیر که بتقدیر الهی بان موافق آمد مرحله پیمای آنسمت گردید بعد
رسیدن دران جنگل هولناک که از هر شت خاک آن بوی خون
بمشام مبارزان خون آشام میرسید بدستیاری چندین هزار تبر
دار و بیلدار پی شمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه
دشوار گذار را صاف مینمودند و سوای مصالح متوری خود آن
سردار باوقار مصلحتاً پیاده شده تبر و بیل بدست گرفته بمدد دیگر
می پرداخت و بتبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاهی
جوانان کار طلب از جبر شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو
را دریغ نداشتند و مزاحمت درختان سالخورده سعی تردد
و تدبیر دلاوران کهن سال از سر راه دور می ساختند و هر جا رود و خانه

چنان سرشته که هیچ قوم دیگر ولایت ربع مسکون بدان زشتی
صورت و سیرت نخواهد بود و از طرف عمارت و فرش‌ها و مکانهای
مرغوب و مغنیان محبوب و رقاصان حورلقا که از اطراف دیگر دیار
بطمع درم و دینار و زر بسیار نزد آن دد نژادان بدعیار جمع شده
اند با همه اسباب عیش و عشرت موجود دارند و تیر و پیکان و سر
سنان و دم شمشیر آن بدنژادان زهر آب میدهند و ضرب حربه
دشت آن نا پاکان هر جا رسد علاج پذیر نیست و همان ساعت ورم
نموده روبه بهی نمی آرد مگر آنکه هر که در آن سرزمین مداومت بخوردن
کیر که بیخ و قند یک از نباتات شیرین مزه مشهور که در آنجابا
و اکثر بلاد دوازده ماه بهم رسد و درانجا زیاده و فور دارد نماید وقت
زخم رسیدن و گزیدن جانور زهر دار آنرا سائیده بران مالد دفع سمیت
مینماید القصه آن سپه سالار تهورنشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نواره مع مصالح جنگ نادریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه
دریا بیارند و مخلص خان و رحشام خان را با جمعی از کومکیان در اکبر
نگر گذاشت و از آنکه بملک آن تیره درون سه راه بود که از آن هر سه راه

بت نراین کلام بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده تبهای

دیگر را دست و پا شکسته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف

اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش

باختگان آنمرز و بوم انداختند و مکرر بمنادی منع تاراج و غارت

نموده صدای امن و امان را سامعه افروز متعهدان و رعایای

دل باخته می ساختند و در محافظت خانه و گرداوری مال جمعی که

فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند

زارنشت را بنجز و ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود انتها

دار الحربی اران سپه سالار نیکوسیر بظهور آمد گروه از هر صنف

قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای ویران رو بآبادی کرد ازنشت

و بستن نراین پسر بهیم نراین که از پدر ذخیره ملال خاطر وحشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خانخانان نمود

و بتکلیف آن پشن روی بیمن مبین بشرف اسلام در آمد و راهنمائی

بدست آوردن پدر و وزیر او نموده همراه آن اسفندیار بیگ

فرهاد بیگ را برای بهم رساندن بهیم نراین و کار پرداز صاف بدار راو

دشوار گذار رود آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر بنیروی
بهادران صحرا نورد کوه نورد میگذشتند و در هر پشته کوه و قلعهای
سر راه آنگروه شقاوت پژوه پیش آمده سد راه مبارزان
شیر شکار گردیده بسزا رسیده قرار اختیار مینمودند تا آنکه بمکان
و قلعه حاکم نشین آن لعین بی دین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه
خطر سیلاب افواج بحر امواج با اطفال و عیال سر بصحرا و کوه
گذاشته بود بلا تردد و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران
در آمد و در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد از آن سید
محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جا بجا قدغن چنان ضابطه
تعیین نماید و خود بهمه جا باهتمام بپردازد که احدی دست بمال
عیال رعایا دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم نراین یابد بضبط
آرد و بت شکنی و اجرای احکام اسلام بپردازد و سید مذکور قدغن
تمام نمود که متعرض حال و احوال سکنه آنجا هیچ احدی نتوانند گردید
و سیاستگر ایلجانسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان
نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سروری

پرگنه مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراینی رواج آنجا درست

موسوم بعالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران

آنسرزمین بود انجا گذاشت و دو جماعه دار عمده را با هزار و چهار صد

سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نمود و قاضی تیمور را دیوانی

آنضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست انجا نموده سمت

متوجه تسخیر آسام گردید و دلیرخانرا بقراولی آغرخان هراول ساخته

میر مرتضی را با توپخانه پیشتر قدم نمودند و نواره را همه جا همقدم

فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار

و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبه تردد

ازان بیشه های وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر ازنجا

متعذر مینمود اما آن سپهدار نامدار با دیگر بهادران کارطلب

دامن همت برمیان جان بسته بهمان نهج دستور اول بمدد

تبرداران و عمله جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع

اشجار بدستیاری تیشه و سلیه کوشیده آن بیشه و جاده راه

وسیع برلشکریان ساخته طی مسافت مینمودند و بدفع مفسدان

سفر نموده دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید
الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و درهای کوه
بخبرداری و هشیاری تمام تفحص نمایند و یکصد و شش توپ خورد
و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامجنگی و دیگر مصالح توپخانه
بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت اسفندیار بعد کوشش
بسیار و سعی زیاده بهو ناتهه وزیر راجه را بهم رسانده با زن و فرزندان
و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خانخانان
آورد و بهیم نرائن که بپناه یکی از زمینداران سالخورده معمر آنحدود
برده بود و متصل قلعه معموری آنمرزبان رود خانه کم عرض
عمیق بود که زنجیر آهنین موافق عرض آن ناله ساخته بر دو سر
زنجیر را در هر دو کنار آب به بیخ پنج درختهای قوی استواری ساختند
و هرگاه میخواستند برهم داشتند و مابین آن زنجیر زنجیرهای خورد
تعبیه نموده بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند و تمام روز
متردد دست بان زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر
را کشیده میگرفتند خانخانان آنمکان حاکم نشین را که هشتاد و نه

سرزمین ملاحظه شبخون بسیار بود تمام شب ان سپه بیشه جلادت
خود بیدار و خبردار بوده محرک تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب
میکردید تا زیر کوهی رسیدند که سراو بفلک برین کشیده بود و بر
سر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر
جنگی از تفنگ‌انداز و تیرانداز و دیگر مصالح درانجا موجود مینمود و ازانجا
تا جای حاکم نشین یکماهه و چند روزه راه نشان میدادند
و ششصد و هفت کشتی جنگی زیر قلعه بود و بعد رسیدن بفاصله
دو کروه ازان کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال
خبرداری فرود آیند و مهتابیهای اکثر روشن مینموده باشند و نواره
را حکم نمود که مقابل نواره زیر قلعه کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید
که جا بجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه
گرفتن آشنامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شبخون
نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیاده بسیار بر سر پشته
کوه در راهها که رخنه دارد دشوار گذار تعیین و مقرر نمود ازانجمله مرزه
که در سواحل رسیدن کومک زیاده بود آغرخان مامور گردید اتفاقاً

ه نورد آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نموداری گشتند
پرداختند اگرچه چندی از دو نژادان نشناسی صورت آن سر
ی که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راهنمای ره
تعب مینمودند اما آن سردار آزموده کار اعتبار بر گفته
رف الجماعه نابکار ننموده بهمراهی نوارده راه کنار دریا از ره
ت نمیدارد هرجا ناله قلب از پر دلدل و آب زیاد بیش
آمد شاخهای درخت و نیشتارهای بانس بریده با کاه بسیار
خته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج میگذشتند
ت آنگاه نیم کروه و گاه یک کروه را بهم عنانی نوارده
سافت میشد و خانخانان اکثر پیاده شده برای تسلیه
ب قلوب سپاه بمدد بمدمان اخلاص نشان پرداخته ایی
خواجه حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود گرچه منزل
خطرناکست و مقصد ناپدید هیچ راهی نیست کو را نیست
غم مخور، و پدان محنت و تردد که گاه شام تنگ و گاه
بهری فرود آمدن میسر می آید بعد رسیدن منزل چون درآ

بادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود برآورده بران سوار گشته مستعد دار و گیر گردیدند روز
دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر برموج
برآمده پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار ظهور شان اطلاع
یافته با کوکبه و دبدبه زهره شکاف بقصد مصاف آمخذولان
تبه او بار سوار گشته رو بجانب حصار آورد و هر چه توانست مردم
کاری معه مصالح توپخانه بنواره رسانده جوقی دیگر از سپاه
بکنار دریا که بروقت بمدد نواره توانند رسید نگاهداشته آتش توپ
افگنی آن تخته بندان دریای حیرت گردید از هر دو طرف کشتیها
بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا
بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش فشان
غرش کنان آوازه مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل و دل باختگان
میرسانیدند ازانکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام
تزلزل افگنی دل مخالفان از بر و بحر گردید و صداهای توپ و تفنگ
هم آهنگ آوازه کوه گشته در گوشها پیچید از هجوم دود باروت

سه چهار هزار پیاده قدر انداز یار را با آغر خان سر و کار مقابله
و پیکار افتاد و تیراندازان خطا کار اطراف مغیسه فرو گرفتند
آن شیر بیشه شجاعت تردد و بهادرانه با آنها نموده بسیاری را
بقتل رساند با وجود در آنوقت مردم با آغرخان بودند و هر جمعیت
بر جمعیت کفار می افزود و چند سوار مغلان بدرجه شهادت رسیدند
و زخمی گشتند و در ختام حالت زخم تیر زهردار بپای آغر خان
رسیده و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بحمله رستمانه
آنها را از مقابل برداشت و چند نفر آسامی را زنده دستگیر
ساختند بعد از تایید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران
کوه نورد و مبارزان دریا برد در دل آن وحشی نژادان
برنهج چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل و حوصله باخته
وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند از آنکه
مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در جنگلی
صد پیاده مسلح آنها از ده سوار لی یراق میگریزند بیشتر از ان کوه
فرود آمده بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره

بال بادشاه ذوالاقبال وسعی آن سپه دار نامدار بخشی باسانی
بتسخیر در آوردند بالجمله خانخانان بعد تقدیم شکر الهی و ملاحظه
نمودن اطراف واندرون قلعه عطاء الله نام را با منصاب حسبی
ونقدی ضروری در انجا گذاشت وبقصد تسخیر قلعه کوریتی
که آن نیز از مکانهای قلب آشامیان بود متوجه گردید بعد تصدیعات
وصدمات شداید راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل ومنازل
پرتعب نموده بانجا رسیدند دو قلعه هر دو طرف آب مقابل هم
بنظر آمدند که هر سر کنار آن باسمان دعوی همسری مینمود ونواره
پر از اقسام مصالح جنگ بابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشتند
ومسموع گردید که قریب یک لک پیاده میان هر دو قلعه و در کشتیها
از زشت میان بدخصال موجود اند اما از اقبال خدیو ظفر قرین
اقبال بهمان تدبیر وتردد رعب وهراس در دل الجماعه بد اساس
راه یافت وبلا تردد سیف وسنان که در جنگهای بمیان آید صدای
دار وگیر در دریا بلند ساخته هر دو قلعه را خالی ساخته بدستور
مذکور راه فرار پیمودند وقلعها مفتوح گردیدند وخانخانان ازین

که چون ابر تیره سیاه روی دریا را فرو گرفت تا مدتی غالب
از مغلوب معلوم نمیگردید و باتن در کشتی کفار کم بود مگر هراس اقبال
عالمگیر در دلهای دلباختگان بدکیشان راه یافت بعد دست و پا
زدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمعی بیشمار کشتیها را در پای
نموده راه فرار اختیار نمودند و نواره پادشاهی بتعاقب پرداخته
چند کشتی را از زدن گولهای توپ کوه با غرق ساخت و بمرتبه
کار و عرصهٔ تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا
نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و پای گشتند و
بعضی از صدمات گولهای جانستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود
آمده رو به پناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که
بوسیلهٔ شناوری جان بر کرده از آب بر آمدند بدست مبارزان
نیز شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی پر از مصالح توپخانه و
و صد و چهل توپ و دادمهای دل و جان باخته باسری بتصرف بهادران
درآمد و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کارزار میسر آمد و چنان مکانش
قلب و قلعهای آسمان شکوه پر از مردان جنگی از اقبال ...

گرگ رم خورده روز بگریز آرند اما در شبخون نمودن و وقت
شب شکر یخانی نهایت دلیر بودند و جرات زیاد مینمودند
و بسبب کمال خبرداری و هشیاری خانخانان که خود را که اکثر
اوقات بجایه کوتوال میکردید و سوای آنکه اول پاس شب
که همه بیدار می باشند عمدا عادت بخواب میرفت و در آنوقت
آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دو پهر آخر شب
تا سفیده صبح برفاقت جمعی مژه چشم برهم نمیگذاشت بخلاف
دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثری بسبب شبخون
نمودن ناگهان و تاختن المفسدان نصف شب و آخر شب
که دست برد نمایان مینمودند بصرف تلف در آمدند و بسیاری
کشته و زخمی میگردیدند که فوجها مع مال و اسقال پایمال شبخون
زدن و دست برد نمودن اجتماع بسکال میکردید و شکست عظیم
عظیم که بتحریر تفصیل آن کمی پردازد با فواج بادشاهی میرسید آری
سپه سالاریکه امیست خطیر منحصر بشجاعت و افزونی سپاه
نیست با بهره خبرداری که خانخانان مینمود و هیچ کس در گوشه

و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال
گشاده جمعی برای حراست هر دو قلعه گذاشته بیشتر مرحله
پیما گردید. بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه‌کشا که بهر جا
میرسیدند از صدمه بهم اسپان مبارزان کوه نورد شیر شکار و
پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان نثار خصوص یکه
بهادر میدان رزم اکرخان که همه جا پیش قدم دلیرخان بهادر دلو
نبرد بود و دلاوران دریا نورد تیز نبرد فواره آسمان شکوه و در
دریای پرجوش و خروش آن ضلع را که مور و تلخ وار پر از مردان
شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطرار و فکر فرار
اختیار نمودن می انداخت و همه جاها و مکانها که بتحریر تفصیل
آن قلم را رنجه نمیدارد بتصرف بادشاهی می‌آورد و از انکه بعضی
فوجهای مبارز پیشه را بر سر مکانهای تسخیر درآمده گذاشته بودند
و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و
در لشکر جمعیت کم مانده بود هرچند مقابل هزار سوار ده هزار را
پانزده هزار پیاده آنجا حکم رمه گوسفند داشت که از مقابل شیر و

بسته انتظار افواج بادشاهی میکشیدند و مکرر لشکر بادشاهان سلف

بترقی دران پای بکاوته تاراج رفته بود و دو سپاه بنصرت انجام از استماع

آرزو نام انگروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آنکوه پرشکوه پاره متوهم

گردیده و خانخانان که بآنسر زمین رسیده فرود آمده بدلدهی همه سپاه

پرداخته برای بستن مورچال و دو مرد دلیرخان و دیگر امرای کارطلب

را مامور نموده سه شب و روز آتش میان از بالای قلعه بزدن گوله

توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم

چهارپایی بسیار تلف و زخمی ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال

پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که ~~…~~

چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردیده و زهره بنیتر مردان

مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیرخان ترددی که بظهور

آمده بشرح تحریر نمی توان آورد حاصل کلام آنکه جمع انبوه دوان

ازدست افغانان و راجپوتیه همراه راجه پرسنگه جمع کثیر بدار البوار

پیوستند بعده مصلحت دلیرخان و دیگر بهادران رزم جو قرار

بران یافت که آنها میان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام

وکنار لشکر بیدار و هشیار شب بروز می آوردند و طی مسافت
مینمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعۀ سیمرگر که از اعظم قلعهای فلک
پایۀ آنضلع و حاکم نشین بود روزی قبل از آنکه بمنزل رسند از وزیدن
باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگهای کلان و ژالهای
جانستان که چند گهری متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل
میشد و بر سر و روی آدم و پشت چارپا میریخت و هر جا میرسید
مجروح و زخمی میساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبۀ
باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار زخمی گشتند
و باد سرد زمهریر برات وزیدن هلاک گشتند و چند کشتی
از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حال آن روز شب را بپایان رسانند
چنین بپای قلعه رسیده بمسافت کوله رس فرود آمدند از آنکه
آن قلعه در کمال استواری و استحکام شهرت تام داشت
و همه سرکوبان آن تمام با مردم بیشمار از ضرب شمشیر و صدمات
فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند قریب سه لک پیاده
و در اینجا فراهم آمده با هم عهد موافقت در کارزار با لشکر خانی تا

توپخانه را گفت که بردن کوه را مجنگلی و تفنگ بی هم استقبال را در
طرف خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می‌آیم غافل
کردند و مراد دشمنی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته
اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی با هتمام برق افروزی
توپخانه پرداخت و از بالا آتش گرفته اجل بارید کرفت و جمع کثیر
تلف و شهید گردیدند و دلیرجانان صبح ناشده بر سر خندق برد که آب
آن از هر طرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آتش میان با تمام
حربه جانستانی آماده کارزار گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتشی
و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان با وجود مشاهده نمودن
مرگ بی امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه
ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوری میدادند خصوص دلیرجان
واغیه در بحر بیکران خون جوشان و خروشان اسپ انداخته شناکنان
اختیار عنان بی فوط حقیقی سپرده توکل بذات پاک او نموده انچه
بنهایت تیره جانفشانی و ظفر توبخش آهنکان جان نثارست بتقدیم
رسانده از باریدن آتشی بلا اصلانه اندیشیده در میان آب و آتش تیغ

محصور کردیدن نداده بسیر فضل الهی راه پناه خود ساخته یورش

نمایند و برای قصد فاتحه نیت خیر خوانند و چند نفر جاسوس

پیشه با وقوف برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند

درینضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام ترسام که مدت در لشکر قبل

ازین مهم نوکر بوده و دلیر دم از فدویت و وقوف و واقف

بودن از همه مکانهای آنکوه میزد و بوساطت یکی از همدمان خانخانان

آنده اظهار ساخت که چون من واقف راه بیراه ملک و رویه اینقوم برآمده ام

واز هر وجه این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر

وقت یورش بین بنمایند خانخانان باآنهمه تجربه کاری و حزم و احتیاطی

که داشت فریب او خورده راهنمائی فوج باو فرمود بعده که بارها خانخانان

و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن ترسا پیدا انجام پیغام مال

قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد

لشکر اسلام هجوم تیر و بلای دام ستمای آرم و در وسط شب هر کز ری

سمت مقصود کردیده چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار

چون کوه استوار واقع ست رسید ندانم دود میر مرتضی دارو غه

بجر جلادت از زخم بندوق و سنگ سرخ روی ابرحاصل نمودند و سه

چهار گولی تفنگ و سنگ بر جوشن دلیرخان رسید که بیدن او نرسیده

سرد گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد

شناکنان بپای حصار که لولر آنجا نیز رسید رسیدند و دلیرخان بزور

بازوی خود و همدمان جانباز و کمند جرأت و حمله شجاعت مانند شهباز

که خود را بقصد صید زند بالای دیوار کوه آسمان شکوه برآمد و بعد

بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم داستان شمه از آن

داستان می شنید زبان بانصاف کشاده هم رستمی بر خود نمی

پسندید و اگر افراسیاب آن جرأت و جلادت او را مشاهده

مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین آنزلاوران

را با آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد و با هم آمیختند با وجود

هجوم آنقوم شوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب

شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از زیر دن قلعه صدای

شادیانه فتح بلند گردید فوج کفار و بفرار گذاشتند و بهادران

دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از سبازران با نام و ننگ بلافاصله

که از سرگذشته بود فیل میراندند هرچند بعضی افغانان دلباخته فهمانیدند

که کار ازان گذشته که امید نجات از میان این آب و آتش باشد معهذا که

از غرقاب آب برآمدیم سوای بر سنگ کوفتن و جان رایگان دادن

فایده نخواهد داد و تقاضای رای صایب آنست که هنوز که قدری

وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه

باید پرداخت دلیرخان آتشی نزد عار فرار بر خود هموار نموده

سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر فیلان بانگ

هیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل امر

خان و قزلخان باسعد و چند به طبیعت آن دلاور معرکه کارزار دیگر

گویان خود را باب جان بازی زدند بیت نه تیغی نهنگی برافراخته

ز تیغ از نهنگان سرانداخته چنان خواست رزمی ز بالا و پست

فتاده یلان هم چو از باده مست بهر که گوله اجل میرسید باب سر فرو

برده باز سر بالا نمی توانست نمود جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند

درانحالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آنچه او را بسته

با خود داشته از رسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر از آن نهنگان

اطاعت ظالم باشند معذور نه اند بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه

و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپخانه

امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد بادشاهیه در قید الجاحمه

بودند آنها را رخت و خرج راه داده روانه اوطان آنها ساخته

خبر تسخیر چنین قلعه بجنان جرأت و جلادت بهادران که بقلعهای

اطراف اشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده ذخیره ها را

سوخته و اسباب انداخته توپ ها را در دریا غرق نموده بکرداوری

نواره پرداختند و قریب هشت صد کشتی جنگی مملو از مصالح

توپخانه فراهم آورده مقابل نواره بادشاهی غافل رسیده

نایره قتال و آتش جدال برافروختند و از چهار طرف نواره

همراه خانخانان را در میان گرفتند از آنکه درآن روز قریب

صد کشتی از جمله نواره بادشاهیه برای امور ضروری اطراف

رفته متفرق گردیده بودند و این الحییح داروغه نواره

نزد خانخانان آمده بود و مردم نواره سر بدار و کار فرماند نداشتند

از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نواره بادشاهیه تنگ گردید

فرصت بدر جانبازان پیش قدم رسیدند و آتش میان از هر گوشه

و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت برآمدن

بدار البوار پیوستند خانخانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان

و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن در قلعه خود را نزد دلیرخان

رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان

تحسین نموده دو رکعت نماز شکر ادا نمود و فرمود منادی نمایند که احدی

دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننماید و اطفال و عورات

باسیر نگیرند چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند اظهار اسلام

ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح و جنس کارخانجات

که هر روز هزارها در آنجا بمردکارها میکردند روانه ساخت گویند

خانخانان بهمین نیت متضمن فتح نصیب بود که با وجود تسلط یافتن

بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب هر چند

دار الحرب باشد اطفال خورد سال و عیال رعایای بعجز در آمده را

مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد مینمود

و میگفت عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده که مجبور در

بود و بسیاری با تریب بغرق بحر عدم بودند و بعضی باقی کشتیهای
نواره بادشاهی که باطراف پراکنده بودند رسیدند و همان عت
محمد مومن و ابن الحسینی نزدیک بنواره رسیده اول کرناچیهای
همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعد
آوازه شادیانه رابگوش هوش باختکان نواره بادشاهی
رسانده باعث تقویت دل آنها و بیت افزای دل مخالفان
گردیده و در همان حالت صدای تفنگ و راچنگلی و غرش
بان تزلزل تمام در نواره کفار انداخت و مردم نوار بادشاهی
را تقویت تام حاصل گردیده تا لشکر کومکی نمود در گشت سردار
نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزیده
و رو بهزیمت نهاد و ریا تدبیر بر وقت که از تنبیه وار آزموده
کار بعرصه ظهور آید بمراتب از لشکر لک سوار بهتر که سردار مغرور
تا تجربه کار دشته باشد خانخانان بعد شنیدن خبر هزیمت
نواره آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز برای بندوبست
اطراف انقلو توقف ورزیده جای بتخانه مسجد عالی بنا نهاده

معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد کار زار مردانه نمودند تا مقدور میکوشیدند چون فاصله از نواره تا خانخانان سه کروه جریلی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رسانیدن بخانخانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش خانخانان رسیده و دانست که بر نواره از طرف غنیم هنگامه رو داده همان وقت محمد مومن نام را مع توپخانه و نقارخانه همراه خود با عجالتا هر چه توانستند رفاقت نمودند پسرش ابن الحسین نموده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تا شب باقیست رسیدن خود را برسانند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داد هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما نزدیک بر دمیدن طلوع آفتاب که نزدیک بود رونق جمعیت مردم نواره بادشاهی بنام عرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آن بهادر گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرو رفته

عفو جرایم او نموده خواهد شد در ضمن عریضه یکی از مسلمانان که بنام
نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی
رسید مشتمل بر اینکه راجه از هیبت صلابت و دبدبه صدمات
فوج قلعه کشا پیغام عذرآمیز برای امان فرصت فرار
بمیان آورده در پی آن بود که آنچه توانست از زر نقد و جنس مالیت
دار اطراف فرستاده توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا
داده خود نیز آواره دشت ادبار گردیده خانخانان از شنیدن این خبر
بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام
سیر و گشت جاها نموده همه جا بند و بست و منع غارت فرموده
بضبط اموال استقلال پرداخت و قریب صد کشتی پل لاج که
در آنجا مانده بود داخل نواره پادشاهی ساخت و بتخانه‌ها را مسمار
نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود
ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان برآورده رهائی
فرح افزا نموده بوطن‌های آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست توپ
و ضرب زن که در آب انداخته بودند برآورده داخل توپخانه

حارس قلعه نگاهداشته مرحله پیمای سمت قلعه کیر کون که اصل مکان

حاکم نشینان آن به اصلاح بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش

آنجا بسر می برد گردید راجه آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف

با عرضداشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول

اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خانخانان

روانه نمود ولی هم عرایض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول

پیشکش بهزاران ندامت و بازآمدن بشاه براه هدایت او دعا

پذیرفتن جرایم بامید صلح رسیدند معهذا خانخانان از انداز

کلمه و کلام و پیغام عذر آمیز آن کافر بدانجام دانست که رجوع

صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تذویر آمیز نیست و جواب

داد که اگر راجه برگفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود میخواهد

دیگر در سمت از ملک متعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس زد جنس

مع دختر خود برای پرستش خدمتی پرستاران آنحضرت گاه با پانصد

فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله

پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروضداشته التماسی

نمازی خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سرخ روئے
بخشید و رواج ترایینے را ممنوع فرمود اگرچه خانخانان در فکر
بدست آوردن راجه آنده بسیار پرداخت اما چون موسم برسات
که نجاه درانولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را
اب میگرد و راه تردد مسدود میگردد رسیده و دیگر امور ضروری از
نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد و نیم
از زمانی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بیشمار که همراه زمیندار
عمده و راجهای گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است
باندک تردد بدست می توان آورد مردم معتمد را معه بیلدار بسیار
تعین نمود و زر سرخ و سفید بیشمار لکها مع جنس بیشمار سوای آنچه
مردم دیگر بلاس نموده برآوردند بضبط درآمد میر مرتضی داروغه توپخانه
را با راجه امرسنگه و جمعی از تابینان برای محافظت گهرگون و گرداوری
آلات و ادوات توپخانه که سرانجام عمده الملک بهت مقرر نموده
دستور دیوان و حاکمی وا امینان و کروری معامله فهم و متدین وابادار
کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض

سرکار شود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه از طلا و نقره و دیگر امتعه سوای آنچه بتاراج رفت بضبط درآمد و دیگر از سرب و باروت و شوره و کوکر د و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین یافتند یکصد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدفون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن درآمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس مالوات کم بر نیامد وزن برآمدن و بهم رسیدن انبارهای غله که باعث رفاه سپاه و خلق الله گردید خاطر خان نهایت مشعوف گشت و قدغن نمود که صد و پنجاه انبار باحتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقی را فراخور حالت بهمراهان قسمت نمود و مقدمان و رعایای مالگذار از اطراف زا عهد و قول امان داده طلبیده خلعت بخشیده تسلی آنها پرداخته یک ساله محصول معاف فرمود و خطبه بنام نامی عالمگیر بادشاه عالم ستان

و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمده ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس

تحریر می آرد [illegible] از جلوس [illegible]

[illegible]

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار

و هفتاد و دو هجری غره شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یک

از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خانی گرا

در عوض حسن تردد یکه از ورود تسخیر آشام بظهور آمده یک کرور

دام انعام و هزار سوار دو اسپه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند

بعد از فراغ جشن بادشاه عارضه بدنی رو داد و بسبب انحراف

مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافه انتشار یافت باعث

اختلال حال رعایا و ماده فساد بعضی متمردان مفسد پیشه

گردیده و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت

دوزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند

و جهانی کامروایی فیض گشت هفتم جمادی الاول بعزم سیر و شکار

کشمیر بهشت نظیر متوجه مستقر الخلافه لاهور گردیده و پنجم رجب

داشته باره دوازده کلید طلا و نقره آن ولایت بقیه خصوصیات

ارسال داشت و بعد فراغ تهانه بندی که بهمه جا نمود خانخانان

سه بیم کرده کهر کون در موضع مهترا پور که دامن کوه وسیع بود و

چندان ملاحظه رسیدن سیلاب نداشت برای بسر بردن برنجاه

برشکال چهاونی مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروه بیج

فوج معقول با سرداران کارزار دیده تجربه کار برای خبرداری سر

راه کرداندن آشامیان که شبخون بیارند بطریق تهانه تعینی

نمود معهذا اکثر کافران خون خوار مردم آزار در شبهای تار مانند

مور و ملخ فراهم آمده بر سر لشکر غافل شبخون می آوردند واسپ

وآدم ضایع و شهید میساختند چون این تردد و کافر کشی و تسخیر

ملک و قلعه جات از عرضداشت خانخانان معروض رسید و

متواتر از روی وقایع معروض گردید باعث سرور و خوشوقتی تمام

خاطر بادشاه گشت و محمد امین خان خلف الصدق خانخانان را

خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات که درباره

خانخانان بعد ورود فرمان آفرین بدستخط و خلعت خاصه

آن بر فرجام نیز بقتل رسید و آن ولایت بتصرف مردم
بادشاهیه در آمد و قطب الدینخان مورد عنایات گردید الحال فقره
چند از باقی ذکر مهم و مال کار آشامیان و خانخانان بزبان قلم
میدهد اگر خانخانان در حق همراهان جلادت پیشه قدردان
و مهربان بود در ذوات رستمانه و کارزارهای بهادرانه که
از آغرخان همراه خانخانان بظهور آمد او را بدل و جان دوست
میداشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکه بعضی مغلان
همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم
دراز مینمودند و باوجود منع آغرخان ممنوع نمیگردیدند و بمعنی
خلاف مرضی خانخانان که در تاکید منع دست اندازی نهایت
تقید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغرخان نگردیده
وانه توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب درباره
همراهان می باشد درباره او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر
آزرده خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر
گردد و وقت تلاوت قرآن و اوراد خواندن خانخانان بود

نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرموده چهارم شعبان داخل شهر
وقلعه گردیده میر منزل معه بیلدار و تبردار برای صاف نمودن
راه مرخص فرمودند چون پرتهی زمیندار جام فوت نمود پسر او بایم
ستر سال موجب حکم و دستور زمینداران بجای پدر قایم گردیده
رای سنگه برادر پرتهی باغوای بدسگالان آن مرز و بوم و راهنمایی
نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن
راتهور را که جد مادری ستر سال و مدار المهام خانه او بود مقتول
ساخت و ستر سال را بدست آورده معه مادر و نوکران معتمد او
مقید گردانیده و سر از اطاعت و امر بادشاه بر پیچیده شروع
بمفسدی و راهزنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر
طریقه سرکشی و اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر
خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه
ساخت و بعد رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد
بعد ازان که صد و هفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی
و اسیر گشتند و بعضی از مردم بادشاهی نیز شهید و زخمی شدند

فرمایند که خود را نزد آقای خود رسانیم خانخانان هر چند
بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد
فایده نداد و آغرخان برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند
بعد که خانخانان بعذر حاضر نبودن منشی برای نوشتن دستک
پیش آمده خورست به دفعه وقت پردرزد آغرخان که دوات
و پارچه کاغذ سفید عمدا همراه برده بود پیش خانخانان گذاشت
و گفت التماس آن دارم که نواب بدست مبارک دستک نویسند
خانخانان نظر براینکه حق بجانب اوست و هیچ وجه رهائی
از دست آن جلادت آثار که بارها از و کار رستم دیده و مشاهده
نموده بود رهائی نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت
نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهای آب
نوشته جات دو اند که بعد رسیدن آغرخان کشتیها را بند
سازند و تا مقدور نگذارند که از آب عبور نماید لیکن هر جا که
آن دریا نور دیشتر برده رسیده و ملاح و کشتی موجود نیافت
با همراهان خود دل بدریا زده بحنات اسپان بحافظ بر و بحر

اغرخان با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانه خانخانان
آمد چون چوبداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند اغر
خان با همراهان بی محابا اندرون در آمده جای که خانخانان
بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضر گشت خانخانان
از مشاهده آمدن اغرخان بدان هیئت وسواس و هراس
تمام بهم رسانده بزبان خوشی و دلبری تمام سبب آمدن بیوقت
استفسار نمود اغرخان در جواب گفت که در خدمت و تردد
و جانفشانی و تقدیم خدمات مامور و ازمایان هرگز کمی بظهور
نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال بادشاه عالمگیر
و سعی و تردد و جلادت ان سپه سالار کفار مخذول و پامال
مکافات اعمال تبه خود گشتند و ملک مفتوح گردیده و کاری
نمانده ما را افسوس اندایم که هرگز افرین باد و تحسین از زبان
ان کار فرمای قدردان در ماده ما نا کاره ما بر نیامد لهذا
بودن و نبودن خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم
امیدواریم فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت

القصه خانخانان که بعد فرار راجه آتشام هنترا پور را مکان

چهاونی قرار داد بعد رسیدن موسم بهار باران که از هر طرف

فوج سحاب فیل رفتار از هر دامن کوهسار نمودار گردیده و غریدن

ابر و درخشیدن رعد زهره شگاف که اطراف دشت پر وحشت

پیچیده و از ملاحظهٔ تیر و باران آب و فرو ریختن یکه تازان قطره

نالها و رودخانها بجوش و خروش آمده زره موج پوشیدند

و خود حباب بر سر گذاشتند و تیغ از مایان جوی باره و ترکش

بندان آبشار و سیلابهای خانه برانداز از آسمان و زمین بر

ترکتازی درآمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه تردد

سپاه و اسپ ناپدید گشت و بمرتبه سیلها اطراف لشکر زور

آور و که خیمه های بالای پشته ها حباب آسا نشستند درآمدند آن

تیره بختان بد فرجام و آتشام میان خون آتشام که در انتظار

قابوی چنین ایام بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا برآمده بهدیگر بر

تهانهای پادشاهی شب خون آورده و در بعضی جا ها روزانه

هجوم نموده دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت

شنا کنان گذشتند در بعضی دریاهای قلب چند نفر از مغلان
و دیگر همراهان که اجل آنها دامن گیر گردید غرق بحر فنا گردیدند
بعده که بحضور رسید چون نوشته خانخانان بنام محمد امین خان
بخیلی پاس از رسیدن آن یکه بهادر سراپا عبرت مشتمل برین
مضمون رسیده بود که اغرخان اگرچه از شجاعان عالی نسب
کارطلب و سزاوار پرداخت و بیشی آوردنست اما از انکه
جهالت ایام جوانی و غرور شجاعت را کارفرموده بسماجت
از ما رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم نمایی
بر طرفی منصب نموده باز بدلاسای او پرداخته کار از وباید
گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خانخانان بعمل آورده
وابسته‌های او اعتراض بادشاهی بمیان آورده چند گاه از ملازمت
ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانه اغرخان رفته
نزد بادشاه آورده و شفیع جرایم گردیده تسلیم بحالی منصب نموده
از جمله کومکی کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد صبح

و جمع زیاد بمهر رسانده بی تاب ساخت اما آنمرد کافر برد دست
از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آسامیان رو بوز
آوردند دلیرخان تا سه کروه میان آب و گل بتعاقب پرداخته
بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود و همچنان باستظهار تلاطم
دریا بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم بادشاهی
برآوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساختند و سوختی از
حد گذرانیدند و هرگاه و هر جا آن دو نژادان بدنهاد زوری آوردند
بهادران نصرت نشان نظر بر کثرت آن ضلالت مسلکان و قلت
همراهان خویش ننموده خود را بی محابا بر آن بدسرشتان میزدند و اگر
غالب می آمدند و میر مرتضی که حاکم کرگانو بود از اخبار انتشار
آن کفار و خبرداریها و بیداری شبها بر وی آورد معهذا
بعد مکرر شبخون آوردن و هزیمت یافتن یکشب بمرتبه تاخت
و زور آوردند که دیواری که بجای حصار از چوب باریک در آن
سرزمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در
آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد و تایید الهی که دلاوران

از شدت چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین
کوشیدند و در هر هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم
و اسپ تلف و ضایع می ساختند و بمرتبه هنگامه فساد برپا
نمودند که مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و چهار پای بیشمار
بغارت بردند و انور بیک نام تهانه دار رکهیوره را با جمع کثیر از
همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردیده چنان زیر
تیغ آوردند که یک نفری از آنکه کشته و زخمی نگشته باشد سالم
نماند و بر سر فوج سپه سالار چند بار بجرات و شوخی تمام پیش آمده
بعد بلند گردیدن دار و گیر که جمع کثیر از آنها مقتول و اسیر گردیدند
و بسیاری از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند هزیمت یافتند
و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته و رستخیز عظیم برپا نمودند
و دران شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روزان
مقابله کارزار افتاد تردد رستمانه و سعی بهادرانه بظهور آمد
و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شب خون دو
زخم تیر زهر داده بود از شدت که همان ساعت دست او ورم نموده

بار که صاحب مدار آنجا بار نموده بودند بهمان پیغام داده کلمات مرت
موحشی بگوش هوشش یاخته او کشیده نداسفند یار خود را از انجا کشیده
بکهور کهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلق بادشاهیه بود رسانند
اینخبر که بخانخانان رسید ماده مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه
سالار گردیده حاصل کلام جرات هایی دیگر که ازان کافران بدانجام سر
بتقاضای ایام بظهور آمده و ترددانی که از بهادران اسلام
در دفع شر و ضرر آنجماعه بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل بر
نگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات
که خالی از غرابت نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط
یافتن آنجماعه بر محمد بیک و تصرف نمودن بعضی کشتیها نواره
و بند نمودن رسد غله خانخانان فرهاد خانرا با راجه سجان
سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیک و رساندن رسد
غله تعیین نمود فرهاد خان چون نزدیک کرگانو رسید یکروز و
یک شب آنقدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب
و تلاطم نالهای خونخوار هشت پهر شب و روز در یک مکان استاده

جانباز بر دفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار
نمودند چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقه بهم رسید
که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند و بسبب سر بعضی اسـ
گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتدا برای
جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروری جا بجا تعین
ساختند درین هنگام چون حکام انمکان در مقدمات مال
با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خانی نان بظهور آورده
بودند رعایا از سختی بستوه آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهم
نرایین رسانیده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود نموده از آن
کوه برآورده چون مور و ملخ با وی متفق گشته بر سر پر و حاکم
منصوب کرده خانی نان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام
نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن از زندگی دانسته راه بر
لشکر خانی نان اختیار نماید بعده که او نشنیده تهیه کارزار
افتاد بعد مقابله که رو داد با جمع کثیر همراهان که کمتر کسی از آن
غرقاب بلا نجات یافت بدرجه شهادت رسید و بعده باسفند

که دران گرداب اضطراب گرفتار گردیده ندانست چگونه ناچار
بهزار گرداب تصدیع طرف بالا آب خود را با رفقای جان باز رسانید
که پاره از صدمه گوله و تیر و سنان محفوظ گردیده اما چون دو سه روز
در آب بکمال تصدیع گذرانیده بودند زیاده در کشاکش در بدن
باد سرد زمهریری خورد خواب میان آب محصور گردیدند با وجود
که دران ورطه که هیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد بدین مرتبه
گرفتار گشتند باز بدفع شر اعدای پرداختند خبر بخانخانان که رسید
مضطر گشته یکه تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو
جلادت پیشه که خود را از یکه تازان کارطلب میگرفتند هر چند
سعی نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید دریای راه بحال
خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند و یک هفته آن
دلاوران دران گرداب عذاب که میان گل و آب بهزار خون ناب
دل گاه گاه از غلبه خواب استاده چشم برهم گذاشته میشد
بسر می بردند درین هفته در میان قلواب سوای غذای خون دل
خوردنی که باعث رفع فاقه لب دریا توانند گردید و از ان قوت

ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یکوجب زمین برای پای گذاشتن
نیافتند و پیاده ما سوای آنکه تا کمر در آب استاده بودند و بعضی را شدت
صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند
و چنان راه تردد بند و ناپدید گشت که هر چند خواستند طرف
منزل مقصود قدم بردارند میسر نیاید تیرانداز خان که در آن
نواحی تهانه داری مینمودند و از آن سرزمین پاره واقف گشته بود
خبر یافته شتافته شناکنان خود را با جمعی از واقفان آن مکان
رسانده رهبر همت بهر کوه گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند
جای رسیدند که از تسلط میان بدگوهر کوهها و جدولهای عمیق کنده
اطراف آن مورچال بسته برنشسته برآمده مستعد کارزار گشته در
انتظار صید تیرخورده جویای قابوی وقت بودند در بعضی جنگ
کشتی جنگلی نیز بدان دو نژادان بدنهاد رسید و شروع
بانداختن گولهٔ توپ و بان و تفنگ نمودند و جماعه که بر نشستها
دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند
و مردم بادبانهای پیاده را در میان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان

باکانه قدم از قدم بر نمیداشتند درین حالت فرنگیها و خان و قراولان
با جمعی از غریبه تکبیر گویان بعد دراج پرداخته بر سر آن گروه حمله آوردند
و از چهار طرف در میان گرفته با نیم جانی که داشتند داد جلادت
و تهوری دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در
جنگ صف مقابل شیران نبرد از روباه کمتر و بتدبیر مبارزان
دین تقدیر موافقت نمود در فرصت نیم ساعت بنحوی که معرکه
دار و گیر گرم بود انجماعه بدسگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران
گشتند و چنان بجان دادن درماندند که یکی از آنها خود را بنواره
نتوانست رساند و مردم نواره نیز بعد آنها نتوانستند پرداخت
و دلاوران اسلام گرم و گیر از شجار کیله و بانس که دران کنار
بسیار بودند با بانس بریده در لاو کل برای پا قایم نمودن
انداخته بران مردانه قدم پیش گذاشته برق کردار بر نواره
تاختند و بسیاری بزور بازو دستناوری کشتیها رسیدند و
بضرب شمشیر دستان دماغ از روزگار کفار برآوردند و قریب
چهل کشتی بدست آوردند و از جمله غنیمت میان کشتیها از

رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبوح

ساخته بر آتشی که از شعلهٔ دل بر سر دست روشن مینمودند بوی

آتش رسیده و نارسیده تناول نمودن واجب میگردید و جمعی که هنود

بودند ازان نیز محروم ماندند و سخت جانی میکردند و کافران

از اطراف نایرهٔ قتال می افروختند و دست از مزاحمت را بر

نمیداشتند و حملها مینمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ

آبرو در دفع شر الجماعه میکوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت

حاصل نمودن بمراتب به از انست که میان آب و گل رایگان جان عزیز

بباد رود دست از دل و جان برداشته بمدد فضل الهی خود را بر

تیره بختان زدند میان راجه سبحان سنگه و آنها کار بگونه براق

بلکه منت و کر بابت رسیده فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته آهسته

بگوش راجه گفت که صلاح کار اینست مصلحتاً کفار را طریق

هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمداً

قدم بقدم پس پا گردیده تمامی میان را طرف خود میکشید تا انکه

پاره از نواره خود دور افتاده شد و از راه غرور غلبه که داشتند بی

از نزد خانخانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده کار طلب
داشته بودند و خانخانان بر خوبیهای بهوکی وزیر راجه که در اصلاح
مقدمه باظهار خیرخواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بظن
از ناهمواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل نام
نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکی وزیر فرستاده کلمات
راست و درست پیغام نمود و بهوکی باحترام تمام با فرستاده
خانخانان پیش آمده هرچند در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید
و راجه را فهمانید از نافهمی های راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت
و روز بروز از ناموافقت آب و هوا که در همه بلاد اواخر برشکال
اختلاف فصلی میگردد و باکثر مزاجهائی سازد خصوص در طبع مسافر
دور دست زیاده انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار سرحد
کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیخ درخت
هائی که سمیت دارند شسته و سوده می یابند از آن آب هر مسافری
که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل بهار آن
اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم میرسد و مسافران

جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه آمد باقی مسلمانان بغنیمت خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد ازان که بارا بهار و بتخفیف گذشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید و درآن سرزمینهای قلب هرجا گاه و بیگاه شب خون می آوردند بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار میگردیدند و هر طرفی از اطراف هزارها بقتل میرسیدند و بسبب قحط و وبا که علاوه لشکرکشی دلاورکشی گردیده آنقدر آتش میان بجمنم واصل گشتند که کار از قیاس شمار گذشت بعده که کار بر راجه اندیا تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل استدعای صلح بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خانخانان بهمان جواب سابق مبنی بر طلب دختر در حرکه پرستاران مع سه لک توله طلا و یا پانصد زنجیر فیل در سال حال و یک توله طلا و صد فیل هر سال دادن که

بکندن دست بدست آب در آن جا تا سر میداد شد و هر جا غله بالا
یکجا یافتند آتش میزدند و ضایع و نابود میساختند پوسیده و از
کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا
زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص پی بضاعتان
کم قرار بهلاک رسید و عرصه زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر
تمام لشکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده
جان بسپاری میدادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگی جان
برکسته باشد و یا ذبوح و غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده
گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ـ
ذبح نموده با همان پیه که او نام روغن و چربی و نمک نا پدید بود کباب
ساخته با قدری برنج شور با دستور جوش داده بدان تنعم مینمودند
در امتداد ایام نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجایی رسید که
چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سوداست علاوه اختلال
آب و هوا گشت و کهی و دفن مردن و بیمار داری مریضان نزدیک
بهلاک باعث وبال جان و حال نزندانی بیشتر از بیمار گردید ـ

خراج نگرفته اند می بخشد چنانچه ما بین صوبه خاندیس و بندر سورت
چهار منزل اینطرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بسابی بغه
مار که آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم میرساند
هر مسافری که دران موسم ازان آب عبور نماید هر چند که آب آنجا از
روی احتیاط نخورد بهوای آن قطعه زمین کار خود مینماید و ممکن
نیست از صد مسافر یکی بدون عارضه تب رهائی یابد مطلب
انواع مرض جسمانی و تب محرق و امراض مهلکه دیگر مرتبه بشدت
تمام در لشکر اسلام پیچید که چنین نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن
دوا و غذا سالم بماند و از تپ وبای مهلک علاوه مرضهای دیگر
و گرانی بالای غله مزید علتهای جسمانی گشت و صد و هفتاد و سه
انبار غله که بتصرف مردم بادشاهی آمده بود ازانجمله چند انبار
بخرج لشکر در آورده بجهت نگاه داشتن و محافظت باقی
ان انبارهای غله وغیره چندی روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارها
بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقه محافظت آن عاری
بودند و مردم آنشام وقت شبخون و یورش قابو و وقت یافته

الجماعه پرداخته هزار را ازان قوم بقتل و اسیری می ساخت
و خانخانان میفرمود که سر مقتولان را بر گردن اسیران بسته در کوی
شهر نمایند و به تهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند
در بعضی بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار
راجه با وجود ظلمی که راجه در حق او ورزیده بطریق فرار خود را
نزد خانخانان رسانده و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته
مقید ساخت و بعضی را سیاست نموده اما آخر کار سعی بهوکن
نظر بر اصلاح کار طرفین که از هر دو طرف هموار نیز شده بودند
قرار صلح برین یافت که فی الحال یکلک و بیست هزار توله نقره
و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل معه دختر به روی نیک اختر
خود برای خدمت بادشاه یا زده زنجیر فیل و یک دختر برای خانخانان
معه نقد و جنس دیگر به بهنه و برای دلیرخان که در اصلاح و تنقیح
مقدمه میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آوردند و عذر ویرانی
ملک و بتاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرایم
خویش ساختند ازانکه خانخانان نیز بمرضی نزدیک رسیدن اجل

وبهمین آفت های غیر مکرر از همه تهانه داران رو بعالم بقا گذاشتند
یا با هم جان بار دو اسپ دو ترسایی گسسته خود را بلشکر رسانیدند و کمانش
مسجد جادو در آنملک از کفرها زیاده شهرت دارد چنانچه
بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کیسر و لیمو
و نارنج که دران دیار بسیار است مینمایند و از آب نارنج که صفرا
شکن اکثر امراض میگردیده و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود
علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها میکردند و مردم لشکر برتبه تنگ
آمدند و بجان رسیدند که مغلوب امراض گردیده شد که اکثر عمده ها
با هم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار
خانخانان جدا شوند خانخانان بر این معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر
کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفی که راجه بود برآرند
و در سرانجام کوچ گردیده خفیه در دلاسای همراهان کوشیده
امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیشخانه طرف
مسکن راجه برآورد از انتشار اینخبر آشامیان چون مور و ملخ جوق
جوق فراهم آمده شروع بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیرخان بتنبیه

برتسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آندیار گماشته از کوچ
سفر وارالقرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت
مینمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل
مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان نزا
بارشید خان و دیگر همراهان که برآنها اعتماد و فدویت بنظر بکار
سرکار بادشاهی درست معمور بود ره اواخر شعبان المعظم
برای تادیب سیهم نزدیک مرخص ساخت و در خلوت بطریق
وصیت چند کلمه نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه وداع و رخصت
خواند که نزدیک سرحد کوچ بهار در منزل خضرپور رسیدند دوم
ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون از آن
منزل بر بستر و شور حالی بهار دل سرور جا و دانی انتقال نمود و
در آن خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید و نظر برآنکه از
بندهای عقیدت کیش کارطلب و کارفرما بود باعث کدورت
خاطر عاطر گردید سعادت نوکریها که در زمان حیات او وقار از و
برین مرتبه راضی و خوشنود باشد که او را چنان فرزند رشید تسلط

گرفتار گشته بوده و عمده‌های لشکر تنگ آورده بودند معهذا آزار
خود را پنهان مینمود و راضی بصلح خاطرخواه راجه گردید و نیز مقرر شد
که از جمله مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبه سیرحاصل که پیوسته
بسرحد بنگاله است بتصرف مردم بادشاهی باشند و تا وصول پیشکش
چهار نفر عمده راجه بطریق یرغال که در هندی اول گویند نزد خانخانان
باشند و از طرفین عهدنامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بندهای
هردو طرف خلاص گردیدند وسط جمادی الآخر سال پنجم از جلوس
خانخانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر
هلاک بودند و چندی از عمده‌ها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند
متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم نراین از راه محالاتی
که منجمله محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر فرمود باوجود
شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثری را پا برکاب سفر دارالقرار
میدید نظر براینکه تا نفس واپسین در کار ولینعمت کوشد
خودداری نموده مرض خود را پنهان و سبک وا مینمود و شب و روز
در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف اوقات نموده همت

بعرض رسید تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر
الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل می نگارد
که بعد که امیر الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معموره
ی آباد کرده و متصرف شده آن سگ عیار کثیف و کافر کیش
نموده بضرب شمشیر و رای صایب بیشتر قلعها و مکانهای قلبه
را بتصرف بادشاهی آورد بتقصیه پونه رفته در حویلی که ساخته
آن جهنمی بود فرود آمد و جا بجا فوجهای برای استیصال و بدست
آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق دیده
بست نموده بود که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سوای نوکر
سرکار معه یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر
نگردد و قوم مرهته را بر اسپ نوکر نمی نمود و سوا چنان منکوب
و مغلوب و هراسی گردیده بود که میان کوهای دشوار گذار هر هفته
و ماه جای بسر می برد روزی جمعی از مرهته که در جرگه پیادها
نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک رخصت دو صد نفر مرهته همراه
برات کدخدایی مرهته غیر معلوم حاصل نموده با دهل و نقاره

بخشند و با وجود روگردان شدن بادشاهزاده در مقابل وارث

ملک چنین مهمی را بانصرام رسانده قریب دو نیم سال که هر روز و

هر هفته و هر ماه آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده

آخر در راه ولینعمت جان شیرین نثار نماید

[illegible]

[illegible] غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه

جشن آغاز سال ششم در کنار آب منعقد گردید بسبب ملال

خاطر از طرف واقعه بنده کار طلب جانفشانی بعضی رسمیات

جشن را موقوف داشته بادشاهزاده محمد معظم را با سر خانسامان

فرمودند که برای ماتم پرسی محمد امین خان رفته او را برداشته

بیارند بعد ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی

بخش دل غمدیده او گردیدند دیگر از اخبار کدورت افزا که

درین اوان علاوه ناملایمی مزاج شریف گردید نیست که از روز واقعه

دکن خبر شبخون زدن مردم سیوای مردود نابکار بر امیر الامرا اندر

محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر و زخمی شدن خود امیر الامرا

یکی از خواصان که حجره او عقب دیوار باورچی خانه بود خبردار گشته
خود را بخدمت امیرالامرا رسانیده بر صدای کلناک و آشوب بیرون
مطلع ساخت امیرالامرا در جواب از روی اعتراض گفت باورچیها
برای پختن سحور دیگدان درست نمودن برخواسته باشند تا آنکه
سپاهیان پی هم خبر شکافتن دیوار بجهت رسیدن در دیوار آوردند
و امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهی در دست گرفته از رخت
خواب برخاست در نقبی چند مرتبه از در برو گرد حوض آب حایل بود
پیدا شدند امیرالامرا تیری بر یکی از آنها انداخت مرتبه خود را رسانده
شمشیر بر امیرالامرا زد که انگشت دست امیرالامرا جدا گردید و هم
درانحالت دو مرتبه در حوض از زیر آب افتادند و یکمرتبه دیگر را امیر
الامرا ازان هنگامه برآورده جای محفوظ رسانیده و جمعی از مرتبه
بر سر چوکی خانه رفته غافل ریخته بر بالین هر خفته دیده از که سر
میرسید زیر تیغ میگرفتند و میگفتند چنین چوکی میدهید و چند
نفر خود را بنقاره رسانده از زبان امیرالامرا پیغام دادند که
نوبت خوب بنوازند و صدای نقاره خانه چنان بلند گردید که هیچ

شادی اول شب بشهر درآوردند و آخر روز همان روز جمعی را بشهره
آنکه از مردم غنیم و در یکی از تهاجات دستگیر گردیده اند دستها طرف
کتف آنها بسته با سر پای برهنه که جمعی دیگر سر ریسمانهای
آنها را داشتند و دشنام دادن و کتک زنان از چوکی گذرانده
داخل شهر نمودند بعده در همه محله و مکانی که مجمع خود ما قرار
داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالتیکه نوبت دو پهر
شب می نواختند جمعی خود را طرف باورچی خانه که متصل دیوار
محل سرا واقع شده بعد دماهی دیوار و خواص پوره دریچه خورد
داشت که از گل و خشت سد و ساخته بودند و انجا نقب ازان مطلع
بودند رسانیدند چون ایام صیام ماه مبارک بود چند نفر باورچی را
که برای پختن طعام سحور برخواسته بودند بیدار بلکه ز خواب یافتند
ازانکه ازراه که بیدار داشتند هر قسمی که توانستند غافل بر سر آنها تاختند
هر کرا بیدار یافتند بخواب مرگ آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خواب دیدند
همانجا بسترها درشت رسانده نگذاشتند صدا بلند شود و جلد شگافتن
دریچه طرف محل پرداختند از صدای کلنگ و خرشتی نعرهای کشتگان

کومک فرستاد صبح آن که راجه جسونت که عمده کومکیان بود بدیدن

و معذرت خواستی نزد امیرالامرا آمد آن سپه سالار بزرگ

نزد او نیامد یک کلمه با او گفت که ما دانستیم مهاراجه بکار بادشاهی

آمد که بر بالای جسم زخم رسید القصه بعد معروضی کردن برای امیرالامرا

و مهاراجه استقرار فرموده صوبه داری دکن و مهم استیصال سیوا

بدستگال بپادشاهزاده محمد معظم مقرر فرمودند و امیرالامرا رخصت

بادشاهزاده تعینات فرمودند خلد مکان کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند

غره ذیقعده وسط خورداد در سواد آن خطه دلپذیر شرف نزول

فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان

حکم چراغان کنار تالاب دل و ستیها نمودند و جوش رود

و سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید

وی در دریا چنان جوش سرود است   که هر موجش ز آب نغمه رود است

ز عکس لاله رخساران سرکش   فتاده ماهیان در دام آتش

ز هر فرد رقم صدای نغمه تر   زده موج طرب بر گوش اختر

رگ طنبور رشک موج آب است   بدستی کاسه چوبی حباب است

احدی او از دیگر یرانی شنیده وشورش در دیگر نابکاران علاوه
آن گشته و در و از بار امسد ودستاختند در یخالت ابوالفتح
خان پسر شایسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته
خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمی ساخته بدرجه شهادت
رسید یکی از جماعه داران عمده که عقب محل خانه داشت از شنیدن
آشوب اندرون و سد و دکشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان
بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر ضعیف بنیه
یاره با میر الامرا مشابهت داشت او را امیر الامرا تصور نموده
بر سر او ریختند و کشته سر او را بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را
زیر تیغ آورده یکی را جان از هم گذرانده بودند که در سیدن خفیه
بکفن و دفن او پرداختند و دومی را با وجود سی چهل زخم رسیدن
از انکه اجل او کوتاه نبود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالیت
خانه چنده ان نپرداختند جلد از آن خانه بر آمدن طفل هفت ساله
بود و صیت خان نصر الله که دست بدست گرفته سوای شمع
بودند و او را منصب بادرمی و کمو باحترام تمام نزد پدر والا

بادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف رای صایب ست

از سوانح احمدآباد بعرض رسید که مجهول النسب مغرور العقل خود را دارا

شکوه نامیده جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش با خویش فراهم آورده

بخیال باطل ماده فساد و شورش گردیده بعوض بجوهر شمشیر و سعی

مهابتخان صوبه دار جمعی از همراهان آن تبه کار بدار البوار پیوستند و

خود آواره دشت ناکامی گردیده درین سال اسلامخان صوبه دار

و کفایت خان دیوان اکبرآباد و دیعت حیات نمودند صفی خان

پسر اسلامخانرا صوبه مستقر الخلافه مقرر کردند و جعفر خانرا برای

وزارت طلب حضور فرمودند و نجابت خانرا بجای جعفر خان بصوبه

مالوا منصوب نمودند تربیت خانرا معه نامه و جواهر و تحف دیگر

هندوستان قریب بشش لک روپیه نزد شاه عباس روانه ایران

ساخته از اصل و اضافه چهار هزاری چهار هزار نمودند امیر الامرا را

بعد مغضوب و تغیر نمودن از دکن فرمودند که از همانجا خود سرا

بصوبه داری بنگاله برساند در منزل پایلی تیب جعفر خان ملازمت

نمود بعطای خلعت وزارت و قلمدان مرصع سرفرازی یافت ملاحی

راجه رگهناته نایب وزارت گرفتار پنجهٔ مستوفی اجل گردید
و بجای او فاضل‌خان خانسامان را خلعت وزارت مع قلمدان
مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت
ودیعت حیات نموده بعد بند و بست کشمیر و تنبیه بعضی افغانان
جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغان نیازی که فدائیخان برای
تادیب آنها مامور گردیده بود اواخر محرم الحرام متوجه لاهور
گردیدند چون از تنگی راه و نشیب و فراز کوهای پر زلزله و گل
که در خدمت آن حاجی محمد جان قدسی فدائیه گفته بکنایه
اعتقاد ما درست است و یا ایمان بر هرکس سخت سست است
و همین معنی را طالب کلیم بزیب حسن ادا بنظم آورده
در پیچ ره خویش بود معشوق دلخواه که نتواند کسی و را بدر از راه
هر روز بسیار بلشکر و مردم بهیر رو داد خصوصاً در منزل پرنجال
عجب تهلکه بر سواری خادمان محل گذشت و آدم بسیار و چارپایه
بیشمار در غارها افتاده تلف شدند اینمعنی بر مزاج بادشاه
عادل رحیم ناگوار نمود و فرمودند بدون امور ضروری ملکی آمدن

بندیله پورنل و زبردست خان و برق انداز خان و دیگر مبارزین بیشهای

کارطلب برای تنبیه و گوشمال آن بدخصال مرخص و روانه ساختند راجه

جیسنگه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و دیگر

رفیع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر امرا نیز

فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را

دیوان دکن نمودند بعرض رسید و نجابت خان صوبه دار اجمیر

ازین جهان فانی انتقال نمود بجای وی وزیر خان صوبه دار برهانپور مقرر

فرمودند و داود خان را صوبه برهانپور مقرر کرده حکم نمودند که نایب

در برهانپور گذاشته خود را همراه راجه جیسنگه بمهم سیوا رفاقت نماید

از عرضداشت بادشاهزاده محمد معظم خبر تولد فرزند بعرض رسید

بعظیم الدین موسوم ساختند

راجه جیسنگه که برای استیصال سیوای

خسران مآل مرخص شده بود اوایل شعبان داخل خجسته بنیاد

اورنگ آباد گردیده مشرف اند و بملازمت بادشاهزاده محمد

معظم گشته روانه پونه گردید بعد رسیدن آنجا به نسق و بند و

برادر ملا احمد نوایته وزیر عادلخان بیجاپوری بحضور رسید و بمنصب
دو هزاری پانصد سوار سرفرازی بخشیدند سلخ ماه ربیع الثانی داخل
دار الخلافه شدند عاقل خان را دارو غهٔ غسلخانه از تغیر الله یار خان
نمودن

از عرضداشت سلطان محمد معظم برخبر و مژده تولد فرزند
بشر گردیده بسلطان معز الدین موسوم ساختند از واقعهٔ دکن
بعرض رسید که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد برافراخته
و روز بروز ریشهٔ فساد او از تاخت محالات بادشاهی و تاراج
نمودن قافلها دران سرزمین استحکام می پذیرد و بندر چیول و
دابل وغیره که کنار دریا پایان بندر سورت است بتصرف خود در آورده
و کشتیهای راه کعبه را در دریا تاخت مینماید و چند قلعه در دریا
احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بر و بحر انداخته
و در راجگده سکه پل سیاه میزند هرچند که مهاراجه جسونت در استیصال
او سعی نمود فایده نبخشید بعد عرض مرزا راجه جیسنگه را با دلیر
و داود خان و راجه رایسنگه سودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگه

کمی نمودند راجه جیسنگه نیز خود را معه بیسر رسانده و از طرف
محاصره و یورشهای پی در پی تاخت و تاراج اطراف که اگر
بتفصیل برنگارد از سررشته اختصار دور میماند عرصه محصوران
تنگ آورد و هر روز مقابل بارید تگرگ گوله توپ و تفنگ
و حقه آتشی مورچال پیشی برده بعده که برج یکطرف سلا
از باروت پرانده تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان
افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فرز کوه برآمدند
محصوران پیام امان جان بمیان آورده راجه و دلیرخان عهد
عدم ضرر جانی دادند و قلعه داران هر دو قلعه آمده با دلیرخان
ملاقی گشته مخلع شدند بعده که نزد راجه فرستاد راجه پراقه
همه را گرفته قلعها را بتصرف بادشاهی درآورد و دران تردد
و یورش هشتاد سوار با جمعی از پیادها و عمله قلعه گیری بکار آمدند
و از صد نفر زیاده زخمی گردیدند بعد تسخیر هر دو قلعه هفت
هزار سوار بسرداری داود خان و راجه رای سنگه و غیره
برای تاخت و تاراج معمورهای ولایت سیوا که بغضب طغیان

بست آنضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست همه کومکیان را

جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعه جات مرخص نمود و خود

برای مفتوح ساختن قلعه بوکرنده مرور و در حالی که از قلاع مشهور

نظام الملکی و حاکم نشین آنمرز و دیود و هردو قلعه متصل هم

بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمة الجیش ساخت و دلیر

خان همه جا با فوج ان بدبران که از اطراف نمودار میشدند

جنگ کنان میرفت و آدم و مادیان بسیار کفار کشته و دست

برد نمایان میکردید تا آنکه نزدیک دو پایه هردو قلعه بتفاوت

کوله رسی دلیر خان فرود آمد و بترود قلعه گیری پرداخت و

قلعه نشینان هردو کوه محصور گشته شرط قلعه داری از زدن

توپ و بان و دیگر آلات آتش بار بتقدیم میرسانند بعد

محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان بهیور شتافته

تا کمرگاه قلعه رسیده بارها پایه هردو کوه را آتش زدند تاخت

و تاراج نمودند و مفسدان در ترود برآمدن از قلعه مور چال

ریختن از بالا و زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی

آنمحصل جات قبایل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
رسانده لشکر را برای تعاقب سر کردن سازد نتوانست
و دانست که بعده مفتوح گردیدن آن ملجاء و ماوای مستقر الریاست
او واجب السیاست تمام قبیله و عیال بدسگال تا پامال مکافات
گردار او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای
التماس عفو تقصیرات و بیرون بعضی قلعه جات باقی مانده
و ارادهٔ دیدن راجه فرستاد و راجه نظر بر عیاری و مکاری
او ابتدا اغماض نموده. رای یورش زیاده از سابق
تاکید فرموده تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده از قلعه فرود
آمد و برهمنان معتمد او رسیده قسمهای شدید بعجز و زاری
تمام بمیان آوردند راجه عهد و امان جان و آبرو داده
بسر او رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت و نوکری درگاه
فلک بارگاه بوعده عطای منصب عمده قبول مصالحه
نموده برای آمدن و ملاقات نمودن ماذون ساخت بعده
که نزدیک رسید سیوا بکمال عجز ظاهر گردید راجه منشی خود را

بتصرف خود آوردن بوده روانه ساخت و لونتس زیاد از
هر دو طرف بمیان آمد و تا پنج ماه فوج بادشاهی از مقابله
و محاربه و کافرکشی نیاسودو تا سیوا پور که آباد کرده آنها بوده
بوده و قلعه کنداته و کنواری که نشان آبادی نگذاشتند
و مواشی بیشمار بدست آوردند و از تاخت بای ناگهان
کفار دست بردهای نمایان آنگروه بد کردار و شب خونهای
شبهای تار و گرفتن سر راه دربای دشوار گذار و آتش دادن
جنگلهای پر از اشجار و راه تر و بر لشکر اسلام تنگ ساختن
آدم و چارپای بسیار لشکر بادشاهی تلف شدند آخر کار
که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
نمودند قلعهای متعدد که تا کجا بشمار آرد مفتوح گردید بعد
که کار بمحاصره قلعه راجکده که حاکم شیبی اصل آن بد اصل بود
و کنداته که قبیله و خویشان مادری او در آنجا بودند کشید کوتاهی
سعی کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا تنگ
گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هر چند

بادشاه چه نمایم و پسر خود را درجرگهٔ بندهای جان نثار که در حضور

خدمت نماید می سپارم و خود امیدوارم بمهلت یکسال

بعد حصول سعادت آستان بوسی و دریافت فیض ملازمت

بدستور رای مطلق العیان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت

مینماید با قبیله و عیال در یکسد و قلعه خورد بکنند رانم هرگاه و هرجا

برای کار عمده بادشاه امر فرمایند بجان و دل و مال حاضر گردیده

طریقه جانفشانی بتقدیم خواهم رسانند راجه نیسلا او گوییده

و نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه گشت

از محاصره داد و هفت هزار مرد و زن و اطفال که از قلعه ها موت

گشته برآمدند بشمار قلم درآمدند و توپخانه و ذخیره و اسلحه

وانچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار درآمد و بندهای بادشاهی

بقلعه درآمدند بعد ازان دلیر خان سیوا راکه تا آنوقت کمر وا بود

شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی معه ساز طلا از طرف

خود تواضع نموده نزد راجه آورده دست او را گرفته براجه سپرده

و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشید از سر نو عهد امان

باستقبال فرستاد و راجپوتان مسلح همراه داده تاکید نمود
که از عذر آن مکار پرکار خبردار باشند و باو پیغام نمود که اگر
بصدق دل حلقهٔ اطاعت بگوش نهی و ردای فدویت بر دوش
انداخته آمده در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرافکندگی
خواهد نمود التماس او مقبول بارگاه خطابخش عذر پذیر خواهد
گردید و الا الحال هم ماذونست که برگشته بمکان خود رفته
بسرانجام جنگ بمهلت خاطرخواه بپردازد و خود بالاختیار
دارند بعد رسیدن پیغام آن سیه نامه بدنام بزبان انکسار
و نیاز گفت که میدانم در اطاعت و عبودیت جان‌بخشی است اما
عرض و ناموس نیست باز راجه مردم عمده دیگر را فرستاده
باعزاز نزد خود طلبید بعد رسیدن او راجه برخاسته معانقه
نموده نزد خود جا داد و آن تبه کار بهزاران اظهار سرافکندگی
و خجالت دست بسته گفت بطریق بندهای ذلیل مجرم رو بدین
درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تست
والتماس نمود که قلعهای کلان نامی را با ولایت کوکن حواله بندهای

قلعهٔ خورد کم حاصل در تصرف مردم او باشد و سنبها پسر
هشت ساله او که بنام آن منصب پنجهزاری از حضور تجویز راجه
عطا شده بود با فوج شایسته تا روانه شدن حضور همراه
راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش درانجبال بآبادی ملک
پامال گشته خود پردازد و هرگاه برای کار بادشاهی بطلبند
حاضر گردد وقت رخصت باز خلعت و اسپ و جیغه
و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر او را
تسلیمات منصب پنجهزاری فرمودند درین والا ملا احمد
نایته از مقربان صاحب مدار عادلشاه که بحسب ظاهر بطریق
سفارت برای عفو تقصیر با خبر پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورت
از بیجاپور آمده بود و باطنا بقصد ارادت و ارادهٔ
بندگی درگاه آسمان جاه داشت مع ملا یحیی که بحضور رفته
بمنصب سرفرازی یافته تعینات راجه شده بود نزد راجه
مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه
دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو تقوز پارچه تواضع نمود

جان را برو وارده مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه تخته
کاری ساعتی شمشیر بسته بازوا کرده گفت از کمر بستگان
پای براق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گردیدن و
رجوع آوردن سیوا در میان بود و راجه بحضور نوشته برای
فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار ورود فرمان
میکشید از اتفاقات همان روز که زیردار معه فرمان و
خلعت از حضور رسیده راجه سیوا را طریقه ادب استقبال
و تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورده
سه کروه پیاده باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده
زر گرفتن فرمان جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان
سائید و از سرور عنایات بادشاهی در جامه نگنجید و برای
سپردن قلعه جات بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد
که از جمله سی و پنج قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست
و سه قلعه مفتوح گشته سابق و حال بجمع محصول ده لک هون
که چهل لک روپیه باشد به بندهای بادشاهی بسپارد و دوازده

می باشند خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته
است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادلشاه آمده و ارادهٔ
بندگی درگاه آسمان جاه دارد و امیدوار نوازش فضل و کرم است
بعد عرض بمنصب شش هزاری هزار سوار سرفراز نموده فرمان
و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور
نمودند و خفیه براجه نوشتند که بعد رسیدن حضور بخطاب
سعدالله خان و فراخور استعداد بخدمت عمده سرفرازی خواهد
یافت اما چون نمک ولینعمت قدیم خود را منظور نداشته
رو گردان گردیده از دولت این درگاه نیز کامیاب نگردیده
بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود چون مرزبان تبت
که ولایت علاحده متصل بسرحد کشمیر واقع شده در زمره
سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع نمی آورد
و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام سیف
خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از متعینه فهمیده
کاردان بدکردار پیغام نصیحت آمیز در باب بازگشت از راه

بعده که خبر آمدن سیوا و راجه و مفتوح کردیدن قلعه جات رسته
بعرض رسید باعث تفریح طبع بادشاه کردید و حکم بلند
آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافه دو هزار
سوار دو اسپه و سه اسپه و عطای خلعت و شمشیر با ساز
مینا و زنجیر فیل مفتخر ساختند پسر راجه کنور رامسنگ که در
حضور بود مورد عنایات کردید دلیر خان و همه همراهان
او اضافهای نمایان عطا فرمودند بعده از استیصال خانجهان
لودی که افاغنه را مغضوب ساخته بپایه پنجهزاری پنجهزار
سوار رسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرفرازی بخشیدند
و باعث فخر قوم خویش کردیده بنام راجه جیسنگه حکم صادر فرمودند
که ملک بیجاپور تعلقه عادلشاهیه را در مکافات تقصیر عدم
وصول پیشکش سابق و حال ساخته تا پای قلعه بیجاپور ویران
و خراب سازد در ینولا از عرضداشت راجه جیسنگه و واقعه دکن
بعرض رسید که ملا احمد نلوانیه که اصل از شرفای نوده عربستان
اندازان سبب نوائیته کویند و باستر شافعی مذهب و فاضل

کمال راسخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود و خدمتگاری
محمد شفیع و همراهان بآیین شایسته بجا آورد سرزمین تبت
اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و
محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار
ماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه
دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر برابر حاصل یک پرگنه
سیر حاصل کلان دیگر صوبجات نیست هیچ مکان لا ینفع
دیگر نخواهد بود بهمین سبب بادشاهان دیگر که خرج آنجا و
دخل بالاطائل خواهد شد بفکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیفتادند
چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان
و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید اسد الله پسر او را
طلب حضور نموده درین ولا بعرض رسید که بادشاهزاده محمد معظم
بموجب حکم از دکن بحضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال
فرستادند بعد ملازمت و گذرانیدن سه چهار لک روپیه نقد
و جواهر مورد عنایات گشته در همین اوان معروض گردید

ضلالت و قبول اطاعت و اجرای سکه و خطبه و بنای اسلام
نماید اگر قبول نماید و از کفر باز آمده قدم بشاهراه هدایت گذارد
امیدوار عنایات بادشاهی سازد و الا برو مبهم فرموده اند
ملک او را پامال سم موکب فوج قاهره سازد بدین مضمون فرمان
وعده و وعید آمیز بنام آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف
خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بنده بادشاهی
را همراه فرمان روانه تبت ساخت مرزبان از شنیدن
اینخبر اول بفکرهای فاسد افتاد آخر بهبود مال کار خود در اطاعت
حکم بادشاه اسلام دانسته در همان جمعه اول سکه مشتبر
را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامی بادشاه
حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی خوانده
سر خطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن خلعت
فاخره باوج برین رسانده و مسجد بنا کرده نقشه ازا با دو
هزار اشرفی و نه روپیه تازه سکه اسم عالمگیر و تحف دیگر آن ولایت
روانه حضور ساخت و عرضداشت در جواب فرمان باظهار

پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری خاصه در آباد ملک

و نیکنامی دو جهان کوشیدن از جمله سوانح اخر سال سلطنت

در مقدمه متصدی معزول بندر سورت بگذارش آمده گویند

هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران و توران ملازمت

حضرت اعلی نموده بمنصب سرفرازی می یافت بدیوانیان

میفرمودند که چون ترکان تا نرخ نگیرند در فراج ما اطلاع

نباشد قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمیدانند عوض

جاگیر نقد با بها رسانند بادشاهزاده نیز بعد از شنیدن

خبر ملال اثر متوجه اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن مستقر الخلافه

بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود که بار گشته

فاتحه امرزش خواندند و نزد بیگم صاحب برای پرسش تشریف

برده همه مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا

رفته بخدمت بیگم تسلیم اداب پرسه بجا آرند نقل نمایند

که در حالت نزع اعلیحضرت بیگم صاحب سه بار برای عفو

تقصیر بادشاه التماس نموده بود فوا دعای بیگم بدرجه اجابت

که تغیر بحال صاحبقران ثانی بهم رسیده و کار بنزدیک انتقال
بروضهٔ جاودانی رسیده همان روز بادشاهزاده محمد معظم
را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت
احوال مرخص فرمودند هنوز بادشاهزاده در راه بود که خبر
رحلت آن بادشاه نیکوسیر ازین زندان سرای بی اعتبار
فانی بدار القرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه هزار
و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان آرا بدر رود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم
و بار الم دنیا و آخرت در دل آن بادشاه حق آگاه سلا
یافت سی و یک سال بیشتر از بادشاهان سلف در فرمان
روائی و جهانبانی عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال
نظر بندی محبور بود دنیا بمثال کوزهٔ زرین ست که
تلخ در وگاه شیرین ست پیوسته سمند اجل زیر زین ست
تو غره مشو آنکه عمر من چندین ست شاه جهان کرد وفات تاریخ
فوت آن نیک صفات یافته آند شمهٔ از رعیت

موسوم بعالمگیر نگر و جا تلکام را باسلام آباد موسوم ساختند
و سرزمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نیافته بود از
آوازه روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتحنامه
با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات
گردید اسد الله پسر ملا احمد نیچا پوری بحضور رسیده بعد ملازمت
بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرفرازی
یافت یکصد و بست فیل فرستاده امیر الامرا مع دیگر تحف
از نظر گذشت

در جشن شروع نواب قدسیه بیگم صاحب

دوازده لک روپیه سالیانه نموده بود پنج لک روپیه اضافه
نمودند و یک لک اشرفی که در آنوقت هفده روپیه
اشرفی بود نقد مرحمت فرمودند و اضافه دو هزار سوار
مع دو لک روپیه نقد بپادشاهزاده محمد معظم و بهمین
دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت
نمودند چون راجه جیسنگه بتاخت و محاربات سیوا که

نیامد کرت سیوم که بسیار بقبول منت عرض نمود طوعاً
و کرهاً قبول نمودند چند گاه در اکبرآباد توقف نموده حکم بدارو
تخت صادر فرمودند که بالعفی خدمه محل همراه گرفته برای جشن
از دار الخلافه بمستقر الخلافه بیارد دیگر از سوانح فتوحات
این سال تسخیر قلعهای طرف زخنک تعلقه بنگالست که
مرزبان سنگرام نگر و چاتگام سر از اطاعت بادشاهان
گذشته بجیده بصوبه داران آنولایت رجوع نمی آورد و در
تاخت و خرابی اطراف میکوشیده و در ینولا سعی تعین کرده
بزرگ امید خان پسر امیر الامرا شایسته خان که از
طرف خسلی و مدد نواره تردد نمایان بکار برده
آن قلعه را رخنه نمیدارد و بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و
زمینداران آنجا با ششصد و پنجاه نفر دستگیر گردیده و جمع
کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گشتند و یکصد و سی و دو
کشتی و هزار و بیست توپ خورد و کلان و بدین قیاس دیگر
مصالح توپخانه و فیلان بضبط سرکار در آمد و شنگرام گر را

پسر خورد سال که هشت سال داشت بحضور رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار و پانصد اشرفی و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه از زمان باشند زر نثار گذرانند باشاره عالی درجه که بنجهزاری ها استاده نموده اند ازانکه پسر هشت ساله اورا غایبانه پنجهزاری نموده بودند و بتوجه خویش او که در ذکر تردد راجه جسنگه در خرابی مدد ملک سیوا پور بگذارش خواهد در آمد بهمین مراتب سرفرازی یافته بود از عطای آن خیره سر هیچ مغز غدار کمتر از پایه هفت هزاری نبود مهربانیهای که راجه بان اورا و خوشدل و امیدوار ساخته بود از راه بعضی که نظر بر افعال و کردار آن نابکار در دل بادشاه دین پرور جا گرفته بود اثر از آن مشاهده ننموده برای استقبال نیز انچه چشم داشت اصلا بعمل نیامد قبل ازانکه عطای خلعت و جواهر و فیل که همه موجود نموده بودند بظهور آمد عرق جهالت نجاست آمیز بر چهره حال ظاهر گردید لمحه بجز فکر فرو رفته ازرده عیاری

باتفاق سیوا گردد ذات نمایان بظهور آورد و سیوای ضلالت
کیش را با نوع تسلی امید وار عنایات بادشاهی ساخته
خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی بادشاه گشته روانهٔ
بارگاه آسمان جاه ساخته بود و درین جشن عالم افروز
خبر رسیدن آن بدروز نزدیک اکبرآباد بعرض رسید حکم
شد کنور رامسنگه پسر راجه جیسنگه و مخلص خان باستقبال
رفته آن وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت
بنمایند چون سابق بمقتضای مصلحت ملکی خزانه از
مستقر الخلافه بقلعه دار الخلافه طلبیده بودند درینولا باز
همراه نامدار خان بقلعه اکبرآباد طلب داشتند درهمین روز ۲
هزار و چهار صد عرابه هشت گاوی پر از اشرفی و روپیه و ظروف
طلا و نقره آلات و مرصع آلات بکوری چشم مخالفان و سعادت
خاندان صاحبقران داخل قلعه اکبرآباد گردید و بیستم ذیقعده
سنه مذکور که جشن وزن قمری سال پنجاه از عمر شریف
بادشاه منعقد بود آن وحشی خصال نکوهیده سگال با سنبها

دیلرخان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور مامور
کردیده بود به پاس قدمی و راهنمای ملا یحیی بیجاپوری و پدر وطن
و سیوا و نبتوجی که از خویشان و جزو لاینفک و مدار علیه
آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز نموده
همراه خود نگاه میداشت روانه کردید اگرچه داستان تردد
راجه و دیلرخان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
اختصار روداد آنکه بعده که دیلرخان را همراه نموده چند
منزل قطع منازل نمود و موجودات سپاه را گرفت از جمله
سی و سه هزار سوار قلمی بیست و پنجهزار سوار موجودی همراه
بخدمت رشتی ابو المحمد نام نبیره بهلولخان که از شجاعان عمده بیجا
پوری گفته میشد از عادتش دلگرفته خود را نزد راجه رسانده
ملحق دستر یکی بل راهنمای استیصال ملک و جان و مال کشته
و فرمان روائی آن ولایت کردید و راجه در همه رعایت درباره
او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت در جه پذیرائی یافت کوتاهی سخن

ومکاری باظهار ضعف بکوشت رفت خود راچون صید از حله
عیله تیر خورده تازه بدام آمده بزمین انداخته بعد ساعتی
که باظهار ساختگی و پخته کاری بحال آمد کنور رامسنگه را
مخاطب بکلمه و کلام شکوه و قصد ضایع ساختن خود ساخت
وهر چند کنور رامسنگه بتسلی آنوحشی نژاد بدنهاد پرداخت
فایده نداد چون ادای بی خلاف داب آداب او بعرض
رسید از روی کم توجهی بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل
آید مرخص فرموده بخانه که برای او بتجویز رامسنگه بیرون
شهر نزدیک خانه جیسنگه مقرر کرده بودند فرود آورند
وحکم نمودند که حقیقت براجه جیسنگه نوشته تا رسیدن جواب
که آنچه مصلحت صواب دیده داند بعمل آید سیوا بجا اشباه
و پسر او را مامور فرمودند که همراه رامسنگه بجا آمده باشد الحال
باقی ذکر آن تبه کار بمحل موقوف داشته مجملی از محاربات
و تردداث راجه جیسنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا
بحضور و بعد از ان رو داده می نگارد چون راجه جیسنگه معه

خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران نامی ده
دوازده هزار سوار و پیاده کرناتکی بیشمار که در شب تار بر
صدای مرغ و مرجاندار حکم اندازی مینمایند رسیده بمدد
فوج سابق بیجاپور پیوست واطراف فوج هراول فرو
گرفتند و جلوریز مانند سیلاب کوه ریا خود را بر فوج بادشاهی
زدند دلیرخان تیز برد در مقابل آنها استقامت ورزیده
بحملهای پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار
و پیاده بسیار از هر دو طرف بمعرض تلف آمدند و بعد هزیمت
دادن بتفاوت سه چهار ساعت بنحوی فوجهای دکنی
چهار فوج نموده گشته باستظهار سرداران نامی از چهار
طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گیر بمرتبه بلند ساختند
که سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم
نامی زیاد در آمدند از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از
سرفوجان مشهور بود با جمعی از حبشان و دکنیان
کشته گردید آخر مقابل حمله دلیرخان تاب مقاومت نیاورده

هر جا قلعه تعلقه بیجاپور بنظر می آمد سعی بهادران قلعه کشا سر سواری در معدود ایام مفتوح میکردید خصوص سیوا ذمتبوحی که با دو هزار سوار هشت نه هزار پیاده همرفیق گردیده بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار کامل عیار گفته میشد در فرصت سه چهار هفته قلعه شکل پهره و غیره از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم قلعه را امون ساخته سوای ذخیره غله و مصالح توپخانه و اسلحه باتهها واگذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از بیمی و بسیار زیاده از شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ گوله و بان بهم نبردی فراوان میان آمد آخر غلبه و کفار بجای رسید که اکثر شبها دلیر خان با تمام سپاه برپشت فیلان و بر اسپان بروز می آوردند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی میگردیدند و شب و روز خور و خواب و آرام بر لشکر بادشاهی حرام گردید و سلوکی زیاد از نموده کسی اصلاحی گذاشتند که بلشکر برسد هشت نه منزل که بیکی دستور طی نمودند

قلعه دار تعین شد بعد رسیدن کومک قلعه دار نیز از قلعه برآمده
باتفاق بدفع دکنیان پرداختند برداشته جمعی بکشتن دادند
فوج روبروی قلعه برداشتند همچنان بیست روزه
راه در دو نیم ماه جنگ کنان به پنج کروه بیجاپور رسیدند
و دوم رجب سنه مذکور بمحاصره پرداختند عادلشاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک
بادشاهی شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای
مقابله راه و زدن کمک مقرر گردیدند و بند تالاب زشکسته
خالی نمودند در چاها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده
انداخته پر نمودند و اشجار ثمردار و سایه دار و سایه دیوار
و عمارتهای عالی متصل قلعه را بریدند و مسمار نمودند و بمرتبه
باغات و عمارات را خراب از هر دو طرف ساختند
که از ان سال باز نام آبادی بران شهر گذاشته نشد و
عادلشاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی
بذکر خواهد در آمد مزه زندگانی نیافتند در بعضی نیکنام خان

فرار ورزیدند ونشان ماهیان وچترها وعلم بسیار بدست

افغانان افتاد باز وقت شب آمد چهار طرف محاصره

نمودند ودو روز ودو شب زین از پشت اسپان وسوار

از بالای زین جدا نگردید روز سیوم هرچند اول که سیوا و نیتوجی

سرفوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از فوج

راجه بمدد رسیده کارزار نمایان نمودند ومردم بسیار از

همراهان سیوا بکار آمدند وازترددسیوا جادو ورائه دکهنی نامی

با همراهان بانام ونشان دیگر گشته گردد دکنیان روبفرار

آوردند وهر روز بهمین دستور هنگامه پایره قتال گرم بود واز

دلیرخان نیز دقایق رستمانه بظهور می آمد در نقلی از نوشته

قلعه دارمنگل بیهره که از قلعهای مفتوحه سرحدی بود ظاهر

گردید که فوج بیجاپور قریب هشت هزار سوار یک نا زتا دور از

قلعه رسیده از دمدمه گرد توپ وتفنگ نا ندیده مورچال

قدیم نموده اند هر روز فوج دیگر بمدد آنها میرسد اگر کومک

زود نرسد قلعه از دست خواهد رفت سرانجام خان بمدد

صفدران که دران رزمگاه طعمه زاغ و زغن گشتند هیچ روزی
نبود که صد دو صد نفر با نام و نشان هر دو طرف علف تیغ و هدف
تیر و گوله و تفنگ نگردند سیوا را که همراه نیتوجی و چند هزار
سوار بادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله فرستاده بودند بعد
ترددات نمایان کاری ناساخته از انجا برخاسته قلعه کیلنا تعلق
خویش خود را رسانند و نیتوجی را سرداران بیجاپور اغوا نموده
از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه بتدبیر بسیار
استمالت نموده نزد خود طلبیده آخر بتردد و منصوبه بازیهای
سیوا چند قلعه بتصرف مردم بادشاهی درآمد در ینضمن بموجب
وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را استمالت
نموده همراه پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و مقرر نمودن
او بکذا رسیدن آمده و نیتوجی با اکثر طوایف شریک
محاصره بیجاپور ماند و بعد روانه شدن سیوا که همانه حمل
نقدهای فوج بادشاهی گشته بود دو نیم ماه دیگر محاصره بود و

خواجه سرا که از جمله نوکران عمده صاحب اختیار حیدرآباد
گفته میشد و اصل آن از امرای ایران بوده و بسبب حادثه
بخشیدن یکی از پرستاران خاص شاه عباس در عالم بیخودی
نثار شراب بخانه او فرستاده بود و او برای خلاصی جان
خود از غضب شاه ایران که اگر خود را مخفی نمی ساخت جان
برنمیگردید بدست خویش خود را مجبوب ساخته مامون
از بیم خطر گشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب
قطب الملک گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار
پیاده بمدد عادلشاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید
و هر روز هنگامه کارزار گرم بود فوج و چارپایی که برای کمک
میرفت بلا آفت برنمیگردید و هر طرف که بر فوج بادشاهی
غلبه دکنیان ظاهر میشد شیر بیشه وغا دلیر خان خود را
چون فیل دمان میرساند اگر بتعداد تفصیل محاربات فوج بادشاهی
و بیجاپوری پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید
چه سرهای سران که دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهایی

وجدیه بعرصهٔ ظهور آمد و از جانب دیگر منور زه خان و موسی

خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند

و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد درین حالت

دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و هشت

نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز در میان گرفته راه

کومک بر افواج بادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را

بجلدستانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور مغلوب

راجه رسانده و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید از آن بهادر

شیر نبرد صف شکن باتفاق ابو المحمد خان دران نبردگاه

بظهور آمد و سوار و پیاده بیشمار بیجاپور علف افغانان

و راجپوتان گردیده و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته

میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان

دلاوران همراه دلیر خان گشت و شکست عظیم بر فوج و

دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چتر ها و علم زیاده از

شمار بدست مردم لشکر بادشاهی آمده تا هفت کروه تعاقب

محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص
از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر
نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام برذکر یک
مقابله و مقاتله قابل تحریر می نماید که اوایل ذیقعده که ایام
محاصره به پنجاه کشید روزی تمام فوج دکنیان اطراف فوج
بادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه
تنگ گردیده بود فرو گرفتند و دست و پنجه از پیاده بمدد
زدن بان و باریدن گوله توپ و تفنگ و اقسام آتشبازی
و سنگهای فیل ربا که از بالای قلعه متصل ناسره روز و
شب می آمد برکار و از چنان چار طرف فوج ... در دستند
که فرصت سر خاریدن و چشم واشودن نمیدادند و هر طرف
که که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصاً ابو العلا
بهول خان که برادر او ابو المحمد خان بلشکر بادشاهی پیوسته
دلاوریهای بردو بهادر شیر بزرد را ... رغم هم چشمی
مقابله با هم دیگر افتاده بود هر یکی بسخو راست حق نمک قدیم

بودن واز کار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن
دم شمشیرها بجان رسیده بودند و سروران هر دو طرف برای
مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان
الله زبان بعجز امان گشادند وازانکه فی الواقع در خزانه و کارخانه
خانه عادلشاه در اوتان صاحب لاف و گزاف سوای سیفهای کند
دم باخته و غلاف و سپاه پوست و استخوان مانده چیزی
نمانده بود و ملک پامال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم
صادر گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادلشاه برداشته
راجه را بخجسته بنیاد رسانند و دلیر خان را روانه
حضور سازد الحال عنان کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه
کارزار صفوف پای قلعه بیجاپور بجانب سوانح حضور معطوف
می سازد که بعده که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته
خانه نشین گردیده بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانه آن بدخصال
چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق
و حال خویش نموده سراسیمه کار بد خود گردیده سوای انکه

نمودند آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ت
ازانجمله زیاده از صد سوار از راوتان یکه تاز مشهور آن
دیار بودند که هرکدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر
مقتول همراه لاشی موسی خان که نتوانستند برد هزار کس
زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر
که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی
بتعداد درآمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاول لغایت
اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد دنیا سود
و تا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام و نشان کاه و علف
نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر مردم لشکر تنک
گردید راجه و دلیر خان مصلحت در آن دانستند که چند روز
برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام
گرفتن لشکر متصل قصبه دهار در که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن
دران مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضداشت
نمایند در ینضمن که دکنیان نیز بسبب آذوقه رسیدن مصالح و محصور

گرو پیشت هر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و
رفیق خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود
یکی از همراهان جامه نشار که پاره بشکل و شمایل او میماند واز
مدت در عالم عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده
باخود داشت بالای پلنگ خوابگاه خود خوابانده کرده مرصع طلا که
در دست خود می پوشید باو پوشانده باو تعلیم نمود که بعد از
روانه شدن او بکلاهی پارچه باریک بر سر خود کشیده کرده دست
نمود از زیر پارچه ساخته بحضور مترددین اندرون و بیرون
خود را بجواب وا نماید و خود با پسر در دو سبد نشسته باشتهار
فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متبرکه آخر روز او
آخر ماه صفر سنه هفتم از مستقر الخلافه اکبرآباد برآمده خود
را باسپان رسانده از آنجا بتفاوت دو پهر بمتهرا رسیده
در آنجا ریش و بروت و ابرو تراشیده خاکستر بر روی خود
و پسر مالیده معه قدری جواهر و اشرفی که باخود گرفته بود با
چند فقیر که با او همداستان شده بودند معه غیر مشهور

خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان برسیم بر آرد فکر دیگر
بخاطر او رسید و منصوبه تازه که در دل شیطان تصور آن محال
مینمود بخاطر آن مدبر مدبّر و مفسد پر تدبیر رسید ابتدا در ظاهر
با امرا و کنور راسنگه طریقه رفق و مدارا بمیان آورده زر
فرستادن تحف و هدایه دیگر رابطه التیام را استحکام داده تشفیع
جرایم خود ساخته باظهار عجز و ندامت از کردار خجالت اثر پرداخته
آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و بلوا نموده آه و ناله پرورد وجع
جگر و سر ز بیتابی زیاد نموده صاحب فراشی گردید و باز بعجز گشتی
مرض دق و سل بمداوا و علاج اطبای هند میکوشید چند گاه بدین
حیل زار و نزار بسر برده بعده بشهرت استغاثه نموده شروع
بخشیدن انعام حکما و ارباب طرب و خوراندن طعام
برهمنان و تصدق غله خام و نقد بمستحقان مسلمین و هنود
کرده بتارهای کلان را بکاغذ گرفته پر از اقسام شیرینی نموده
بجاهای امرا و خانقاه فقرا میفرستاد تا آنکه دو سه اسپ
راهوار بادرفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده پانزده

بساخت کنور راسنکه برین جرات اقدام نموده او را بمنصب وازمجرا
ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران طرف دکن وجانب شرقی و
وشمالی سه احکام بنام صوبه داران و فوجداران ببرند که بر جا از آن
بدنام گریز اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و براجه
جیسنگه که درهمان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد
رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار
نیتوجی خویش او را مقید ساخته روانه حضور سازد و بعده
بجستجوی آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جای قرار
وجمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمدآباد
وبرار زیاد بعد ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص
گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران
سمت بنارس که آنقدر مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار
پنج روز ملک بعد انقضای هفته رخصت گردیدند اگرچه سیوا
در راه رفتن چندان استعمال ورزیده بود که هیچ شاطر وبرکاره
سریع السیر باو نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سن

از آب جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود باتفاق هرکاره های
تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب
و پیشه آنهاست در شبهای تار طی مسافت مینمود و نقل نمایند
که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستی
را خالی نموده ازان پر کرده باخود برداشته بود گویند روز
دیگر بتفاوت پنج پهر هرکاره دکن که بخدمت رساندن
خبر مامور می باشند بعرض رساند که سیوا گریخته مرحله
پیمای دشت ادبار گردیده از کوتوال که حقیقت استفسار
فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته بار که هرکاره
بمبالغه رفتن او ان تمرد بعرض نمود او مهابی کوتوال رفته ملاحظه
نمودند که سیوا خوابیده و کرده دست او از زیر پارچه بیکلای
باریک پیداست آمده عرض نمود که سیوم هرکاره التماس نمود که گر
سیوا تا حال هفتاد هشتاد کروه راه طی ننموده باشد مرا داخل
کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت
پیوست بر راسنگه و کوتوال اعتراض فرموده بجهان و شهرت انکه

ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت

مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بکذا رسی آمده چنان

بتقدیم خدمت ماموره پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب بجان

عالم ساخته دو بار بخانه او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده

باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لایق مرخص ساخت ترتیب

خان برتبه ای از دایره سلوک بیرون گذشت که باعث نهایت رد

بیدماغی شاه و خفت خود گردیده محبت و الفت

موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر

کشیدن هر دو طرف کشید بعد که بحضور رسید پای اعتراض آمد یکی

منصب معاتب و از مجرا ممنوع ساختند و در همین اوان خبر

حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانه سنگین بطرف

خراسان رسید موجب مزید ملال خاطر عاطر بادشاه گردیده بفکر مهم

و استیصال نهاده فسا افتاده عجالتا بادشاهزاده محمد معظم سلا

با مهاراجه جسونت و دیگر امیران معه بیست هزار سوار

و توپخانه رعدآثار و پیاده بیشمار مرخص ساختند

باو همراه بود و بتقدیع اورا تا یکی از معمورهای آله آباد رسانند
بعده در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان گیجلی نام
که از جمله زنادار ان مشهور آنمکان بود و خویشان او در دکن با پدر
سیوا ارابط یکجهتی داشتند نگاه داشته قدری اشرفی و هون
باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا
نسازی بعده که خبر مردن و گشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری
و از انجا سمت بنارسی روانه گردیده باقی ذکر او ان شاء الله تعالی
برمحل نگذارش خواهد آمد درین ولا خبرهای ناخوشی از طرف شاه
ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچی روانه شدن ایلچی
بخفت و ناخوشی و نزدیک رسیدن با خبر حرکت شاه براسنه عوام
از نوشته تجار انتشار یافت خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر
الخلافه بدار الخلافه متوجه شده همین که داخل قلعه شاهجهان آباد گردیدند
خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه
عباس و تربیت خان گذشته و باختلاف قول مسموع گردیده
قابل تحریر نیست اما حاصل کلام مجلس انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف

آشنائی ساخت و دیگر در سخن سلوک مطعون
عالمی بود در همان ایام فقیر قلندر وضع که از پهلوانان
عیار پیشه ایران گفته میشد و آنگروه در تهوری و
شجاعت و سر کله زدن با پیران نامی آن ولایت و زور
اینها زر گرفتن و در بزم و عیاشی صرف نمودن شهرت
تمام دارند رسیدن هندوستان در بندر سورت و
برهانپور از و کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان
وارد دار الخلافه گردید و امرای ایران هر که بر وضع او
اطلاع داشت رعایت بحال او مینمود و قلندران
بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی با رود
و سرود مبلغها بصرف می آورد هرکاره حقیقت
او بعرض رسانند و ظاهر ساختند که مایه مداخل
او که بحال فقیری چنان اوقات بسر برد در ظاهر
معلوم نیست و بکیمیاگری و پیشه دزدی زبان زد
ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت آنقدر

پنج لک روپیه نقد و سه لک هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای
انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاهزاده و راجه
و همراهان عطا فرموده و در وسط ماه ربیع الاول سال
مذکور پادشاهزاده برآمده و خود نیز بهیته و سرانجام مهم
سفر پیدرخته حکم طلب امرای صوبجات و تیاری
کارخانجات فرموده جابجا گذر بردار تعین نمودند
درین اوان غریب سوانح از گذشته شدن اعتماد خان
شیخ عبد القوی رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ
عبد القوی که از فضلای مشهور داستان پادشاه
بوده بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنجهزاری رسانده
مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن
فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و رهستی و صلاح و تقوی
موصوف بود و گفته دارند هستی او نزد پادشاه
نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت
اما در کلمه خیر گفتن و فیض رسانی اصلا زبان نزد پادشاه

نیست و راستیی مقرون بقبول نمی افتد التماس نمود که اگر حاضر

نشاسیی نمایند در کوشی نواب حقیقت واقعی ظاهر میسازم

هرچند که یقینی اعتماد برداشتند آن ند رنشنت که در گوشه

او ان اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار و ما ذوت

ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول

و عرض نیم درعه یکسر انداخته بودند بالای آن نیمچه شمشیر

گذاشته بود باوجود هر دو دست او چنان در بند گرفته

بودند که هیچ عضو او سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت

نبود وقت خم شدن و خود را نزد گوشی او رساندن بجلدی

و چابکی تمام شمشیر از بالای مسند اعتماد خان برداشته

چنان بضرب مع غلاف بر سر او رساند که مجال آه

کشیدن نیافت و آن قاتل به فرجام را تیر پاره پاره

ساختند ذکر سبب مقید کردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق

از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد بهر حال بادشاه

شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید
حضرت خلدمکان براو گمان جاسوسی شاه برده بر
بکوتوال فرمودند که اورا غافل ساخته در هنگام خواب
زنده بدست آرند کوتوال بسخن بسعی بسیار اورا دستگیر
ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته بر دو دست
در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان استاده
نمودند بادشاه نظر باینکه برای تحقیق حال او بهتر
از اعتماد خان دیگری را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه
برده در خلوت بوعده و وعید نفس الامر ازو دریافت
نمایند اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا
نزد خود طلبید و گفت اگر جان خویش را عزیز
میداری راستی حقیقت بعرض اظهار بیار او در
جواب گفت فقیر سیاح گدا پیشه ام فایده ن
نبخشید و اعتماد خان زبان بتهدید بگشاد آن
گرفتار پنجه اجل چون دانست که بهیچ وجه رهایی

از کوکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور از آب

نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدوله

رسید بعد ورود حکم بارندوله خان و راجه سبحان

سنکه و راو بهاو سنکه و نقادر داود خان وزبردست

خان و آتش خان و برقندازخان روانه سمت اراده

ملک چانده گردیده و ایرج خان صوبه دار برار مع فوجداران

نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده

رسیدند مرزبان آن بوم تزلزل خاطر گردیده معتمد

ان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرایم

گذشته و قبول پیشکش لایق حال و طلب ورد امان

بمیان آورد دلیر خان فرستادهای او را استمالت

نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و قبول

پیشکش خلعت داده مرخص ساخت کوتاهی سخن

زمیندار مذکور کمر بندمنت احسان امان جان بکردن

عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی

ذوالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعهٔ ملتان
و قندهار خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فتح عزیمت
آن مهم نموده باز بتند کار احوال راجه جیسنکه پردازد
که بموجب حکم دست از تاخت و محاصره ملک و قلعهٔ
بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت
او قلعه‌های مفتوحه از هجوم دکنیان و عدم ذخیره بدست
قلعه داران ماندن متعذر ست مصلحت دران دانست
که قلعه‌ها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه
گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و
آتش زده برج و باره‌ها که لایق مسمار نمودن بود از
پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند
درینضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر خبر فرار سیوا و مقید
ساختن و روانه نمودن نیتوجی رسید و راجه نیتوجی را
معه پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود دلیرخان
که قبل از رسیدن بخجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی

وجنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده
مصحوب زین العابدین دیوان برهانپور که از بندهای
روشناس والاشاهي بود روانه حضور ساخت و فرمان
عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل
براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد
و ضامن معتبر گرفته مهاري را خلعت داده مرخص ساخت
و در سه ماه فراغ حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگد
که بسرحد چانده متصل است گردیده و در اندک فرصت
مبلغ پانزده لک روپیه بر دو مقرر ساخته و دو لک روپیه
پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف زر
پیشکش حال بوصول آورده بود در ینضمن خبر بیماري راجه
جیسنکه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم
خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسید و در همان ایام دو
احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان
صوبه داري دکهن بنام دیگر خان رسید و براي وصول باقي

و پنج لک روپیه بطریق شکرانه عفو تقصیر برای بادشاه
و هزار اشرفی و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیر
خان ملاقات نمود و دلیر خان جهت مقرر نمودن
پیشکش حال و هر سال و باز آمدن آن از افعال نکوهیده و
اطاعت نصایح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی
بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانه سابق و
شکرانه حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد
و هر سال دو لک روپیه مقرری در سرکار عالی می ساخته باشد
و پنج لک روپیه بدلیر خان تواضع نماید و چهار دیواری که
بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن
خود را بقلعه ارک زبان زد نسازد و محمد لطیف نام
دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن
حصار شهر پناه و برج و باره عمارت حاکم نشین زمیندار
تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش مبارزی نام
دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد

حکم شد که باحتیاط ماسبق نگاهدارند نیتو غلامی خود در قبول

اسلام بشقاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رسانند

حضرت خلدمکان برغبت تمام التماس او را مقرون باجابت

نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب

محمد قلی خان منصب او را بحال داشتند بعد چند گاه که باز

تعیناتی دلیرخان شده بدکن رفت باز مرتد شده قابو یافته

خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رسانند

و فسادها ازو بظهور آمد

در شروع

سال دهم از جلوس بادشاه زاده محمد معظم را بدستور سابق

صوبه‌دار دکن نموده یکهزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار

سوار که برآوردی پانزده هزار سوار باشد ساخته معه کومکیان مرخص

ساختند در همین بعرض رسید که راجه جیسنگه باجل طبیعی درگذشت

چون حقیقت سرکشی و فساد افغانان یوسف زئی بعرض

پیشکشی مردوزمیندار قادر دلدار خان را گذاشته روانه خجسته بنیاد
بقصد تسخیر بیجاپور گردیده در اول آخر عهد خلد مکان که راقم
حروف در ملک تعلقه مردوزمیندار به نیابت تحصیلدار
پیشکشی بادشاهی رفته بود عجب رسم مشاهده نمود از
عورات هنود رعیت آنجا سوای برهمن و بقال و کهتری و
کایت که شوهر دیگر نمی نمایند هرگاه شوهر او بمیرد و بیوه میشود
او را راج پتنی نامند یعنی دختر راجه بمعنی که اختیار شوهر
دوم نمودن خود آن زن ندارد هرکه بدو رغبت نماید باید که بحاکم
آنجا که مراد از منصوبان راجه باشد رجوع آورده اظهار
خواستگاری او بمیان آرد کسان راجه رفته آن زن بیوه سالم
دیده موافق حال و سال عمر و قابلیت زن و مرد مبلغ بطریق
مهر او مقرر کرده نقد در سرکار گرفته خواه زن راضی باشد
خواه نباشد او را حواله آن مرد مینمایند در سال مبلغی کلی از زن عمر در
هر پرگنه تعلقه جاشده و دیوکد بهم میرسد بعده که نیتو خبر یکی
سیوا همراه گرز بردار و کسان راجه جیسنگه بحضور رسیده

ومفسدی و مردم آزاری زیاده از سابق میکوشیدند و
فریاد شورشش آنها میرسید بنا بران محمد امین خان بخشی را
که صوبه داری لاهور نیز در نشت وسط ذیقعده سنه مذکور
برای تنبیه آن گروه شقاوت پژوه مرخص فرموده شد
هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل
و اضافه پانزده هزاری هشت هزار سوار نمودند بادشاهزاده
محمد اکبر را که اغایت حال منصب نیافته بود منصب
هشت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند
از بادشاهزادها که بدون فرمودن خدمت در صغر سن
منصب یافته باشد همین بادشاهزاده محمد اکبر است
راجه رامسنکه را که بسبب فرار سیوا ایلی منصب ساخته
پای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی
منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات
سرفرازی دادند چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت
حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که

رسید فرمان تنبیه انجماعه بنام امیرخان صوبه دار کابل خان

فوجدار اتک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق دراستیصال

انجماعه بدسگال پردازند صادر گردید کامل خان انتظار کومک

صوبه دار نکشیده باجمعیت خود برای تنبیه آنمفسدان بدنام

کوشیده فوجداران نواح را باخود رفیق ساخته بدو تدبیرات

رای صایب محاربات عظیم و تردداتِ نمایان که تحریر تفصیل

آن نمی پردازد بکار برد و کارزارهای صعب که چندین هزار

افغانان کشته شدند و جمع کثیر از سوار و پیاده بادشاهی بکار

آمدند روداد باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار و پیاده افغانان

مکر فوج شکنی وافغانان کشی بمیان آمد و شمشیرخان از

همراهان امیرخان که با چهار پنجهزار بر وقت بمدد رسیده وازن

نیز برفاقت کامل خان ترددِ رستمانه بظهور آمد و افغانان را

گوشمال واقعی دادند از جمله افغانان مقتول کله دو هزار

و چهار صد افغان بحضور رسید و کله منار فرمودند مفسدان افغان

جهالت کیش از طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی

خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف

ورزیده در تقدیم ضیافت اوکوشیده و پنجاه هزار روپیه

از خزانه لاهور رسانند و در همه باب بمهمان داری او پردازند

و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج

ضروری و مهمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید بعد

که نزدیک دار الخلافه رسید جعفر خان را با اسد خان پسر

باستقبال مامور نمودند و باعزاز در عباد تخانه طلبیده ملاقات

نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا

بمیان آوردند و در تسلی اوکوشیده حویلی رستم خان را

برای ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروری موجود

نموده فرود آوردند و تا هفت ماه نگاهداشته طریقه

مهمان نوازی کار فرموده بموجب خواهش مهمان

سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته

مهماندار همراه داده روانه بندر سورت ساختند

و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتکاری و مهمانداری احکام

که متصدي بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور

گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه بنکس

جانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرفرازی بخشیده

متصدي بندر سورت نموده مرخص فرمودند از عرضداشت

زمیندار تبت بعرض رسید که عبدالله خان والي

کاشغر که از تعدي و تسلط پسر بقصد زیارت

بیت الله و شرف اندوزي ملازمت بکمال بي

سروساماني بانجدود رسیده معدود چند از اهل و عیال

همراه دارد خواجه محمد اسحٰق نام راهنما ندر مستقر نموده با

بعضي سرانجام ضروري باستقبال روانه ساختند و از

عقب آن صد و نه اسپ با ساز مینا و طلا و ساده

و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از

ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرشي و پنجاه

هزار روپیه نقد که بر خزانه کشمیر تنخواه نمودند روانه

فرمودند بعد آن محمد امین خان که بلاهور تعلق صوبه

صادر نمودند از ابتدا الغایت رخصت ده لک روپیه ...

رعایت و صرف مهمان پروری بعمل آمد بر ضمیر منیر مطالعه

کنندگان ظاهر باد که لغایت سال ده جلوس احوال

بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران

پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمیرزا

منشیا که از مستعدان مشهور ولایت ایران بود شد و دیگر مولفان

که قریب هفده هزار بیت کتابت میشد انتخاب

نموده که جمله سه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث

ملال طبع مطالعه کنندگان از روی اطناب و نامربوطی

کلام گردد معاف دارند بعد انقضای ده سال مورخان

چون ممنوع ز تسطیر احوال آن بادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند

مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال

مهم و کمی را مجمل بقلم آورده که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع از زبان قلم

دارد تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته

نشد کاتب حروف بخبر وسیع تام در بهم آوردن بقیه احوال نموده و آنچه برای

العین مشاهده کرده مسوده متفرق آن جمع ساخته ان شاء الله تعالی توفیق اتمام آن یابد